

نادرشاه

ترجمه و اقتباس
مشفق بهدانی



تصویری از نادر مضرط در موزه آثار هندی ساوت کنستانتین

کهارت

نادرشاه

ترجمه و اقتباس

مشفق بهائی

حق چاپ محفوظ و مخصوص مترجم است

بهران ۱۳۳۱

« چاپخانه شرق »

فهرست مندرجات

فهرست	موضوع
۵	مقدمه مترجم
۶	فهرست مندرجات
۷	فهرست تصاویر
۸	غلطنامه
۹	فصل اول - اوضاع ایران قبل از روی کار آمدن نادر
۲۸	فصل دوم - اصل ونسب نادر ونهشتین اقدامات او
	فصل سوم - مناسبات اولیه نادر و طهماسب - تصرف مشهد
۳۶	ولشکرکشی های کوچک
۵۰	فصل چهارم - اخراج قزلباشها
۶۴	فصل پنجم - زور آزمائی نادر با ترکان و یکسره ساختن کار ابدالیان
۷۸	فصل ششم - شکست طهماسب میرزا از عثمانیان و خلع او از سلطنت
۹۳	فصل هفتم - تجدید جنگ با عثمانی - لشکرکشی نادر به بین النهرین
	فصل هشتم - لشکرکشی های نادر (۱۱۴۷ - ۱۱۴۹ هجری) آغاز
۱۱۴	تأسیس بیروی دریائی
۱۳۴	فصل نهم - تاحکذاری نادر
	فصل دهم - متارکه جنگ بین ایران و عثمانی - روانه نادر بادوسه
۱۴۷	تصرف بحرین - عملیات بختیاری
۱۵۵	فصل یازدهم - تصرف قندهار
۱۶۷	فصل دوازدهم - تصرف هندوستان - از قندهار به کرمان
۱۷۹	فصل سیزدهم - تصرف هندوستان - نبرد کرمان
۱۸۸	فصل چهاردهم - تصرف هندوستان - ورود به دهلی
۱۹۹	فصل پانزدهم - بازگشت نادر از هندوستان
	فصل شانزدهم - لشکرکشی رضاقلی میرزا به ترکستان - آخرین سرد
۲۰۷	های ابراهیم خان
۲۲۲	فصل هفدهم - دوران سبقت سلطنت رضاقلی میرزا
۲۳۱	فصل هیجدهم - نهشتین لشکرکشی به عمان و عملیات خلع فارس
۲۳۶	فصل نوزدهم - لشکرکشی به ترکستان
۲۵۱	فصل بیستم - لشکرکشی به داغستان - سوء قصد به نادر
۲۶۰	فصل بیست و یکم - عثمانیان در خلع فارس - دومین لشکرکشی به عمان
۲۸۲	فصل بیست و دوم - جنگ با عثمانی - لشکرکشی به بین النهرین
۲۹۰	فصل بیست و سوم - شورش در ایران
۳۰۸	فصل بیست و چهارم - تجدید جنگ با عثمانی
۳۰۹	فصل بیست و پنجم - صلح نادر
۳۳۰	فصل بیست و ششم - شخصیت و شاه های نادر

فہرست گراورہا

- ۱ - مادرشاه
آغاز کتاب
- ۲ - منظرہ جنوبی صحن سے منورہ حضرن
مقابل صفحہ ۴۰
- ۳ - سند تاجگذاری مادرشاه
۱۴۴ > >
- ۴ - حملہ نادرشاه بہندوستان
۱۷۶ > >
- ۵ - تخت طاوس و تخت دیگری کہ نادرارہندوستان آورد
۲۰۰ > >
- ۶ - آرامگاہ نادر
۳۲۹ > >
- ۷ - فرمان نادرشاه
۳۳۶ > >

مقدمه مترجم

به تنها مورخان ایرانی بلکه استادان تاریخ کلیه کشور های جهان در این قول همداستانند که مادر دهر تا کنون کمتر مرد بزرگی مانند نادر بوجود آورده است و از لحاظ نشان دادن قوای روحی خارق العاده و نبوغ فرماندهی و بنیان گذاری و معجزی که يك فرد میتواند برای میهنش انجام دهد کمتر از مردان بزرگ تاریخ را همدوش و هم ارز نادر میتوان دانست. سیارید محققان اروپائی و آسیائی که سادر را در شهامت و دلیری، در سوع جنگی، در استعداد کشور گستانی و در هوش خداداد برتر از کلیه کشور گشایان دنیا منجمله اسکندر کبیر و ناپلئون و تیمور لنگ و غیره میدانند و همه در این نکته شك ندارند که هر گاه این نابغه بزرگ تاریخ در پایان عمر بر حسب ظلم تقدیر گرفتار يك بیماری روحی علاج ناپذیری می گردید شاید از لحاظ عظمت و سوغ از پیدایش جهان تا امروز مردی برابر او یافت نمیشد.

یکی از آرزو های من که در تمام مدت خدمت در جهان نویسدگی و مطبوعات بزرگترین مایه افتخارم آشنا ساختن هم میهنان عزیزه بامردان بزرگ تاریخ و تحلیل زندگی و افکار و قوای رجالی بوده است که ما بد ناپلیون و استالین و داستایوسکی و سوپهاور و سیلر و جان دیوئی و عبره و حدان حواب آلودجهایان را بیدار کرده و نکای عطیه، افکار هم میهنان حوبش داده اند، آن بود که روزی بتوانم ایرانیان را حبس که بدارد زندگی ادرشاه و آنچه را این نابغه بزرگ برای ستن سیرازه ورق پراکنده تاریخ در دربار ایران و اثبات عظمت روح مرده این آب و حاک انجام داد آشنا سازم زیرا هر گاه بگویم مدارك و آثاری که تا کنون در سوره این مرد بزرگ در دسترس ایرانیان قرار داشت یا از لحاظ ثقل عبارت و با ارجح نارسائی و نقص مطلب درخور استفاده کلیه علاقمندان زندگی سادری بود گزاف نگفته ام و اینک سیار حرسنده که این آرزو را س می بوسه

وزندگی نادر شاه و شرح جنگها و داستان عبرت انگیز همت و مردانگی.
او در اختیار هم میهنانم قرار می گیرد.

من برای تهیه این کتاب رنج فراوان برده‌ام، مدت چند سال منابع و مدارك ایرانی و خارجی را از نظر گذرانده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که الحق والانصاف از میان کتابهایی که تا کنون درباره نادر شاه انتشار یافته کمتر کتابی مانند نادر شاه لکهارت انگلیسی که مدت چندین سال مؤلف آن با تحمل زحمات طاقت فرسا و کاوش در کلیه منابع معتبر دنیا مدارك متقن تردید ناپذیری برای تهیه آن بدست آورده و در سال ۱۹۳۸ بزبان انگلیسی در انگلستان بحلیه طبع آراسته شده است محل اعتماد و توجه تواند بود. لکهارت برای نگارش این کتاب توانسته است از تنها نسخه خطی تاریخ سلطنت نادر نگارش محمد کاظم که در کتابخانه (وستو کوودیای) Vosto Kovedeniya لنین گرامضبوط است عکس برداری نماید و کلیه مدارك موجود در کتابخانه های بزرگ جهان اعم از پرتقال و اسپانیا و هندوستان و فرانسه و آلمان و هلند و عراق و غیره را بدست آورد.

بنابر این کتابی که اینک از نظر خوانندگان عزیز میگردد و بزعم من برای کلیه طبقات ایرانی قابل استفاده خواهد بود اقتباسی جامع از نادر شاه تألیف لکهارت با تطبیق دقیق آن با منابع مورد اعتماد ایرانی است و بجرئت میتوانم بگویم این نخستین بار است که کتابی باین تفصیل و دقت در باره نادر شاه انتشار می یابد و امیدوارم در این دوران رستاخیز ملی و بیداری وجدان ایرانیان مطالعه این اثر مفید شیفتگان مجد و عظمت ایران را در باز یافتن عوامل افتخار و عزت و سر بلندی کشور خویش در دنیا کمک مؤثری نماید.

مشفق همدانی

پهران دیماه ۱۳۳۱

فصل اول

اوضاع ایران قبل از روی کار آمدن نادر

نادر از دو لحاظ یکی از بزرگترین نوابغ جهان است. نخست اینکه در يك دوره استبداد و اشرافی خویشتن را از شبانی بمسندشهریاری ایران رسانید و دوم اینکه نه تنها ایران را از جنگال دشمنان نیرومند و بزرگی رهائی بخشید بلکه آنرا از پست ترین درجه انحطاط نجات داد و در سلك نیرومند ترین و عظیم ترین کشورهای آسیا در آورد.

برای آنکه خواننده چنانکه باید بمقام شامخ نادر و میزان هوش و استعداد و شایستگی وی پی برد لازم است نخست بطور اجمال اوضاع و احوال ایران را در يك ربع قرن قبل از ظهور این نابغه بزرگ یاد آور شویم.

البته این کتاب محل آن نیست که بتفصیل از علل انحطاط صفویه و سقوط این خاندان بزرگ سلطنتی ایران در آن بحث کنیم و بنا بر این ناگزیر باید بطور بسیار مختصر باین علل اشاره نمائیم. مهمترین علت و از گون شدن تاج و تخت دودمان صفویه فساد اخلاق و انحطاط روحی و معنوی شدیدی بود که بر اثر سیاست شاه عباس کبیر در میان اعضای خاندان سلطنتی راه یافت و آنرا بر آن داشت که نه تنها تاج و تخت سلطنت را برایگان از دست بدهند بلکه ایران را به یرتگاه خطرناکی نزدیک کنند که سقوط آن از هر حیث بدون پیدا شدن نادر قطعی بمسلح

بود. توضیح آنکه شاه عباس ولیعهد و برادرانش را در چهار دیواری حرمسرا محصور ساخت و رابطه آنان را کاملاً با دنیای خارج قطع کرد بطوری که تعلیم و تربیت آنان ناقص ترین وجهی صورت گرفت و از فنون جنگی و راه مملکت داری بکلی بی خبر ماندند و بازیچه دست درباریان خود خواه و مغرض شدند و بهمین جهت هنگامیکه ولیعهد بر مسند سلطنت ایران تکیه زد بهیچ روی واقف بامور کشورداری نبود و ناگزیر میبایستی دست بدامن درباریان و اشراف فاسد زند.

یکی دیگر از علل مهم سقوط صفویه بی اعتنائی بارتش بود زیرا سلاطین صفویه چنانکه باید به تأثیر ارتش در تأمین استقلال و تمامیت ارضی يك کشور آگاه نبودند و بی اعتنائی بسپاهیان را بجائی رسانیدند که در سال ۱۱۰۶ هجری (۱۶۹۴ میلادی) هنگام جلوس شاه سلطان حسین بر تخت سلطنت سقوط دودمان صفویه مسجل گردید. شاه سلطان حسین در زهد و پرهیزکاری چنان راه افراط می پیمود که حتی از ریختن خون حیوانات هم ابا داشت و چون از جاه طللی نیز میزار بود کمترین اقدامی برای تشیید مبانی سلطنت نکرد. اجمال آنکه وی بیشتر در خور صومعه بود تا مسند شهریاری ایران.

اگر چه سالهای نخست سلطنت شاه سلطان حسین در صاف و صفا سری شده لکن در سال ۱۱۱۱ هجری (۱۶۹۹ میلادی) آثار طوفان شریز در ایران گردید و صبح آنکه در آن سال فایب لموح در چند نقطه راه آب کدیر در دست به چپاز و عزت گشودند و در سال بعد در ولایت مدینه در بر آید و شاهنشاهی را به یوخنه شد گزرگر خاں که یکی ساجد بود

خاموش کرد و پیاس این خدمت بسمت والی قندهار منصوب گردید و اندکی بعد غلجائیه را نیز که قبیله ای بسیار نیرومند و متنفذ بودند و از دبر زمان در دشتهای حاصلخیز قندهار و زمین داور و دره های ارغنداب و تارنگ اقامت داشتند سرکوب نمود و میرویس فرمانده آنانرا دستگیر کرد و تحت الحفظ باصفهان فرستاد. میرویس بمحض ورود بیایتخت، به آسانی شاه سلطان حسین را فریفت و ذهنس را نسبت به گرگین خان مشوب ساخت بطوریکه شاه سلطان حسین ساده لوح نه تنها فرمانده افغانی را از زندان رهائی بخشید بلکه به وی اجازه بازگشت به قندهار داد. میرویس در بازگشت به قندهار نقشه قتل گرگین خان را طرح کرد و در فرصت مناسبی کار او را ساخت و با قبیله خود حمله سختی به پادگان ایراییها و گرجیها برد و شکست فاحشی بر آنان وارد ساخت و عده بیشماری از ایشان را از دم نیغ گذرانید و بقیه را از قندهار اخراج کرد. بمحض اینکه ابن اخبار هیجان انگیز بیایتخت رسید قوای عظیمی به فرماندهی کیخسرو خان پسر خواهر گرگین خان سرکوبی میرویس و اسفرار امنیت در قندهار مأموریت یافت. اگرچه کیخسرو خان در آغاز عاجزاییها را شکست داد لیکن سرانجام کشته شد و تنها عده معدودی از فوایس جان سلامت بردید.

بعد از کیخسرو عده ای دیگر از سرکردگان معروف مأمور دستگیری میرویس شدند لکن هیچکدام در این راه موفق نیافتند و بالاخره میرویس پس از آنکه مدت شش سال با اسفندیار تاه در قندهار سر برد در سال ۱۱۲۸ هجری (۱۷۱۵ میلادی) جاز سردر عبدالعزیز برادرش حاکم وی شد لکن چون صبح دشت را در دست داشت.

حکومت مرکزی زود تسلیم میشد بزودی وجهه خود را از دست داد و محمود پسر ارشد میرویس بر اثر تحریک عده ای از سران غلجائی عمویش را در سال ۱۱۳۰ هجری (۱۷۱۶ میلادی) بقتل رسانید و خود جانشین او شد. محمود اگرچه فاقد تجربه و تدبیر پدرش بود لیکن از حیث شجاعت شهرت زیادی بدست آورد.

یکسال پیش از حوادث مذکور یعنی در سال ۱۱۲۹ هجری (۱۷۱۶ میلادی) ابدالیها که از حیث عده بر غلجائیها فزونی داشتند چون مشاهده کردند که اینان از شورش نتایج زیادی گرفتند آغاز طغیان کردند بدینقرار که عبدالله خان سدوزی یکی از سرکردگان ابدالی بانفاق پسرش اسدالله از زندان گریخت و فرماندهی ایل خود دست به شورش موفقیت آمیزی زد از آن پس وزیران شاه سلطان حسین چندین بار کوشیدند که طغیان را سرکوبی کنند ولی این مساعی مانند کوششهایی که برای رفع شورش غلجائیها بکار رفت بی ثمر ماند. محمد حسین مورخ معاصر ایرانی در زبدة التواریخ بتفصیل مساعی یهود، وزیران شاه سلطان حسین را برای سرکوبی ابدالیها و غلجائیها شرح میدهد و راجع به عیاشی و اهمالکاری آنان که موجب سقوط خاندان صفویه شد داستانهای مبسوط نقل می کند.

حتی هنگامی که رزم بین غلجائیها و ابدالیها آغاز گردید وزیران شاه سلطان حسین نتوانستند از فرصت استفاده نمایند. پس از جنگهای شیددی که بین این دو قبیله روی داد و بنتیجه فطمی نرسید اسدالله سدوزی کشته شد و محمود به ظاهر خود را مطیع فلمداد کرد و بتزویب اظهار حسن نیت و تریب و تصویب شاه رسماً فرمانداری قندهار

منسوب شد. محمود فوراً نشان داد که نقشه‌خائنانه‌ای در مغز یخته است زیرا در سال ۱۱۳۳ هجری (۱۷۲۰ میلادی) بایران حمله شدیدی برد و تا کرمان پیش رفت لیکن لطفعلی خان که یکی از شایسته‌ترین و باوفا ترین فرماندهان نیروی شاه سلطان حسین بود وی را عقب زد. با اینهمه از آنجا که محمود نیک دریافته بود ضعف و انحطاط خاندان صفوی بچه پایه رسیده است، با فراغت بیشتری خویشتن را برای حمله تازه آماده ساخت.

در این اثناء آتش شورش و ناامنی در بسیاری از نقاط دیگر امپراتوری ایران مشتعل گردیده و در همان دقایقی که ابرهای ظلمانی بدین‌طریق در خاور جمع میشد در سمت شمال و باختر نیز آثار طوفان و عیناکی بنظر میرسید.

در آنحال که بساط ناامنی و اغتشاش و شورش در سرتاسر کشور پهن‌ور ایران گسترده شده و طوایف لـزگی داغستان نیز برای طغیان بر دامنه‌ای آماده میشدند روسیه که تحت راهنمایی پتر کبر بـنـروه قدرت و عظمت رسیده بود استقلال ایران را سخت تهدید میکرد. یکی از عمال معروف روسی بنام ارتمی ولینسکی (Artemii Volynski) بریاست هیئتی که در ظاهر هدف بازرگانی داشت وارد اصفهان شد و پس از کسب اطلاعات دقیق و موثق در باره ایران بروسیه بازگشت و به پتر کبر اطمینان داد که ایران بسرعت فراوان در سراشیمی سقوط بیش میرود و هرگاه نـدشاه دیگری بجای شاه سلطانحسین زمام امور را بدست نگیرد اضمحلال ایران مسلم خواهد بود. با آنکه پتر در آن موقع (۱۷۱۸-۱۷۱۷ میلادی) گرفتار جنگهای شمال بود و نمیتوانست از اوضاع ایران

استفاده فوری نماید، زمینه را برای حملات آینده خود به ایران فراهم ساخت و فوراً بداغستان و گرجستان قاصدانی فرستاد و طوایف این دو ایالت را برای همکاری در اجرای نقشه ای که بر ضد ایران طرح کرده بود با خود همراه ساخت.

ترکیه نیز با کنجکاوی هر چه تمامتر جریان اوضاع ایران را تعقیب میکرد. اگرچه در سال ۱۷۱۸ عهد نامه پاساروویتز (Passarovitz) امضاء گردید و بموجب آن ترکیه قسمت اعظم متصرفات اروپائی خویش را از دست داد، با اینهمه با دیدگان پر ولعی بطرف خاور منوجه گردید تا مگر با بدست آوردن اراضی جدید خسارت خود را در باختن جبران کند و بفکر افتاد که تحریکات قدیمی خود را در آذربایجان و گرجستان و شیروان تجدید نماید و برای آنکه اطلاعات موثقی در باره اوضاع ایران بدست آورد پیک کاردانی بنام دوری افندی را بدربار ایران گسیل داشت پیک ترك در او اخر سال ۱۱۳۳ هجری (۱۷۲۰ میلادی) وارد تهران (۱) شد و بمحض ورود مشاهده کرد که درباریان ایران بتصور اینکه وی برای درخواست واگذاری چند ایالت ایران بدولت عثمانی آمده است سخت دچار اضطراب و نگرانی شدند. حضور (سمئون آورامف) Semeon Aviamof کنسول روسیه در ایران نماینده ترکیه را وادار به پیش گرفتن روش احتیاط آمیزی نمود. دوری افندی پس از سه ماه مطالعه دقیق در ایران به قسطنطنیه ازگشت و بدوات عثمانی گزارش داد که اگر چه ایران کشوری مترقی و نامند است با اینهمه بسرعت رو بزوال میرود زیرا حکومت آنی رده مدرازان دلسوز و از خود گذشته ندارد.

۱- تهران در ... یکی از بادگاہای مهم بوده است.

سیستانی حاکم تون واقع در شمال خاوری ایران علم طغیان برافراشت و بعنوان اینکه بازمانده دودمان صفاری است مدعی تاج و تخت ایران گردید. در تابستان ۱۱۳۴ هجری (۱۷۲۱ میلادی) اهالی شبروان نیز که بیشتر سنی بودند بسرکردگی حاجی داود بر ضد دولت علناً شورش کردند و بعداً طوایف نیرومند داغستان نیز بدانها پیوستند و نیروئی مرکب از ۱۵۰۰۰ تن تشکیل دادند و به شمخال حمله مدهشی بردند و قریب ۴۰۰۰ تن از شیعیانرا ازدم تیغ گذراندند و سپس شهررا کاملاً تاراج کردند. برخی از بازرگانان روسی که در شهر مذکور سکونت داشتند بزحمت از غائله جان بدر بردند لکن در حدود چند مایون ریال بآنها خسارت وارد آمد. ولینسکی (Volynski) که در آن هنگام حاکم هسترخان بود جریان اوضاع را به پتر کیر گزارش داد. از بخت بد ایران در همین موقع (اوت ۱۷۲۱ میلادی) عهد نامه نیستادت (Nystadt) بامضا رسید و بموجب آن جنگی که مدت چند سال بین روسیه و سوئد ادامه داشت پایان یافت و پتر کیر برای شروع به اجرای نقشه های خود در جنوب خاوری کاملاً آماده گردید.

بمحض اینکه غائله شبروان آغاز شد دولت عثمانی شروع باستفاده از فرصت نمود و نه تنها با تمام قوای خود از حاجی داود پیشرو شورشیان سنی یشیمانی کرد بلکه رسماً ویرا بعنوان خان ایالت شبروان شناخت. بدین طریق در اواخر عهد شاه سلطان حسین چه در داخل و چه در خارج ایران اوضاع بد منسی درجه وخامت رسیده بود و تنها نکته ای که میبایست مینمود آن بود که صوثن نخست از کدام سمت آغاز خواهد شد؟ این نکته نیز اینرننگت روشن شد.

در سال ۱۱۳۴ هجری مطابق با ۱۷۲۱ میلادی محمود افغان که سپاهی تازه نفس گرد آورده بود حمله بطرف ایران را آغاز کرد و این بار دیگر لطفعلی خانی وجود نداشت که در برابر وی ایستادگی کند. محمود پس از اشغال کرمان و اعزام قسمتی از قوای خویش بطرف شیراز نخست در صدد برآمد یزد را تصرف کند لکن چون دید محاصره این شهر مدت زیادی از وقتش را تلف خواهد کرد یکسره بسوی اصفهان تاخت. در گناباد (گلون آباد) واقع در دوازده میلی خاور پایتخت سپاهیان قایل افغان بر قوای کثیر و مجهز شاه سلطان حسین پیروزی درخشانی یافتند و این نبرد که در سال ۱۱۳۵ هجری مطابق هشتم مارس ۱۷۲۲ روی داد فرمانروائی خاندان صفوی را در ایران پایان رسانید چنانکه نبرد قادسیه بسلطنت ساسانیان در ایران خاتمه داد. محمود پس از تصرف فرح آباد که مقر تابستانی شاه سلطان حسین بود و اشغال حومه ارمنی نشین جلفا حمله بطرف اصفهان را آغاز کرد لکن سپاهیان با تلفات سنگین مجبور بمقابله نشینی شدند و چون توپهای افغانها قویتر از زنبورک^(۱)های ارتش ایران نبود و نمیتوانست دیوارهای شهر را بشکافند و از طرف دیگر افغانها قوای کافی نداشتند تصمیم گرفتند شهر را بوسیله محاصره از پای آورند. در اینجا لازم نیست بطور مبسوط از حوادث دوره محاصره و مصائب و ششختی های مردم اصفهان در این دوره سخن بمیان آید لکن باید حوادثی که در جریان اوضاع آینده مؤثر است اشاره نمود. پس از آنکه مدت سه ماه تمام شهر در محاصره سختی بسربرد و امید رمیدن قزاقی کمکمی از نهرستانها قطع گردید شاه سلطان حسین در وزیران تصمیم

گرفتند که یکی از شاهزادگان را از حرم خارج کنند و ولیعهدی او را اعلام نمایند و سپس او را مخفیانه از میان خطوط دشمن بآذربایجان اعزام دارند تا در آنجا نیروئی گرد آورد و بطرف اصفهان حرکت کند و قوای محصور را رهائی بخشد. برای این منظور سلطان محمود میرزا پسر ارشد شاه سلطان حسین انتخاب گردید و با جلال و شکوه هر چه تمامتر بولیعهدی برگزیده شد. شاهزاده جوان که بیشتر اوقات زندگی خود را در حرم بسر برده بود از مشاهده جمعیت زیاد در پیرامون خویش و آنهمه توجه و احترام غیر مترقب در بهت عجیبی فرو رفت و خونسردی خود را از دست داد و بمحض اینکه مراسم جلوس پایان یافت دوباره باندرون گریخت و بهیچ قیمت حاضر بخروج از حرم سرا نگرید. درباریان ناگزیر حقوق و امتیازات او را ببرادرش صفی میرزا واگذار کردند لکن او نیز مانند برادر بزرگتر بکلی از محیط زندگی حقیقی دور مانده بود و در مقابل اوضاع جدیدی که برای او پیش آمد تاب مقاومت نیاورد و ببرادر ارشد خود ملحق شد و بنابر این ولیعهدی طهماسب میرزا سومین پسر شاه سلطان حسین اعلام گردید. اگرچه طهماسب میرزا نیز در آغاز کار مانند دیگر برادران خود ابراز بهت و ناتوانی نمود با اینهمه چون نست بدو برادر خویش دایر تر بود در مقام ولایت عهد تنبیت گردید و در تاریخ ۲۷ شعبان ۱۱۳۴ (دوم ژوئن ۱۷۲۲) باتفاق ۲۰۰۰ تن تبریزی مخفیانه از اصفهان خارج شده از میان خطوط افغانها عبور کرد و خویشتن را بقزوین رسانید لکن چون آن شهر رسید بعوض آنکه بیدزنگ بجمع آوری نیرو پردازد با هوول و بپرداخت و تمام وقت خود را صرف عیشتی نمود بطوری که هیچ اقدامی برای نجات شاه و پایتخت نکرده دید.

در تاریخ ۱۱۳۵ هجری مطابق با (۱۷۲۲ میلادی) مردم محصور اصفهان آخرین امید ایستادگی را از دست دادند. در این روز شوم شاه وزیرانش با اسبهای که از محمود بعاریت گرفته بودند (چون همه اسبهای اصفهان را مردم کشته و خورده بودند) برای تسلیم بطرف اردوگاه افغانها در فرح آباد روی آوردند و به محض اینکه بمقر محمود رسیدند شاه سلطان حسین بدست خویش تاج سلطنت را از سر برداشت و بر سر محمود گذاشت سه روز پس از این واقعه محمود مظفرانه داخل اصفهان شد و رسماً برمسند سلطنت تکیه زد.

هنگامیکه این اخبار وحشت انگیز در قزوین به طهماسب رسید خویشتن را در تاریخ چهاردهم صفر ۱۳۳۵ (۲۴ نوامبر ۱۷۲۲) پادشاه ایران اعلام نمود. اگرچه وی چند ماه پیش بولیعه‌دی برگزیده شده بود باینهمه اقدامش چندان تأثیری در بهبود اوضاع نداشت زیرا اولاً محمود باینجنس را تصرف نموده و منطقه وسیعتری را (از منطقه‌ای که در تحت فرمان طهماسب میرزا بود) در اختیار داشت و ثانیاً شاه سلطان حسین ناج شاهی را رسماً بمحمود تفویض کرده بود.

محمود به محض اینکه از اقدام طهماسب آگاه گردید برای خود را سرکوبی وی ماه‌ور ساخت و سپاهیان افغان بدون رحمت، زیاده‌قوائی و ظلم را بر طهماسب و فرزین را اشغال کردند لکن حرم طهماسب و فرزندانش در جنگ اصفهان را نجات داد و خود را به قزوین رساند.

رفتار ظالمانه و خشونت محمد نایب افغانها در قزوین و در محاصره مقاومت مردم را تهییج کرد که به دست اعظم‌السلطنه را به هلاکت رساندند. محمد را نیز از شهر اخراج نمودند.

هنگامیکه فراریان افغان باصفهان رسیدند و جریان اوضاع را به محمود گزارش دادند وی چنان متوحش گردید که از بیم تجدید وقایع قزوین در اصفهان دست با اقدامات شدید زد و چندتن از شاهزادگان صفوی را اعدام نمود و در حدود سیصدتن از اشراف و بسیاری از نگهبانان شاه سلطان حسین را نابود ساخت.

در آنحال که اصفهان در محاصره بود پطر کبیر نیز حمله بطرف ایران را آغاز کرد. اگرچه وی عزم داشت حمله خود را سال بعد یعنی در سال ۱۷۲۳ مطابق با (۱۱۳۶ هجری) شروع کند با اینهمه جریان اوضاع ایران وقفاز و از همه مهمتر مداخله ترکها در امور شیروانوی را وادار به تسریع در عمل نمود. یکی از اصول سیاست پطر کبیر آن بود که بحر خزر را تبدیل بیک دریاچه روسی نماید و بهمین جهت برای وی ضرورت کامل داشت که از اقدامات هر دولت نیرومندی مانند ترکیه برای دست یافتن بر سواحل بحر خزر جلوگیری کند.

پطر باقوای پیاده و سوار عظیمی در ژوئیه ۱۷۲۲ (۱۱۳۵ هجری) با کشتی‌های نیرومندی از هسترخان حرکت کرد و چند روز بعد ضمن درگیر شدن با طوایف قراجه‌داغ شکست سختی بآنها وارد ساخت و این طوایف چون از کثرت قوای روسها متوحش شدند پیامی بسطان عثمانی فرستادند و تقاضا کردند که در تحت حمایت سلطان در آیند. اندکی بعد دربند از طرف روسها اشغال شد امکن پطر کبیر تصمیم گرفت که بیش از این در خاک ایران جزو رود و بنابراین یادگان نیرومندی در دربند مستقر ساخت و به هسترخان نزدیکت و چون بد هسترخان رسید پهامی از مردم گیلان دریافت داشت که سی سالگیان در مقابل افغانها غلجهایی از وی استمداد

نموده بودند پطر فوراً دوگردان به انزلی (بندر پهلوی) کنونی گسیل داشت و اندکی بعد چند واحد دیگر تحت فرماندهی ژنرال لواشف (Levashev) به آنها پیوستند . در گرجستان پطر توانست بر حریف خود فائق آید .

حمله پطر بایران تقریباً جنگ را بین روسیه و ترکیه آغاز کرد لکن در پرتو اقدامات نپلیف (Nepillev) یکی از روسیان لایق مقیم قسطنطنیه که سلطان عثمانی را از مقاصد مسالمت آمیز پطر مطمئن ساخت از عملیات نظامی جلوگیری شد . در تابستان ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۶ هجری) دولت عثمانی چون مشاهده کرد برای جلوگیری از پیشرفت بیشتر روسها در خاک ایران هیچ چیز بهتر از آن نیست که بر رقیب پیشی گیرد و خود باقیمانده ایران را اشغال کند به طهماسب اعلان جنگ داد . علمای ترکیه نیز فتوای شددیدی برای جنگ بر ضد ایرانیان صادر کردند .

ترکها حمله را از شمال غربی شروع کرده و از راه گرجستان پیشرفت نمودند و در ماه ژوئن تفلیس را اشغال کردند . طهماسب بمحض اینکه از این حمله آگاه گردید بنابتوصیه آورامف روسی اسمعیل بیگ صدراعظم خود را بروسیه فرستاد تا راجع بامضای عهدنامه اتحادی باروسها داخل مذاکره شود و هنگامیکه بیک طهماسب عازم روسیه بود ژنرال ماتیوسکین روسی بسادکوبه را اشغال کرد . با وجود این اسمعیل بیگ خویشتن را بمسکو رسانید و مذاکرات را آغاز کرد . در تاریخ بیست و سوم سپتامبر ۱۷۲۳ (۱۱۳۶ هجری) عهدنامه ای بین طهماسب و دولت روسیه امضاء شد و طبق آن دولت روسیه متعهد گردید که طهماسب را در تأمین آرامش ایران و سرکوبی شورشان بازی کند و در ازای آن طهماسب شهرهای

در بند و باکو را بسا نواحی مجاور آن بانضمام ولایات ساحلی گیلان و مازندران و استرآباد بروسیه واگذار کند . گذشته از این طرفین متعهد گردیدند که دوستان یکدیگر را دوست و دشمنان یکدیگر را دشمن تلقی کنند . طهماسب در همان حال که اسمعیل بیگ را بروسیه فرستاد نماینده ای هم بقسطنطنیه گسیل داشت . سلطان عثمانی به نماینده طهماسب اطلاع داد که چون در بند و باکو بتصرف روسها و اصفهان تحت اشغال افغان ها درآمده است دولت عثمانی قوای خود را برای اشغال تبریز و ابروان اعزام داشته است و هرگاه طهماسب حاضر به واگذاری گرجستان و آذربایجان بعثمانی گردد سلطان بوی کمک نظامی خواهد کرد و او را به سلطنت ایران خواهد شناخت لکن نماینده ایران دارای اختیار لازم برای امضاء قرارداد نبود .

ترکها باشغال گرجستان اکتفا نکردند بلکه از سمت جنوب نیز به ایران حمله بردند و حسن پاشا فرماندار معروف و سالخورده بغداد همان راه جهانکشایان قبلی را پیش گرفت و کرمانشاه را اشغال کرد ولی بمناسبت فرارسیدن فصل زمستان ناگزیر در کرمانشاه توقف نمود و تصمیم گرفت که در بهار بطرف همدان پیش راند لکن هرگز او در سال ۱۷۲۴ میلادی (مطابق ۱۱۳۷ هجری قمری) مانع اجرای مقاصدش گردید و نقشه وی بدست سرش احمد که جوانی لایق و کاردان بود و بعنوان پاشای بغداد و فرمانده قوای عثمانی در این جبهه جانشین پدر گردید انجام یافت

در اوایل سال ۱۷۲۴ میلادی (مطابق ۱۱۳۷ هجری) دوبناک (de Pennac) سفر کبر فرانسه در دربار عثمانی با پیروی از سیاست دولت

متبوع خویش برای حصول سازش بین دولت روسیه و عثمانی سعی فراوان مبذول داشت و باوجود مشکلات بسیار طرفین را طوری متمایل به سیاست مسالمت آمیز نمود که هر دو دولت حاضر شدند در تاریخ ۲۴ ژوئن ۱۷۲۴ (مطابق ۱۱۳۷ هجری) عهدنامه‌ای امضاء نمایند که برطبق آن تمام قسمت شمالی ایران و قسمت اعظم باختر آن بین دو کشور تقسیم گردد. طرفین ضمناً موافقت حاصل نمودند که طهماسب را شاه ایران بشناسند و او را در استقرار نظم و آرامش در کشور کمک نمایند بشرط آنکه عهدنامه روس و عثمانی را قبول کند.

اما از آنجا که حد فاصل بین مناطق نفوذ روس و عثمانی از خطوط طبیعی مانند رود و کوه تشکیل نشده بود و خود عهدنامه نیز اساس استواری نداشت و گذشته از این طهماسب باوجود همه پریشانی احوال و آشفتگی اوضاع به تنگ قبول این عهدنامه تن درداد کشمکش و جنگ دوباره آغاز شد. شهر خوی قبل از امضای عهدنامه بتصرف عثمانی‌ها درآمده بود و اندکی بعد طهماسب چون علناً در مقابل عثمانی‌ها مقاومت ورزید احمد پاشا پیشرفت خود را بطرف همدان ادامه داد و این شهر را پس از دو ماه مقاومت دلیرانه تصرف کرد. در شمال باختری ایران نیز قوای عثمانی بنخجوان و ایروان را اشغال کردند لکن حمله آن‌ها بتبریز دفع شد. در سال بعد (۱۷۲۵ میلادی مطابق با ۱۱۳۸ هجری) عثمانی‌ها پس از تصرف گنجه بطرف تبریز حمله موفقیت آمیزی بردند و چون کرسی نشین آذربایجان بدین طریق بمخاطره افتاد طهماسب به اردبیل فرار کرد لکن سرعت پیشرفت قوای عثمانی وی را بر آن داشت که نخست بقزوین و بعد به ران بگریزد. اما در تهران شاهزاده نگون بخت نتوانست درنگ کند

زیرا گرفتار خصمی جدید گردید .

هنگامیکه بدین طریق روسیه و عثمانی از شمال و باختر ایران را تجزیه می کردند محمود هم روز بروز بر دامنه متصرفات خود در جنوب میافزود. در این اثناء در بختیاری نیز مردی پیدا شد و خود را صفی میرزا پسر دوم شاه سلطان حسین خواند و عده ای پیرو دور خود جمع کرد و برای مدت سه سال بتاخت و تاز و جنگ و جدال پرداخت و شاید رسیدن همین خبر بمحمود بود که وی را يك اقدام موحش و فجیعی در اصفهان برانگیخت. توضیح آنکه چون محمود شایعه ای شنید مبنی بر اینکه صفی میرزای اصلی از زندان فرار کرده است بدون اینکه زحمت تحقیق این خبر را بخود بدهد کلیه بازماندگان ذکور خاندان سلطنتی صفویه را باسثنای شاه سابق و دوساهزاده كوچك دیگر جمع کرد و همه را با نهایت وحشیگری بقتل رسانید .

محمود بطور کلی گرفتار بیماری روحی شدیدی شده و باطرافیاناش سخت ظنین گردیده بود چنانکه اشرف پسر عمویش را که یکی از فرزندان لایق عبدالعزیز بود و در ارتش افغانها برانر رشادت و کاردانی و جبهه خوبی بدست آورده بود بزندانداخت . پس از قتل شاهزادگان صفوی مرشدت اختلال روحی محمود افزوده شد و از لحاظ جسمانی نیز فوایش بسرعت تحلیل رفت زیرا بر روایتی مبتنی بفاج شد و بر روایتی دیگر دوجار بیماری بر سر گردید .

وصحیح حدیثی که در محدوده افغانها را به توطئه و سر ضد وی را انگیزه و ... است ... از زندان رهایی بخشیدند و از او درخواست کردند که ... را قبول کند و اشرف نیز این

تقاضا را رد. 'نتقام خون پدرش را گرفت و در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۷۲۵ میلادی (۱۰ بهمن ۱۱۳۱ هجری) محمود را بقتل رسانید و خود بر مسند سلطنت ایستاد. آنکه زد. نخستین اقدام اشرف پس از جلوس بر تخت سلطنت آن بود که بایه هواخواهان بانفوذ محمود را از پای در آورد و برخی از موزنان و اعیان را از میان باینکه شاه سلطان حسین سلطنت ایران را قبول نخواهد. از وی تقاضا کرده بود که دوباره پادشاهی ایران را بپذیرد و بدآ بر سعی کرد که طهماسب را بدام افکند بدینقرار که بوی به نهران آورد در نطه‌ای بین قم و نهران با او ملاقات کند و طرفین نیز متعهد گردید که جز عده معدودی نگهبان کسی را همراه خود نیاورند. مسلم بود که قصد اشرف قتل طهماسب بود لکن خوشبختانه مردم تیز ذهنی اصفهان حایق را بر طهماسب افشا نمودند و او را از ملاقات با اشرف باز داشتند.

د گامی که اشرف دید ترش بخطا رفته است با قوای عظیمی بتهران می‌آورد و در شاه عبدالعظیم قوای طهماسب را غافلگیر کرد و آنها را شکست داد و داخل نهران شد لکن باندازه کافی پیشرفت نکرد که فرار طهماسب گردد. طهماسب با عده قلیلی از دستیارانش به مازندران گریخت و پس از آنکه مدتی در جنگ‌های مازندران سرگردان بود سرانجام بساری رغب و بطور غیر منرقب نیروی کمکی جالب توجهی در راه رسید بدین معنی که فتحعلیخان قاجار با دو هزار جنگجو بوی پیوست.

مورخان در باره روشی که فتحعلیخان از ۱۱۳۵ تا ۱۱۳۸ هجری (۱۷۲۵ تا ۱۷۲۸ میلادی) بازی کرده است اختلاف نظر دارند. تاریخ

نویسان دوره قاجاری مانند عبدالرزاق و رضاقلیخان هدایت و محمدتقی خان لسان‌الملک سعی کرده‌اند که فتحعلیخان را بصورت مرد میهن‌پرست و کداکاری جلوه دهند .

بزعم آنها فتحعلیخان کوشید بشاه سلطانحسین در دوره محاصره اصفهان کمک کند لکن چون وزیران حسود شاه سلطانحسین بشاه چنین وانمود کردند که فتحعلیخان مدعی تاج و تخت است ، لهذا او ناچار با لباس مبدل از اصفهان به آسترآباد (گرگان) فرار کرد .

مورخان معاصر این قول را مقرون بحقیقت نمیدانند . حقیقت مطلب آنست که فتحعلیخان اگرچه علناً برضد طهماسب قیام ننموده بود ولی مدتی از آشفتگی اوضاع کشور و بعد مسافت استفاده کرده در نهایت استقلال بسر برده است .

اگر چه ممکن است حس وفاداری فتحعلیخان را وادار به الحاق به طهماسب نموده باشد با اینهمه حب ذات در این تصمیم بی‌تأثیر نبوده است . او در آنزمان بیش از ۲۰۰۰ تن جنگجو نداشت و حال آنکه ملک محمود سیستانی والی خراسان بمراتب از او نیرومندتر بود .

اگر چه قوای طهماسب از لحاظ عده بسی ناچیز بودند با اینهمه مقام وی بعنوان تنها پسر زنده شاه سلطانحسین او را تبدیل بیک مرکز اجتماع ایرانیان وفادار بخاندان صفوی نموده بود .

فتحعلیخان که بدون شهادت مردی هدیر و دوراندیش بود از همین لحاظ به ارزش همدستی با طهماسب نیک پی برد و یقین داشت که با شخصیت بزرگ و سنی بر آسمانی - تراند بر طهماسب تسلط حاصل کند و زمان امور را که در دست گرفت اتفاقاً در مارس سال ۱۷۲۶ (مطابق با

۱۱۳۹ هجری) جاه طلبی اشرف آتش جنگ بین او و دولت عثمانی را برافروخت و بدیهی است نتیجه این جنگ آن بود که مدتی عثمانیها و غلجائیها به طهماسب توجه نکنند و گذشته از این هر دو طرف بیش از پیش ضعیف و ناتوان گردند. ضمناً قتل محمود آتش کینه و خصومت را بین اشرف و حسین برادر محمود که در قندهار تسلط کامل داشت مشتعل ساخته بود. روسیه هم پس از درگذشت پتر کبیر بمراتب کمتر از پیش در امور ایران دخالت میکرد و با آنکه عهدنامه‌ای با دولت عثمانی برای تقسیم ایران بسته بود رقابت بین دو کشور مانع اجرای این عهدنامه بود. ابدالیها هم نسبت بسابق بسیار ضعیف شده بودند و بالاخره ملک محمود نیز آنقدر توانا نبود که بتواند در مقابل يك جنبش نیرومند برای احیای تسلط خاندان صفوی استقامت ورزد.

طهماسب با هواخواه جدید خویش راه استرآباد را پیش گرفت و در آنجا برای بدست آوردن قوای کمکی کوشش بسیار نمود. طهماسب بمنظور تقدیر از خدمات فتحعلیخان به وی لقب وکیل الدوله بخشید و به عده‌ای دیگر از سران قاجار مقام‌های شامخ سپرد. آنگاه فتحعلیخان طهماسب را بر آن داشت که علیه ملک محمود به نبرد پردازد و امیدوار بود که در عرض راه قوای کمکی بدست آورد و برای این منظور بانفاق شاهزاده از طریق خپوشان بطرف مشهد رهسپار گردید.

در آن دقایقی که فتحعلیخان این لشکرکشی را آغاز نمود بدون شبهه احساس میکرد با وجود کابه مشکلات موجود تنها مرد قادر به استفاده از اختلافات دشمنان ایران و استخلاص کشور خودش میباشد. اما قرعه این مأموریت تاریخی بام او نصبت نکرده بود زیرا در مدتی رقیبی نیرومند یعنی سر وی را تحت الشعاع قرار داد.

فصل دوم

اصل و نسب نادر و نخستین اقدامات او

وقتی درباره تاریخ قبایل و ایلات مختلف ایران و آسیای مرکزی به تحقیق میپردازیم مشاهده میکنیم که گاه تصریح اینکه ابلی یا قبیله‌ای از حیث نژاد ترك یا مغول باشد بسیار دشوار و اغلب اوقات غیر میسر است. راجع باصل قبیله نادر یعنی قبیله افشار نیز تا اندازه‌ای بین مورخان تردید است لکن دلایل مبنی بر اینکه اصل افشار اصلاً ترك است قویتر نظر میرسد. رشیدالدین فضل‌الله مورخ معروف افشارها را «قبایل ترك که در دشتها پراکنده‌اند» میدانند و میگوید (اوشار) مؤسس قبیله در جناح چپ ارتش جدش اغوز که از سران معروف ترك بشمار میرود جنگید. ابوالقازی بر آنست که کلمه اوشار که افشار از آن مشتق شده است یعنی «کسی که کاری را بسرعت انجام میدهد».

گمان می‌رود که در قرن سیزدهم افشارها بر اثر به شرفت سعودی‌ها بطرف باختر روی آورده و نخست در آذربایجان اقامت گزیده و سپس در نقاط مختلف ایران پراکنده شده‌اند. شاه اسمعیل اول ارتش معظم خویش را مخصوصاً از افشارها و سنن قبیله دیگر ترك و مغول تشکیل داد. یکی از فرماندهان نیروی شاه طایفه سب اول نیز خایل بیگ افشار بود که

تقریباً ریاست ۱۰۰۰ خانوار از قبیله خود را داشت و مدتی فرماندار ایالت کهکیلویه بود.

میرزا مهدی خان عقیده دارد که قبیله نادر در زمان سلطنت شاه اسمعیل اول به خراسان مهاجرت نموده و منطقه (کبکان) را بعنوان بیلاق خود انتخاب کرده اند احمد آقای نبریزی میگوید که شاه عباس اول قبیله افشار را به منطقه کبکان فرستاد تا ازبک ها را از آنجا براند. از آنجا که کبکان منطقه ییلاقی بود و در فصل زمستان اقامت در آن نظر بشدت سرما غیر میسر میگردید قبیله افشار هر پائیز از رشته جبال «الله اکبر» عبور میکرد و در منطقه قشلاقی (دره جز) اقامت میگزید. در سال ۱۱۰۰ هجری (مطابق ۱۶۸۸) نقل و انتقال افشارها از کبکان به منطقه قشلاقی مانند معمول صورت گرفت. امام قلی بیگ روستائی تنگدستی نیز بازنش جزء این مهاجرین بود و پس از آنکه از کوههای مرتفع عبور کردند و به قصبه دستگرد یا (دسنجرد) واقع در منطقه (دره جز) رسیدند همسرش پسری بوجود آورد که بر او نام نادر قلی بیگ نهادند. میرزا مهدی خان تاریخ تولد نادر را بیست و هشتم سال ۱۱۰۰ هجری (۲۲ نوامبر ۱۶۸۸) ذکر کرده است و حال آنکه عبدالکریم کنسمیری صاحب (بیان الواقع) سال تولد نادر را بزعم بعضی ۱۰۹۹ و بروایت برخی دیگر ۱۱۰۲ هجری میداند. تاریخی که میرزا مهدی ذکر میکند بدون شبهه از سایر تواریخ درست تر بنظر میرسد لکن بیانری مبنی بر اینکه نادر در قصبه دستگرد بدنیا آمده است اظهاری نادرست میباشد. در هر صورت با احتمال نزدیک یقین نادر در جادری یا مرصه رجرد گذاشته است و خود او پس از آنکه بجاه و منزلت رسید بفتح رجرد و ولادت خود را بخاندای

برپا کرد که در خارج از قصبه دسگرد قرار داشت .

راجع به امام قلی بیگ هیچ اطلاع صحیحی در دست نیست جز اینکه مردی تری دست بود و هیچ گونه مهمی نداشت . برخی وی را چوپان و بعضی پوستین دوز و دسته‌ای هم او را روستائی و شتربان خوانده‌اند . در هر صورت از کلیه اطلاعاتی که درباره نادر در دست است این حقیقت استخراج می‌گردد که از خاندان مستمندی بوجود آمده است . درباره سالهای اولیه زندگی نادر چه در منابع اروپائی و چه در مآخذ ایرانی اطلاعات زیادی نمیتوان یافت جز اینکه او مرتباً با پدر خویش در نقل و انتقال بین کبکان و دره جز همراه بوده و بمحض اینکه رشد کافی یافته پدرش را در تأمین مایحتاج زندگی یاری نموده است . میرزا مهدی خان شرح این دوره را بسکون می‌کنراند و تنها میگوید چون نادر به پانزدهمین مرحله زندگی رسید مردی تمام عیار بود . هانوی Han ay حکایت میکند که از بکها در سال ۱۱۱۶ هجری (۱۷۰۴ میلادی) یورشی بخراسان بردند و عده‌ای را کشته و جمع کثیری را اسیر کردند که از جمله آنها نادر و مادرش بودند . نادر در سال ۱۱۲۰ هجری (۱۷۰۴ میلادی) خویشن را نجات داد لکن مادرش در اسارت جان سپرد . این روایت در هیچ يك از منابع ایرانی یافت نمیشود و بنابر این در صحت آن اطمینان نیست . اظهار ویلیام کاکل William Cockell نیز مبنی بر اینکه پدر نادر نه تنها رئیس دسنه‌ای از افشارها بود بلکه فرماندهی درکلات را نیز بر عهده داشت مانند ادعای وی راجع باینکه عم نادر ارت او را ضبط کرد سست و بی پایه است . باری آنچه تقریباً محقق بنظر میرسد آنست که نادر در طفولت ... حساس کرد که گام زدن در طریقی که پدرش پیموده

بود ثمری برای وی نخواهد داشت و بنابراین بهتر است راهی بیش گیرد که او را بطرف ترقی و تعالی سوق دهد و بهمن جهت بساکوشش فراوان خویشتن را در سلك خدمتکاران (بابا علی بیگ احمدلو) رئیس ایل افشار در شهر (ایورد) و فرماندار این شهر در آورد و در پرتو لیاقت و شجاعت خویش در اندك مدتی طوری توجه ارباب خود را جلب کرد که نه تنها بفرماندهی نگهبانان وی تعیین گردید بلکه دختر او را نیز بقید ازدواج در آورد. عبدالکریم کشمیری مورخ هندی حکایت میکند که بابا علی بیگ پس از مرگ امام قلی بیگ بازن وی که مادر نادر بود ازدواج کرد و چون از درجه هوش و ذکاوت نادر آگاه گردید یکی از دختران خویش را به حباله نکاح وی در آورد.

روزیست و پنجم جمادی الاولی ۱۱۳۱ (۱۵ آوریل ۱۷۱۹) پسر ارشد نادر رضاقلی بابر صه وجود گذاشت و چند سال بعد زنش زندگی را بدرود گفت و اندکی بعد با یکی دیگر از دختران بابا علی بیگ بنام (گوهرشاد) ازدواج کرد و او دو پسر بنام نصرالله و امامقلی بوجود آورد. بنابر روایت محمد کاظم مروی نام پسر دوم نادر در آغاز مرتضی قلی بود لکن پس از فتح کرنال در سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹ میلادی) نام و را تبدیل به نصرالله نمود. استعمال نامهایی که ویژه شیعیان است از قبیل رضاقلی و امامقلی و مرتضی قلی در خانواده نادر گواهی بر آنست که وی از اهل تشیع بوده است و اظهارات برخی از مورخان که نادر سنی بدینا آمده است مقرون بحقیقت بنظر نمیرسد.

تاریخ سالهای بعد زندگی نادر چندار روشن نیست و در آن روز آب متعددی نفل شده است. و سن از نادر در آن حقیقت است.

بیگ در سال ۱۱۳۶ هجری (۱۷۲۳ میلادی) رخت از جهان بر بست و دارائی خویش را برای نادر بارت گذاشت. ادعای سر جان مالکولم راجع باینکه نادر پدرزنش را بقتل رسانید بهیچ روی باور کردنی نیست زیرا در این صورت وقوع اختلافات و جنگ در خانواده نادر قطعی و مسلم بود. بر عکس مدارك مثبتی در دست است حاکی از اینکه هر سه پسر بابا علی بیگ بانهایت صمیمیت و مودت بنادر خدمت کردند و بمقامهای شامخ رسیدند.

نظر باختلافات ایلیاتی نادر نتوانست بعنوان رئیس قبیله افشار در ایبورد جانشین پدرزنش گردد و پس از آنکه چندی خویشتر را با اداره املاکش سرگرم کرد بطرف مشهد رهسپار شد و در خدمت ملک محمود درآمد. میرزا محمود درباره اقدامات نادر پسر ازبک در مشهد حکایات فریبنده نقل میکنند که چندان باور کردنی نیست از جمله اینکه میگوید چون از مصائب و مشکلات آنیکه بملت ایران روی آورده بود آگاه گردید بوی الهام شد که باید ایران را از خطر قطعی نجات دهد و کلات را که قاعه‌ای مسنحکم بشمار میرفت و خدا آنرا برای نجات ایران بوجود آورده بود بعنوان مرکز ستاد خویش انتخاب نمود و قبایل افشار و کرد و سایر ایلات مجاور را در خود جمع کرد تا مأموریت تاریخی خویش را انجام دهد. با وجود این نزودی افشارها و کردها بر اثر وسوسه شیطان وی را ترک گفتند و بعضی به «هک محمود» پیوستند و برخی دیگر از همکاری با نادر سر باز زدند لکن سه تا چهار خانوار از قبیله جلایر تحت فرماندهی ضمهاسب خن رگیس با نادر پیوستند و تا آخر نسبت بوی وفادار ماندند. نادر سپس بمشهد رفت و «هک محمود» از در دوستی درآمد تا وسایل

اغفال و سقوط وی را فراهم سازد .

نادر با مهارت بی نظیری بردو تن از سران قبیله افشار که در آغاز امر با وی خصومت میورزیدند فائق آمد و با آنها برای اخراج ملک محمود توطئه ای ترتیب داد بدینطریق که قرار گذاشت طوایف افشار و جلایر در یکی از جشنهای ورزشی که وی با ملک محمود میبایستی در آن مسابقه دهد عنان اسب ملک محمود را بدست گیرد و باین اشاره سواران افشار و جلایر بر محمود بتازند و کار او را بسازند . اتفاقاً اجرای این نقشه میسر نگردید زیرا نادر در دقیقه موعود نتوانست عنان اسب ملک محمود را در دست گیرد . اما ملک محمود بیچروبی از این سوء قصد اطلاعی نیافت و بانادر و همراهانش بمشهد بازگشت . با وجود این نادر که تقریباً یقین داشت دو فرمانده افشار نسبت بوی وفادار نخواهند ماند آنها را روزی شکار دعوت کرد و هر دو را بقتل رسانید و سپس از بیم ملک محمود بایورد گریخت و در آنجا برای مواجهه باملك محمود بجمع آوری قوا پرداخت برخی از سواران آزموده منجمله ناصر آقانامی دعوت نادر را پذیرفتند و در تحت فرماندهی وی نیروئی تشکیل دادند که شروع بناخت و تاز در خراسان نمود . نیروی نادر تنها مقاومتی که در مقابل خود دید از جانب ملك محمود و طرفداران او بود .

ملك محمود حوز از تحصیل همکاری کرد ها برای ده هومت در مقابل نادر مأیوس گردید تا آنها حملد برد لکن نادر بکشت کردها شتافت و مات محمود را - گزیر ، عقب نشینی نمود و ای چون وقت بویخواه بود نواست از بروزی خود اسوده کامل میدید و حاصره مشهد را آغاز کند و همین جهت به نادر کردن منطقه (دره جیر) ز وجود طوایف مخصوص پرداخت .

در این اثناء بود که طهماسب با وجود اینکه قادر بر اندن محمود غلجایی از اصفهان نبود رضا قلی خان فرمانده معروفش را بجنگ ملك - محمود فرستاد. بنا باظهار میرزا مهدی خان رضا قلی خان چون از شجاعت نادر داستانها شنیده بود در صدد همکاری با وی برآمد لکن کردها وی را از این عزم باز داشتند و بوی گفتند هرگاه پیروز گردد نادر او را امان نخواهد داد و از این همکاری طرفی نخواهد بست بنابراین رضا قلی خان دو بار يك تنه به ملك محمود حمله برد لکن هیچ نتیجه ای نگرفت و ناگزیر مقام خود را به محمود خان ترکمن یکی دیگر از سرداران صفوی سپرد.

ملك محمود پس از شکست رضا قلی خان در صدد برآمد که نیشابور را نیز بر قلمرو متصرفات خویش بیفزاید و با وجود مقاومت شدید نادر و برادرش ابراهیم این شهر را بتصرف درآورد و چنان شکستی بر نادر وارد ساخت که بنا بر برخی روایات نادر تنها بادو تن از سربازان خود توانست خویشتن را به کلات برساند.

در این اوان محمد خان ترکمن جانشین رضا قلی خان بخراسان رسید و همکاری نادر ملك محمود را در خارج مشهد شکست داد. نادر نتوانست این پیروزی را ادامه دهد زیرا ترکمن ها در بغداد (۱) و شمال خاوری ایورد علم طغیان برافراشته بودند و بنابراین نادر نخست ترکمن ها را در بغداد گوشمالی سختی داد و سپس ممر و بعد سرخس رفت و در آنجا شکست و اجنبی بقوای ملك محمود وارد ساخت و بعد از این واقعه نادر امری سرکش بنام (آشور بیگ، بابا او) که هم دست کردها بود داخل

۱ - مرضی است که نادر این آتش را از بغداد شعله معروف است.

زد و خورد گردید و در اثنائیکه وی را درد ز خرقان محاصره کرده بود پانصد تن از جوانان از بک نیز که از خیره بکمک وی فرستاده شده بودند باو پیوستند .

در این موقع بود (۱۱۳۹ هجری - ۱۷۲۶ میلادی) که طهماسب چون از شایستگی و شجاعت نادر حکایت ها شنیده بود حسن علی بیک (معبر الممالک) را مأمور کرد که درباره وی تحقیقانی نماید و مرانب را گزارش دهد . حسن علی بیک تحت تأثیر شخصیت بزرگ نادر قرار گرفت و از جانب طهماسب وی را بفرمانداری ایبورد منصوب نمود . نادر نیز از حسن علی بیک نقاضا کرد که شاهزاده را متقاعد کند تا باق-وای خویش به خراسان بیاید .

نادر پس از لشکر کشی بمر و که در آنجا بین ایل قاجار و ترکمن ها جنگ در گرفته بود یکبار دیگر بملک محمود حمله برد لکن خون به نزدیکی شهر رسید حسن علی بیک از طرف طهماسب بوی پیامی رسانید مبنی بر اینکه طهماسب از اسیر آباد حرکت کرده و قصد ملاقات او را دارد و بنا بر این نادر پیشرفت بطرف مشهد را موقوف نمود و باسندمال طهماسب پرداخت .

ملک محمود چون از حرکت طهماسب بطرف خراسان آگاه گردید برآر شد که از غیبت نادر استفاده کند و قبل از بازگشت وی عوری طهماسب را نابود سازد لیکن چون اطلاع یافت که نادر از سر و شعور پیشرفت بطرف مشهد است محاربه طرف پایبختش نشد . بک یاد در روز مدطرحه سب و فیهما یخس نهاده شان رسید و در نیز مصره - هی ۲۰۰ ک در انتشار بطرف این شهر روی آورد

فصل سوم

مناسبات اولیه نادر و طهماسب - تصرف مشهد

و لشکر کشی های کوچک

(۱۱۴۹ - ۱۱۴۲ هجری مطابق با ۱۷۴۹ - ۱۷۴۶ میلادی)

الحاق نادر به قوای طهماسب میرزا برای این شاهزاده جوان یک پیش آمد جزئی بشمار میرفت و حال آنکه برای نادر اهمیت خاصی داشت بدینفرار که نادر از این فرصت استفاده نموده و نه تنها شهرت محلی بزرگی یافت بلکه مقدمات ارتقاء سریع خود را فراهم ساخت . منظور این فصل تشریح این نکته است که چگونه این مرد تیزهوش از یک فرصت کوچک استفاده نمود ، چگونه همه رقیبان خویش را با مهارت خاصی کنار زد ، چگونه همه مخالفان را از میان برد ، با چه لیاقت و شایستگی روز بروز بر افتخارات خود افزود ، بطوریکه در اندک مدتی نه تنها توانست در میان فرماندهان نظامی طهماسب میرزا مقام اول را حائز گردد بلکه نزدیکترین مشاور طهماسب میرزا شود . نیل بدین موفقیت بزرگ کار آسانی نبود زیرا اولاً وی رقیبی بیرومند مانند فتحعلیخان قاجار داشت که از چند سال پیش با حرص و ولع خاصی برای تصاحب تاج و تخت صفویه تلاش میکرد ثانیاً طهماسب میرزا نیز که مانند پدرش بازیچه ای بیش در دست وزیران و

فرماندهان نبود و هر دقیقه فکری و هرساعت عقیده ای داشت و کمتر به کسی ابراز اعتماد مینمود. باشکال ممکن بود در مدت خیلی باتازه واردی مانند نادر کنار آید ثالثاً در آن دوره پرهرج و مرج هرجاه طالبی که داعیه فرمانروایی مطلق داشت مواجه با خصومت شدید وزیران طهماسب میرزا میشد زیرا اینان با آنکه نسبت یکدیگر رقابت سخت میورزیدند هر وقت بشخصیت نیرومندی مانند فتحعلیخان بانادر برمیخوردند اختلافات را کنار میگذاشتند و جبهه واحدی برضد وی تشکیل میدادند زیرا نیک میدانستند که هر گاه نفوذ این قبیل مردان لایق بر شاهزاده ضعف زیاده از حد افزون گردد بساط زمامداری و عیاشی آنان برچیده خواهد شد.

بدیهی است نادر قبل از تربیت قوای منظمی که تنها بوی وفادار مانند و مثل سایر قوای ایلاتی هر دم بکمترین بهانه علم طغیان علیه او برنیفزاند نمیتوانست نقشه شگرفی را که بیش از پیش در مغزش صریحتر و جاندارتر میشد بمرحله اجرا گذارد.

طهماسب میرزا پس از چند روز توقف در خبوشان باتفاق دو پشتیبان نیرومندش در تاریخ بیست و دوم محرم ۱۱۳۹ (۱۰ سپتامبر ۱۷۲۶) بطرف مشهد روی آورد و ده روز بعد در کنار بقعه خواجه ربیع واقع در سه میلی شمال مشهد اردو زد.

در عرض راه بین نادر و فتحعلیخان رقابت شدیدی روی داد لکن نادر بر حریف خوش فائق آمد و توانست طهماسب میرزا را متقاعد کند که فرماندهی قوای مأمور بر شهر را بوی سپارد.

همانطور که در سال ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲ میلادی) محمود نواست - حمله اصفهان را بچنگ آورد - در نیز موفق شد - از این راه مشهد را

مسخر سازد. علت عدم موفقیت وی نیز تا اندازه ای نظیر موجبات شکست محمود بود بدین قرار که از طرفی مشهد استحکاماتی نیرومند و یادگانی قوی داشت از طرف دیگر قوای مهاجم قلیل و فاقد توپخانه بودند و بهمین جهت نادر چاره جز آن ندید که از حمله چشم پوشد و بمحاصره شهر پردازد.

در دوره محاصره مشهد رقابت بین نادر و فتحعلیخان بندریج تبدیل بیک مبارزه خونین برای احراز تسلط گردید که سرنوشت آن بسته به روش طهماسب میرزا بود بدین معنی که هر کدام از دو طرف شاهزاده را تحت نفوذ قرار میداد شاهد پیروزی از آن او بود. چنین بنظر میرسد که طهماسب میرزا چندان از طرز رفتار فتحعلیخان دلخوش نبود و از این روی بتدریج متمایل بطرف نادر گردید. نادر از موقع منتهای استفاده را نمود و شاهزاده را منافع ساخت که فتحعلیخان توطئه ای ترتیب داده است تا وی را تسلیم مالک محمود نماید و در این خصوص آنقدر پافشاری کرد تا طهماسب میرزا در تاریخ چهاردهم صفر فتحعلیخان را قتل رسانید. هواخان نادر شاه از قیل میرزا مهدی استرآبادی و محمد حسن از طرفی و مورخان فاجار از طرف دیگر راجع بچگونگی قتل فتحعلیخان شرح و بسطهای ضد و نقیض میدهند. عبدالرزاق مورخ عهد قاجاری عقیده دارد که نادر بفتحعلیخان بیرنگ زد و او را گرفتار در دنا کسرین مرگها نمود و مال آنکه میرزا مهدی باید میکرد که فتحعلیخان حتی مدنی قتل از آنکه نادر وارد صحنه گردد، توطئه ای بر ضد طهماسب میرزا آغاز کرده بود و همه بن مورخ میگویند که طهماسب قصد داشت فرماده فاجار را محکوم بمرگ کند. در ترکمن که حبس کفی است و اگر چه طهماسب

میرزا در ظاهر اندرز نادر را بکار بست باینهمه بدون اطلاع او حکم اعدام فتحعلیخان را اجرا کرد. البته باظهارات میرزا مهدی اعتماد زیاد نمیتوان داشت و شک نیست که رفتار نادر در قتل فتحعلیخان بی تأثیر نبوده است لکن باید تصدیق کرد که هر گاه نفوذ فتحعلیخان در طهماسب میرزا بیشتر میشد نادر بطور قطع مغضوب میگردد و شاید هم بقتل میرسید

چون رقیب نادر از سر راه وی برداشته شد با سهولت کامل توانست طهماسب میرزا را متقاعد کند که زمام امور را کاملاً بدست وی سپرد و او را بر آن داشت که مقامهای حساس را بطرفداران وی واگذار کند و خود مقام کرشی باشی (وزیر تشریفات) و لقب طهماسب قلی (علام طهماسب) یافت و کلبعلی بیگ برادر زنش نیز عنوان ایشک آقاسی یافت. آنگاه نادر تمام وقت خویش را متوجه محاصره مشهد کرد لیکن پیشرفت محسوسی نیافت. ملک محمود چون از اختلافاتی که پس از قتل فتحعلیخان در میان طرفداران نادر ظهور کرده بود اطلاع یافت بر آن شد که از موقع استفاده کند و حلقه محاصره را بشکند و بهمین جهت مبادرت بحمله کرد و پس از جنگ شدیدی که در نزدیکی خواجه ربیع روی داد شکست یافت و بشهر عقب نشینی کرد.

اگر چه دیگر ملک محمود جرئت نکرد از اسنحکامار حدود خارج گردد باینهمه نادر در سد حمله جدیدی بشهر ریاضد و برای تصرف مشهد به بابی بایر محمود و فرمانده کل قوای ملک محمود متوسل گردید و شب شانزدهم ربیع الدانی ۱۱۳۹ (۱۰-۱۱ دسامبر ۱۷۲۶) توانست بدستش داخل شهر گردد. ملک محمود پس از تلاش بی ثمری بر روی آخر جبهه نادر از شهر تسلیم گردید و تاج کیان را بدستش بدست

آورده بود کنار گذاشت و بیکی از حجره های حرم امام رضا (ع) ملتجی گردید

نادر با برندری که قبل از تصرف مشهد کرده و دستور داد که حرم امام رضا تعمیر گردد و گند آن دوباره مطلا و مباره جدیدی ساخته شود همواره نادر در مبادرت باین اهداءات در سب معلوم بیست و مگر است تعصب در تسبیح وی را از کار برانگیخته باشد ولی بیشتر محتمل است که خواسته باشد بدست طریق دل مجتهدین و عامه را که دارای نفوذ و روان بودند بدست آورد همواره نادر در مشهد اثناء گریخته بود که برودی دریافت و صفتش بسیار خطرناک است اگرچه وی ظمهاست میررارا کاملاً تحت نفوذ خود در آورده بود لکن در عوض حصو و شددید و ریران وی را طوری برصد خود برانگیخته بود که آن را کو حکمران فرصت برای مشوب ساحین دهن شاهزاده سب باو اسفاده میکردند گذشته از این و ناداری طوائف صحراست اسورد و دره گر و کلاب و حوسان حدان قابل اعتماد بود و او میخواست به وفاداری برخی از قوای افشار و حلا ر که تحت فرماندهی ظمهاست حار وکیل بودند مسکی باشد

س از آنکه ظمهاست میرر طرف حوشان رهسپار شد و نادر در مشهد تنها ماند و در آن صمهاست میرر را ای از این برد نادر در مساعی حوسان آوردند و در آن حال باکرادان (اکراد) حوسان و ملتهای برصد وی کردند و ساهرده را آن دانستند که حکام حرد در ماردران و ستر آرد و کرر و راحی مجاور رگر دستور دهد که در مل نادر و آسوب صلب بکند و رر شد و حوی برخی از مورخان میگویند

که طهماسب میرزا در صدد جلب کمک ملک محمود هم بر آمد .
 نادر بمحض اینکه از این تحولات اوضاع آگاه گردید باشتاب هر چه
 تمام تر روی بخیوشان آورد و آنرا تحت محاصره خویش قرارداد و پس
 از شکست سختی که به کردان هواخواه طهماسب میرزا و وزیرانش وارد
 ساخت شاهزاده چاره جز آن ندید که با نادر از در سازش در آید و بهمین
 جهت حاضر شد که بعد از نادر رهسپار مشهد گردد . نادر در نوروز ۱۱۳۹
 هجری (۲۱ مارس ۱۷۲۷ میلادی) از طهماسب میرزا هنگام ورود به
 مشهد استقبال شایانی نمود و با احترام و رودی بمشهد دستور داد که مدت
 یک هفته در تمام شهر مجالس جشن و سرور بر پا گردد .

هنوز مراسم استقبال طهماسب میرزا پایان نیافته بود که دوباره
 کردان علم طغیان بر افراشتند و تاتاران مرو و ترکمنان نیز به شورشیان
 پیوستند و نیروی عظیمی تشکیل دادند و از دره جز سرازیر شده و ابراهیم
 خان برادر نادر را محاصره کردند .

نادر با اتفاق طهماسب پس از محاصره و تصرف خیوشان ابراهیم خان
 را از محاصره نجات داد و سپس شورشیان را تادیه جز تعقیب کرد لکن
 برای جلوگیری از طغیان جدیدی ناگزیر بخیوشان بازگشت و اندکی بعد
 رهسپار مشهد گردید ولی بمحض ورود بمشهد مجدداً آتش اغتشاش و نا
 امنی در خیوشان روشن شد و برخی از مورخان بر آنند که این شورش به
 تحریک خود طهماسب مبرزاروی داد و بزودی کردان شادلو نیز شورشیان
 کرگلو پیوستند با اینهمه نادر بزودی از این شورش جلوگیری کرد و به
 طرف نیشابور رهسپار گردید .

طهماسب میرزا نیز قبلاً وارد این شهر شده بود و در زمان ...

تاتاران مرو نیز بتحریرك ملك محمود شورش نمودند ولی نادر بسرعت آتش این شورش را خاموش کرد و ملك محمود و برادرانش را به قتل رسانید .

در عین حال در قائن نیز ناامنی و اغتشاش آغاز شد بدین قرار که یکی از سران سیستانی بنام حسین سلطان که از متقبن ملك محمود بود فرمانداری را که نادر تعیین کرده بود از قائن اخراج نمود . روز هفدهم ذی الحجه ۱۱۳۹ (پنجم اوت ۱۷۲۷) نادر و طهماسب میرزا با ۸۰۰ تن از مشهد به طرف قائن روی آوردند و حسین سلطان را وادار بتسلیم نمودند . یکی از پسران ملك محمود با پسر خواهر وی که در قائن بودند به اصفهان گریختند و در آنجا با شرف پیوستند .

از قائن نادر از راه زرکوه و مدین آباد ایه افغانان در بهدادین لشکر کشید . این لشکر کشی که در بحبوحه تابستان صورت گرفت بسیار خسته کننده بود و گذشته از این در نزدیکی مدین آباد یکی از توپهای نادر غرق در آب گردید . نادر نخست بهدادین را با حمله اشغال کرد و سپس بمحاصره سنگان پرداخت .

در اینجا در چند قدمی نادر یکی از توپها منفجر گردید و او بطرز معجزه آسایی از مرگ رهایی یافت .

چند روز بعد سنگان را با حمله مسخر ساخت و تمام اهالی آنرا از دم تیغ گذرانید زیرا آنان چند روز پیش تسلیم شده بودند لکن بعداً پیمان خود را شکستند . در این هنگام خبر رسید که در حدود هفت تا هشت هزار تن از اهالی افغانان از هرات حرکت کرده و خود را به نیاز آباد رسانیده اند تا کمک اهالی سنگان شنایند نادر بیدرنگ بمقابله آنان

شتافت و در نزدیکی سنگان بآنان برخورد و از آنجا که میدانست سپاهیانش چنانکه باید آزموده نیستند و گذشته از این شکست‌های پیاپی از افغانان دل آنان را انباشته از رعب نموده است از نبرد احتراز جست و سربازان ناآزموده خود را در خندق گذاشت و خود با پانصد تن سوار آزموده میکرشته حملات ماهرانه به سپاه افغان پرداخت و اگرچه سربازان مأمور خندق‌ها برای شرکت در نبرد شوق و شور شدیدی ابراز میداشتند ولی نادر به آنان اجازه نبرد نداد. باری پس از چهار روز و چهار شب جنگ و گریز افغانان فرار را بر قرار ترجیح دادند و بطرف هرات عقب نشینی نمودند.

نادر از آنجا که هنوز به آزمودگی سپاهیانش اطمینان نداشت از تعقیب افغانان منصرف گردید و بمشهد بازگشت زیرا هنوز موقع زور آزمایی بالبدایان نرسیده بود.

در این اثناء روابط بین طهماسب میرزا و نادر روز بروز وخیم تر میشد و وزیران سابق طهماسب میرزا نیز از هر گونه فرصتی برای دامن زدن آتش اختلاف بین شاهزاده و فرمانده تازه وارد استفاده میکردند. طهماسب میرزا اصرار داشت که نادر مستقیماً بطرف اصفهان بین رود لکن نادر بر آن بود که قبل از اتمام کار ابدالیان هرات حمله باصفهان دور از حزم و احتیاط است.

سرانجام مقرر شد که نادر و طهماسب میرزا از مشهد و نیشابور حرکت کنند و یکدیگر را در سلطان آباد (ترشیز) ملاقات نمایند و از آنجا به اتفاق حمله بر هرات را آغاز کنند. با اینهمه طهماسب میرزا بر اثر تلقین رایزنان مفروض از همکاری دستنیده نادر سرزنش‌های بی‌دردی را که

به مازندران خواهد رفت و تقاضا نمود که فرماندهی قوای او را نیز نادر قبول کند .

نادر این پیشنهاد را پذیرفت لکن چون دریافت که دشمنانش در میان وزیران و متنفذین مشغول توطئه برای ایجاد اختلاف در میان قوای وی میباشند پیشرفت بطرف هرات را متوقف نمود و بمشهد بازگشت اندکی بعد حمله ابدالیان به منطقه بیارجمند وی را برانگیخت که باشتاب هرچه تمامتر بامید جلوگیری از پیشرفت افغانان مشهد را ترك گوید اما بمحض اینکه به (قدمگاه) رسید اطلاع یافت که طهماسب میرزا مشغول حمله به ترکان بوجاری که از هواخواهان وی بودند میباشند نادر از طهماسب میرزا درخواست کرد که از حمله بطرفداران وی خودداری کند و با او در حمله بر افغانان همکاری نماید .

طهماسب در جواب او را به سبزوار احضار کرد تا ترتیب همکاری با وی را بدهد . نادر نیک میدانست بحران شدیدی در شرف وقوع است و حساسترین لحظات زندگی وی فرارسیده است . از نقشه جلوگیری از حمله افغانان منصرف گردید و راه سبزوار را پیش گرفت لکن در عرض راه دریافت که طهماسب میرزا با کناف خراسان پیام فرستاده است که از این پس فرمان نادر و پیروان وی را بکار نبندند و چون بدروازه های سبزوار رسید مشاهده کرد که دروازه های شهر برویش بسته شده است و پس از چند ساعت توقف ناگزیر به بمباران شهر پرداخت و به آسانی آن را اشغال کرد

ص ۱۰۰ - ۱۰۱ ، چون چاره دیگری جز سازش بانادر نبافت سوگند داد که اگر این نادر و پیروانش در مشهد بمانند در همان شب عده ای

از نگهبانان طهماسب میرزا بماندگان گریختند تا در آنجا تخم اغتشاش و شورش بپراکنند .

دوروز بعد نادر طهماسب میرزا را تحت مراقبت شدید به مشهد فرستاد و پس از آنکه بیهوده کوشید کار افغانان را بسازد به مشهد باز گشت .

بمحض رسیدن به مشهد نادر دریافت که در منطقه استرآباد ترکمنان بحمله پرداخته‌اند . نادر کردان کرگرو را مأمور کرد که گوشمالی به ترکمنها بدهند لکن کردان ازیروی این دستور سرپیچی نمودند و به ابراهیم خان حمله برده او را شکست دادند .

در این اثناء خود نادر بکوههای معروف یالخان داغ رسید و شکست سختی بر ترکمنها وارد ساخت و در بازگشت چون دریافت که کردان به برادرش حمله برده‌اند بطرف خاک آنان تاخت و عده ییشمارى از ایشان را قلع و قمع کرد .

در هنگامیکه این عملیات ادامه داشت یکی از خواهران طهماسب میرزا در ایالات استرآباد و ماندگان به تولید اغتشاش پرداخته و مردم را بطغیان برانگیخته بود .

نادر بیدرنک با استرآباد روی آورد و این ایالت را کاملاً امن کرد و در آنجا طهماسب میرزا بوی بیوست و باتفاق وی به زندان لشکر کشیدند و در آنجا نیز نظم و آرامش کامل برقرار ساختند

در این اثناء ذوالفقار فرمانده شورشیان هم به مشهد رسید . نادر پس از اتخاذ تصمیمهای شدید برای تأمین وجهای عریض از سرب رخنه رگه در مرز افغانان غلجایی بود از طرف طایفه سب میرزا ، عریضه را در

فرستاد و استرداد گیلان را خواستار شد .

نادر آنگاه طهماسب میرزا را درساری گذاشت و در اوائل فروردین ۱۱۴۲ هجری (۱۷۲۹ میلادی) بمشهد بازگشت و شروع بتدارك مقدمات جنگ برضد ابدالیان نمود .

تصمیم نادر بیکسره کردن کار ابدالیان و پس گرفتن هرات قبل از شروع حمله باصفهان و استخلاص این شهر از جنگ غاجائیان نشانه هوش و تسلط فکری کامل وی راوضاع بود . زیرا اگر چه ابدالیان بر اثر اختلافات داخلی از حمله بزرگ بر خراسان خودداری کردند با این همه همیشه خطر بزرگی بشمار میرفتند نظر به شایستگی نظامی و منطقه لشکر کشی آنها نادر بیم آن داشت که هر گاه وی و طهماسب میرزا مدت زیادی از خراسان دور مانند ابدالیان اختلافات خود را کنار گذارند و برای اشغال مشهد حمله پردامنه ای را آغاز نمایند و اساس قدرت طهماسب میرزا را متزلزل سازند . در این صورت مسلم بود که اکثر کردان ناراحت و شورش طلب شمال خاوری خراسان نیز به مهاجمین خواهند پیوست . طی ده سال گذشته ابدالیان همیشه سلاطین ابران را ستوه آورده و بعلاوه در مقابل غلجائیان قدرت خود را چنانکه باید به ثبوت رسانیده بودند و بطور قطع اگر اختلافات داخلی آنان نبود بر قسمت اعظم ایران حکم فرما میشدند .

چون ابدالیان از نقشه حمله نادر بر هرات آگاه گردیدند رقابت و اختلاف را کنار گذاشتند و اللهم یار خازرا بفرمانداری هرات و ذوالفقار را بفرمانداری " فرح " برگزیدند .

نادر پس از ۱۰۰ تدارک جنگ در تاریخ چهارم شوال ۱۱۴۹

هجری (۳ مه ۱۷۲۹) باتفاق طهماسب میرزا از مشهد حرکت کرد و پیشرفت به طرف جنوب را از طریق جام و فرمان آباد و کاریز آغاز نمود. در همان اثناء ابدالیان نیز بفرماندهی اللهیار خان از هرات بطرف شمال روی آوردند.

نبرد بین قوای ایران و ابدالیان در کافر قلعه یعنی در همان محلی که ده سال پیش ابدالیان به صفی قلیخان فرمانده صفوی شکست فاحشی وارد ساختند آغاز گردید.

نادر همان سیاست احتیاط آمیز پیشین خود را در این نبرد بکار بست بدینقرار که از طرفی از شور مفرط سپاهیان خویش در نخستین مرحله نبرد جلوگیری کرد و از طرف دیگر پیاده نظام خود را بوسیله توپخانه حفاظت کرد و طرفین را با نیروی سوار نظام پوشانید. ابدالیان نخست حمله را آغاز کردند و جنگ نا مرتبی روی داد پیاده نظام ایران بر اثر هجوم ابدالیان دوچار هرج و مرج شد لکن نادر بایک حمله سوار نظام اوضاع را دگرگون ساخت و بدست خود یکی از فرماندهان دشمن را از پای در آورد و پای راست خودش نیز بر اثر حمله سرنیزه دشمن سخت مجروح گردید در این اثناء شب فرا رسید و طرفین بموضع اولیه باز گشتند.

روز بعد ابدالیان بطرف هریرود عقب نشستند و در بتعفیبات آنان برداخت. در نزدیکی کوسویه نبرد دیگری روی داد و طی آن شکست سختی به ابدالیان وارد آمد بطوریکه بموضع ملالت انگیزی بطرف هرات عقب نشستند و توپخانه و چادرها و همه ساز و برگت خویش را بجا گذاشتند.

نادر و قوایش بسرعت از راه تیرپل بطرف هرات روی آوردند. اللهیار خان که سر و صورتی بقوای منہزم خود داده بود از هرات برای جلوگیری از پیشرفت وی شتافت و دو ارتش در رباط پریان که قصبه‌ای در چند میلی باختر هرات است مصاف دادند. جنگ از بامداد تا نزدیک ظهر بطول انجامید و در این موقع ابدالیان فرار اختیار کرده و متجاوز از هزار کشته بجای گذاشتند.

طوفان شدیدی که چهل و هشت ساعت بطول انجامید مانع هرگونه عملیات دیگری گردید. روز سوم پیکی از طرف اللهیار خان با پیشنهاد متار که بجادر نادر رسید لکن نادر از پذیرفتن وی خودداری کرد و گفت خود اللهیار خان باید شخصاً بملاقات وی شتابد. اللهیار خان عزم داشت امر نادر را بپذیرد لکن چون دریافت که ذوالفقار بکمک وی شتافته است مجدداً نبرد را آغاز کرد.

نادر عده‌ای از قوای خود را مأمور سرکوبی ذوالفقار در شکیبان نمود. ذوالفقار قوای نادر را در نزدیکی شکیبان بدام افکند و در این اثنا اللهیارخان نیز از سمت خاور بحمله پرداخت. نادر دوباره عده‌ای را مأمور مواجهه با ذوالفقار نمود و خود بابا قیمانده قوا بدفاع در مقابل اللهیار خان پرداخت روز بعد نبرد خونینی روی داد که سرانجام بنفع نادر تمام شد. اللهیار خان بار دیگر پیکی نزد نادر فرستاد ولی نادر باز جواب ساق خود را تکرار کرد و گفت باید شخص اللهیار خان او را ملاقات کند. آنگاه چند تن از سرار ابدالی نزد نادر آمدند و پس از تفاضای عفو قول دادند که نه تنها از باد اطاعت کنند بلکه ایرانیان را در مقابل غلجائیان یاری نمایند اگر چه صیما سب میرزا و وزیرانش با این پیشنهاد مخالف بودند با اینهمه

نادر درخواست ابدالیان را پذیرفت .

روز بعد عده کثیری از سران ابدالی با تحف و هدایای بیشمار به اردوگاه نادر آمدند و نادر در عوض بآنان خلعت افتخار بخشید و بسیاری از سران ابدالی بخدمت طهماسب میرزا درآمدند و خود اللهیار خان نیز بفرمانداری هرات منصوب شد .

آنگاه نادر و طهماسب میرزا پس از دوماه غیبت بطرف مشهد باز گشتند و در تاریخ چهارم دی الحجه باین شهر رسیدند .

اگرچه این لشکرکشی کار ابدالیان را یکسره نکرد و موانع از تجدید شورش آنان نگردید ، ولی از این جهت دارای اهمیت بود که افسانه شکست ناپذیر بودن افغانها را باطل کرد و اثبات نمود که هرگاه ابرانیان درست تعلیم یابند و بامهارت اداره شوند بآسانی از عهده شکست دادن دشمنان برمیآیند .

ارنس ایران پس از چند سال غفلت و بی انضباطی بالاخره تبدیل به يك يروي جنگي گرديد و نه تنها بفرماندهان خودش بلکه بخود نيز دوباره اعزام يافت



فصل چهارم

اخراج غلجائیهها

پس از آنکه خطر حمله ابدالیها اقلاً بطور موقت مرتفع گردید
نادر وقوایش توانستند توجه خود را معطوف باقدام شگرف تری نمایند
بدین معنی که غلجائیهها را از خاک ایران رانده و طهماسب مبرز را بر مسند
سلطنت برقرار سازند.

بطوریکه در فصل اول گذشت رفتار تفرعن آمیز اشرف نسبت به
ترکیه موجب آن گردید که آتش جنگ بینوی و آن کشور مشعل گردد
اشرف در عین حال مدتی با روسیه در جنگ و ستیز بود لکن نبرد مهمی بین
غلجائیهها و روسها روی نداد. اگرچه قوای اشرف نسبت بسپاهیان ترکیه
بسی ناچیز بود با اینهمه اشرف توانست مدتی در مقابل ترکیه ایستادگی
کند لکن سرانجام ناگزیر گردید که قسمتی از اراضی خود را به ترکها
واگذار نماید. این مبارزه نشان داد اگرچه غلجائیهها از لحاظ
شایستگی جنگی بالی ندارند باوجود این قادر بر برابری باکشور نیرومندی
مانند ترکیه که دارای ارتش مجهز و آزموده‌ای باشد نیستند بطوریکه
قبلاً گذشت اشرف نظر بمبارزه‌ای که باحسب پسر عمنش داشت نمیتوانست
از قندهار نیروی کمکی دست آورد.

حکام ترکیه و افعابها موجب آن گردید که شاه سلطان حسن

خراسان و مازندران و کرمان و مازندران را پس از تصرف اصفهان و اخراج افغانها از ایران باو واگذار نماید. میرزا مهدی از این قرارداد ذکر می‌نمیکند لکن دلیلی برای رد اظهارات محمد حسین نیز وجود ندارد.

در تاریخ ۱۸ صفر ۱۱۴۲ (سپتامبر ۱۷۲۹) نادر و طهماسب میرزا مشهد را ترك گفتند و از طریق نیشابور و سبزوار بطرف سمنان که در محاصره اشرف بود روی آوردند. اشرف نیز قسمتی از قوای خود را مأمور ادامه محاصره سمنان نمود و خود برای مصاف با نادر به سوی خاور شتافت.

جلو داران افغان بفرماندهی محمد خان کوشیدند که توپخانه نادر را در بسطام تصرف کنند لکن تلاش آنها بجائی نرسید و محمد خان ناگزیر بطرف مهماندوست واقع در یازده میل و نیمی شمال خاوری دامغان عقب نشینی کرد و در آنجا اشرف با عمده قوای خود بوی ملحق گردید. نادر پیشرفت خود ادامه داد تا به رود كوچك مهماندوست که در خاور قصبه‌ای بهمین نام واقع است رسید. در این نقطه بود که بامداد ششم ربیع الاول (۱۹ سپتامبر) نبرد بین قوای نادر و افغانها آغاز گردید. نادر کلیه قوای خود را تبدیل بیک واحد بزرگ کرد و پوشش آنها را بوسیله تیراندازان و توپخانه خود تأمین نمود و دستور مؤکدی صادر کرد مبنی بر اینکه قبل از فرمان صریح وی کسی کمترین حرکت و یا تسلیم نکند. افغانها که نابه تاکنیک معمول خویش تقسیم به سه لشکر شده بودند با سرعت هرچه تمامتر نخست بمرکز و سپس بجناحهای قوای ایران حمله بردند. نادر قبل از آنکه فرمان آتش صادر کند صبر کرد تا افغانها در تیررس نیروی ایران قرار گیرند. اگر چه عده‌ای از افغانها از پای در آمدند با وجود این بقید

بحمله ادامه دادند لکن بانهایت شگفتی مشاهده کردند که ایرانیان نه تنها سخت دفاع نمودند بلکه حمله شدیدی آغاز کردند و در عین حال توپخانه نادر زنبورک های (یک نوع توپ) افغانها را نابود کرد و تلفات سنگینی بدشمن وارد ساخت و چون پرچم دار اشرف بر اثر اصابت یک گلوله توپ از پای درآمد افغانها فرار را برقرار ترجیح دادند.

ایرانیان قصد داشتند دشمن را تعقیب نمایند لکن چون نادر میدانست هنوز درست آزموده نشده اند آنانرا از این قصد بازداشت.

درباره عده قوای طرفین و تلفات آنان نه میرزا مهدی ذکر کرده است و نه محمد حسین لکن مورخین خارجی هر کدام رقمی ذکر میکنند چنانکه (اوتر) (۱) نیروی افغانها را به ۵۰,۰۰۰ تن و (هانوی) (۲) سپاهیان ایران را به ۲۵,۰۰۰ تن تخمین میزند و (کوکل) (۳) تلفات افغانها را ۱۲,۰۰۰ تن و تلفات ایرانیان را در حدود ۴,۰۰۰ تن ذکر میکند.

نبوغ نادر در این نبرد نه تنها از لحاظ فرماندهی و رشادت بلکه مخصوصاً از حیث مراقبت در تربیت نظامیان و استقرار یک انضباط بینظیر در میان سربازان قابل تحسین است و براستی میتوان گفت که آزمودگی قوای نادر و مخصوصاً انضباط آنها اثرات معجز آسایی بخشید. در پرتو روح دلاوری و شجاعتی که این نابغه بزرگ بکالبد سربازان دمیده بود ایرانیانی که تا آنروز رعب عجیبی از قضاوت قلب و بی باکی افغانها در دل داشتند نه تنها بانهایت مردانگی ایستادگی کردند بلکه اثبات نمودند که جنگجویانی خطرناک و شایسته اند. نادر نیز مانند کلیه فرماندهان بزرگ از قبیل اسکندر و ناپلیون و کرامول نه تنها بخودش ایمان عجیبی داشت

۱ - Otter ۲ - Hanway ۳ - Cockell

بلکه دارای این قدرت شگرف بود که ایمن سربسازان را بگاردایی و شایستگی خود جلب کند.

نادر و طهماسب میرزا چند روز پس از پایان نبرد با شرف راه دامغان را پیش گرفتند و در عین حال پیکی به قسطنطنیه فرستادند تا استرداد ایالاتی که ترکها تصرف کرده بودند خواستار گردد لکن این فرستاده در تبریز زندگی را بدرود گفت. قوای ایران از دامغان پیشرفت خود را بطرف باختر ادامه دادند و در عرض راه نادر حقایق تلخی را بطهماسب میرزا یاد آور شد که مدتی بین شاهزاده و او تولید نقار کرد.

در این اثنا شرف بطرف ورامین عقب نشینی نمود و از نهران نیروی کمکی خواست و سپس در دره خار در گردنه باریکی برای ایرانیان دامی گسترد. نادر چون از جلو دارانش قصد دشمن را دریافت قوای نیرومندی را مأمور حمله از جناحین نمود و خود نیز مستقیماً بقلب سپاهیان اشرف زد. این تاکتیک نتیجه بسیار مطلوبی بخشید و بار دیگر افغانها شکست خوردند و مقدار زیادی ساز و برگ و چندین توپ بجای گذاشته به طرف اصفهان فرار اختیار نمودند.

نادر قبل از آنکه پیشرفت خود را ادامه دهد طهماسب را منعقاد کرد بتهران که از طرف افغانها تخلیه شده بود رهسپار گردد تا بقول میرزا مهدی در آنجا «برتن و فنق امور مهم کشور پردازد». بدیهی است قصد نادر آن بود که شاهزاده را از خود دور کند تا بغرابت بال باجرای نقشه خویش پردازد.

هنگامیکه اشرف پس از شکست های موالی باصفهان رسیده اقلای سه هزار تن از علما و رجال معارف شهر را بهلاکت رسانید و قوای خود را

مأمور چپاول و سوزانیدن بازار نمود و در عین حال از بیم آنکه مبادا کارمندان کمپانیهای انگلیسی و هلندی بطرف نادر گرایند همه آنها را به زندان افکند و آنان مدت هفده روز در حبس بودند تا بدستیاری نگهبانان خود وسائل فرار خویش را فراهم ساختند.

احمد پاشای بغداد بر اثر استمداد اشرف برای وی عدهای نیرو و چند توپ فرستاد و سپس اشرف بطرف شمال باختری روی آورد و در قصبه مورچه خورت اردو زد.

نادر پس از آنکه خود را از قید طهماسب میرزا رهائی بخشید از طریق نطنز بطرف اصفهان روی آورد و هنگام ورود اشرف به (مورچه خورت) نادر تا این قصبه بیش از چند فرسنگ فاصله نداشت و برای اینکه اشرف را تحریک به خروج از موضع خود نماید چنین وانمود کرد که قصد حمله با افغانها را ندارد بلکه میخواهد وارد اصفهان شود. این تیرنگ اثر خود را بخشید و اشرف بقصد غافلگیر کردن نادر آغاز حمله نمود. اشرف بتقلید تاکتیک نادر در مهماندوست قوای خود را تبدیل بیک واحد نمود و توپخانه را در جناحین قرار داد. اما ایرانیان ناگهان از چندین طرف بقوای افغان حمله برده و در نخستین یورش چمدین توپ افغانها را بتصرف در آوردند و سپس جنگهای تن بتن خونینی بین طرفین روی داد لیکن با وجود حملات شدید افغانها سرانجام قوای ایران پیروزی درخشانی یافتند و بقیه توپهای افغانها را تصرف و عده کثیری نیز اسیر بدست آوردند که عدهای از آنها ترك بودند.

نادر با این تركها منتهای خرش رفتاری را نمود و اندکی بعد آنها را آزاد ساخت.

اشرف باشتاب هرچه تمامتر خوبشمن را به اصفهان رسانید و آماده فرار شد و برای حمل زن، مان و کودکانش و اشیاء قیمتی افغان ها هر چه اسب و الاغ در شهر بود به بیگاری گرفت و سه روز بعد به طرف شیراز فرار کرد.

همین که نادر از تخلیه اصفهان آگاه شد از مورچه خورت به طرف شهر روی آورد و بمحض ورود به اصفهان اخبار پیروزی های خویش را به طهماسب میرزا رسانید و او را دعوت به آمدن به اصفهان نمود.

طهماسب میرزا بدرنگ تهران را ترك گفت و روز هشتم جمادی الاول تقریباً هفت سال پس از فرار از اصفهان وارد این شهر شد.

هانونی حکایت میکند که چون طهماسب میرزا وارد اصفهان شد غم خانگدازی دلش را فرا گرفت زیرا کاخ معظم پدرش را دید که تبدیل به ویرانه ای شده است و همگامیکه داخل حرم شد تنها زن کهن سالی را دید که شادی کنان دست هایش را بگردن او حافه کرد و خون میدادست اشرف همه خواهران و خویشاوندانش را ببردگی برده است بانها بت معجب در یافت این پیرزن مادر اوست که در تمام دوره سلط افغانها خویشتن را تبدیل به خدمتکاری نموده و از این راه خود را از مرگ بجا داده است.

اصفهان تبدیل به نخل خاکی شده و از محاصره پی در پی آه سفر او ان رده و د و فسمب اعظم ساکینش در اثر قتل و کشتارهای فجیع افغان ها آورد شده بود.

ننگ امری که طهماسب میرزا وارد اصفهان کرد دید نادر نوی اطرار راد که عزم نادر به محاصره پاان یا امنی هراسم احکمداری باقوای خود طرف

خراسان رهسپار گردد. بدیهی است که وی در حقیقت چنین قصدی نداشت بلکه میخواست بیش از پیش بر قدر و منزلتش در نزد طهماسب میرزایفزاید او نیک میدانست باوجود اینکه شاه هم از وی مرعوب بود و هم نسبت به او خصوصیت میورزید تا موقعی که ترکان و روسها پس از غلبه‌ایان از ایران اخراج نکردند نمیتواند از وی چشم پیوشد. طهماسب میرزا همانطور که نادر پیش بینی کرده بود با اصرار و ابرام هرچه تمامتر از وی تقاضا کرد که از قصد خویش منصرف گردد و حتی در برابر کلیه سران ارتش رسماً از نادر خواست که اصفهان را ترك نکند و نادر نیز پس از امتناع زیاد بالاخره چنین وانمود کرد که معیر عقیده داده است و در اصفهان خواهد ماند. بچاند اصفهان و استقرار طهماسب میرزا بر مسند سلطنت اجدادیش از حوادث بسیار جالب توجه بود. اگر چه هنوز غاصبین حقوق ایران و متجاوزین کاملاً از خاک میهن رانده نشده بودند با این همه این حوادث گذشته از آنکه حس غرور ملی ایرانیان را تهییج کرد دارای این ارزش بزرگ روانشناسی بود که ایرانیان را در اعتماد بنفس که گرانبهای نمود و نباید فراموش کرد که همه این موفقیت ها بنام نادر تمام میشد و روز بروز بروجه و شهر وی میافزود.

اما اهمیت اساسی تصرف یا بیست بیشتر از آن جهت بود که نخستین بار پس در و اروپائیان تماس مستقیمی ایجاد کرد. در آن زمان اروپائیان معروف به صیم اصفهان، مارک وونه اند از شوالیه دو گاردان (Chevalier de Gardane) کنسول فرانسه که دو سال و سه پیش حباشین برادرش (سینوردو گاردان) شده بود (ویلا م کوکن) کمبسر کمپانی اسکلیسی هند شرقی و معاونش جان گبک، کمبسر و سایر نمایندگان کمپانی هلندی هند شرقی - اندونزی

کشیش و مبلغ که اکثر آنان فرانسوی بودند .

طی شش هفته‌ای که نادر در اصفهان بسربرد چندین بار با (کوکل) و (گیکی) ملاقات نمود و در نخستین وهله با آنان از در محبت و دوستی درآمد و پس از آنکه قول داد زیانهائی را که در دوره تسلط افغانان بکمپانی وارد آمده بود جبران کند ، با ایشان منتهی خوش رفتاری نمود و آنان نیز تحف و هدایای گرانبهای تقدیم نادر نمودند . اما دوران این دوستی دیری نپایید زیرا بزودی رقابتیکه از دیر بازمین کمپانیهای هلندی و انگلیسی وجود داشت رو بشدت نهاد و نمایندگان هر يك از این کمپانیها کمپانی دیگر را متهم بدان کردند که درخفا با افغانان کمک میکنند . نادر بزودی از این اختلاف استفاده نمود و بر آن شد که کاملاً ییگانگان را از اصفهان براند و بهمین جهت چنین وانمود کرد که اتهامات هر دو کمپانی بجاست و دو محصل (مأمور وصول مالیات) بکمپانی انگلیس ها فرستاد و مبلغ سه هزار تومان (۷۰۰۰ لیره انگلیسی) مطالبه کرد و مخصوصاً اصرار ورزید که ۱۰۰۰ تومان از این مالیات یکباره پرداخت گردد . چون کوکل و گیکی از پرداخت این مبلغ سر باز زدند نادر با آنان اخطار کرد که هرگاه در پرداخت مالیات تعلل ورزند سخت مجازات خواهند شد و چون آنان فقط حاضر پرداخت سیصد تومان گردیدند نادر بمحصلین دستور داد که این مبلغ را بگیرند و کلیه اسباب کمپانی را نیز تصرف نمایند .

کوکل و گیکی که از این رفتار خشن سخت بر آشفته بودند تصمیم گرفتند اصفهان را ترك گویند و برای اعلام عزم خویش بنادر در عدد ملاقات با وی برآمدند لکن نادر از پذیرفتن آنان خودداری نمود و راه شیراز را پیش گرفت و آنان نیز ناگزیر شده شکایت کردند و شاه طهماسب ایشان

از پیروزیهای نظامی خویش و نجات پایتخت حداکثر استفاده روانشناسی را بنماید و وضع خویش را بیش از پیش مستحکم کند و دوم اینکه قبل از آغاز پیشرفت بطرف جنوب در بحبوحه زمستان وسائل راحت و ساز و برگ سربازان خویش را کاملاً فراهم سازد .

بیمورد نیست در اینجا اثری را که نادر در آذربایجان در ذهن کنسول فرانسه (شوالیه دو گاردان) بخشیده بود عیناً ذکر کنیم . شوالیه دو گاردان نادر را چنین توصیف میکند :

«... مرد چهل ساله ایست که از کودکی در نظام پرورش یافته و در لیاقت و شایستگی کم نظیر است و گذشته از این مردی خوش مشرب و رک گو و درستکار است، دلیران و زحمتکش را پاداش میبخشد و سست عنصران را که بهنگام ادای وظیفه از زیر بار مسئولیت شانه تهی میکنند سخت گوشمال میدهد . نخست در هر مقامی که بود مراتب لیاقت و کاردانی و درستکاری خویش را چنانکه بابد بشبوت رسانید و چون قرین درگاه شاه شد بوی نشان داد که چگونه چاپلوسان و جنایتکاران را باید تشخیص داد و از چه راه اینان را باید بکیفر رسانید و آنان را از دربار دور کرد .»

قبل از حرکت از اصفهان شاه طهماسب بنا به توصیه نادر نامه‌ای به سلطان عثمانی نگاشت و پس از آنکه وی را از اسنخلاص اصفهان آگاه نمود استرداد ایالاتی را که ترکان غصب کرده بودند خواستار گردید و در تعقیب این نامه نیز رضاقلی خان شاملو یکی از فرماندهان پیشین شاه سلطان حسین را بعنوان سفیر کبیر به قسطنطنیه گسیل داشت . از نتیجه این اقدامات در فصل آیند، بحث خواهیم کرد .

در عین حال چون افغانان در کرمان از شکست‌های فاحش اشرف آگاه شدند شهر را خراب کردند و فرار اختیار نمودند .

در اوائل دی‌ماه نادر با وجود شدت سرما پیشرفت از اصفهان بسوی شیراز را آغاز کرد و از راه ابرقو و بازار گاد خویشتن را برزقان واقع در ۲۱ مایلی شمال شرقی شیراز رسانید . در آنجا اشرف با ۲۰۰۰۰ تن سپاهی آزموده برای مصاف با وی آماده بود . نبرد خونینی در گرفت و طی آن اشرف کاردانی و شهابت زاید الوصفی بخرج داد لکن سرانجام تدبیر فرماندهی و ایمان سربازان ایرانی کلر خود را کرد و نادر بر افغانان پیروز آمد و اشرف با قوای منهزم خویش بحال هرج و مرج بطرف شیراز فرار کرد . روز بعد اشرف سه تن از رجال افغانی را باردوگاه نادر فرستاد و درخواست منار که جنگ نمود . نادر در پاسخ اظهار داشت بشرطی تسلیم اشرف و قوایش را قبول خواهد کرد که وی بیدرنک بازماندگان خانواده شاه سلطان حسین را که هنوز در جنگ وی گرفتاراند آزاد کند . اشرف همه این اسیران را که عموماً مرد بودند نزد نادر فرستاد لکن بعداً به تحریک عده‌ای از سران افغانه باقوایی که برای وی باقی مانده بود به امید فرار بقندهار شیراز را ترك گفت .

نادر بمحض اینکه از حیلۀ اشرف آگاه شد بتعقیب وی پرداخت و جلودارانش که متشکل از بانصد تن سرباز افشار و کرد بود در پل هسا واقع در ده میای شمال خاوری شیراز بمقربان افغانان برخوردند و رزمی در گرفت که طی آن عده‌ای از افغانان دستگیر شدند و جمعی دیگر در رودخانه غرق گردیدند .

با این همه اشرف توانست بطرف لار فرار نماید و نادر تا چند

فرسنگ بنعقیب دشمن پرداخت لکن چون نتوانست بفرار بان برسد با شتاب به شیراز بازگشت و دستور داد که کلیه دروازه‌های شهرهای ایران روی افغانان بسته شود.

برخی از غلجائیان مغلوب منجمله برادر اشرف که از عمده قوای اشرف جدا شده بودند بطرف بندر ریگ فرار کردند و برادر اشرف که جواهر زیادی همراه داشت کوشید که اعراب را با فاغنه همراه کند لکن نادر بکارکنان کمپانی هند خاوری در بنادر خلیج فارس دستور داد که با کشتی‌های خود از فرار افغانان جلوگیری نمایند و از طرف دیگر بکعبه شیوخ عرب در نادر اخطار کرد که هرگاه با افغانان در فرار ایشان کمک کنند خود و خانواده‌شان با سارت و غلامی دچار خواهند شد.

در عین حال برادر اشرف و همراهانش نزد شیخ احمد هدنی یکی از شیوخ آشوب‌طلب عرب رسید. شیخ نخسب از مساعدت آنان سرباز زد لکن چون افغانان سنی بودند سرانجام حاضر شد یک کستی با اختیار ایشان گذارد. افغانان با این کستی خود را به (رأس الخیمه) واقع در کرانه عربستان رسانیدند لکن اعراب عمانی قسمت اعظم آنان را بهلاکت رسانیدند و بیه را نیز بغلامی درآوردند.

اشرف به نفق دوهزار تن از همراهانش وعده‌ای ارزبان افغان در اواخر زمستان از لارخارج شد و مطرف خاور رهسپار گردید. و اندکی بعد یکی از نمندگان کمپانی هند خاوری اطلاع داد که وی را در مطرفه سیرجان مشاهده کرده است.

اما ندمریخ از سده افغانان برانگرسگی و حساسگی کاسه شد و در هر حال در پایان عمر اشرف احیای نظر است اما قاضی

که اکثر تاریخ نويسان بر آنند مبنی بر آنست که اشرف با دو یا سه تن از آخرین همراهانش در حوالی مرز سيستان بدست عبدالله خان یکی از سران بزرگ عشایر آن حدود بقتل رسید و از طرف دیگر سلطان حسين قندهار بعداً بنادر اطلاع داد که اشرف در نزدیکی زردکوه بدست نیروئی که برای جلوگیری از فرار وی اعزام گردیده بود کشته شد. نه تنها میرزا مهدی منشی نادر این داستان را تصدیق میکند بلکه (مارتین فرنچ) نماینده کمپانی هند شرقی ضمن گزارشی که بین نهم و بیستم سپتامبر ۱۷۳۰ میلادی برای اداره مرکزی کمپانی در لندن فرستاده این مطلب را تأیید نموده و خاطر نشان ساخته است که يك تن افغانی بنام محمد خان که سابقاً رئیس نشریفات اشرف بوده چند روز پیش به بصره آمده و حکایت کرده است که باتفاق اشرف مشغول فرار بقندهار بوده که ناگهان در حوالی قندهار مواجه با دسته‌ای از قوای سلطان حسين قندهار شده اند و آنان اشرف و عده‌ای از همراهان او را بهلاکت رسانیدند لکن خود محمد خان توانسته است از کرانه بلوچستان فرار کند و با این کشتی از راه مسقط ببصره آید.

بدین طریق تقریباً مسلم میشود که سر انجام اشرف بدست حسين قندهار بهلاکت رسید.

۱- شکست قطعی اشرف افغان و اهدام ارتش وی نخستین خدمت بزرگ مادر با نهایت موفقیت پایان یافت لکن وظائف دشوار زندگی بر عهده او بود که شاید بتوان تسویه حساب با ترک آن را مهم تر از همه دانست.

فصل پنجم

نخستین زور آزمائی نادر باترگان و یکسره ساختن کار ابدالیان

نادر ناچندروز قبل از نوروز در شیراز بماند و هنگام اقامت در آن شهر دستور داد که اصلاحات اساسی در خیابانها و ساختمانها صورت گیرد و خودش نیز مبلغ ۱۵۰۰ تومان (۳۵۰۰ لیره) برای مرمت مسجد شاه جراغ هدیه کرد و مقدار زیادی اشیاء طلائی دیگر هم صرف ساختن چهار جراغ نازه‌ای برای مسجد نمود.

در سالهای اخیر شیراز بر اثر جنگ با افغانان خرابی فراوان دیده و قسمت اعظم شهر و تقریباً همه باغ‌های آن مهدم شده بود. عده کثیری از اهالی شهر و همه باررگانان هندی بمناسبت شور و شعفی که خبر شکست اشرف در مورچه‌خورت ایجاد کرده و موجب حمله عده‌ای با افغانان شده بود بدست ایشان بهلاکت رسیده بودند و چند روز باریدگی هتوالی هم خرابی و انهدامی را که افغانان وایز ساخته بودند بسرحد کمال رسانید. در این اثناء محمدعلی خان بن اعلان خان ماسانداری فارس هدیه‌ها و سوغاتی برای آبادانی شهر و احیای باغها دست مافداًمان حدی زد و نفرمان او چندین هزار درخت مرس شد.

نادر هنگام افامت در شیراز یکی از اقربای خود بنام علی مردان خان شاعلور انزد محمدشاه پادشاه گورکانی فرسناد تاخیر تصرف اصفهان و جلوس طهماسب میرزا بر مسند سلطنت ایران و قصدوی را برای تصرف قندهار باطلاع او برساند. در نامه‌ای که بامضای طهماسب میرزا به محمد شاه نوشته شد تاریخی برای شروع حمله بقندهار تعیین نگردیده بود لکن به محمد شاه اخطار شده بود که مصالح وی و ایران ایجاب میکند که به محض شروع عملیات علیه افغانه مرزهای کشور خود را کاملاً بروی فراریان افغان ببندد

بنابینا ظاهر میرزا مهدی خان مورخ، نادر در این موقع قصد خود را در ظاهر برای بازگشت بخراسان اعلام داشت لکن در باطن معلوم بود که چنین قصدی ندارد زیرا وی لذت پبروزی را چنانکه باید چشیده و در رأس ارسنی نبرو مند قرار گرفته بود و چنانکه ذیلاً خواهیم دید نقشه کوتاه کردن دست طهماسب میرزا را از تخت و تاج ایران در سر میپروراند

حرص و جاه طلبی نادر در این موقع از اندازه خارج بود و بنابر این بعید بنظر میرسد در موقعی که پلایه‌های اساسی نردبان تعالی را پیموده بود به آسانی تسلل دهد که رخت سفر به خراسان کشد و گوشه انزوا اختیار کند

این محسب بار نبود که نادر در ظاهر بکناره گیری امر از مایل میگرد و باطوری که بعداً خواهیم دید چر دین باردیگر نیز برای گمراه کردن و انحراف توجه عمومی از نقشه‌ای که در معروی بسرعت طرح میشد باین معاش متوسط گردید با انهمه مردم هوشمار و مخصوصاً نمایندگان خارجی

قصد وی را نیک دریافتند چنانکه دو ماه بعد شوالیه دوگاردان (۱) و کوکل (۲) علناً ارتقا نادر را بمقام سلطنت ایران پیش بینی کردند و شوالیه دوگاردان بانهایت صراحت چنین نگاشت :

« استعداد نظامی عجیب این فرمانده ، همراهی بخت و اقبال با وی در همه لشکرکشی ها ، اعتماد سربازان که هم به او ارادت میورزند و هم از او بیم دارند ، دست بدست هم داده و دشمنان را از او هراسان و شاه را از او مرعوب ساخته است . . .

« اینک مردم اصفهان و دربار و خود شاه بیم آن دارند که مبادا قصد تصاحب تاج و تخت ایران را داشته باشد . در هر صورت هرگاه یک قدم بیش بردارد مسند سلطنت ایران در اختیار او خواهد بود . »

قبل از آنکه بیش از این در باره شخص نادر بسط مقال دهیم لازم است بطور اجمال بمناسبات امپراتوری عثمانی و ایران در این زمان اشاره کنیم :

در فصل اول یاد آور شدیم که چگونه دولت عثمانی مانند روسیه از اغتشاش و وضع آشفته داخلی ایران استفاده نمود و منطقه پهناوری از خاک ایران را اشغال کرد .

باید اضافه کنیم که بر اثر جنگ عثمانی و افغان بر متصرفات عثمانی در ایران افزوده شد و در آغاز سال ۱۱۴۲ هجری (۱۷۳۰ میلادی) امپراتوری عثمانی تمام گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و قسمتی از داغستان و شیروان (بقیه این دو ایالت در تصرف دولت روس بود) و قسمت اعظم عراق عجم و تمام کردستان ایران و همدان و کرمانشاه را تحت تسلط داشت .

۱- Chevalier de Gaidane ۲- Cockell

طهماسب میرزا بمنظور اخراج افغانان از ایران چند بار از عثمانی و روسیه نقاضای کمک کرد .

در ۱۱۴۱ هجری (اکتبر ۱۷۲۹) نماینده ای از جانب ایران وارد قسطنطنیه گردید لکن ترکان از بیم آنکه مبادا اشرف را با خود دشمن کنند به نماینده ایران روی خوشی نشان ندادند .

یکسال بعد شخصی بنام محمدعلی رفسنجانی که مدعی بود صفی میرزاست وارد پایتخت امپراتوری عثمانی گردید و اگرچه امپراتور عثمانی وی را با مهربانی پذیرفت با اینهمه دولت ایران او را بمنزله يك طاعی معرفی نمود .

در اوائل سال ۱۱۴۲ هجری (۱۷۳۰ میلادی) خبر شکست افغانه و فرار اشرف به قسطنطنیه رسید و در همان موقع سلطان عثمانی نامه ای از طهماسب میرزا دریافت داشت که طی آن پادشاه ایران وی را رسماً از تصرف اصفهان آگاه نموده و بازگشت ایالاتی را که دولت عثمانی از ایران تصرف کرده بود خواستار گردید .

در تابستان همان سال رضاقلی خان شاملو به قسطنطنیه رسید و نقاضای طهماسب میرزا را تکرار کرد و تأیید نمود که اگر ایالات ایران مسنود نگردد دولت ایران مبادرت بچمک خواهد کرد .

با اینهمه مذاکرات در محیط دوستانه ای آغاز شده و قراردادی امضاء گردید مبنی بر اینکه ایالات ایران مسترد گردد و تا چند سال دولت ایران مبلغی در مقابل مخارجی که دولت عثمانی برای اداره این ایالات متحمل شده بود بآن دولت بپردازد .

اما نادر در انتظار وصول جواب پادشاه عثمانی به نامه طهماسب میرزا و

پیامی که توسط رضاقلی خان فرستاده شده بود نماند بلکه در تاریخ ۱۸ شعبان ۱۱۴۲ هجری (هشتم مارس ۱۷۳۰) از راه بهبهان و رامهرمز و شوشتر بطرف دزفول لشکر کشید.

دردزفول مواجه با محمد خان بلوچ گردید که اشرف وی را در سال ۱۱۳۹ هجری (۱۷۲۷ میلادی) بعنوان نماینده فوق العاده بقسطنطنیه اعزام داشته بود.

محمد خان بلوچ در سال ۱۱۴۱ هجری (۱۷۲۹ میلادی) قسطنطنیه را بقصد ایران ترك گفت لکن چون در راه از خبر شکست اشرف و فرار وی آگاه گردید پس از اندکی تأمل و تردید تصمیم گرفت نامه های سلطان عثمانی را به اشرف تسلیم نادر نماید و نادر نیز پیاداش این خدمت فرمانداری کهگیلویه را به وی سپرد.

نادر از بروجرد بطرف نهاوند شیپخون زد و پادگان عثمانی را در نهاوند غافلگیر و نابود نمود و سپس پیشرفت خود را ادامه داد و در ملایر به عمده قوای عثمانی شکست فاحشی وارد ساخت و در اوائل تابستان شهر همدان را بدون مواجهه با مقاومت اشغال کرد زیرا فرمانده قوای عثمانی با نیروی خود به سنج و از آنجا بسوی بغداد فرار کرده بود.

نادر در حدود یکماه در همدان اقامت گزید و طی این مدت قوای او ولایت اودلان را اشغال نمودند و خود را به کرمانشاه رسانیدند.

روز اول محرم ۱۱۴۳ هجری (۱۷ ژوئیه ۱۷۳۱ میلادی) نادر همدان را بقصد راندن ترکها از آذربایجان ترك گفت.

در این اثنا خبر حمله نادر به قوای عثمانی به قسطنطنیه رسید و در

تاریخ هفتم محرم ۱۱۴۳ هجری دولت عثمانی رسماً به ایران اعلان جنگ داد. اما با وجود این اعلان جنگ و تدارك مقدمات حمله ابراهیم پاشا صدراعظم وقت عثمانی که مردی صالح طلب بود نماینده ای بدر بار ایران گسیل داشت تا مگر پادشاه را بقبول قراردادی که بنام وی بدست رضا قلی خان امضاء شده بود وادار نماید لکن همه این اقدامات بر اثر حملات بی دریوی و رفتار خشن نادر با دولت عثمانی بی نتیجه ماند.

نادر که در سمنج توسط حسین سلطان از خبر مرگ اشرف آگاهی یافت بر آن شد که به محل تمرکز قوای عثمانی در میان دو آب حمله برد. بنا بر روایت میرزا مهدی استرآبادی ترکان برای مواجهه با نادر صف آرا می کردند لکن چون از قدرت قوای وی اطلاع حاصل نمودند بدون آنکه گلوله ای شلیک کنند بطرف مراغه گریختند.

نادر در حدود بیست میل آنرا تعقیب کرد و عده کثیری را بقتل رسانید و مقدار معتنا بی اسلحه و مهمات و چندین توپ بغنیمت گرفت و بر اثر این فتح نواحی میان دو آب و ساوجبلاغ و مکرری و مراغه بایران بازگشت.

نادر پس از دوروز توقف در مراغه پیشرفت خود را در جهت شمال خاوری بسوی دهخوارقان (قصبه ای واقع در کنار دریاچه ارومیه که عده قلیلی از قوای عثمانی در آنجا بسر میبردند) ادامه داد و در نتیجه قوای ترك بطرف تبریز عقب نشستند لکن به محض ورود آنان به تبریز اغتشاش و شورش شدیدی میان پادگان عثمانی رویداد و عده ای از افسران ترك بدست شورشیان بهلاکت رسیدند و مصطفی پاشا با عده ای از قوای که نسبت به وی وفادار مانده بودند شهر را ترك کرد.

فردای آنروز کلیه قوای عثمانی اعم از شورشی و غیرشورشی در خارج شهر برای مواجهه با نادر صف آرائی کردند لکن نادر به آنان حمله سختی برد و همه را منهزم ساخت. قوای شورشی بطرف ارزروم فرار اختیار کردند و مصطفی پاشا و قوایش نیز در نزدیکی سبلان واقع بین تبریز و صوفیان شکست سختی خوردند و نادر با فراغت بطرف تبریز روی آورد.

روز بعد نادر وارد تبریز شد، در این اثناء يك لشکر دیگر از قوای عثمانی فرماندهی رستم پاشا که هنوز از شکست مصطفی پاشا اطلاع نداشت بمنظور تقویت نیروی مصطفی پاشا بطرف تبریز پیش میراند و هنگامی حقیقت را دریافت که کار از کار گذشته بود زیرا نادر از تبریز باستقبال وی شتافت و شکستی فاحش بر قوای او وارد ساخت و او عدم کثیری از افسران را دستگیر نمود.

نادر با رستم پاشا خوش رفتاری کرد و از هیچگونه رأفت نسبت به وی مضایقه نمود و او و سایر افسران عثمانی را مستخلص ساخت و توسط وی پیشنهاد هائی برای صلح به صدر اعظم عثمانی فرستاد.

در این هنگام اخبار پیروزیهای درخشان نادر به فسطاط به رسید و روابط بین عثمانی و روسیه را بیش از پیش وخیم ساخت زیرا دولت عثمانی معتقد بود که روسها درخفا به ایران کمک میکنند.

اخبار فتوحات نادر در بین النهرین و سوریه تأثیر عمیق نمود. شوالیه دوگاردان که در سال ۱۷۳۰ میلادی (۱۱۴۳ هجری) از اصفهان بطرف فرانسه حرکت کرد چنین مینگارد

«از بصره تا بغداد و از بغداد تا دروازه های حلب همه در مقابل

اسم طهماسب قلی خان می‌لرزند».

صدراعظم عثمانی که مأمور لشکرکشی علیه ایران شده بود مدتی در اسکوتاری درنگ نمود زیرا امیدوار بود که اقدامات سیاسی لشکرکشی را غیر ضروری خواهد ساخت.

در این موقع بود که اخبار سقوط همدان و کرمانشاه و تبریز و شورش که در تبریز روی داده بود به وی رسید و ضمناً شهرت یافت که شورش دیگری هم در «ارزروم» روی داده است.

دشمنان ابراهیم پاشا صدر اعظم عثمانی چنین شایع ساختند که سقوط تبریز نتیجه دستورهایی وی به مصطفی پاشا بوده است و بنا بر این سلطان عثمانی را بتسریع در اعزام وی به جبهه اغوا نمودند با امید اینکه او را گرفتار عملیات جنگی خطرناک نمایند و زمینه انفصالش را فراهم سازند. نارضایتی و هرج و مرج در قسطنطنیه موجب شورش خطرناکی در آلبانی گردید و بر اثر ضعف و تردید سلطان عثمانی و وزیرانش طغیان دامنه وسیعی یافت و منتهی به قتل صدراعظم و خلع سلطان احمد سوم و استقرار محمود پسر مصطفی دوم بر مسند سلطنت عثمانی گردید. این تحولات دولت عثمانی را از ادامه جنگ در ایران منصرف ساخت.

در این هنگام نادر با وجود اینکه پیشنهاد صلح به سلطان عثمانی کرده بود، پس از تصرف تبریز بر آن شد که لشکرکشی علیه ترکان را ادامه دهد لکن پسرش رضا قلی میرزا که در مشهد بود در این اثناء بوی پیام فرستاد که در میان ابدالیان جنگ خانگی شدیدی در گرفته است و عناصر وفادار از هرات اخراج گردیده‌اند و اینک شورشیان بطرف مشهد پیش می‌روند.

این اخبار نادر را بر آن داشت که عملیات جنگی را بر ضد ترکان
موقوف سازد و با شتاب بطرف خراسان روی آورد .
بدین طریق اگرچه بین ایران و عثمانی قرارداد صلحی منعقد نگردید
با اینهمه وضع متارکه‌ای برقرار شد .

محرک شورش ابدالیان سلطان حسین قندهاری بود زیرا از آنجا
که یقین داشت مورد حمله نادر قرار خواهد گرفت عمالی به هرات گسیل
داشت تا آتش طغیان را در آنجا برافروزند و بدین طریق توجه نادر را
از قندهار به هرات منحرف سازند اللهم یار خان حاکم هرات نسبت به نادر
وفادار ماند لکن بسیاری از ابدالیان علم طغیان برافراشتند و به ذوالفقار
خان رقیب قدیمی اللهم یار خان پیوستند و او بیاری طاغیان اللهم یار خان را
از هرات راند و بسرعت بمشهد که تحت حکومت ابراهیم خان برادر نادر
قرار داشت روی آورد .

الله یار خان بمحض اینکه از پیشرفت ذوالفقار خان بطرف مشهد
آگاه گردید بکمک ابراهیم خان شتافت و قبل از آنکه رقبش در خواجه
ربیع اردو زند او خود را بمشهد رسانید

با اینکه نادر به برادرش دستور داده بود که با این وضع مبادرت
به حمله ننماید ابراهیم خان پس از چند روز تردید تحت تأثیر سربازان
و افسران قرار گرفت و از شهر خارج شد و بحمله پرداخت لکن شکست
سختی یافت و با تلفات سنگین به مشهد بازگشت و از آن پس از هر گونه
عملیات نظامی منصرف گردید .

در همین هنگام بود که رضاقلی خان بیکی برادرش فرستاد و او
را از جریان اوضاع آگاه ساخت

نادر قبل از ترك آذربایجان دستور داد که در حدود ۵۰۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰ خانوار از آذربایجان و عراق عجم بخراسان انتقال داده شوند. متجاوز از ۱۲۰۰۰ خانوار از این مهاجرین از طایفه افشار و از این عده اخیر ۲۰۰۰ خانوار از عشیره کرگرو بودند که بنواحی پیرامون کبکان اعزام گردیدند و سایر خانوارهای افشار نیز در کلات رحل اقامت افکندند.

نادر بسرعت از تبریز بطرف مشهد رهسپار گردید لکن در قزل‌اوزن پیام جدیدی از رضاقلی خان دریافت داشت مبنی بر اینکه ابدالیان پس از يك ماه توقف در حوالی مشهد بسوی هرات بازگشته‌اند.

نادر چون بدین طریق حرکت به مشهد را ضروری نشمرد بطرف مازندران و استرآباد روی آورد و از رود اترک عبور کرد و سعی نمود که عده ای از شورشیان یموت را دستگیر و تنبیه کند لکن موفق نگردید و بهمین جهت نخست به استرآباد و از آنجا بمشهد حرکت کرد.

يك ماه پس از ورود نادر به مشهد بمناسبت عروسی پسر ارشدش رضاقلی خان با فاطمه سلطان بیگم که قبلاً به نامزدی آنها اشاره کرده‌ایم جشنهای باشکوهی در مشهد برپا گردید و در نزدیکی کلات و ایورد مراسم شکار مجللی ترتیب یافت.

هنگامیکه ذوالفقار ابدالی از خبر ورود نادر به مشهد آگاه گردید و دریافت که بزودی مجبور بجنبش خواهد شد از سلطان حسین قندهاری استمداد جست.

سلطان حسین شخصاً به ملاقات وی رفت لکن بعلل نامعلومی نتوانست با او سازش حاصل کند و بهمین جهت با نادر داخل مذاکره گردید و دو تن از شاهزاده خانمهای صفوی را با زنان بیوه و فرزندان

محمود و چند تن دیگر از افغانان مبادله کرد.

با اینهمه اندکی بعد سلطان حسین اختلافات خود را با ذوالفقارخان کنار گذاشت و فرماندهی یکی از سران معروف غلجائی بنام محمد سیدال خان نیروی در حدود ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سرباز بکمک وی فرستاد. نادر برای آنکه کمک سلطان حسین را به ذوالفقارخان غیرمیسر و یا لااقل دشوار سازد نامه ای به عبدالله خان حاکم باوچستان فرستاد و باو دستور داد که از جنوب به قندهار حمله برد.

با وجود این عبدالله خان نتوانست این دستور را بکار بندد زیرا در آن هنگام با (میان نور محمد خدایارخان) رئیس ایل کاهرسند مشغول نبرد بود و سرانجام در زد و خوردی که بین این دو فرمانده در گندهاوه روی داد عبدالله خان بهلاکت رسید.

پس از پایان عید نوروز نادر مشهد را ترك گفت و از راه تربت شیخ جام به نقره (شهر کوچکی واقع در هفت میلی هرات) روی آورد. چند روز بعد ابدالیان از شهر خارج شدند و نبرد درهم و برهمی روی داد و شب هنگام محمد سیدال خان فرمانده غلجائی به قوای ایران شیخون زد و چند ساعت نادر را با هشت تن سرباز در برجی محصور ساخت و هرگاه ایرانیان بموقع نرسیده و افغانان را عقب نزده بودند، هلاکت یا دستگیر شدن نادر قطعی بود.

روز بعد نادر به افغانان که باغ بزرگی را بنام نخت صفر واقع در دامنه تپه کوه ملاخواجه در سه میل و نیم شمال باختری هرات در دست داشتند حمله برد ولی نتیجه نگرفت باوجود این چند روز بعد ذوالفقار خان را در خارج شهر غافلگیر کرد و بروی شکست سختی وارد ساخت

در همین موقع اللهیارخان هم با قوای مهمی بدو پیوست .
چند روز بعد نادر تصمیم گرفت که از هر طرف هرات را محاصره
کند و پس از آنکه نیروی کثیری را در تفره باقی گذاشت به کرانه جنوب
هریرود انتقال یافت و بطرف پل مالان واقع در سه میلی جنوب هرات
پیش راند .

افغانان کوشیدند که از پیشرفت وی جلوگیری کنند لکن نادر
آنانرا عقب زد و برایشان تلفات سنگینی وارد ساخت و روز بعد پل را
بتصرف در آورد .

هنگامیکه نادر در مالان اقامت داشت توپچیان ابدالی که چادر
مجلل وی را تشخیص دادند بطرف آن شلیک کردند و یک گلوله سقف
چادر را سوراخ کرد و در نزدیکی نادر بزمین خورد ولی خوشبختانه باو
آسیبی وارد نساخت .

در آنحال که سپاهیان نادر مشغول تکه پیل محاصره هرات بودند
سیدال خان با عده ای از قوای ابدالی و غلجائی از شهر خارج گشت لکن
پس از دادن تلفات سنگینی به عقب رانده شد و در نتیجه حلقه محاصره
در پیرامون شهر بیش از پیش تنگ گردید .

طی این عملیات یکدسته از قوای ایران به (میمنه) حمله موفقیت
آمیزی برد لکن قوای عظیم تری که بطرف فرام حمله نمود مواجه با
شکست بزرگتری شد .

روز هفدهم محرم ۱۱۴۴ هجری ذوالفقارخان با نیروی کثیری از

هراب خارج شد و از هریرود عبور کرد .

نادر بدرننگ مبادرت بیک حمله جبهه ای برافغانان نمود و آنان

را شکست فاحشی داد و نزدیک بود که ذوالفقار خان در رودغرق گردد
سیدال خان که از این شکست ها و تلفات سنگین وارد بر غلجائیان سخت
مأیوس شده بود شب هنگام از هرات به فراه گریخت .

پیروزی درخشان نادر و شکست جبران ناپذیر سیدال خان
ابدالیانرا بر آن داشت که توسط اللهیارخان پیشنهاد صلح کنند و نادر نیز
بنا بر روش معمول خویش این پیشنهاد را پذیرفت .

با اینهمه ابدالیان عهد و پیمان خود را شکستند و نادر سخت
خشمگین گردید و دستور تجدید عملیات جنگی را صادر نمود .

ابدالیان مجدداً تقاضای عفو کردند و پیشنهاد نمودند که حکومت
هرات به اللهیارخان واگذار گردد و نادر بار دیگر بتقاضای آنها تن
در داد .

ذوالفقار خان که با برادر کوچکش احمد به فراه تبعید شده بود
بقوای سیدال خان پیوست .

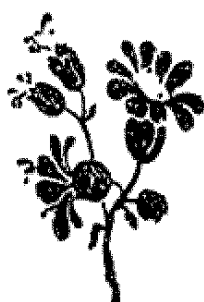
برائ و صول این خبر و شایعات مربوط به نزدیک شدن ۴۰،۰۰۰
تن از غلجائیان اللهیارخان خیره سری پیش گرفت و سوگند وفاداری به
نادر را شکست و بقوای ایران حمله شدیدی برد .

نادر نیز اعضای خانواده ویرا بگروگان گرفت . در اوایل زمستان
ابدالیان پیشنهاد های جدیدی برای صلح کردند ولی بزودی مجدداً عهد
خود را شکستند و نادر با شدت بیشتری عملیات محاصره را تجدید کرد
و با چنان سرعتی حملات را ادامه داد که در روز اول ماه رمضان ۱۱۴۵
هجری (۲۷ فوریه ۱۷۳۲) اللهیارخان ناچار تسلیم گردید و ایرانیان بطور
قطع هرات را اشغال کردند .

نادر اللهیارخان و همدستانش را به محل دوردستی تبعید کرد و در حدود ۶۰،۰۰۰ تن از ابدالیان را بنواحی مشهد و نیشابور و دامغان منتقل ساخت و بدین طریق بر قوای ایلی و سلحشور این مناطق بطور محسوس افزود زیرا بطوریکه قبلاً گذشت ۶۰،۰۰۰ خانوار افشار را باین مناطق گسیل داشته بود.

در مرحله آخر محاصره هرات ابراهیم خان نیز فرار را اشغال کرد و روز نهم رمضان نادر از هرات بسوی فرار رهسپار گردید که ناگهان خبر یافت ترکان در کوریجان بر شاه طهماسب شکست سختی وارد ساخته اند و طهماسب نیز با آنان قرارداد صلح امضاء کرده است.

محاصره هرات ده ماه بطول انجامید و از مشخصات مهم این حادثه جوانمردی و گذشت مفرط نادر بود که با وجود عهد شکنی های پی در پی ابدالیان آنانرا مورد عفو قرارداد و بطوریکه بعداً خواهیم دید نادر معمولاً سعی میکرد نفوذ و تفوق خود را بیشتر از لحاظ معنوی بردشمنانش تحمیل کند.



فصل ششم

شکست طهماسب میرزا از عثمانیان و خلع او از سلطنت



در اثنا آنکه نادر مشغول جنگ با ترکان بود شاه طهماسب همچنان در اصفهان اقامت داشت و بروایت محمد محسن هنگامیکه شاه طهماسب وزیرانش از خبر حرکت نادر سوی خراسان بمنظور جلوگیری از حمله ابدالیان آگاهی یافتند مانند گذشته به لهو و لعب پرداختند و پس از آنکه شاه طهماسب چندین ماه بدین طریق مشغول عیش و عشرت بود از جانب وزیرانش اغوا گردید که خود فرماندهی کل قوا را بر عهده گیرد و جنگ با ترکان را آغاز نماید و آنانرا از شمال باختری ایران براند و بدین طریق از ثمرات جانشانیها و فداکاریهای نادر که تا آن هنگام به پیروزیهای درخشان در جنگ با ترکان نائل آمده بود منمتع گردد.

شاه طهماسب با این فکر در سال ۱۱۴۴ هجری (۱۷۳۱ م) اصفهان را ترك گفت و چون به همدان رسید یکی نزد سلطان محمود بادشاه جدید عثمانی فرستاد تا از جانب وی جلوس محمود را برنختن سلطنت تبریک گوید و نیز نماینده دیگری نزد سرخای خان دره رز عثمانی گسیل داشت. اکنون سرخای خان که دریازت شاه طهماسب قصد افعال ویرا دارد نماینده

نگون بخت را سر برید و سر او را به قسطنطنیه فرستاد.

شاه طهماسب از همدان بطرف تبریز رهسپار گردید و در آنجا حاکمی را که از طرف نادر تعیین شده بود از کار برکنار ساخت و یکی از معتمدان خویش را بجای وی گماشت و آنگاه با ۱۸۰۰۰ تن سپاهی بسوی نخجوان و ایروان لشکر کشید.

در این هنگام دولت عثمانی بجریان اوضاع ایران چنانکه باید آشنا شده و برای مقابله آماده گردیده بود.

چون رضاقلی خان سفیر ایران در قسطنطنیه جواب پیشنهاد هانی را که درباره امضای عهد نامه صلح به ایران فرستاده بود دریافت نداشت سلطان عثمانی بفرماندهان خود در مرز ایران و عثمانی دستور داد که کاملاً مواظب اوضاع باشند و در عین حال به احمد پاشا اختیار تام داد که هرگاه مقتضی بداند با ایران قرارداد صلح منعقد سازد و گرنه مبادرت بجهنگ کند.

در ماه مارس ۱۷۳۱ (۱۱۴۴ هجری) رضاقلی خان قسطنطنیه را بمقداد ترک گفت لکن چون خبر پیشرفت شاه طهماسب بطرف ایروان به عثمانی رسید بود رضاقلی خان در مروین از طرف دوات عثمانی دستگیر و محبوس شد.

اما در جنگ با ترکان نخست فرشته اقبال به شاه طهماسب لبخند زد و بر اثر حمالت شدید وی ترکان نخجوان را ترک کردند و به (ایروان) گریختند.

شاه طهماسب بدون آنکه به ایروان حمله برد پیشرفت خود را بسوی شمال خاوری ادامه داد و در آنجا با دسته‌ای دیگر از قوای عثمانی

مواجه گردید و شکست سختی بر آنان وارد ساخت و سپس حمله برای تصرف ایروانرا آغاز کرد و چون قوای عثمانی حمله طهماسب را دفع کردند قوای ایران برای تصرف شهر به محاصره آن پرداختند .

پس از آنکه محاصره هیجده روز دوام یافت ناگهان خبر رسید که قوای عثمانی خطوط مواصلات ایرانیا را از عقب قطع کرده اند و طهماسب نیز ناگزیر از محاصره صرف نظر کرد و با شتاب به تبریز بازگشت .

اما نتوانست زیاد در این شهر درنگ کند زیرا خبر یافت که علی پاشا فرمانده کل قوای عثمانی در ایروان از این شهر خارج شده است و بطرف داخل ایران پیش میراند و گذشته از این احمد پاشا نیز بسوی عراق عجم پیش میرود . بنا بر این تبریز را ترك گفت و به (ابهر) شتافت . احمد پاشا چون هیچگونه مقاومتی در برابر خویش نیافت ، سرعت کرمانشاه را تصرف کرد و سرتاسر ناحیه اردلانرا به حیطه فرمانروایی خویش در آورد و بسوی همدان جلو رواند .

شاه طهماسب با شتاب بطرف جنوب لشکر کشید تا از پیشرفت قوای عثمانی به همدان جلوگیری کند و در قصبه کوریجان واقع در بیست میلی شمال خاوری همدان موضع گرفت .

چون احمد پاشا به دو منزلی قوای ایران رسید نماینده ای نزد شاه طهماسب فرستاد و به وی پیشنهاد صلح کرد و شاه طهماسب نیز پیکی نزد فرمانده قوای عثمانی گسیل داشت .

هنگامیکه يك نماینده دیگر عثمانی بطرف قرارگاه شاه طهماسب روان بود قوای احمد پاشا بدون آنکه قصد حمله داشته باشند پیش میروانند .

شاه طهماسب که پنداشت ترکان قصد حمله دارند بسپاهیان خود
دسنور شاباک داد و بدین طریق قبل از آنکه دومین پیک احمد یاشا پیام
بر کائرا به شاه طهماسب برساند نبرد آغاز گردید .

سوار نظام ایران سه بار بر سوار نظام عثمانی حمله برد و چنین
بنظر می رسید که پیروزی از آن شاه ایران خواهد بود لکن پیاده نظام
عثمانی که مشکل از افراد آزموده تری بود سرانجام پیاده نظام ایرانرا از
پای در آورد و سپس کار سوار نظام را نیز ساخت و شاه طهماسب را با سه
هزار سپاهی محاصره کرد .

طهماسب مزاحمت خوبشکن را از محاصره رهایی بخشید لکن چند
هزارین ارسربازاش بهلاکت رسیدند و آنان نیز که جان سلامت بردند
دستخوش بومییدی شدند و فرار را برقرار ترجیح دادند و در نتیجه ترکان
عثمانی تمام بوپخانه وساز و مرگ ایرانیا را بغنیمت بردند .

پس از این شکست شاه طهماسب به اصفهان بازگشت و بقول
محمد مجتبی مورخ معروف ، همچنان به داده گساری و عشرت پرداخت
حنا که گاهی اصلا اداری به وی روی نیاورده است در صورتیکه برابر
بن شکست قسمت اعظم خاکی را که مادر از ترکان پس گرفته بود از
دست داد

احمد یاشا پس از این باروری همدانرا تصرف در آورد و ابهر را
ببر اسماعیل نمود

در این اثناء عالی پاشا یکی دیگر از فرماندهان عثمانی که از طریق
خوی رساه اس و اسهاب جنوبی دریایچه ارومیه پیش میبرد مراغه و تبریز
را تصرف در آورد .

در جنوب نیز دسته دیگری از قوای ترك خوزستان را مسخر ساخت و حویزه را هم بتصرف درآورد .

در مقابل این شکستها مذاکرات صلح بین ایران و عثمانی افتتاح گردید و در تاریخ دهم ژانویه ۱۷۳۲ (۱۱۴۵ هجری) منتهی بامضای عهد نامه ای بین شاه طهماسب و ترکان گردید که بموجب آن شاه طهماسب کلیه ایالاتی را که نادر در جنوب و خاور رود ارس بدست آورده بود ، بضمیمه تبریز بتصرف درمیآورد و حال آنکه گنجه و تفلیس و ایروان و نخجوان و قسمت اعظم گرجستان و شیروان و داغستان در تصرف عثمانی باقی میماند .

بازگرداندن تبریز به ایرانیان در عثمانی مخالف فراوان داشت لکن دولت بر آن بود که اعضای معجلانه عهد نامه صلح بقیمت تبریز بر تطویل مذاکرات رجحان دارد زیرا در صورت اخیر دولت عثمانی ممکن است بعوض شاه طهماسب ناتوان مواجه با نادر نیرومند گردد .

صدراعظم وقت عثمانی که « عثمان پاشا » یکی از دلیرترین و مدبر ترین فرماندهان جنگی عثمانی بود عقیده داشت که جنگ با ایران مخالف با منافع عثمانی است و تصور میکرد که سلطان عثمانی قراردادیرا که او منعقد ساخته است تصویب خواهد کرد .

با اینهمه سلطان مانند عده زیادی از وزیران و اتباعش با مفاد عهد نامه ای که با ایرانیان منعقد شده بود موافقت نداشت .

از بخت بد عثمان پاشا ، روز بروز بردشمنی و خصومت حاجی بشیر آقا معروف به قزاق آقا که یکی از درباریان بسیار متنفذ بود نسبت به وی افزوده میشد .

این مرد کهن سال طومار قدرت و عظمت بسیاری از صدراعظم های عثمانی را در نور دیده بود .

در آغاز بهار سال ۱۱۴۵ هجری (۱۷۳۲ میلادی) عثمان پاشا بهانه ای را که از مدت ها پیش حاجی بشیر آقا در انتظار آن بود بدست دشمن خونخوار خویش داد بدین قرار که بالرد کینول سفیر کبیر انگلستان در عثمانی از در خصومت در آمد و رفتار بسیار شدیدی نسبت به وی پیش گرفت .

این موضوع باعث شد که قزلر آقا سلطان عثمانی را متقاعد به کوتاه کردن دست عثمان پاشا از زمام امور عثمانی نماید و بنا بر این عثمان پاشا بعنوان حاکم به طرابوزان تبعید گردید و از آنجا بحکومت ارزروم و سپس بفرمانداری ایروان تغییر مأموریت یافت و علی پاشا حکیم اعلو بجای عثمان پاشا صدراعظم عثمانی گردید .

سقوط عثمان پاشا از آشفتگی عمومی نسبت به عهد نامه ایران و عثمانی کاست لکن اقدام رسمی برای الغای عهد نامه بعمل نیامد زیرا چنانکه بعداً خواهیم دید نادر چنین اقدامی را غیر لازم ساخت .

در همان اثنائیکه عهد نامه عثمانی و ایران امضاء میگردد بین روسیه و ایران نیز پیمانی در رشت امضاء شد

در ماه اکتبر ۱۷۳۰ (۱۱۴۳ هجری) ملکه (آنایوانوونا) که از سیوخ و با درگیلان و تلفات سنگین سربازان روسیه مسوخت گردیده بود نامه ای به شاه طهماسب نگاشت و شرائط تخایه ایالت گیلانرا از طرف روسها باد آور گردید و اندکی بعد بارون شافیروف سفیر کبیر روسیه وارد رشت شد تا باتفاق رنرال لواشف قراردادی با ایرانیان مبنی بر شرائط

ملکه روسیه منعقد سازد .

نظر به لشکرکشی طهماسب علیه عثمانیان مذاکرات مدتی قطع گردید لکن در ۱۱۴۵ هجری (سال ۱۷۳۲ میلادی) قرارداد ایران و روسیه در رشت امضاء شد .

بموجب این پیمـان روسیه حاضر شد که در ظرف پنج ماه کایه نواحی متصرفی خود را در ایران تخلیه کند باسـثنای نواحی شمال رود کر که میبایستی پس از خروج عثمانیها از ارمنستان و گرجستان و سایر ایالات ایران تخلیه گردد .

بموجب این پیمان به بازرگانان روسیه در ایران و تجار ایرانی در روسیه آزادی تجارت داده شد و هر يك از این دو کشور در کشور دیگر يك نمایندگی سیاسی ایجاد کردند .

در این هنگام شخصی بنام اسمعیل میرزا که مدعی بود برادر کوچکتر طهماسب است به اصفهان رسید و اظهار داشت که برانرواداری یکی از خدمتکاران خویش از چنگ محمود افغان رهائی یافته است و پس از تحقیقات مختصری که از طرف دربار بعمل آمد طهماسب او را برادری قبول کرد .

اندکی بعد برخی از وزیران و روحانیون با همدستی عده ای از زنان شاه طهماسب توطئه ای ترتیب دادند که شاه طهماسب را از سلطنت خلع و اسمعیل میرزا را جانشین او سازند . لکن شاه طهماسب توطئه را کشف کرد و اسمعیل میرزا و همدستانش را تماماً بقتل رسانید .

بدیهی است هنگامیکه نادر از شکست فاحش شاه طهماسب و مفاد عهدنامه ای که با عثمانیان منعقد ساخته بود آگاه گردید دستخست بر آشفت .

خبر شکست شاه طهماسب هنگامی به نادر رسید که از هرات بطرف
فراه رهسپار بود و بمحض اینکه از شکست شاه طهماسب آگاه گردید
باشتاب هر چه تمامتر به هرات بازگشت و در این حال پیام شدیدی به
پادشاه عثمانی فرستاد مبنی بر اینکه یا تمام خاک ایرانرا مسترد دارد و یا
آنکه برای نبرد آماده گردد و همچنین نامه ای به احمد پاشانکاشت و
باو اطلاع داد که در آینده نزدیکی بطرف بغداد رهسپار خواهد گردید
و به وی اخطار کرد که برای پذیرائی از او آماده گردد.

پس از آنکه نادر بدین طریق عثمانی را از عزم خویش آگاه نمود
روش خود را برای ایرانیان نیز روشن ساخت بدین قرار که پیام بسیار
سختی بوزیران شاه طهماسب فرستاد و روش آنرا درباره عهد نامه صلح
سخت نکوهش نمود و سپس اعلامیه جالب توجهی خطاب به « سران و
اشراف و مردم ایران » صادر کرد و طی آن اعلام داشت که « شمشیروی
بیاری خدای متعال شهرها و ایالات بیشمار را مسخر ساخت و قسوی
ایران شاهد یروزی را در آغوش کشیدند و ابدالیان شکست خوردند و
غلبه ایان یوغ بندگی را بگردن نهادند » سپس به عهد نامه منعقد بین
شاه طهماسب و عثمانیان اشاره نمود و خاطر نشان ساخت که « این عهد نامه
نظر اهل بصیرت « سرایی بیش نیست » زیرا موضوع اساسی یعنی نجات
اسیران ایرانی را فیصل نداده است . ما میل داریم که ریشه فساد را از میان
مسلمانان برکنیم و ایرانرا از هرگونه بلیدی منزله سازیم . امضای این
عهد نامه مخالف با شرافت و غرور ملی است و چون مرزهایی که بر
طبق عهد نامه تعیین گردیده مخالف با خواست الهی و شئون مملکتی

است . بنا بر این ما از قبول آن سر بار خواهیم زد .
 سپس خاطر نشان ساخت که بعد از عید فطر (پایان مارس ۱۷۳۲)
 جنگ را آغاز کرد و مرحله به مرحله نقشه خود را انجام خواهد داد
 و در پایان اشعار داشت هر کس بوی مالحق نگردد از همه امتیازات مذهبی
 محروم خواهد شد و به عقوبت الهی گرفتار خواهد آمد و از جرگه
 مسلمانان اخراج خواهد گشت و در سلاک خارجیان بشمار خواهد رفت
 بطور قطع در همین موقع بود که نادر نامه ای به محمد علی خان
 بیگاریک فارس بگاشت و ترجمه همین نامه در کتاب « اکشاهور
 آسیائی » Asiatick Researches تألیف سرجان مالکولم آمده است
 نادر در این نامه شدیداً با عهد نامه شاه طهماسب و عثمانیان
 مخالفت نمود و ضمن اشاره به پیروزیهای خود از عنایت حضرت علی
 دوازده امام سخن میان آورد و خاطر نشان ساخت که
 « این روز عید و شادمانی شیعیان و ادبار و بدبختی دشمنان آنان
 است ... »

سپس از غزم خویش دائر بر تجدید جنگ بعد از عید فطر سخن
 راند و از بیگاریک فارس تقاضا نمود که باصفهان رهسپار گردد و عامل
 عدم احترام به عهد نامه او را توضیح دهد .
 خان قوی میوان گفت « مرزا مهدی خان مورخ . این نامه و عهد
 انارمه ای را که بنابر اساره نمودیم بر شمع تحریر در آورده است
 ، گرچه نادر عهد نامه را در میان شادمانی و شادی و جشن
 مورد انتقاد قرار داد ، اینهمه اید ادعای داشت که این نامه با توجه به
 شکست شده ظاهر است ، مقتضیات آن روز چندان بر او ارازان نبود و گو-

بر این حقیقت آنست که در عثمانی عهد نامه را کاملاً بزیان عثمانیان میدادند.

بدیهی است نادر در ظاهر از اینکه جنون و عدم شایستگی شاه طهماسب مساعی وی را بهدر داد خشمگین بود ولی در باطن از اینکه چنین زمینه مساعدی برای یکسره ساختن کار شاه فراهم شده بود احساس مسرت خاصی میکرد. مفاد اعلامیه و نامه‌ای که به محمدعلی خان نگاشت بخوبی نشان میدهد که نادر تصور میکرد تجدید جنگ با عثمانیان مخالفان زیاد دارد و همین جهت عزم داشت که قبلاً هرگونه مخالفتی را از میان ببرد. در حقیقت نظری به مفاد اعلامیه وی جای نرود بد باقی نمی‌گذارد که قصد او بیشتر مرعوب ساختن شاه طهماسب و یارانش بود نه تهدید عثمانیان و مخصوصاً از این لحاظ برای اشاره وی به دوازده امام و طرفداری از شیعیان اهمیت خاصی باید قائل شد. ناشکال میتوان باور کرد که این اشاره از ایمان زیاد وی به تشیع بوده باشد بلکه ظن قوی آنست که منظور نادر از تحریک نعصب شیعیان تسهیل نیل به مقاصد سیاسی خود بوده است زیرا بدین طریق اکثریت شیعیان را برضد دشمن سنی ایران متحد میساخت و در عین حال از وجهه شاه طهماسب بیش از پیش میکاست.

نوضیح آنکه هرگاه پیروان شاه طهماسب از دخول در جنگ سرباز میزدند در سلك کفار در می‌آمدند و هرگاه برعکس سیاست نادر میگردانیدند مثل آن بود که نسبت به شاه طهماسب نافرمانی آغاز کرده باشند. باری نادر پس از آنکه نوروز را در هراب بسر برد رخت سفر به مشهد کشید و در همین حال حسن علی بیگ را باصفهان گسیل داشت

تراجع بعدم قبول عهدنامه ایران و عثمانی توضیحات بیشتری به شاه طهماسب بدهد و ضمناً از شاه نفاضا کند که او را در قم یا تهران ملاقات نماید تا باتفاق لشکرکشی به خاک عثمانی را آغاز نمایند. گذشته از این نادر برای تقویت مقام خویش عده‌ای از حکام ولایات را از مقامهای خود منفصل کرد و از معتمدان خود کسانی بجای آنان گذاشت.

نادر هنگام اقامت در مشهد یکی از سران ابدالی را بنام عبدالغنی ریاست این قبیله برگزید و به عده کثیری از سران دیگر پادشاهای جالب توجه داد و او به آنان امر کرد که با اسبان و اسلحه و مهمات خویش برای لشکرکشی به طرف عراق عجم آماده باشند و در عین حال فرمان داد که در پیرامون بقعه حضرت امام رضا طواف نمایند و از آن حضرت مدد بخواهند و سپس از طریق (خوشن) بطرف جاجرم شاف و از آنجا حمله سریعی بطرف بلخان داغ برصد و در کمین برد وای نتیجه مطلوب نگرفت.

ضمن این لشکرکشی نادر دریافت که روسها بخانه گیلان را بیابان رسانیده اند. آنگاه به قوای خود در قطه‌ای واقع در ۲۵ میای جنوب باختری دامغان پیوست و از آنجا به تهران شافت و مبالغ هنگفتی بالغ بر ۵۰۰۰۰ تومان (۱۰۰۰۰ لیره انگلیسی آن روز) برای تجدید ساز و برگ بین ساهیان خویش توزیع کرد هیچ شك نیست در ایست منظور نادر از صرف این مال تجرناك روح ساجشوری سربازان بود. چنین منظر مرسد که نادر قصد داشت از تهران برخیزد و در لشکرکشی کرد چنانکه ییاحی دم ۴ ساه طهماسب فرستاده و از او تمنا کرده بود که در تهران یا قم بدری پیوندد و چون شاه طهماسب از ترك اصفهان

خودداری کرد نادر مستقیماً بطرف اصفهان روی آورد . در باره حوادثی که پس از ورود نادر به اصفهان اتفاق افتاد اگر چه روایات در اصل یکسان است لکن در جزئیات اندکی متفاوت میباشد . اجمال این روایات آنست که پس از دید و بازدید های تشریفاتی با شاه طهماسب نادر بافتخار شاه در باغ هزارجریب ضیافتی داد و نسبت به شاه مراسم احترام و ادب را به کاملترین وجهی بجای آورد و او را به اقامتگاه خصوصی خود هدایت نمود و آنگاه شاه طهماسب چنانکه رسم بود اشراف و دربار را اجازه حضور داد و فرمان صادر کرد که شراب مهیا کنند و ارباب طرب و وسائل تعیش را فراهم سازند . نادر با نهایت ادب رسم میهمان نوازی بجای آورد و آنچه را که مورد تقاضای شاه بود کاملاً فراهم ساخت و شاه طهماسب سه روز و سه شب با درباریان و رجال فاسد به لهو و لعب و باده گساری پرداختند و پس از سه روز همه سران و فرماندهان ارتشهای عراق و خراسان اطلاع یافتند که شاه طهماسب از شدت مستی عنای عقل را از کف داده است .

آنگاه نادر از سران ارتش و قزلباش «کنگاشی» تشکیل داد و همه عدم توانایی شاه طهماسب را بادامه سلطنت تأیید کردند .

در عین حال عده ای از مردم اصفهان دعوت شدند تا در باره وضع شاه طهماسب شهادت دهند و همه با خلع وی از سلطنت و استقرار پسر نوزادش عباس میرزا بر سریر شهریاری ایران موافقت کردند .

البته در تاریخ نادری اشاره ای به میکساری شاه طهماسب نشده است با اینهمه جایی تردید نیست که پادشاه صفوی در این ضیافت در باده گساری افراط کرد و نادر هم وی را در این کار تشویق نمود ، و تا

کلی از ظاهر امر چنین برمیآید که نقشه خلع ید شاه طهماسب قبلاً بدقت از طرف نادر فراهم شده بود .

بروایت محمد محسن خلع ید شاه طهماسب از سلطنت شش روز پس از ورود به اصفهان روی داد . لکن (کوکل) (۱) تأیید میکند که نادر بمحض ورود باصفهان شاه طهماسب را دستگیر نمود و او را بزنندگان انداخت .

پس از آنکه نادر کودنای خود را با این موفقیت انجام داد شاه طهماسب و حرم و خدمتکارانش را تحت مراقبت شدیدی به مشهد گسیل داشت .

ممکن است سؤال شود چرا نادر قدمی فراتر نهاد و خود تاج و تخت سلطنت را تصاحب ننمود ؟ علت این امر بیشتر احتیاط و تدبیر اوست . نادر نیک میدانست که هنوز در سر تاسر کشور حس وفاداری نسبت به خاندان صفوی شدید است و بنابراین با آنکه بسیار نیرومند بود ترجیح داد که قبل از اجرای نقشه های خویش ارتش را کاملاً در تحت اختیار خود درآورد .

گذشته از این او در حقیقت زمام امور را کاملاً در دست گرفته و مانعی نداشت که چندی بیش درنگ کند تا با نهایت سهولت بر مسند سلطنت ایران تکیه زند .

روز هفدهم ربیع الاول سال ۱۱۴۵ هجری (۱۷۳۲ میلادی) مراسم تاج گذاری شاه عباس سوم در کاخ تالار طویله صورت گرفت بدینقرار که گهواره شاهزاده نوزاد به تالار آورده شد و نادر جقه سلطنت بر سر وی

گذاشت و شمشیرشهریاری را نیز در کنار وی نهاد و سپس مراسم احترام نسبت پادشاه جدید معمول گردید و مدت هفت شب و هفت روز جشن و سرور در شهر برپا بود.

از آنجا که شاه بیش از هشت ماه نداشت طبیعی بود که زمام امور کشور میبایستی بدست يك نایب السلطنه سپرده شود و بدیهی است که این لباس را بر قامت نادر بریده بودند.

نادر پس از آنکه به این مقام رسید لقب طهماسبقلی خان را که از سال ۱۱۳۹ هجری (۱۷۲۶ میلادی) بدان ملقب بود رها کرد و عنوان وکیل الدوله و نایب السلطنه را اختیار نمود.

خبر کودنای نادر در سن پترزبورگ باخوشوقتی تلقی گردید زیرا در آنجا نادر یار وفادار روسیه شمرده میشد و همه محافل یقین داشتند که بزودی آخرین پادشاه سلسله صفوی را از سلطنت خلع خواهد کرد. نادر بیدرنک سفیرانی به عثمانی و هندوستان و روسیه فرستاد تا سران این کشورها را رسماً از مراتب آگاه سازد.

محمد علی خان سفیر کبیر ایران در هندوستان مأموریت یافت که باردیگر ازدوات هند بخواهد که مرزهای هندوستان را بر روی مهاجرین افغان ببندد.

در قسطنطنیه خلع شاه طهماسب نولید نگرانی فراوان نمود. سلطان عثمانی گذشته از اینکه برای لشکرکشی به باختر ایران آماده گردید تصمیم گرفت بیش از پیش بر نفوذ خود در داغستان و شیرواز بیفزاید و از آنجا نادر را تهدید به حمله کند.

همچنین به خان کریمه دستور داد که عناصر طرفدار عثمانی را در

مدافعین بختیاری پس از آنکه ایست و یگروز در محاصره شدیدی
 بسر بردند ناگهان ازدژ خارج شدند و با شجاعت خاص آنقدر نبرد کردند
 تا آخرین نفر آنها بهلاکت رسید. آنگاه نادر از راه لرستان بطرف
 کرمانشاه روی آورد و این شهر را تحت محاصره قرار داد و عثمانیان
 پس از مقاومت مختصری شهر را ترك گفتند. نادر هنگام توقف در
 کرمانشاه دستور داد قبیله زند در منطقه ملایر و علی شکر بهمناسبت
 فجایی که بعد از حمله افغانان مرتکب شده بودند سخت گوشمال گردند.
 در اواخر پائیز نادر پس از رسیدن عمده قوای ایران از کرمانشاه
 بطرف مرز عثمانی حرکت کرد و چون میدانست که احمد پاشا گذرهای
 مرزی را در (درنه) و (مندله) و (بدره) مستحکم ساخته و در نقاط حساس
 قوای نیرومندی گماشته است بر آن شد که از سمت غیر مترقی عثمانیان
 حمله برد و بنا بر این از شاهراه نزدیک کردند بطرف شمال یا شمال شرقی
 روی آورده و خود را از دره وافع در نزدیکی گهواره به (گردنه - بی -
 باناکیز) رسانید و شب هنگام به عثمانیان حمله سختی برد و بسیاری از
 آنانرا بهلاکت رسانید و جمعی کثیر دیگر منجمله احمد پاشا فرمانده آنان
 را اسیر کرد.

پس از آن نادر عده ای را مأمور جمع آوری خواربار و احتیاجات
 لازم از مناطق مجاور (بوهریز) نمود و به برادرزنش (اطف علی بیگ
 احمدلو) فرمانده قوای آذربایجان و اردلان و همدان دستور داد که از
 يك نقطه شمائی - تر از مرز عثمانی عبور کند و با قوای خود در دشت
 بین النهرین به وی ملحق گردد. آنگاه بعوض آنکه مستقیماً بطرف
 بغداد پیش رود چنین وانمود کرد که قصد حمله به کرکول را دارد و امیدوار

بود که بدین طریق احمد پاشا را از بغداد خارج کند . اما چند فرسنگ بیش از (نوز کرماتلی) نگذشته بود که ناگهان توقف نمود و پس از آنکه هفت هزار تن از سپاهیان خویش را مأمور اشغال کرکوک ساخت خود بطرف قره تپه در سمت جنوب پیش راند و در آنجا لطفعلی خان و قوایش نیز بدو پیوستند . آنگاه از طریق (ناش کپرو) بطرف «شهربان» روی آورد و پس از آنکه ۱۰ تا ۱۲،۰۰۰ هزار تن از عثمانیانرا در نزدیکی شهربان شکست فاحشی داد متوجه (ینگیجه) شد ولی شب هنگام در حالیکه میکوشید پل (بهریز) را بتصرف در آورده خود را گم کرد . روز بعد نادر پیشرفت بطرف بغداد را آغاز نمود و در عرض راه بیکنده از قوای اکتشافی عثمانی برخورد و عده ای از آنانرا کشته و زخمی نمود و بقیه را نیز بقید اسارت در آورد .

ده روز از زمستان گذشته بود که متجاوز از ۱۰،۰۰۰ تن از سپاهیان ایران در سامره از رود دجله گذشته و موقعیت بغداد را بمخاطره افکندند . عمده قوای ایران نیز در ۱۷ ژانویه ۱۷۳۳ (۱۱۴۶ هجری) در مقابل کاظمین اردو زدند و سه روز بعد نادر عده ای از سربازان خود را برای حفاظت مقبره ابوحنیفه در معظم اعزام داشت . در این اثنا نیروی ایران پل بهریز را بتصرف در آورده بود . چون عثمانیان تمام این منطقه را خالی کرده بودند نادر ناگزیر برای تأمین خواربار و احتیاجات خود چند روز درنگ کرد .

از آنجا که عثمانیان کرانه راست دجله را در مقابل اردوگاه ایرانیان تقویت کرده بودند نادر تصمیم گرفت از رود عبور ننموده و مواضع دشمن را دور بزند و بهمین جهت بکمک یک مهندس خسارچی پل متحرکی

باتنه درخت خرما در بالای بغداد بوجود آورد و روز اول رمضان با ۲۵۰۰ تن از سپاهیان خود از رود عبور کرد. روز بعد ۱۵۰۰ تن دیگر از سربازان ایرانی نیز به نادر پیوستند و پیشرفت بسوی بغداد آغاز گردید. احمد پاشا چون از پیشرفت قوای ایران در کرانه باختر دجله آگاه گردید نیروی پیاده نظام کثیری را با پشتیبانی سوار نظام و توپخانه مأمور جلوگیری از پیشرفت دشمن نمود. هنگامیکه دو نیرو با هم مواجه شدند پیاده نظام کار آزموده عثمانی توانست در آغاز امر شکست سختی به ایرانیان وارد سازد و وضع نادر و قوایش را سخت به مخاطره افکند لکن ناگهان ۱۵۰۰ تن دیگر از سپاهیان ایرانی که بر اثر شکستن پل متحرک عقب مانده بودند به نادر پیوستند و او را در عقب راندن عثمانیان یاری کردند.

این پیروزی به نادر اجازه داد که بر کرانه باختر دجله کاملاً مسلط گردد و حلقه محاصره را در پیرامون بغداد تنگتر سازد قوای عثمانی در مقابل اردوگاه ایرانیان بداخل شهر گریختند و توپ و تجهیزات خود را در آنجا و بغداد کهنه برجای گذاشتند. بر طبق دستور نادر قوای ایران شهرهای سامره و حله و کربلا و نجف و چندین شهر دیگر را اشغال کردند محاصره بغداد بدین طریق تکمیل گردید. ایرانیان مانند غلجاییان که اصفهان را محاصره کردند دارای توپخانه دورزن نبودند و اگرچه شهر را بشدت بمباران کردند لکن نتوانستند دیوارها را به اندازه کافی سوراخ نمایند و بنا بر این نادر برای ازپای در آوردن احمد پاشا چاره ای جز توسل به ایجاد قحط نداشت ایرانیان استحکامات نیرومندی در پیرامون بغداد ایجاد کردند.

از همه طرف راه خروج را بر عثمانیان بستند. در این اثنا عبدالعلی شیخ اعراب بنی لم به نادر پیوسته و به او قول داد که در حمله بر بصره به وی کمک نماید بدین ترتیب محاصره بصره آغاز گردید لکن قوای مهاجم نزدی متفرق شدند زیرا از طرفی اعراب پیمان خود را شکستند و از طرف دیگر سپاهیان ایرانی نیز مأمور دفع طغیان درلار شدند.

بنا به یادداشت های (گومبرون) نادر علاوه بر اینکه قصد داشت بصره را تصرف نماید میخواست مسقط را نیز اشغال کند لکن اجرای این نقشه را نیز چنانکه اکنون خواهیم دید بتعویق انداخت.

شرح مصائب و بدبختیهای محصورین بغداد شبیه بداستان زندگی مردم اصفهان در سال ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲ میلادی) است بدین معنی که بسیاری از آنان بر اثر قحط و بیماری جان سپردند. هانوی نقل میکند چگونه نادر از راه استهزاء چندین مشک آب هندوانه بشهر فرستاد و چگونه احمد پاشا در عوض آن مقداری از بهترین نان بغداد را برای او ارسال داشت.

نادر برای آنکه مدافعین را بیش از پیش مأیوس سازد هر دو هفته یکبار در حدود ده تا دوازده هزار تن از سپاهیان خود را شبانه چند فرسنگ بعقب میبرد و فردای آنشب با جار و جنجال فراوان و بیرقهای خیره کننده به اردوگاه باز میگردد تا دشمن چنین تصور کند نیروی تازه ای برای تقویت مهاجمین میآید. بازی در پایان ماه محرم ۱۱۴۶ هجری دشواری اوضاع بغداد بدرجه ای رسید که احمد پاشا ناگزیر نمایندگانی برای مذاکره در باب تسلیم قوای عثمانی نزد نادر فرستاد.

باینهمه استخلاص مردم بغداد از محاصره بسیار نزدیک بود زیرا قوای

امدادی عثمانی بفرماندهی توپال عثمان پاشا از شمال بسرعت بكمك محصورين میآمد. توضیح آنکه چون امپراتور عثمانی مشاهده کرد که بغداد سخت در محاصره است برگزیده ترین سرباز خود یعنی توپال عثمان پاشا صدر اعظم سابق را که در آن زمان مغضوب و حاکم اریوان بود رتبه سرعسکری بالاترین درجه نظامی عثمانی، بخشیده و او را با ۸۰۰۰۰ هزار تن سپاهی که بیشتر از ایالات اروپائی عثمانی جمع آوری شده بودند مأمور نجات بغداد کرد. توپال عثمان در آغاز امر پیشرفت سریعی کرد لکن پس از برخورد به رود های بیشمار و منطقه کرکوک که بکلی ویران و از خواربار تهی بود از سرعت پیشرفتش کاسته شد.

احمد پاشا يك يا دوروز پس از آنکه پیشنهاد تسلیم به نادر نمود نامه ای از توپال عثمان پاشا دریافت داشت مبنی بر اینکه با سرعت هرچه تمامتر برای استخلاص بغداد پیش میراند. احمد پاشا این نامه را برای محصورين قرائت کرد لکن مردم مفاد آنرا باور نکردند تا اینکه عثمان پاشا ناگزیر مهر و امضای آنرا بهمه نشان داد.

بدون شبهه وصول این نامه بود که عثمان پاشا را در مذاکرات سخت تر کرد و تأیید نمود که شهر را تا پایان ماه صفر (۱۱ اوت) به نادر تحویل نخواهد داد.

توپال عثمان پاشا پس از نجات کرکوک از محاصره (نادر هنگام حرکت بطرف بغداد عده ای از قوای خود را مأمور محاصره کرکوک نموده بود) از گردنه دجله بطرف بغداد جلو راند تا هم از کشتی های مأمور حمل و نقل خواربار و آب حمایت کند و هم خود را به محصورين برساند و چون به بغداد نزدیک شد نادر نامه ای به وی نگاشت و تأیید

کرد که حاضر است در هر جا که او مایل باشد برای مضاف آماده گردد
 لکن سرعسكر عثمانی بيك نادر را دستگیر کرد و از دادن پاسخ امتناع
 ورزید.

نادر برای مواجهه با حمله توپال عثمان پاشا کلیه قوای خود را
 به اسثنای ۱۲،۰۰۰ تن بشمال فرستاد و دستور داد که عقب نشینی قوای
 ایران از حدود بغداد طوری صورت گیرد که محصورین متوجه نشوند
 حتی يك تن از آن عده کم شده است و خود نیز نا شب ششم صفر خطوط
 محاصره را رها نکرد و تنها در این شب بود که با شتاب منطقه بغداد را
 ترك گفت و چند دقیقه قبل از آغاز نبرد به قوای خویش پیوست.
 تعیین محل حقیقی این نبرد دشوار است زیرا هر يك از مورخان
 محلی خاص را ذکر میکنند.

(فن همد) میگوید که نبرد در کرانه دجله در ۳۰ فرسنگی بغداد
 روی داد و حال آنکه مارتن فرنچ عقیده دارد که در (جدیده) صورت
 گروت. توپال عثمان قوای خویش را در کرانه دجله در پشت سنگرهای
 برومندی مساح بتونهای سنگین مستقر ساخته بود و از لحاظ عده سپاهیان
 عثمانی بر قوای ایران بسی فزونی داشتند.

نردمهارن ساء هشت آغاز گردید بدینقرار که جلو داران دو
 طرف با یکدیگر تصادم نمودند و اندکی بعد توپهای عثمانی بصدا درآمد
 و توپال عثمان حمله را از شمال خاوری بطرف دسنة بزرگی از قوای
 ایران که در حال پیشروی بودند آغاز کرد و یکساعت بعد متجاوز از
 ۵۰۰۰۰ تن از سپاهیان عثمانی حمله عمومی را شروع نمودند.
 پیاده نظام افغانی و ایرانی که سه لشکر را تشکیل میدادند

عثمانیان را ناگزیر بعقب نشینی نموده و چندین توپ آنان را بغنیمت بردند و هنگامی که ۲۰۰۰ تن از قوای کمکی عثمانیان راه فرار پیش گرفتند وضع دشمن بسیار خطرناک شد. با اینهمه توپال عثمان وقت خود را صرف گردآوری قوای پراکنده خویش نساخت بلکه نیروی ذخیره خود را که از ۲۰۰۰۰ تن تجاوز میکرد داخل میدان نبرد کرد و در نتیجه حمله ایرانیان را در هم شکست و توپهای از دست رفته را باز گرفت. نادرشاه که خود نبرد را اداره میکرد در بحبوحه جنگ مورد اصابت تیر قرار گرفت و از اسب بزمین افتاد لکن بیدرنک با تن خون آلود بر اسب دیگری سوار شد و فرمان حمله متقابل داد.

بد بختانه باد که از سمت شمال میوزید کرد و خاک غایظی بلند کرد چنانکه دیدگان ایرانیان از تشخیص هدف باز ماند و در عین حال آفتاب تموز مزید بر علت بود. پس از چند ساعت نبرد یأس آمیز ایرانیان از فرط تشنگی دچار وضع تحمل ناپذیری گردیدند و عثمانیان کرانه رود را بتصرف درآوردند.

چون دومین اسب نادر زخمی گردید از سر بزمین خورد و نادر را بزمین افکند. با اینکه اسب دیگری بیدرنک باختیار وی گذاشته شد سپاهیان بتصور اینکه نادر بهلاکت رسیده است دستخوش رعب شدیدی گردیدند و افسران ایرانی نتوانستند از فرار آنان جلوگیری نمایند. نادر چون مشاهده کرد که قادر بجلوگیری از فرار سربازان نیست با باقیمانده قوایش شروع بعقب نشینی نمود.

عقیده مورخان راجع بتلفات سنگینی که در این نبرد بطرفین وارد آمد مختلف است و اکثر آنان بر آنند که در حدود ۳۰۰۰۰ تن از

ایرانیان در این جنگ بهلاکت رسیدند و متجاوزان ۳۰۰۰ تن اسیر شدند و تمام توپخانه و ساز و برگ و بنه نادر بدست توپال عثمان افتاد. اگر چه بدین طریق بر ارتش ایران شکستی بزرگ وارد آمد و راه بغداد باز شد با اینهمه پیروزی توپال عثمان کامل نبود زیرا از طرفی خود نادر از خطر مرگ رهایی یافته بود و از جانب دیگر از سپاهیان عثمانی نیز متجاوزان ۲۰۰۰ تن بهلاکت رسیده بودند.

شک نیست که نادر در این نبرد چنانکه باید هنر فرماندهی و نبوغ لشکرکشی خویش را بثبوت رسانید زیرا بدون شبهه هرگاه در خطوط مستحکم خویش در خارج بغداد بانظار توپال عثمان مینشست و یا آنکه برای شروع حمله بسر عسکر عثمانی زودتر از بغداد خارج میشد بمرا ب بهر بود لکن نادر بموضع پیش گرفتن یکی از این دو راه نبرد را در محلی آغلز کرد که هم برای خودش و هم برای سپاهیانش بسی زبانبخش بود. شاید علت غفلت نادر اعتماد مفرط بخود و قوایش بوده باشد.

باری چون خبر پیروزی توپال عثمان به بغداد رسید احمد پاشا از بغداد خارج شد و خط محاصره ۱۲۰۰۰ تن باقیمانده قوای ایرانی را درهم شکست و عده کثیری از آنان را بهلاکت رسانید و سپس همه ساز و برگ ایرانیان را بغنیمت برد. عده‌یی از ایرانیان که از هلاکت رهایی یافتند بکمک اعراب نعلی لم از بیراهه خویشتن را به ایران رسانیدند.

توپال عثمان پس از دوروز استراحت پیشرفت خود را بطرف بغداد ادامه داد و در مقابل سنگرها و دژهای که ایرانیان در پیرامون بغداد بوجود آورده بودند اردو زد و روز بعد وارد بغداد شد و بنا بنقضای او هیچگونه شریفانی برای استقبال وی صورت نگرفت زیرا عقیده داشت

که « پیروزی از آن خداست ». بقول (نیکودم) گفتی که توپال عثمان و سپاهیانش قدم در گورستانی ویران نهاده اند زیرا با پشته هائی از کشنه ها مواجه شدند و هزاران تن را مشاهده کردند که از گرسنگی و بیماری روزگار رقت انگیزی را بسر میبرند و شهرت داشت که هنگام محاصره ۱۱۰۰۰۰ تن از سپاهیان عثمانی و مردم بغداد به هلاکت رسیده اند.

شدت خرابی وارد ببغداد بجائی رسیده بود که توپال عثمان پس از هشت روز درنگ در هفت میلی شهر عمده قوای خود را بکرکوک منتقل ساخت تا از بیماری رهائی یابند.

نادر با باقیمانده قوایش از راه بهروز بطرف « مندلی » (۱) روی آورد و در عرض راه عده ای از بازماندگان قوای ایرانی که در پیرامون بغداد بدست احمد پاشا شکست خورده بودند بدو پیوستند. سرباران ایرانی دارای وضع ملالت باری بودند و اکثر آنان کفش پیا نداشتند. جمع زیادی از زخمیان نیز بهلاکت رسیدند.

اگرچه روش نادر هنگام محاصره بغداد و چگونگی نبردش با توپال عثمان قابل انتقاد است با اینهمه رفتاروی پس از شکست از عثمانیان درخور همه گونه تقدیر میباشد. او میگفت که شکست ایرانیان از جانب خدا مقدر بود و مقاومت در مقابل اراده الهی ثمری ندارد. با همین عقیده بدون آنکه کمترین تلاشی در اراده اش حاصل گردد به جمع آوری نیرو و تجدید تشکیلات ایران پرداخت.

نادر نخست در مندلی انجمنی با سران سپاه ایران تشکیل داد و

۱- Mandali

بسر بازان خود امر کرد که برای استراحت و تجدید قوا بخانه های خود بروند و آنگاه به حکام ایالات مختلف در سرتاسر کشور دستور فرستاد که به گرد آوردن انواع و اقسام اسلحه و مهمات بپردازند و همه قوا با اسلحه و مهمات خود در همدان تمرکز یابند .

اندکی بعد نادر وارد همدان شد و شخصاً جزئیات تجدید سازمان ارتش ایران را مراقبت کرد . نخست دستور داد که ۲۰۰٫۰۰۰ تومان (تقریباً ۴۴۰٫۰۰۰ لیره انگلیسی) بین سربازانی که در جنگ با عثمانی شرکت جسته بودند تقسیم گردد تا صرف جبران خسارت آنان و خرید ساز و برگ جدید شود . هر کسی که يك اسب ده تومانی از دست داده بود دو برابر قیمت اسب خود را دریافت داشت همین رویه نسبت به کسانی که شتر و چادر و اسلحه از دست داده بودند اجرا گردید .

در فاصله دو ماه اقدام شگرف نادر با نهایت موفقیت انجام یافت و در تاریخ بیست و دوم ربیع الثانی (دوم اکتبر) نادر با ارتش جدید خود از همدان بسوی مرز کرمانشاه رهسپار گردید . هنگام ورود به کرمانشاه اطلاع یافت که فولاد پاشا در کرانه دیاله در چند میلی عقب (ذهاب) برای جاوگیری از حمله احتمالی ایرانیان بطرف کرکوک مستقر گردیده است . نادر مانند دفعه گذشته بانه و توپخانه خود را عقب گذاشت و برای غافلگیر ساختن فولاد پاشا از راه کوهستان شروع به پیشرفت نمود . گرچه اقدام وی مانند دفعات گذشته قرین موفقیت نشد با وجود این عثمانیان پس از زد و خورد مختصری ناگزیر به عقب نشینی گردیدند . در همین اثنا نادر به نادر خبر یافت که محمد خان بلوچ علم طغیان برافراشته است .

باید دانست که شکست نادر از عثمانیان و طرز رفتار وی با شاه طهماسب احساسات عده کثیری را جریحه دار کرده بود و در سال ۱۱۴۶ هجری (۱۷۳۳ میلادی) شهرت یافت که نادر پیامی به شاه طهماسب فرستاده و باو وعده داده که باردیگر برمسند شهریاری ایران برقرارش سازد لکن پس از نبرد با عثمانیان عقیده اش تغییر کرد و دستور داد که طهماسب همچنان در مشهد تحت نظر بماند زیرا در آن موقع روی کار آمدن طهماسب برای نادر خالی از خطر نبود. شك نیست که همین تغییر عقیده نادر باعث توجه عده کثیری از اعضای خاندان صفوی به محمدخان بلوچ گردید.

نادر احساس کرد که شورش محمدخان چندان خطرناک نیست که او را از ادامه اشکرکشی بطرف خاك عثمانی باز دارد و بنا بر این تصمیم گرفت که کار این شورش را پس از خستامه نبرد با عثمانیان فیصل دهد.

شرح داستان زد و خورد هائی که در فاصله رزم (دیاله) و نبرد لیلان روی داد غیر میسر است زیرا نقاطی که میرزا مهدی و هانوی نقل میکنند با هم تفاوت دارد. چنین بنظر میرسد که نادر این بار بیش از دفعه گذشته به کرکوک نزدیک شد لکن این مرتبه هدف دیگری داشت بدین قرار که منظور وی اخراج احمد پاشا از بغداد نبود بلکه عزم داشت با توپال عثمان پاشا مصاف دهد. اوینین داشت که هرگاه توپال عثمان را به زانو در آورد نه تنها حینیت از دست رفته خود را دوباره تحصیل خواهد کرد بلکه بغداد در جنوب و تبریز در شمال در قلمرو فرمانروائی او در خواهد آمد توپال عثمان از طرف دیگر مانند پیش نیرومند نبود زیرا با وجود

درخواستهای مکرر از قسطنطنیه نیروی کمک برای ترمیم تلفات وی اعزام نشده بود و حال آنکه نیروی نادر چه از لحاظ عده و چه از حیث ساز و برگ بر قوای سابقش برتری داشت و گذشته از این فرمانده قوای ایران عزم جزم کرده بود که این بار شاهد پیروزی را بچنگ آورد.

چند روز پیش نگذشت که نادر به دشت لیلان واقع در چند میلی جنوب خاوری کرکوک رسید و بیدرنگ بن قوای وی و نیروی توپال عثمان زد و خوردی روی داد. هر دو طرف مدعی بودند که پیروزی را بدست آورده‌اند ولی ظاهراً در این جنگ عثمانیان پیش بردند با اینهمه توپال عثمان سپاهیان خود را همچنان در پشت استحکامات نگاهداشت و بنا بر این نادر بطرف شمال خاوری پیشرفت نموده و دژ (سورداش) را به تصرف در آورد باین امید که توپال عثمان از کرکوک خارج شده و باستخلاص (سورداش) خواهد پرداخت. عده ای از قوای عثمانی به دام نادر افتادند زیرا هنگامی که وی در محلی بنام (قره تپه) بود جلوداران به او خبر دادند که (ممیش پاشا) با ۱۲۰۰۰ تن سرباز داخل گردنه (آق دربند) شده‌است. نادر از راه بسیاریدشواری با قوای خود به بالای پیه ای که مساط بر گردنه بود رفت و پس از آنکه عده ای را مأمور قطع راه عصب نشینی دشمن نمود فرمان حمله را صادر کرد.

بمحض اینکه نبرد بین ایرانیان و نیروی ممیش پاشا آغاز گردید عده قوای عثمانی بیزفرماندهی توپال عثمان خود را بقوای ممیش پاشا رسانید و داخل صحنه کارزار گردید مدت دو ساعت شلیک آتش طرفین شدت هر چه تمامتر ادامه یافت و آنگاه ایرانیان که برای محو خاطره شکست پیشین خود ناشکیبا بودند بحمله متهورانه ای پرداختند و داخل

مرکز خطوط دشمن شدند. توپال عثمان ناگزیر اندکی عقب نشست و در حالیکه بر اسب سوار بود سعی کرد قوای خود را برای حمله مجدد تمرکز دهد لکن در این اثنا ابدالیان از جناح بحمله پرداخته و دشمن را بار دیگر ناگزیر بعقب نشینی نمودند و هنگامی که توپال عثمان، سردار شجاع عثمانی آماج تیر قرار گرفته و بهلاکت رسید شکست فلاحش عثمانیان مسلم گردید. آنگاه سرسر عسکر نکون بخت عثمانی از تن قطع گردید و بر نیزه ای زده شد و بعنوان نشانه پیروزی برای نادر ارسال گردید. در این هنگام تمام قوای تار و مار شده عثمانی با وضع ملالت باری عقب نشینی کردند و تیراندازان برگزیده ایرانی تلفات بیشماری بدشمن وارد ساختند تلفات عثمانیان از حیث کشته و اسیر به ۲۰۰۰۰ تن بالغ گردید.

نادر از بریدن سر توپال عثمان بسیار بر آشفت و آنرا باتن سردار بزرگ عثمانی با احترام کامل در تابوتی قرار داده و تحت مراقبت يك قاضی عثمانی بنام عبدالکریم افندی که در جنگ اسیر شده بود به بغداد فرستاد تا بخاک سپرده شود.

پس از پایان نبرد نادر به عده ای از قوای ایرانی که تحت فرماندهی باباخان بیگلریکی لرستان قرار داشتند و در آن موقع نزدیک سامره اردو زده بودند دستور داد که از رود دجله عبور نمایند و شهرهای حله و نجف و کربلا را اشغال کنند و از رسیدن نیرو و خواربار از بغداد برای سپاهیان پراکنده عثمانی جلوگیری نمایند. چون بدین طریق امید احمد پاشا برای استخلاص از جنگ نیروی ایران مبدل به یأس شد نادر عده ای از سپاهیان خویش را مأمور محاصره بغداد نمود و خود برای

تصرف تبریز بطرف شمال جلوراند لکن چون به (بانه) رسید اطلاع یافت که تیمور پاشا پس از خبر یافتن از شکست عثمانیان در (آق دربند) تبریز را تخلیه کرده و در نتیجه قوای ایران شهر را اشغال نموده‌اند و از آنجا که لشکر کشی به آذربایجان بدین طریق ضرورت نیافت نادر بار دیگر بطرف جنوب پیش راند تا بسایر قوای ایرانی که بغداد را محاصره کرده بودند ملحق گردد نادر اطمینان داشت که بغداد بزودی سقوط خواهد کرد لکن درین راه راجع به شورش محمدخان بلوچ اخبار هیجان انگیزی دریافت داشت .

با این همه اوضاع خوزستان و فارس را آنقدر وخیم ندانست که شخصاً برای اصلاح اوضاع آن سامان از لشکر کشی به عثمانی منصرف گردد و بنابراین به طهماسب خان جلایر که آن هنگام در اصفهان بود و همچنین اسمعیل خان حاکم جدید کهگیلویه و سایر حکام آن حدود دستور داد که در جلوگیری از شورش با یکدیگر همکاری نمایند .

نادر نخست به سامره و بعداً به نخستین استحکامات ایرانیان در پیرامون بغداد رسید و چند روز بعد احمد پاشا پیکری بطور مخفی نزد نادر فرستاد و او پس از ارائه اسناد مربوط به صلاحیت احمد پاشا به انعقاد یک پیمان صالح پیشنهاد کرد که کلیه اراضی ایران در مقابل متار که جنگ به ایرانیان مسترد گردد و سرانجام در زمستان ۱۱۴۶ هجری (۱۷۳۳ میلادی) پیمانی بین دو طرف امضا گردید که مواد اساسی آن بقرار زیر بود :

(۱) دولت عثمانی معاهد میشود کایه اراضی ایران را که طی ده سال اخیر تصرف در آورده است مسترد دارد و هرز بین دو کشور را بر طبق

عهدنامه ایران و عثمانی مورخ ۱۰۴۹ هجری (۱۶۳۹ میلادی) برقرار سازد
(۲) کلیه اسیرانی که از دو طرف گرفته شده‌اند مستخلص خواهند
شد و همچنین توپهای هر دو طرف مسترد خواهد گردید.

(۳) زائرین ایرانی که بخواهند اماکن مقدسه خاك عثمانی را زیارت
کنند از تسهیلات لازم بهره مند خواهند شد.

شك نیست که هرگاه موضوع طغیان محمدخان بلوچ وجود نداشت
نادر هرگز به هیچ قراردادی که متضمن تسایم بغداد نبود تن نمیداد.
برطبق این قرارداد احمد پاشا به پاشاهای گنجه و شیروان و
ایروان و تغلیس دستور داد که اراضی ایران را کاملاً تخلیه نمایند و
اسبران ایرانی را مستخلص سازند. نادر نیز در عوض کلیه اسیران عثمانی
را که بدست ایرانیان افتاده بودند آزاد کرد.

بین نادر و احمدپاشا تحف و هدایای گرانبهای مبادله گردید و
احمدپاشا برای زیارت اماکن مقدسه کاظمین و نجف و کربلا از طرف نادر
برنامه مجللی ترتیب داد.

نادر قبل از حرکت از حوالی بغداد دو نامه توسط قاضی عبدالکریم
افندی که میبایست عهد نامه را برای تصویب به قسطنطنیه ببرد خطاب به
صدراعظم عثمانی نگاشت و طی آن توجه وی را به لزوم استقرار صلح
و آرامش بین ایران و عثمانی جلب کرد مارتن فرنیچ از بصره به لندن
گزارش داد که نادر برای دریافت اسناد مصوب پیمان نو در روز مهلت قائل
شده بود.

بنا بر روایت ارد (لکینول) احمدپاشا انتظار نداشت که امپراطور
پیمان صلح را تصویب کند و ظاهراً منظورش از پیشنهاد امضای عهدنامه

یز تنها بدست آوردن فرصت بوده است زیرا او نیک میدانست که بیش از این قادر به مقاومت نیست.

قاضی عبدالکریم افندی در اواخر زمستان ۱۱۴۷ هجری (۱۷۴۳ میلادی) به قسطنطنیه رسید و امپرانور پس از تشکیل چند شوری عهد نامه را برای دولت عثمانی ننکین دانسته و آنرا رد کرد اگرچه سلطان عثمانی و وزیرانش روش احمد پاشا را تصدیق کردند با اینهمه وی را از مقام فرمانداری بغداد منفصل نمودند و بدون شبهه خصومت علی پاشا صدراعظم عثمانی که از دشمنان دیرین وی بشمار میرفت در این انفصال بی تأثیر نمود بنا بر تصمیم هائی که از طرف سلطان عثمانی و هیئت دولت اتخاذ گردید دستور هائی که از طرف احمد پاشا به پاشاهای گنجه و ایروان و تغلیس صادر شده بود کن لم یکن تلقی گردید و برای تقویت قوای سرعسکر عبدالله کپراو که پس از قتل توپال عثمان به این مقام ارتقاء یافته بود نیروی کثیری به دیار بکر اعزام شد. اما با وجود این سلطان عثمانی راجع به رد پیمان صلح پیام صریحی به نادر فرستاد بلکه برعکس مدتی به وی چنین وانمود کرد که موضوع تحت مطالعه است و بزودی تصمیم مقتضی گرفته خواهد شد.

در این اثنا دربار روسیه با توجه آمیخته به اضطراب جریان جنگهای ایران و عثمانی را تعقیب میکرد. خبر شکست نادر بدست نوبال عثمان نگرانی شدیدی در مسکو ایجاد کرده بود زیرا بیم آن میرفت که ایران ناگزیر به سازش با عثمانی گردد و آنگاه (مارکی دو ویلنو) سفیر کبیر فرانسه در قسطنطنیه سلطان عثمانی را وادار به اعلان جنگ ۴ روسیه نماید. در آن هنگام روسیه سخت گرفتار جنگهای مربوط

به جانشین پادشاه لهستان بود و هرگاه عثمانی بتحریر فرانسه به او حمله می برد گرفتار وضع سیاردشواری میگردید و بعلاوه مسلم بود که تنها ادامه جنگ با ایران عثمانی را وادار به نگاهداری صلح با روسیه نموده بود. گذشته از این لشکرکشی به داغستان (فتح جبرای) و تسلیم عده کثیری از قبایل شمال قفقاز به عثمانی و بسیاری از حوادث دیگر روابط بین روسیه و عثمانی را داخل مرحله بسیار خطرناکی ساخته بود و بنا بر این شکست فاحش توپال عثمان بدست نادر و کشته شدن وی برای روسیه پیش آمدی بس میمون بود.

هنگامیکه خبر شکست قوای عثمانی بدست نادر به امپراتور عثمانی رسید بسیار نگران گردید و همه امیدهای (مارکی دوویانو) در باره استقرار صلح بین ایران و عثمانی مبدل به یأس شد. سفیر کبر فرانسه امیدوار بود که بمحض استقرار صلح بین عثمانی و ایران توپال عثمان پاشا بمقام صدارت عظمی برسد و آتش جنگ بین عثمانی و روسیه مشتعل گردد. چون این خیالها نقش بر آب گردید دربار روسیه از پیروزیهای نادر بسیار شادمان شد.

باری نادر پس از زیارت اماکن متبرکه کازمین و نجف و کرمان نوپخانه خود را از راه خرم آباد به اصفهان فرستاد و سپس راه حویره به شوشتر را که تماماً از بیابان میگنجد پیش گرفته و فرماندار شوشتر و عده کثیری از اهالی این شهر را بگناه کمک به محمد خان بلوچ دستگیر کرد و بهلاکت رسانید. سپس بطرف (رام هرمز) پیش رفت و بنه خود را در آنجا گذاشت و بطرف بهبهان روی آورد و چون خبر یافت که طهماسب خان جلایر و بیگلربیگی (کهگیلویه) به قوای دولتی ملحق

گردیده و بسوی محمدخان بلوچ لشکر کشیده‌اند خود را در دو گنبدان به آنان رسانیده و از آنجا باتفاق بطرف گردنه ای که فرمانده شورشی با ۱۵۰۰۰ تن از قوای خود در آن موضع گرفته بود جلوراندند .

هنگامیکه جلوداران قوای ایران نمایان شدند محمد خان بلوچ بتصور اینکه با نیروی معدودی سروکار دارد و بدون اطلاع از آمدن نادر بحماه پرداخت لکن هنگامیکه عمده قوای ایران را بچشم دید و صدای رعد آسای نادر را که به سپاهیان خود فرمان میداد شنید از شدت ترس موی بر اندامش راست شد .

محمد خان بلوچ شکست فاحشی خورد و با دادن ۳۰۰۰ کشته فرار اختیار کرد و با آنکه طهماسب خان جلایر در تعقیب او بود نتوانست خود را به شیراز و از آنجا به جهرم رساند و چون قصد فرار به لار کرد از دخواستی به این شهر جلوگیری شد و ناگزیر به گرمسیر گریخت .

هنگامیکه نادر دریافت که شکار از جنگش رها یافته است سخت بر آشفته و پیامهایی به نمایندگان کمانیهای کشتی رانی انگلیسی و هلندی در (گمبرون) فرستاد مبنی بر اینکه بیدرنک چند کشتی برای گشت به کرانه ارسال دارند و از قرار محمد خان بلوچ جلوگیری نمایند نمایندگان انگلیسی و هلندی پاسخ دادند که بنادر آنقدر زیاد است که کشتی به اندازه کافی برای مراقبت همه آنها کافی نیست با اینهمه قول دادند در هر جا که نادر دستور دهد کشتی بفرستند .

در این هنگام طهماسب خان جلایر محمد خان بلوچ را تا دژ شیخ احمد مدنی در نزدیکی (شرق) تعقیب کرد و شروع به محاصره این در نمود و در اواخر تابستان این دژ را تصرف کرد و شیخ احمد را دستگیر

نمود لکن محمد خان به جزیره (قیس) فرار کرد .
 در همین انا بود که لطیف خان نامی به گمبرون رسید و نامه‌هایی
 از نادر نشان داد مبنی بر اینکه وی با مقام دریا سالاری خلیج مأمور
 خرید کشتی از اروپائیان مقیم (گمبرون) شده است .
 این نامه ها که باقی مانده است دارای اهمیت فراوان میباشد
 زیرا نشانه نخستین اقدام نادر برای تشکیل ناوگان است . این موضوع
 شایان بسی توجه است که نادر آن مرد روستائی که از ایالتی فرسنگها
 دور از دریا برخاسته بود با چنین سرعتی اهمیت نیروی دریائی را دریافت
 چنانکه بعدا مشاهده خواهیم کرد نادر برای ایجاد يك ناوگان نیرومند
 نقشه های متعددی طرح کرد که در آن زمان حتی مایه حیرت اروپائیان
 گردید .

فرار عده کنیری ارغاجائیان به (عمان) و محمد خان بلوچ به قیس
 این نکته را برای نادر مسلم ساخته بود که بدون ناوهای نیرومند محال
 است که از عهد مراقبت کلیه کرانه‌های ایران بر آید و گذشته از این از
 لحاظ کشتی همواره نیاز به کمک بیگانگان خواهد داشت . باید دانست
 که انگلیس ها و هلندیها از این حیث چندان با دوات ایران همکاری
 نمیکردند و عرما نیز که چندین کشتی کوچک داشتند معمولا با شورشیان
 که بهتر از دولت ایران بآنان اجازه می پرداختند بیشتر همراهی مینمودند
 و همین جهت نادر عزم جزم کرد که نقشه ایجاد ناوگان نیرومند را جدآ
 اجرا کند و در فصل آنده خواهیم دید که در این راه ناچه اندازه نوفیق
 حاصل کرد .

اگرچه انگلیس ها و هلندیها و اعراب حاضر بفروش کشتی به لطیف

فرستاده نادر نگردیدند با اینهمه هر کدام چند کشتی برای محاصره جزیره قیس به دولت ایران عاریه دادند و بدین طریق محاصره مشترك جزیره آغاز شد و محمد خان بلوچ ناگزیر بتسایم گردید و زنجیر شده باصفهان اعزام شد و در ورود بدان شهر به دستور نادر نایبنا گردید و سه روز بعد زندگی را بدرود گفت. هنوز معلوم نیست آیا وی خودکشی کرد یا اینکه بر اثر شکنجه‌ای که دید بهلاکت رسید.

طهماسب خان نیز شیخ احمد مدنی وعده‌ای از سران دیگر طائفی بنادر را اعدام نموده و عده کثیری از اعراب را به خراسان و استرآباد منتقل ساخت و سپس دژهای آنرا با خاک یکسان کرد و شیخ جبار را ناگزیر بجمع آوری ۱۰۰۰۰ تومان غرامت از شیوخ عرب که باشورشیان همکاری نموده بودند ساخت و بدین طریق قدرت اعراب کاملاً درهم شکست.



فصل هشتم

لشکرکشی های نادر ۱۱۴۷-۱۱۴۹ هجری
(۱۷۳۴-۱۷۳۶) آغاز تاسیس نیروی دریائی



در آن حال که طهماسب خان جلایر بتکمیل انقیاد طوایف ساکن کرانه خلیج فارس اشتغال داشت نادر رهسپار شیراز گردید و مدت دو ماه و نیم در آن شهر رحل اقامت افکند و مبرزاً محمد تقی خان شیرازی را در عین حال باستانداری فارس منصوب ساخت. خانواده مبرزاً محمد تقی خان مستوفی شیراز و پسر حاجی محمد خان نسل اندر نسل سمت میرایی شیراز و قمشه را عهده دار بودند میرزا محمد تقی خان با آنکه فرماندهی بزرگ با مدیری خارق العاده نبود بر اثر قدرو منزلتی که بعلل نامعلومی در نزد نادر یافت پیشرفت شایان نمود.

در اوائل بهار سال ۱۱۴۷ هجری (۱۷۳۴ میلادی) نادر از شیراز بطرف اصفهان روان گردید و در راه اطلاع یافت که روزاول فروردین از رضاقلی میرزا و فاطمه بیگوم پسر و وجود آمده است. انتخاب نام شاهرخ برای این پسر گواه بارز بر آن بود که نادر شروع به تقلید از تیمور نموده است. اگرچه شاهرخ نوه وی بود با اینهمه نباید فراموش کرد هنگامیکه پسران خودش با بهره وجود گذاشتند او مردی گمنام

یش نبود و هرگز گمان نمیکرد روزی فرشته اقبال تا این اندازه به وی لبخند زند. هنگام تولد شهرخ نادر بسرعت از نردبان ترقی و تعالی بالا میرفت و آینده درخشانی را در مقابل خود بیان مشاهده میکرد. البته نمیتوان گفت که فکر تقلید از تیمور چگونه در مخیله نادر راه یافت لکن تجربه به ثبوت رسانید که نادر بعد از زیاد از تیمور تقلید کرد شاید علت این امر بیشتر آن باشد که هر دو دارای برخی خصلتهای متشابه بوده و مواجه با مقتضیات یکسانی شده اند با اینهمه نباید در تشبیه این دو پهرمان بزرگ راه افراط پیمود زیرا اگرچه هر دو از لحاظ اینکه پیشرفت خارق العاده خویش را بیشتر بنوع فرماندهی خداداد خود مدیونند از لحاظ بسیاری نکات با هم فرق فراوان دارند چنانکه مثلاً تیمور بترویج بازرگانی و صنایع عشق فراوان داشت و حال آنکه نادر به اقتصاد چندان اهمیت نمی داد.

باری مردم اصفهان از نادر استقبال شایانی نمودند (گیکی) نماینده کمپانی هلندی در آن هنگام حکایت میکند که بمناسبت ورود نادر چنان ازدحامی در خیابانها شد که شباسه شاهان بود و چراغانی و آتش بازی تا چند روز دوام داشت.

هنگام اقامت نادر در پایتخت، قاضی عبدالکریم افندی از قسطنطنیه وارد شد و نامه ای از جانب سلطان عثمانی برای نادر آورد مبنی بر اینکه عبدالله پاشا کپرولو فرماده کل فوای عثمانی اختیار اب نام یافته است که با ایران عهد نامه صلح امضا کند. اما با وجود تمام اطمینانهای فرستاده عثمانی در باره بیات صالح جویا، سلطان، نادر یقین داشت که پادشاه عثمانی قصد صلح ندارد بلکه تنها منظورش بدست آوردن فرصت است

با وجود این از رعایت احترام و ادب درباره پیاك عثمانی بهیچ روی مضایقه نکرد و پیامی به عبدالله پاشا فرستاد مشعر بر اینکه هرگاه عثمانی تمام اراضی ایران را پس دهد صلح و آرامش بین دو کشور برقرار خواهد شد و در غیر این صورت آتش جدال بار دیگر مشتعل خواهد گردید.

نادر اطمینان یافته بود که علمای عثمانی بدولت توصیه کرده اند که جنگ بر ضد ایران باید با شدت هرچه تمامتر ادامه یابد و تا موقعی که روسها متصرفات خود را در ایران پس نداده اند عثمانیان نباید وجبی از خاک ایران را مسترد دارند.

چند روز پس از حرکت نماینده عثمانی، يك هیئت نمایندگی تحت ریاست شاهزاده سرجی دی میتروویچ گولیتزین^(۱) وارد اصفهان گردید. گولیتزین سیاستمداری کهنه کار بود که قبلاً سمت سفارت کبرای روسیه را در اسپانیا و پروس به عهده داشت و هدف اساسی مأموریتش آن بود که اوضاع ایران را دقیقاً بدربار روسیه گزارش دهد و نادر را وادار بپایان بخشیدن به تار که جنگ با عثمانی نماید. گولیتزین پس از مذاکره با نادر گزارش داد که فرمانده قوای ایران باندازه ای غرور ملی و عزت نفس دارد که باشکال تن باجرای توصیه دیگران میدهد و بنا بر این باید مدتی صبر و شکیبائی کرد.

گولیتزین پیشنهاد کرد که بین ایران و روسیه پیمان اتحادی بسته شود و هرگاه یکی از دو کشور مورد حمله عثمانیان قرار گیرد کشور دیگر به عثمانی اعلان جنگ دهد و اطمینان داد که روسیه در جنگ بین ایران و عثمانی بدولت ایران کمک مؤثر خواهد کرد. اما نادر در پاسخ پس از

۱- Sergei Dmitrievitch Golitzin

اظهارنشکر از این پیشنهاد خاطر نشان ساخت که هرگاه جنگی بین ایران و عثمانی درگیرد بسیار میل دارد که بدون کمک بیگانگان حریف را نرانو در آورد و هرگاه او توانست خود را به قسطنطنیه برساند آنگاه روسیه نیز میتواند از جانب دیگر به عثمانی حمله برد. گولیتزین بعداً به س. پترسبورگ گزارش داد که نادر از روسیه خشمناک است زیرا در بند و بادکوبه را مسنرد نداشته است گوا اینکه بر طبق عهدنامه ۱۷۳۲ روسیه میتواند این دو شهر را نا موقعیکه آذربایجان و ارمنستان و گرجستان در تصرف عثمانی بود نگاهدارد.

چون نادر اطمینان حاصل کرد که عثمانی عزم تصویب پیمان صلح و استرداد اراضی ایران را ندارد روز دوازدهم محرم ۱۱۴۷ (۱۴ ژوئن ۱۷۳۴ میلادی) لشکرکشی بطرف مرز عثمانی را آغاز کرد و بانفاق شاهزاده گولیتزین و همراهانش از طریق گلپایگان بطرف همدان رهسپار شد. پس از ورود بهمدان قصد کرد که از راه کرمانشاه بطرف بغداد لشکرکشد لکن ناگهان تغییر عقیده داد و راه سنندج و مراغه را پیش گرفت. ظاهراً علت اساسی این تغییر عقیده آن بود که هنگام حرکت از همدان گزارشی از یکی از نمایندگان ایران در روسیه دریافت داشت مبنی بر اینکه دربار روسیه به واکتایک پادشاه سابق گرجستان و پسرش (بك) دستور داده است بطرف دربند روانه شوند و شماخی و کارتلی را بصرف روسیه در آورند.

در مراغه یکی از طرف دوات عثمانی نزد نادر پذیرفته شد لکن حامل پیام مهمی نبود. نادر آنگاه عموی خود بکتاش خان را با قوایش به تمریز گسیل داشت و بعدهای از سران طوایف دستور داد که متمرکز

و منتظر باشند تا معاوم شود آیا ایران با عثمانی جنگ خواهد کرد یا نه؟
 نادر هنگام ورود به اردبیل پیامی از عبدالله پاشا دریافت داشت که
 ضمن آن دولت عثمانی تقاضا کرده بود نادر درخواست استرداد اراضی
 ایران را برای مدت دو سال به تعویق اندازد و پس از این مدت نماینده‌ای
 برای عقد عهدنامه استرداد ایالات ایران بدربار عثمانی گسیل دارد بدین طریق
 نادر اطمینان یافت که عثمانیان قصد ندارند بر طبق سازشی که قبلاً بین
 وی و احمد پاشا حاصل شده بود صلح و آرامش بین ایران و عثمانی
 برقرار گردد.

نادر تصمیم گرفت نخستین ضربت را مستقیماً بر عثمانیان وارد
 بیاورد بلکه قبلاً کار دست نشانده آنان یعنی خان شیروان را بسازد.
 نادر از این تصمیم چهار مقصود داشت: نخست تصرف شماخی قبل از آنکه
 و اکتانگ در صدد اشغال آن برای روسیه برآید. دوم وادار کردن
 روسها به امضای عهدنامه قطعی صلح با ایران که گولیتزین قبلاً راجع
 بآن مذاکره کافی کرده بود. سوم از میان بردن خان شیروان که دشمن
 ایران بود. چهارم استرداد قسمتی از اراضی از دست رفته ایران.

بطوریکه قبلاً گذشت خان شیروان از احمد پاشا دستور یافته بود
 که این ایالت را تخلیه نماید و به ایران تحویل دهد لکن از اجرای این
 دستور سر باز زد و هنگامیکه حاکم آستارا بنا بر تقاضای نادر به وی
 تأکید کرد که دستور دربار عثمانی را بکار بندد او در پاسخ چنین نگاشت
 «ما شیروان را با شمشیر شیران از گری بنصرف در آورده‌ایم، احمد پاشا
 یا کسی دیگر را چه حق است که در کارهای ما مداخله نماید؟»
 هنگامیکه نادر در ۲۹ ربیع الاول به حوالی شیروان رسید خان

شیروان سخت متوحش گردید و بکوههای داغستان فرار کرد و بنابراین نادر شماخی را تقریباً بدون مواجهه با هیچ گونه مقاومتی اشغال کرد و حاکمی برای آن تعیین نمود و خراج سنگین از مردم آن گرفت .

نادر هنگام اقامت در شماخی توسط گوایتزین بروسیه اخطار کرد که هرگاه بادکوبه و دربند را بایران مسترد ندارد باید آماده برای جنگ گردد . دربار روسیه به نادر پاسخ داد که باوجود عهدنامه رشت ، قوای روسیه ایالات ایران را بکلی تخلیه خواهند کرد مشروط براینکه دولت ایران دشمنان روسیه را بمنزله دشمنان خود تلقی کند . چند روز بعد ژنرال لواشف که بجای کنت فن هسل همبورگ فرماندهی قوای روسیه در داغستان منصوب شده بود دستور تخلیه تمام منطقه جنوب دربند منجمله شهر بادکوبه را دریافت کرد و مقدمات استرداد دربند را به ایران فراهم ساخت .

در اواخر تابستان نادر با نیمی از قوای خود که بالغ بر ۱۲۰۰۰ تن میگردد (شماخی) را ترك گفت و در قلب (غازی قموق) نفوذ یافت و برای انهدام (قموق) نبرد را آغاز کرد . چند روز بعد طهماسب خان جلایر با ۱۲۰۰۰ تن بقیه ارتش نادر برای سرکوب کردن سرخایی بطرف (کبالا) که قرارگاه شورشیان بود لشکر کشید و در (دیوه باتن) واقع در سر راه شماخی به (قبله) به سرخای برخورد . سرخای مجموعاً ۲۰۰۰۰ تن سپاهی داشت که ۸۰۰۰ تن از آنان قوای تاتار و گنجه بودند که زیر فرمان مصطفی پاشا فتحکرای قرار داشتند . طهماسب خان باوجود قلت عده خود قوای کثیر سرخای را سخت منکوب ساخت و سرخای ناگزیر بسوی (قموق) و عثمانیان و تاتارها نیز بطرف گنجه فرار

کردند. طهماسب خان درعین حال با انهدام دز(چاخمز) پروزی خویش را بیش از پیش تکمیل نمود.

دراین اثنا نادر بزحمت در ناحیه غازی قموق جلو میرفت. سرخای پس از تسلیم شدن بار دیگر بفکر پایداری افتاد لکن در نزدیکی قموق شکست خورد و فرار را برقرار ترجیح داد و بدینطریق نادر قموق را منهدم ساخت و ثروت بیکران و گنجینه های سرخای را بتصرف درآورد. (خاصفولاد خان) پسر عادل کرای شهمخال پیشین (تارخو) که از اعظام رجال داغستان بود سر تسلیم در مقابل نادر فرود آورد و در مقابل بدریافت عنوان شهمخال باردبگرمفتخر گشت.

نادر چون مشاهده کرد که بمناسبت فرا رسیدن فصل زمستان و انسداد کوهها و طرق بر اثر برف تعقب سرخای محال است پس از یک هفته اقامت در قموق بسوی (آختی) لشکر کشید و عده ای از لرگی ها را که علم طغیان بر افراشته بودند شکست داد و آنگاه از راه چاخمز که بسیار دشوار بود بطرف (قبله) روی آورد در آنجا اطلاع یافت که طهمورث میرزا به عثمانیان شکست سختی وارد ساخته است. پس از چند روز اقامت در قبله نادر بطرف گنجه روی آورد و روز ششم جمادی الثانی در بردیکی گنجه اردو زد و برای محاصره قاعه نیرومند آن دست با اقدامات شگرفی زد. چون علی پاشا خود شهر گنجه را بخایه نموده و به در گریجه بود نادر نخست توب بزرگی را برکنبد یکی از مساجد آن کار گذاشت لکن آنشبارهای عثمانی برودی آنرا خاموش ساختند سپس نادر بر آن شد که از چوبهای فوی منجنیق های نیرومندی بسازد و با آنها شب هنگام دیوارهای در را منهدم سازد لکن ارتفاع این دستگاههای

مغرب برای توپهای دشمن آماج خوبی بود و به سرعت طعمه حریق میگردد.

چون از این راه نیز نتیجه‌ای حاصل نشد قوای ایران بخیماره‌های عظیم توسل جستند و مدت چندین روز انفجار خیماره‌ها ادامه داشت و اگر چه بر اثر آن قسمتی از دیوارهای دژ منهدم گردید و يك روز هفتصدتن از عثمانیان بـخاك هلاکت افتادند با اینهمه از آن‌هم نتیجه قطعی گرفته نشد.

در اثنای محاصره نادر سه بار از مرگ رهایی یافت و یکبار گلوله نوپ دشمن سر سربازی را که در يك قدمی وی ایستاده بود متلاشی کرد و مغز و خون آنرا بر صورت نادر پاشید.

ضعف نوپخانه ایرانیان و دشواری لشکرکشی زمستان کار محاصره تـزگنجه را بسی دشوار ساخت. گذشته از این عثمانیان با سرسختی هرچه تمام‌تر از خود دفاع کردند.

(گولیتزین) که از آغاز دشواری محاصره گنجه را پیش بینی کرده بود چون احساس کرد که بطول انجامیدن محاصره بزیان روسها و ایرانیان خواهد بود پیشنهاد کمک به نادر کرد. نادر این پیشنهاد را با خرسندی پذیرفت و در نتیجه آن (لواشف) يك امـر مهندس و مقدار زیادی توپ سنگین باردوگاه ایرانیان فرستاد اما با وجود کمک روسها نادر احساس کرد که تصرف دژ با حمله غیرمیسراست و بهمین جهت با قسمتی از قوای خود بمحاصره ادامه داد و بقیه را بسرکردگی یکی از ترکان خراسانی بنام صفی‌خان بغیری مأمور نسجیرتفلیس و دژهای موراوان و ایاوران نمود. در این اثنا گولیتزین بنا بدستورها می‌که از سن پترزبورگ دریافت

داشته بود به نادر اطلاع داد که ملکه روسیه چون اطمینان دارد قوای ایران قادر باخراج عثمانیان از خاک خود میباشند حاضر شده است کلیه اراضی ایرانرا که هنوز در دست روسیه است مسترد دارد مشروط بر آنکه نادر متعهد گردد هرگز این اراضی را به عثمانی نسپرد و دشمنان روسیه را نیز بمنزله دشمنان ایران تلقی نموده و کتباً به گولیتزین قول دهد تا سرحد امکان در مقابل عثمانی ایستادگی نماید. نادر از این پیام بسی خرسند گردید و قول داد که تقاضاهای ملکه روسیه را انجام دهد. بنا بر این روسیه پیشنهاد امضای عهد نامه صلح کرد و در آغاز سال ۱۱۴۸ هجری (۱۷۳۵ میلادی) عهد نامه گنجه باهضاء رسید. بموجب این عهد نامه روسیه متعهد گردید که از تاریخ امضاء عهد نامه بادکوبه را بفاصله ۱۵ روز و در سند را بفاصله دوماه تخایه نماید. ایران نیز در مقابل قول داد که از متفقین دائمی روسیه باشد و هرگز بادکوبه و دربند را بکشور دیگری واگذار ننماید. قلعه سولاق نیز بمنزله مرز بین ایران و روسیه اعلام شد و هر يك از دو دولت متعهد گردیدند که بدون اطلاع دیگری در حدود انعقاد عهد نامه صلح با دوات عثمانی بر نیایند.

روسیه شهرهای بادکوبه و دربند را در تاریخهای مقرر تخلیه کرد و بدین طریق دوره تسلط روسها بر شمال ایران که سیزده سال پیش از جانب پتر کبیر آغاز شده بود بسر آمد. نپ استفاده ای که روسیه از اشغال نواحی شمال ایران کرد آن بود که عثمانیان را از استقرار در کرانه های بحر خزر بازداشت لکن این موفقیت برای وی بسی گران تمام شد زیرا در مدت اشغال ایران دست کم ۱۳۰۰۰۰ تن از سربازان روسی در شمال ایران و مخصوصاً در گیلان از ناخوشی جان سپردند.

چون عبدالله پاشا که در آن هنگام در قارص بود برای ترك گنجه اقدامی نکرد چند روز پس از ایام عید نوروز نادر جمعی از قوای خود را به قارص فرستاد تا مگر عبدالله پاشا را وادار به جنگ نماید و عده‌ای از سپاهیان خویش را نیز مأمور مراقبت لکزیهای جاروتله نمود.

ظاهراً در این هنگام بود که چون نادر جای شهر شماخی را نامناسب و آنرا در معرض تجاوز دائمی یگانگان مشاهده کرد دستور داد که این شهر منهدم گردد و شهر تازه‌ای بنام آق‌سودر ۱۵ میلی جنوب باختری آن ایجاد گردیده و کلیه ساکنین شماخی به شهر تازه انتقال یابند. نادر عده بیشماری از زندانیان عثمانی را مأمور کمک در ساختمان شهر جدید نمود و پس از آنکه شهر جدید ساخته شد کلیه ساکنین شماخی بدان شهر انتقال یافتند و بنام شماخی نو خوانده شد.

آنگاه نادر محاصره گنجه را به سپاهیان خود سپرده و بطرف قارص روانه گردید. نادر پس از آنکه در عرض راه سعی کرد راه را بر تیمور پاشا حاکم وان که به کمک محصورین تغلیس میرفت مسدود کند ولی موفق نشد کوشید خوبشتن را از يك راه کوهستانی بسیار دشواری به در قازاچائی رساند. نادر امیدوار بود که به خطر افتادن این دژ عبدالله پاشا را تاخیر در میدان کارزار نماید. اما برف سنگین و کوههای عظیم مانع انجام این نقشه گردید و در نتیجه نادر این راه را ترك گفته و از طریق لوری بطرف قارص پیش راند. در اواخر بهار در يك فرسنگی قارص اردو زد. چون عبدالله پاشا از دخول در عرصه کارزار اجتناب جست و از داخل دیوارهای تغلیس پا بیرون نهاد و بهلاوه خوار بار هم در آن حدود کداب بود نادر به طرف ایروان لشکر کشید و آن را بید رنگ تحت

محاصره در آورد و عده‌ای از قوای خود را نیز مأمور تصرف بایزید نمود. نادر پس از آنکه عده‌ای از قوای خود را مأمور ادامه محاصره ایروان نمود با قسمت اعظم سپاهیان خوش آماده منکوب کردن عبدالله پاشا گردید و در این اثنا به وی مژده رسید که عبدالله پاشا با عده قوای خود از رود آریه جای عبور نموده و بطرف او جلو میراند.

قوای عثمانی به ۳۰٫۰۰۰ تن پیاده و ۵۰٫۰۰۰ تن سواره تخمین زده میشد لکن قوای ایران بنا باظهار میرزا مهدی از ۱۵۰٫۰۰۰ تن و بزعم (کاتولیکوس ابراهام) از ۱۸۰٫۰۰۰ تن تجاوز نمیکرد. چنین بنظر میرسد که این تخمین تنها شامل جلوداران نادر بوده است و گر نه عده قوای وی به ۴۰٫۰۰۰ تن بالغ میشد و بطور کلی مجموع سپاهیان او به ۵۵۰٫۰۰۰ تن بالغ میگردد.

نادر بنه خود را در عقب گذاشته و با التهاب فراوان به ملاقات عثمانیان شتافت و در اوائل مجرم ۱۱۸۴ به قصبه (اخی کندی) واقع در نزدیکی (زنکی چایی) اردوزد و ارتش عثمان پاشا نیز در دوفر سنجی آنجا استقرار یافت.

بامداد روز دیگر عثمانیان که به تفوق قوای خود مغرور بودند حمله را آغاز کردند. نادر که قبلاً عده کثیری از قوای خود را بر فراز تپه یکمین گماشته بود فرمان حرکت داد و ناگهان قوای ایران همچون سیل خروشان بطرف عثمانیان فرود آمدند و قلت عده را با شدت تهور جبران نموده به قلع و قمع دشمن پرداختند. خود نادر با عده‌ای از سپاهیان خود بطرف تپه کوچکی که عبدالله پاشا توپخانه خود را بر آن قرار داده بود حمله برد و در همین اثنا دسته دیگری از ارتش ایران بجناح چپ

توپخانه عثمانی حمله را آغاز نمود.

در این هنگام شدت جنگ به منتها درجه رسید و توپخانه سنگین و زنبورکهای ایران باران آتش و گلوله را بر قوای دشمن باریدند. بنا بر فرمان نادر سوار نظام ایران و قوایی که بکمین پرداخته بودند حمله را از همه طرف بقوای عثمانی آغاز نموده و عقب نشینی آنانرا به شکست فاحشی تبدیل ساختند. خود سر عسکر و سار و مصطفی پاشا داماد سلطان عثمانی و بسیاری از افسران برگزیده عثمانی در این نبرد به هلاکت رسیدند و جمع کثیر دیگری نیز دستگیر شدند و بقیه قوای منکوب نیز بجهات مختلف گریختند و در حدود ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ تن از عثمانیان که کوشیدند خود را به رود اشترک برسانند ارامنه راه را بر آنها بستند و همه را بدام افکندند. نادر از این پیروزی بزرگ بسیار خرسند گردید و به شاهزاده گولیتزین اعتراف کرد که هرگز فرشته اقبال بدینسان به وی نلبخند نزده بود.

پس از پایان نبرد نادر جنازه عبدالله پاشا کبراعلو را مانند جسد توپال عثمان با رعایت احترامات کامل به عثمانی فرستاد و چند تن از اسیران عثمانی را نیز برای نقل این سرگذشت و جریان این پیروزی بزرگ به گنجه و ایروان و تفلیس روانه کرد.

هنگامی که خبر شکست بزرگ قوای عثمانی به قسطنطنیه رسید وحشت و آشفتگی بی پایانی ایجاد نمود. صدراعظم، عالی پاشای حکیم غملو از مقام خود منصرف گردید و جای خود را به اسمعیل پاشا حاکم بغداد سپرد.

از طرف دیگر چون اسیران عثمانی خبر پیروزی بزرگ نادر را

برای علی پاشا حاکم گنجه آوردند سخت نگران شد و برای آنکه از عتوت شدید رهایی باید درخواست متارکه جنگ نمود و در اوایل تابستان ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) دژ گنجه را که مدت هشت ماه و نیم با سرسختی هر چه نامتر از آن دفاع نمود تسلیم کرد. علی پاشا و فتحکرای مورد عطف نادر قرار گرفتند و علی پاشا اجازه یافت به قارص عزیمت نماید و فتحکرای هم روانه تفلیس شد.

ایشک پاشا حاکم تفلیس نیز از علی پاشا پیروی نموده و یک ماه بعد تسلیم شد و در نتیجه تنها ایروان باقی ماند و چنانکه بعداً ملاحظه خواهیم کرد در حدود دو ماه دیگر پایداری کرد.

برای دومین بار نادر بطرف فارس لشکر کشید و مدت یک ماه آنرا تحت محاصره قرارداد و راه آب آنرا قطع کرد و تمام آن ناحیه را از ارپه جای با ارز روم با خاک یکسان ساخت.

قبل از آنکه به آخرین مرحله جنگ ایران و عثمانی پردازیم لازم است به موضوع پیشرفت خان کریمه بطرف داغستان در تابستان و پاییز ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) و همچنین مقاصد نادر برای توسعه نیروی دریائی خود و مساعی نادر برای تصرف مصره در اوایل بهار این سال اشاره نمائیم.

در سال ۱۱۴۷ (۱۷۳۴ میلادی) مانند سال ۱۱۴۵ (۱۷۳۲ میلادی) سلطان عثمانی از خان کریمه تقاضا کرد که بطرف داغستان لشکر کشی نماید. خان بهانه نداشتن پول و عدم تعایل، سرمازان خود، جنگ عذر خواست و حال آنکه منظورش آن بود که در دیار اسایس و سراسر یسکی^(۱)

۱- Stanislaus Iesczonski

در جنگ مربوط به جانشینی پادشاه لهستان شرکت جوید در اواسط بهار سال ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) پادشاه عثمانی به خان کریمه دستور اکید صادر کرد که با ۸۰۰۰۰ تن سپاهی خود نخست به داغستان و سپس به شبروان لشکر کشد و این بار سرباز زدن از اجرای امر سلطان محال بود. هنگامیکه نپلیف (۱) سفیر کبیر روسیه در قسطنطنیه و معاونش و شنیاکف از این دستور ها آگاه شدند نخست به علی پاشا صدراعظم اعتراض نمودند لکن وی در پاسخ اظهار داشت که بسیاری از رجال و علمای داغستان از سلطان در مقابل بادر که سرخای را منکوب نموده و حاکم جدیدی را برای داغستان برگزیده است استمداد نموده اند. سلطان نیز این درخواست را مورد توجه قرار داده است زیرا خویشان را نظر به مقتضیات موظف میداند که داغستان را تحت حمایت خویش در آورد و به اهالی آن کمک نماید و بنابراین امر سلطان را نمیتوان مسکوت گذاشت. نمایندگان انگلیس و اتریش و هلند در قسطنطنیه هم خطر جنگ باروسیه را به صدراعظم گوشزد نموده و تأیید کردند این اشکر کشی مانند لشکر کشی فتح کرای در دو سال پیش باشکست سخت مواجه خواهد شد لکن علی پاشا بیش از پیش در اجرای اوامر سلطان اصرار ورزید و چنین استدلال نمود که بدون تصرف داغستان بدست خان کریمه جنگ ایران پایان نخواهد یافت لکن به خان دسنور اکید داده خواهد شد که داخل خاک روسیه نشود

ذکر داستان مساعی نمایندگان سیاسی انگلیس و اتریش و سایر نول بیکانه (باستشای سفیر کبیر فرانسه) برای جلوگیری از این جنگ

۱- Neplyev

از حوصله ابن کباب خارج است فقط باید یاد آور شد که همه این مساعی
 به در رفت و در اواسط تابستان ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) کپلان گرای با
 ۳۰۰ و ۵۳ تن از قوای خود پیشرفت را آغاز کرد و در اوائل پاییز به
 داغستان رسید. البته ضمن این پیشرفت هیچگونه تصادم مسلحانه‌ای بین
 خان کریمه و روس‌ها روی نداد لکن دربار روسیه بدون اعلان جنگ به
 عثمانی، ژنرال لئونوف^(۱) را با ۲۰۰۰ تن قوای مجهز وعده‌ای از قزاق
 ها مأمور کرد که کریمه را زیر و رو کند تا بدین طریق هم از فشار قوای
 عثمانی بر سپاهیان نادر بکاهد و هم تاتارهای کریمه را که پیوسته به خاک
 روسیه دستبرد میزدند گوشمالی بسزا دهد.

در نتیجه همین اقدام روسیه و خطر حمله نادر به آناتولی عثمانیان
 سخت نگران شدند و به ایران پیشنهاد صلح کردند و بدین طریق نادر نه
 تنها کلیه ایالات و شهرهای از دست رفته ایران را مسترد داشت بلکه
 جنگ را بخاک عثمانی کشانید و تنها شهری که هنوز مختصر مقاومتی
 میکرد ایروان بود.

احمد پاشا که در آن هنگام در ارز روم بسر می برد و برای انعقاد
 عهدنامه صلح اختیار تام یافته بود نماینده‌ای نزد نادر فرستاد و توسط وی
 پیشنهاد کرد که ایروان را تسلیم ایران نماید و در مقابل بر اصل متصرفان
 موجود در آن کشور در آن زمان عهدنامه استواری بین دودوات منعقد گردد
 اما نادر که در آن اثناء مشغول محاصره قارس بود تسلیم این دژ را درخواست
 کرد و در عین حال غرامت کلیه تلفاتی را که از آغاز اشغال خاک ایران بدست
 قوای عثمانی به ایرانیان وارد آمده بود مطالبه کرد و صمناً اصرار ورزید

۱- L. Léontov

که روسیه هم به این عهدنامه ملحق گردد .

سپس از درخواست قارص صرفنظر نمود بشرط آنکه ایروان بیدرنک تسلیم گردد. در نتیجه بنا بر امر احمدیاشا در اوائل پائیز ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) دروازه های ایروان بروی قوای ایران گشوده شد . پس از آنکه بدین طریق تسلیم شدن دژ بایان پذیرفت نادر تصمیم گرفت که از محاصره فارس صرف نظر نموده و در عوض به حل مسئله گرجستان پردازد . بنابراین کشکرکشی بطرف تفلیس را آغاز کرد و تیمور و علی میرزا داماد او و سایر سران کارتیل و کاخک را دعوت به تسلیم نمود . گرجسنانیان دعوت او را اجابت کردند و در نزدیکی تفلیس باستقبال او سافتنند . نادر عالی میرزا را که مسلمان بود به حکومت کاربیل و کاخک منصوب نمود و تیمور چون این انتصاب را اهانت بزرگی نسبت بخود دانست از موقع مناسبی اسفاده نموده به خاک روسیه فرار کرد .

هنگام ورود به تفلیس ، نادر مورد پذیرائی شایانی قرار گرفت . خیابانها با قالی مفروش شده و شهر تزئین یافته بود . وی با گرجسنانیان که تسلیم شده بودند خوشرفتاری کامل خود لکن ۶۰۰۰ خانواده را که در مقابل او مقاومت کرده بودند به خراسان تبعید کرد .

در این اثنا نادر همچنان با دربار عثمانی مشغول مذاکره بود. کالوشکیب جانشین گلبنزین شرح مصاحبه جالب توحی را که در تفلیس با نادر کرده بوده کت اسرمان گزارش داد و طی آن خاطر نشان کرد که نایب السلطنه حاضر با انعقاد عهدنامه صاحب با عثمانی میباشد بشرط آنکه روسیه نیز باین عهدنامه ملحق گردد . با ایهمه دولت عثمانی با الحاق روسیه به عهدنامه مخاف بود زیرا ممکنست که روسیه با حمله به لهستان خصومت خود را

نسبت به عثمانی ابراز داشته است. کالوشکین در گزارش خود اضافه نمود که برای نادر توضیح داده است چرا روسیه داخل در جنگ لهستان گردید و فرانسه نسبت به لهستان و روابط عثمانی و روسیه چه نقشی را بازی میکند. نادر پس از استماع اظهارات کالوشکین چنین گفته بود: «می بینم که حق بجانب شماست. اگر من بدون اطلاع روسیه عهد نامه صلحی با عثمانی منعقد کنم خدا مرا باری نکند.» آنگاه از احساسات مودت آمیز ملکه آنا نسبت به ایران سیاستگری کرده بود.

پس از سه هفته توقف در تفلیس نادر خبر یافت که کیلان کرای خان کریمه مشغول پیشرفت بطرف دربند است. اگر چه میدانست که علی پاشا حاکم سابق گنجه برای حل اختلاف مرزی به ملاقات وی شتافته است و سلطان نیز به کیلان کرای دستور داده است به کریمه باز گردد تا اینهمه بگوشتال دادن خان کریمه اصرار ورزید. بدیهی است که منظور وی از این اقدام آن بود که روسها را تحت تأثیر قرار دهد. بنا بر این از نواحی جار و تله پیشرفت آغاز کرد و عده کثیری از لکزیها را بهلاکت رسانید و چندین قصبه را طعمه حریق ساخت. آنگاه از طریق شکی بطرف شماخی روی آورد تا در آنجا با خان تصادم نماید امکن چون بشماخی رسید دریافت که کیلان کرای پس از آنکه از خبر پیشرفت او اطلاع حاصل نموده و از طرف دیگر دستور تسلیم از سلطان دریافته بطرف کریمه بازگشته است.

قبل از آنکه راجع به حوادث شمال ایران تفصیل پردازیم لازم است نگاهی هم بر پیش آمدهای جنوب ایران افکیم

در تابستان ۱۱۴۷ (۱۷۳۴ میلادی) لطیف خان بنا به دستور نادر

مشغول تبدیل بوشهر به يك ايسنگاه نیرومندی برای ناوگان نوزاد ایران بود و برای آنکه این ندر را کاملاً تقویت نماید یکی از دژهایی را که در نزدیکی بندر بود تعمیر کرد و اندکی بعد نام بوشهر تبدیل به بندر نادریه گردید.

کمی بعد طهماسب خان جلایر به اصفهان آمد و با خود از جانب نادر برای کمپانیهای انگلیس و هلند نامه هایی آورده بود که طی آن نادر از این کمپانیها درخواست کرده بود در هر موردی که بخواهد باندازه کافی کشتی برای اجرای لشکرکشی های او تحت اختیارش بگذارند. طهماسب خان به اولیای امور کمپانیهای هلند و انگلیس گوشزد کرد که هر گاه درخواستهای نادر پذیرفته شود مورد توجه او قرار خواهند گرفت و در غیر این صورت مغضوب واقع خواهند شد.

گیکی رئیس کمپانی انگلیسی تصمیم گرفت کمپانی را تعطیل کند و اصفهان را ترك گوید لکن طهماسب خان جلایر مانع از حرکت وی گردید. در ساره طرز رفتار رئیس کمپانی هلند اطلاع مبسوطی در دست نیست.

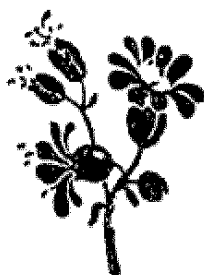
در اوائل بهار ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) لطیف خان، ناوگانی که شامل ۳۰ کشتی بزرگ و ۵۰ کشتی متوسط و چندین زورق بود به قصد تصرف بصره داخل شط العرب گردید. در حدود ۸۰۰۰ تن از قوای زمینی نادر دسبور یافه بردند که با وی در حمله به بصره همکاری نمایند لکن لطیف خان اصرار ناشکیبائی نموده و بدون آنکه منتظر نیروی کمکی زمینی گردد به اتفاق عده ای از اعراب که بر ضد عثمانیان علم طغیان را فراموش نکرده بودند حمله را آغاز کرد.

در آن هنگام دو کشتی انگلیسی بنام (ریل جرج) و (دین) در نزدیکی بصره لنگر انداخته بودند، چون پاشای بصره از نزدیک شدن ناوگان ایران آگاه گردید از (مارتن فرنچ) نماینده کمپانی هند، هلند درخواست کرد که این دو کشتی را تحت اختیار او گذارند و چون مارتن فرنچ پاسخی منفی داد پاشای بصره دو کشتی را بزور تصاحب نموده و دوست سرباز عثمانی را مأمور کرد که با این دو کشتی با لطیف خان مصاف دهند. عثمانیان ناوگان ایران را در یک منطقه تنگ رود شط العرب که ایرانیان در کنار آن دو آتشبار قرار داده بودند مشاهده کردند. ملوانان کشتی های انگلیسی تا جایی که توانستند از مبادرت به حمله احتراز جستند لکن بر اثر فشار و تهدید سربازان عثمانی مجبور به شلیک شدند. جنگ سه روز دوام یافت و منتهی به شکست ایرانیان شد.

نماینده کمپانی انگلیسی از این پیش آمد بسیار نگران گردید زیرا بیم آن داشت که روابط بین کمپانی انگلیسی و نادر بیش از پیش وخیم گردد و بهمین جهت تصمیم گرفت که کمپانی را برچیند و تلگرافی هم به (ویتول) نماینده کمپانی در کرمان مخابره کرد و باو دستور داد که امور کمپانی را تصفیه نماید.

در حقیقت نادر از خبر شکست ناوگان ایران باندازه ای غضبناک گردید که لطیف خان را از مقام خود منفصل کرد و به مناسبت اینکه منتظر ورود ۸۰۰ تن نیروی زمینی نگردید سخت توبیخش نمود. اما راجع به کمپانی چون مشاهده کرد که کشتی های انگلیسی نیاز دارد روش ملایمی پیش گرفت و سپس مقدمات استرداد بحرین را نیز فراهم ساخت.

هنگامیکه نادر خبر یافت خان کریمه مشغول بازگشت به کریمه می‌باشد عملیات جنگی را علیه لکزیها از سر گرفت و از شماخی بطرف آلتی آغاج و دژکندی رهسپار گردید و لکزیها را سخت گوشمال داد و سپس از طریق گلیار به شمال دربند روان شد و مدتی در آنجا اردو زد. آنگاه بطرف مجالس رهسپار شد و به خان محمد پسر احمد خان شکست سختی وارد ساخت. از مجالس نادر و سپاهیانش به خاک خاص فولاد رهسپار شد و عده کثیری از عشایر طاغی را از دم تیغ گذرانید و روز هفدهم شعبان ۱۱۴۹ (دوم ژانویه ۱۷۳۶) نادر با خاص فولاد به طرف قموق رهسپار شد و افغانان را شکست سختی داد و سرخای را سخت منکوب نمود و چون موفق بدستگیری سرخای نگردید بطرف کورش یکی از تژهای متعلق به اوسمی جلو راند. احمد خان دخترش را با عده ای از پیروانش نزد نادر فرستاد و تقاضای عفو نمود. نادر حاضر به بخشیدن وی گردید مشروط بر آنکه لکزیها هزار اسب به وی بدهند و خانواده های مهم خود را بعنوان گروگان نزد او ببارند. پس از آنکه بدین طریق امور داغستان را فیصل داد خاص فولاد و سایر سران وفادار داغستانی را پاداش بخشید و آنان را به خانه های خود روانه ساخت و سپس به طرف دشت مغان لشکر کشید.



فصل نهم

تاجگذاری نادر

نادر پس از آنکه افغانه و عثمانیان را شکست سخت داد و لکزیها و سایر گردنکشان را زیر یوغ اطاعت کشید و کلیه اراضی از دست رفته ایرانرا باسنشای قندهار مسترد داشت دانست موقع آن فرا رسیده است که بر اورنگ پادشاهی ایران تکیه زند و از آنجا که ارتشی نیرومند مرکب از عده کثیری افغانه و ترکمن داشت بهیچ روی از شاه طهماسب و هواخواهان وی بیمناک نبود و برای آنکه با اقدامش جنمه قانونی بخشد عزم کرد که تاج شهرباری ایران را بنا بر ابراز میل کایه سران نظامی و کشوری و مذهبی امپراتوری ایران بدست آورد. نادر هم از پائیز سال ۱۱۴۸ (۱۷۳۵ میلادی) نامه هایی به اکناف کشور ارسال داشت مبنی بر اینکه تا کنون مساعیس برای استرداد اراضی از دست رفته مانع از آن بوده است که حکومت مظمی در کشور برقرار نماید در یکی از این نامه ها نادر تأیید کرد که پس از تصرف ایروان به نهر نر و یا قزوین رهسپار خواهد شد و در یکی از این دو محل حکمرانان و کلاتران و کدخدایان و سایر مصادرامور حضور خواهند یافت و آنگاه حکومتی را که فواینش در سرناسر کشور مطاع باشد اعلام خواهد داشت و سپس

و حل اقامت در خراسان خواهد افکند و گوشه انزوا اختیار خواهد نمود. اندکی بعد فرامینی به اکناف کشور فرستاد و طی آن به کلیه فرماندهان ارتش و استانداران و قضات و علما و اشراف اعلام نمود که در دشت مغان گرد آیند و شورائی تشکیل دهند و در این خصوص تصمیم بگیرند که تاج و تخت سلطنت ایران را به چه کسی که شایسته این افتخار باشد ارزانی دارند محلی که برای کنکاش بزرگان قوم تعیین گردید سرزمینی بود که از شمال به رود کر و از جنوب به ارس محدود میگردد. نادر دستور داد که ۱۲۰۰۰ رواق و منزل از چوب و نی برای خاصان و سران لشکر به انضمام مساجد و حمامهای وسیع و بازار و لوازم دیگر ساخته شود و نیز عمارت با شکوهی مشتمل بر حرم سرا و بیوتات زیبا برای خود و همراهانش بنا گردید و لباسهای فاخر برای او و ملتزمین رکابش آماده شد.

سپس نادر با شتاب هر چه تمامتر از طریق حسن قلعه سی و شماخی جدید (آقسو) پیش راند و شب نهم ماه مبارک رمضان ۱۱۴۸ (۲۲ ژانویه ۱۷۳۶ میلادی) خود را به دشت مغان رسانید. آبراهام کاتولیکوس که از جانب نادر دعوت شده بود روز بعد وارد شد و پس از دو روز ابراهیم خان برادر نادر و طهماسب خان جلایر و پیر محمد هرات و شاه قلیخان قاجار مرو و رجال نامبردار دیگر هم وارد دشت مغان گردیدند. اتفاقاً گنج علی پاشا فرماندار موصل نیز که از طرف دولت عثمانی برای انعقاد عهد نامه صلح با نادر مأمور گردیده بود با میهماندار خود عبدالباقی خان زنکنه فرماندار کرمانشاه وارد گردید.

برای مراقبت اردوگاه و حفظ نظم و آرامش تصمیم های مقتضی

گرفته شده بود و اقامتگاه خود نادر را متجاوز از ۶۰۰ کشیکچی حراست میکردند و در نقاط دیگر نیز نستقچی ها (پاسبانان) نظم و آرامش را تأمین مینمودند .

در مدتی که میهمانان عالیقدر به دشت مغان وارد میشدند نادر هر روز دیوان خود را دائر میکرد و به تقاضا ها رسیدگی می نمود . به دعاوی رأی میداد و مسائل معمول کشوری را حل میکرد و پس از پایان جلسات دیوان که متجاوز از چهار ساعت بطول میانجامید در حدود يك ساعت یا اندکی بیشتر از وقت خود را صرف گفتگو و باده گساری با دوستان صمیمی خویش از قبیل میرزا زکی و حسن علیخان و طهماسب خان جلایر و مظفر علیخان مینمود .

تا روز بیستم رمضان همه رجائ که عده شان از بیست هزار تن متجاوز بود وارد دشت مغان شده بودند . ارقام رسمی حاکی است که عده واردین به ۱۰۰۰۰۰ تن رسیده بود لکن این رقم انقراض آمیز نظر میرسد مگر آنکه بگوئیم عده واردین مشتمل بر قوای نظامی و خدمتکاران نیز بوده است .

از آنجا که عده رجال زیاد بود و نادر نمیتوانست همه را با هم بپذیرد آنان را بچند دسته متمایز تقسیم کرد و هر روزی را بدسته ای اختصاص داد . علی پاشا و کانولیکوس آبراهام از جمله رجالی بودند که در نخستین روز یعنی در عید فطر (اول شوال - ۱۴ فوریه) محضور نادر پذیرفته شدند .

کانولیکوس اگر چه باعتراف خود جرئت نکرد عده میهمانان را در آن روز درست بشمارد با اینهمه تأیید میکند که در حدود هزار تن از

اعظام رجال در روز اول در تالار پذیرائی نادر حضور یافته بودند و پذیرائی گرمی از آنان بعمل آمد و شربت و شیرینی بین همه تقسیم گردید و دسته ای مرکب از بیست و دو تن موسیقی دان آهنگ شادی و طرب مینواختند .

روز بعد انجمن دیگری در حضور نادر تشکیل یافت و طی آن کمینه ای مرکب از طهماسب خان جلایر و شش تن دیگر از معتمدان نادر مکنون خاطر او را بحضور ابلاغ نمودند و تبیین کردند که نادر خاک ایران را بصر بشمشیر از وجود دشمنان پاک کرد و مجد و عظمت ایران را بار دیگر برقرار نمود و نظم و آرامش را در سرتاسر کشور تأمین کرد و اکنون که وظیفه خویش را به پایان رسانیده است عزم دارد رخت سفر به دزخود در کلات کشد و بقیه عمر را در آنزوا و راحتی بسر برد .

بنا باظهار محمد کاظم خان پایان پیام نادر چنین حاکی بود :

«چون من از قیل و قال جنگ و سرکردگی قوا دوری جسته ام و عزم دارم بقیه عمر را بدعا در درگاه احدیت بگذرانم طهماسب بهرزا را بسلطنت ایران انتخاب کنید هرگاه طهماسب بهرزا را نمیخواهید کسی دیگر از خاندان صفوی را بسلطنت برگزینید .»

اگر چه ممکن بود کامات مبهم و پیام نادر برخی از حضار را در بذر تصمیمی که باید بگیرند دوچار اشتباه سازد . با اینهمه نادر زمینه را از هر حیث فراهم ساخته بود و نمایندگان وظیفه خویش را میدانستند و بنا بر این همه یکدیگر بان چنین اعلام داشتند

«برای ما شاه دیگری جز نادر وجود ندارد . عشق بین رافعان و روسها و اکثریها سهم اعظم خاک ایران را نصرف کرده بودند و جز

«آنکه اینک بیاری خداهیچیک از این معاندین باقی نمانده است و او»
 «(نادر) همه آنانرا بدیار نیستی فرستاده و یا آنکه دستگیر ساخته و خاک»
 «کشور را از وجود آنان پاک نموده است و اکنون مردم در امن و راحت»
 «بسر می‌برند.»

اما نادر نخست نپذیرفت و تأیید کرد که هوس سلطنت ندارد و مایل است گوشه نشینی اختیار کند در حدود سه یا چهار روز اصرار و الحاح نمایندگان ملت ادامه یافت و سرانجام نادر راضی شد و دستور داد که چادر بزرگش برافراشته شود. دوازده ستون با قبه‌های طلائی و ریسمان‌های ابریشمین هفت رنگ چادر را نگاه داشته و زمین آن با فرشهای گرانبها مفروش شده بود و تخت سلطنت که از طلا ساخته شده و مزین بجواهرات نفیس بود در وسط چادر قرار داشت. هنگامیکه تدارکات از هر حیث کامل گردید، نادر امرا را احضار کرد و هر کدام از آنان توسط اشك آقاسی (رئیس تشریفات) بمحلی که قبلاً برای وی تعیین شده بود راهنمایی گردید و در اننائیکه غریونهنیت از تقارخانه بلند بود و مطربان مشغول رقص بودند نادر وارد شد و بر تخت سلطنت جای گرفت.

پس از آنکه (بقول محمد کاظم خان) شراب صرف شد و کله‌ها گرم گردید نادر باردیگر مسئله سلطنت را با اعظام رجال در میان نهاد و برای حل اینموضوع با آنان مشورت کرد.

بدیهی است که جواب آنها مانند پیش بود و همه تأیید کردند که «پادشاه ما زوئی و زندگی و دارائی خود را صرف خدمت به سلطنت تو خواهیم کرد.»

پس از آنکه معلوم شد همه حضار از داده گساری سرمست شده‌اند

نادر به آنان اجازه مرخصی داد. چهار روز و چهار شب این کار تجدید گردید. محمد کاظم میگوید منظور نادر از این اقدام آن بود که دریابد وقتی امراء بر اثر شراب مست شدند و از حفظ مکنونات قلب خویش عاجز ماندند آیا کسی از آنان تمایل خود را نسبت به سلطنت صفویان اعلام خواهد داشت یا نه؟ با اینهمه هیچ کدام از آنان ابراز مخالفتی نکرد و همه وفاداری خود را نسبت به نادر اعلام داشتند. تنها یکی از حضار یعنی میرزا عبدالحسین ملاناشی در خفا اظهار داشت که همه ایرانیان موافق با سلطنت خاندان صفوی میباشند و اظهارات وی از جانب جاسوسان بیدرنگ به نادر رسید و روز بعد در حضور او اعدام شد.

پس از آن نادر احساس کرد موقع آن فرارسیده است که از تعارف خودداری کند و بهمین جهت انجمن دیگری تشکیل داد و توسط طهماسب خان جلایر موافقت خود را برای استقرار بر مسند پادشاهی ایران اعلام داشت بشرطی که مرانب زیر اجرا گردد.

(۱) هیچکس از متابعت نادر سر باز نزنند و به پشتیبانی یکی از پسران شاه سابق پردازد.

(۲) مذهب سنت بجای شیعه برقرار گردد زیرا مذهب شیعه که از جانب شاه اسمعیل صفوی در ایران شایع گردیده همواره موجب خونریزی و جنگ بین ایران و عثمانی را فراهم ساخته است. هرگاه اهالی ایران بد سلطنت ما (نادر) راغب باشند باید بمذهب اهل سنت سناک شوند لیکن چور حضرت امام جعفر صادق ذریه رسول اکرم است ایرانیان باید او را بشوای مذهب خود دانند و در فروغ مقلد طریقه و احکام آن حضرت باشند.

(۳) هیچگونه خیانتی نباید نسبت به نادر و پسرش روی دهد و همه باید اوامر او را اجرا کنند.

کایه حصار موافقت خود را با این شرائط اعلام داشتند زیرا سرنوشت ملا باشی برای آنان درس عبرتی بود و نیک می دانستند که مخالفت برای آنان تا چه اندازه گران تمام خواهد شد.

هنگامیکه تصمیم انجمن باطالع نادر رسید برای تأیید این مطلب آنان را بر آن داشت که در این خصوص اعلامیه ای را مهر و امضاء نمایند. قتل ملا باشی و استقرار مذهب سنت بجای تشیع بدست نادر مورد تفسیرهای گوناگون مورخان قرار گرفته است. در باره اقدام نخستین تقریباً مسلم بنظر میرسد که منظور نادر از آن افکندن تخم هراس در دل مخالفان خود بوده است لکن دومین اقدام وی بدون شبهه مبتنی بر منظورهای سیاسی بوده است. اگرچه ممکن است که نادر در آغاز شیعه بوده باشد با اینهمه یقین بنظر میرسد که عقاید مذهبی او چندان استوار نبوده و هدفهای سیاسی را همواره مقدم بر ایمان مذهبی قرار میداده است. در باره گرویدن او نیز به مذهب سنت بهیچ روی نباید پنداشت که اقدام وی ناشی از عقاید راسخ مذهبی بوده است بلکه چنانکه در زیر خواهیم دید نادر از این اقدام مراد های سیاسی داشته است.

هیچ شك نیست که یکی از منظور های نادر از این اقدام تسهیل سازش موقت با عثمانیان بوده است و حتی ممکن است که هدفی به مراتب بزرگتر داشته و میخواست است بدین وسیله در جهان اسلام اتحادی تزلزل ناپذیر برقرار سازد و خود رهبری این اتحادیه بزرگ را به دست آورد. برای جاد طلبی وی حد و حصری نمیتوان قائل شد و چون نادر

نقشه لشکرکشی به قسطنطنیه را کاملاً آماده نموده بود قطعاً به این اندیشه نیز افتاده بود که قدمی فراتر نهادن و خلافت را از سلطان عثمانی تحویل گرفتن نیز چندان کار دشواری نیست. علت دیگری که برای تغییر مذهب نادر میتوان ذکر کرد آنست که مذهب شیعه همواره مذهب رسمی خاندان صفوی بشمار میرفته است و پادشاهان صفوی بیشتر قدرت و عظمت خود را مدیون وفاداری کامل به اصول تشیع بوده اند و بنا براین هیچ بعید بنظر نمیرسد نادر به این فکر افتاده باشد که هرگاه به ارکان قدرت علما لطمه ای وارد نسازد ممکن است در فرصت مناسب از نفوذ خویش استفاده نموده و در راه استقرار طهماسب میرزا یا پسرش عباس میرزا بر تخت سلطنت ایران بار دیگر اقدام نمایند. باری اقدام نادر بدون شك بر شدت دل بستگی سربازان سنی ارتش ایران به وی بطور محسوس افزود و هرگاه باندازه کافی سرباز سنی در نیروی ایران وجود نداشت هرگز نادر جرئت به مبادرت به چنین اقدام خطیری نمیکرد.

پس از آنکه نادر موافقت کامل رجال و سران نظامی و سایر نمایندگان وجوه طبقات ایرانی را با تصاحب تاج و تخت ایران بر طبق شرائط خودش بدست آورد، فتوائی را بامضای علما و رجال رسانید و آنرا بمنزله يك سند رسمی تاجگذاریش ثبت کرد. (کانولیکوس) خاطر نشان میکند پس از صدور این فتوی نادر در ظاهر همچنان وانمود کرد که تمایلی به سلطنت ندارد و از قبول تاج سلطنت سر باز میزند لکن در باطن سران و بزرگان ملت را به تسریع در تهیه مقدمات تاجگذاریش تحریص میکرد در این اثنا نمایندگان نادر و گنجعلی پاشا سفیر کبیر عثمانی دربارہ شرائط متار که جنگ بین ایران و عثمانی به مذاکرات ادامه میدادند

چنین بنظر می‌رسد که نادر از سال ۱۱۴۷ هجری (۱۷۳۵ میلادی) که قارص را ترك گفت تا ورود علی پاشا به دشت مغان لایق‌قطع بوسیله نمایندگان خود با احمد پاشا و علی پاشا در مذاکره بوده است.

(کالوشکین) در ماه دسامبر یا ژانویه (دی یا بهمن) به (سن پترسبورگ) گزارش داد که سفیر کبیر عثمانی به اعضای متنفذ دربار ایران هدایای گرانبهایی تقدیم کرده است و مردم در انتظار اسنقرار صلح بین ایران و عثمانی هیباشند.

قبل از تاجگذاری نادر موافقت نمایندگان را با ارسال سفیری بدربار عثمانی بمنظور مذاکره در باب انعقاد عهدنامه صلحی مبنی بر اصول زیر جلب نمود:

(۱) ایران مذهب نشیع را ترك گفته و بمذهب سنت گرویده است و مذهب جدید ایران باید بعنوان فرقه پنجم بنام مذهب جعفری برسمیت شناخته شود

(۲) چون هر يك از امامهای چهار فرقه موجود دارای رکنی در کعبه میباشند يك رکن پنجم نیز باید بامام جعفر اختصاص داده شود.

(۳) يك امیرالحاج که هم‌طراز امیرالحاج های زائرین سوریه و مصر باشد باید برای هدایت زوار ایرانی به مکه تعیین گردد.

(۴) اسیران طرفین باید مبادله گردند و خرید و فروش آنان در هر دو کشور ممنوع شود.

(۵) هر کشوری به کشور دیگر هیئت نمایندگی اعزام دارد با آنکه نادر بدین طریق موافقت همه کس را با اسفزار برنخت سلطنت ایران بدست آورد در تهیه مقدمات تاجگذاریش دختصر تأخیری

روی داد و این تأخیر دوعلت داشت . نخست اینکه کاخ جدید سلطنتی پایان نرسیده و سکه جدید زده نشده بود . دوم اینکه منجمین که مأمور تعیین تاریخ سعدی برای تاجگذاری شده بودند روز بیست و چهارم شوال ۱۱۴۸ هجری (هشتم مارس ۱۷۳۶ میلادی) را برای انجام این حادثه تاریخی انتخاب کرده بودند .

عده بیشماری از خوانین و رجال بیدرنگ از اکناف کشور برای شرکت در مراسم تاجگذاری حرکت کردند . (کاتولیکوس آراهام) برائرسرما و کمیابی نان ناگزیر روز پنجم مارس دشت مغان را ترك گفت . ظاهراً عده بیشماری دیگر از خوانین بهمان علت نتوانستند کاملاً در مراسم تاجگذاری نادر حضور یابند . (کاتولیکوس) حکایت میکند نه تنها در مغان بلکه در سرتاسر نبریز و گنجه و ایروان نان کمیاب شده بود .

روز بعد (علی پاشا) راه قسطنطنیه را پیش گرفت تا پیشنهاد های صاحب نادر را که در بالا بدان اشاره نمودیم با اطلاع نادر برساند .

عبدالباقی خان سفیر کبیر جدید ایران در دربار عثمانی نیز همراه وی بود . عبدالباقی خان دستور یافت که خبر سلطنت نادر را (با آنکه هنگام حرکت او هنوز نادر شاه نشده بود) به اطلاع سلطان عثمانی برساند و با اختیارات تمام برای امضای عهد نامه صلح با دولت عثمانی به مذاکره پردازد . میرزا عبدالقاسم کاشانی شیخ الاسلام ایران و ملا علی اکبر مالاباشی جدید نیز همراه عبدالباقی خان به قسطنطنیه اعزام شدند . عضویت اهل مذهب در هیئت اعزامی به عثمانی برای آن بود که در باره نکات مذهبی مربوط به مذهب جعفری و استقرار رکن پنجم در کعبه ما علمای عثمانی بمذاکره پردازند . این هیئت حامل نامه ای از نادر خطاب

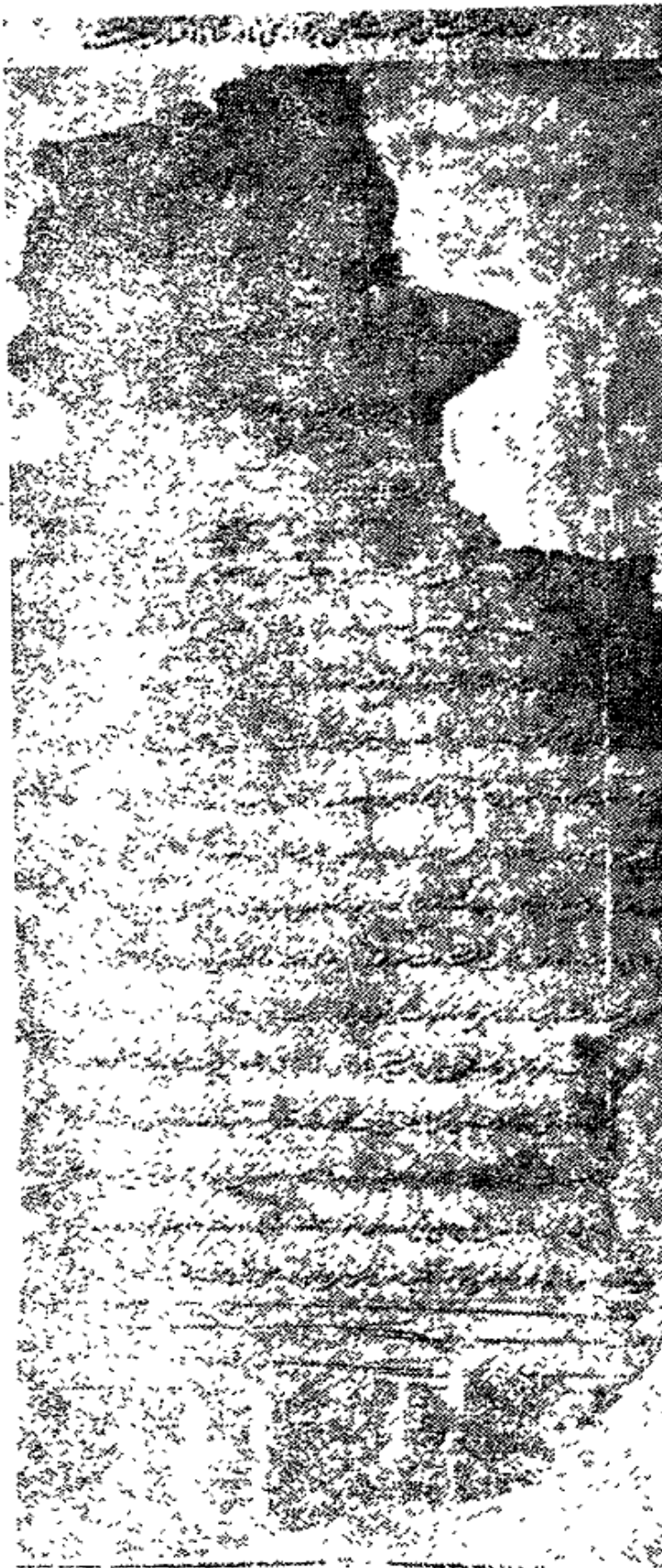
به سلطان عثمانی بود که طی آن نادر بطور تفصیل راجع به گذشته روابط ایران و عثمانی و علل انتخاب مذهب جعفری بعنوان مذهب رسمی بحث کرده بود.

نماینده مخصوص دیگری نیز به سن پترزبورگ اعزام گردید تا به ملکه روسیه جلوس نادر را بر تخت سلطنت ایران ابلاغ نماید. وی در تابستان سال (۱۱۴۸ هجری) (۱۷۳۶ میلادی) به محل مأموریت خویش رسید.

روز بیست و سوم شوال رضاقلی میرزا پسر ارشد نادر که از جانب پدر به ولایت خراسان انتخاب شده بود اردوگاه مغان را ترك کرد و برای تصدی مقام جدید خود راه مشهد را پیش گرفت. نادر به رضاقلی میرزا دستور داد که علی مردان افشار حاکم (اندخود) را مطیع و منقاد سازد و سپس فرمان داد ابوالحسن خان حاکم بلخ را نیز که از حضور در مراسم تاجگذاری دشت مغان سرباز زده بودند گوشمال دهند.

همانطور که منجمین توصیه کرده بودند مراسم تاجگذاری روز بیست و چهارم شوال ۱۱۴۸ هجری (هشتم مارس ۱۷۳۶ میلادی) ساعت هشت و بیست دقیقه پس از طلوع آفتاب بر پا گردید.

خواین ورجالی که هنوز در اردوگاه بودند در آن ساعت با لباسهای فاخر در بارگاه نادر حضور یافتند و میرزا زکی تاج طلای امپراتوری ایران را که بنا باظهار (ترتوما) کشیش ارمنی بشکل کلاه مرصعی ساخته شده و از کثرت مروارید و جواهرات مانند آفتابی میدرخشید بر سر نادر نهاد و کلیه حضار به زانو درآمدند و به نماز پرداختند جز ماژپاشی که آن روز امام جماعت بود. هنگام نماز عموم حضار دستهای خود را بر سر



که این کتاب تحت طبع
بود متن اصلی عهدنامه
دشت مغان که به وثیقه
نامه نیز معروفست بطور
غیرمترقب در منزل علی
خان یکی از خوانین درج
که اجدادش در رکاب
نادر بوده اند کشف
گردید. این سند با
آنکه متجاوز از ۲۰/۰۰۰
دلار یعنی ۱۶۰/۰۰۰
تومان قیمت پیدا کرد
از طرف آقای بزرگ
دانش نیا خریدار آن
در مقابل چهل هزار
ریال به موزه ایران
باستان اهدا گردید.
این سند اصل صورت
مجلس مذاکرات دشت
مغان است که به خط
میرزا مهدی خان
استرآبادی منشی نادر
پسرشته تحریر کشیده
شده و از طرف حضار
به امضاء رسیده است.
اینک متن عهدنامه
یا وثیقه نامه که قسمتی
از آن در این صفحه
کلیشه شده است. قسمت
های نقطه چین بر اثر
مرور زمان از بین رفته
است:

.. از صرف سلاطین
ترکمانیه و امصار که
از اهل سند بوده اند

گرفته ... رسید فیما بین امم بنای سب و رفض گذاشته بدستباری این ...
آتش افروزند ... نا اینکه مدام دست از مقاتله کمره ...
اسر و قتل عوس و ... نهب اموال ... رسبد که طایفه از گبه بر سرزمین

روسیه بر آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و روسیه پس - - - . . .
 جمیعاً پامال جنود حوادث و فتن و اسیر سرپنجه فتور و محن گشتند بعد
 از آنکه دست امید ما بیکسان . . . گسیخته . . . بعد عریرا عنایت یزدانی
 و مرحمت صمدی کوکب وجود مسعود همایون و منیر تابناک ذات فرخنده
 صفات میمنت . . . رکاب برگزیده حضرت خالق زحمت کش راه خلاق . . .
 اوج سلطنت و جهان بینی و . . . برج . . . لت و گیتی ستانی مظهر قدرت
 الهی طلای است افشار معدن پادشاهی . . . را از افق خراسان تابان و
 مشعل دولت فیروزش را برای ظلمت زده ائی شب تیره روزی ما سیه بختان
 روشن و فروزان ساخت اولاً به نیروی تأیید الهی دارالملک خراسان را از
 وجود متغلبه پرداخته ، بعد از آن رایت فراز عزیمت بجانب اصفهان گشته ،
 اصفهان و ممالکی را که در تصرف افغان بود مسخر ساخت ، همچنین
 ولایت گیلان از تصرف اروس و ممالک آذربایجان و . . . را از تصرف
 رومیه انتزاع و مسخر کرده آثار جور و عدوان را برانداخت در این اوان
 سعادت لسان که بعون غایت باری و چیره دستی بخت فیروز بر همگی دشمنان
 و سرکشان ایران و اطراف ممالک محروسه غالب و مظفر و رعایا و ضعفا
 این بلاد که چندین سال بود اسیر انواع مصائب و گرفتار سجن نواب بودند
 هر یک در مکان و متر خود آسوده حال و رفاهیت برور شدند و کار . . .
 تمام ممالک نظام یافت ، تمام اهل ممالک را از سید و فاضل و عالم و
 جاهل و خرد و بزرگ و تاجیک و ترک و صغیر و کبیر و برنا و پیر را
 در صحرای مغان در اردوی ظفر نمون احضار فرموده خواهشمند اذن کلات و
 اببور گشته مقرر فرمودند که از برای خود از سلسله صفویه یا سایر طبقات
 امم هر کس را که خواهیم بسلطنت و ریاست قبول کنیم چون اهالی ایران
 آنچه در این مدت بروز کار خود دیده از گل خیر بوستان دولت صفویه بود
 که در عهد ایشان آنش فتنه و نفاضت افروخته کشته همگی اطراف را به
 دشمن و ما را بدست انواع بلایا و محن داده . . . از عهد ضبط و محافظت
 ما بر نیامدند و در معنی همگی آزاد کرده بندگان اقدس بودیم که ما را
 از چنگ اعدا نجات و غالب افسرده ما را دوباره حیات دادند لهذا همگی
 در مقام . . . ی در آمده و دست بر دامن مرحمتش زده مستدعی فسخ این
 عزیمت گشتیم بندگان اقدس از راه مرحمت استدعای کمترینان را پذیرفته
 ترک عزیمت مذکور فرمودند و کمترینان . . . قلب و لساناً و متفق اللفظ
 و الکلمه بندگان اقدس را بسلطنت و ریاست اختیار و ترک و تولای سلسله
 صفویه کرده عهد و شرط و اقرار و اعتراف کردیم که نسل بعد نسل
 شوه . . . مبدعه دولت صفویه را که . . . عظیم بوده با کلیه . . . و متروک . . .
 منت حنیف جعفری که همیشه . . . متبوع امت احدی بوده معمول و مسلوك
 . . . از سلسله صفویه ذکوراً و انثاء احدی را تابع و مطیع نشویم و در
 هر ملک و شهر که باشند ایشان را اعانت و متابعت نکنیم و از هر يك
 کمترینان که نسل بعد نسل خلاف عهد و قول طاهر شود مردود درگاه الهی
 و مستحق سخط و غضب حضرت رسالت بذاهی بوده خون ما هدر و غرض
 و نهس ما مستوجب عهوت و خیر باشد نحریرا فی شهر شوال المکرم

نهاده بودند پس از تلاوت فاتحه همه زانو زدند و صورت خود را
بزمین گذاشتند. پس از پایان فاتحه هر کسی مطابق مقام و منصب خویش
در محلی که برای او تعیین شده بود جای گرفت و آنگاه مراسمی نظیر
مراسم عیدالفطر که شرح آن قبلاً گذشت صورت گرفت و در پایان
مراسم هریک از حضار قبل از ترك مجلس در مقابل امپراطور جدید ایران
سرتعظیم فرود آورد.

از روز تاجگذاری، نادر دیگر وکیل الدوله یا نایب السلطنه و
ولینعمت خوانده نمیشد بلکه در سرتاسر ایران و جهان نادر شاه خوانده شد.
قوام‌الدین شاعر هم‌روز نادر به این مناسبت ماده تاریخی به این
مضمون ساخت:

الخیر فی ما وقع .

این ماده تاریخ از آن پس در مسکوک‌ها حاک گردید.

بعدا یک شاعر عراق عجم که از هواخواهان خاندان صفوی بود با
این ماده تاریخ یک شعر هجائی ساخت به این مضمون:

بریدیم از مال و از جان تام

بتاریخ الخیر فی ما وقع

محمد کاظم حکایت می‌کند که چون نادر از این داستان آگاهی
یافت چند تن از شاعران را بهلاکت رسانید.

در همان روز پس از پایان مراسم تاجگذاری نادر میرزا مؤمن را
جای میرزا مهدی مقام منشی باشی بخشید و بمنظور استعانت از میرزا
مهدی وی را نیز مورخ رسمی خود خواند

روز تاجگذاری به‌ساز و طرب پایان یافت و پس از آن سه روز

سه شب عیش و سرور ادامه یافت.

پس از تاجگذاری نادرشاه عباس جوان را به خراسان نزد پدرش طهماسب فرستاد و تا سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۴۰ میلادی) در آنجا بود و در این تاریخ نادر او و اسمعیل میرزا برادر کوچکترش را بهلاکت رسانید.

نادر سپس برادرش ابراهیم خان را فرماندهی کل قوای آذربایجان منصوب ساخت و بکلیه حکام از مرزهای قافلانکوه تا آرپاچای و حدود داغستان و گرجستان دستور داد که از وی فرمان برند.

پس از پایان جشن های نوروز نادر با فرماندهانش درباره لشکرکشی به قندهار به مذاکره پرداخت و از افغانه که در خدمتش بودند راجع به اوضاع افغانستان اطلاعاتی خواست.

آنکه چند روز دیگر صرف جشن و شادمانی شد و در اواخر فروردین بود که نادر دشت مغان را بقصد قزوین ترک گفت و قل از حرکت نمایندگان (کارتلی) را مرخص کرد و آنان را مأمور کرد که ۳۳۰۰ تومان بلج جمع آوری کنند و یک پادگان مرکب از ۵۰۰ سرباز در تفلیس برقرار سازند. این دستور آتش شورشی را در کارتلی علیا روشن ساخت که بعداً بدست صفی خان بوجاری حاکم گرجستان خاموش شد.



حاصل گردید لکن در باره مسائل مذهبی اختلاف بین دو کشور شدید بود برای مذاکره درباره این مسائل مذهبی نمایندگان ایران عبارت بودند از صدرالصدور و میرزا عبدالکازم کاشانی و ملاباشی علی اکبر و نمایندگان عثمانی نیز عبارت بودند از لیلی احمد افندی وقاضی آنا تولی و مسیح زاده و عبدالله افندی و احمد افندی قاضی سابق قسطنطنیه . ملاباشی در این مذاکرات نقش بزرگی بازی کرد و با استادی و منطق نیرومند خود نمایندگان دولت عثمانی را متحیر ساخت . عثمانیان با ادب هر چه تمامتر پیشنهادهای مذهبی ایران را رد کردند و چون در این خصوص توافق نظر حاصل نگردید قرار بر این شد که درباره سه نکته اول ، قراردادی منعقد گردد و نامه ای هم به شاه ارسال شود و طی آن مراتب با اطلاع او برسد . عبدالباقی خان حاضر شد که این عهدنامه را قبول کند بشرط آنکه پادشاه ایران نیز آنرا تصدیق نماید و بدین طریق عهدنامه بین عبدالباقی خان بنمایندگی دولت ایران و نمایندگان دولت عثمانی امضاء گردید . چند روز بعد عبدالباقی خان و عبدالکازم کاشانی و علی اکبر به شورایی دعوت گردیدند و طی آن متن عهدنامه رسماً به آنها داده شد . در دیباچه این عهدنامه نادر رسماً بعنوان شاه ایران تلقی گردید و سپس در سه ماده دیگر سازش بین دو دولت در باره مسائل دیگر اعلام شد و مرزهای دو کشور نیز طبق عهدنامه (سال ۱۶۳۱ میلادی) مشخص گردید .

بدین طریق حال جنگ بین ایران و عثمانی رسماً پایان یافت و تنها می بایستی مسائل مذهبی نیز حل و تصفیه گردد و نظر خود نادر هم نسبت به عهدنامه معلوم شود .

در همان زمان که عبدالباقی خان به ایران باز می گشت ، پادشاه عثمانی

ترعین حال مصطفی بیك و مسیح‌زاده و عبدالله افندی وقاضی ادرنه را نیز برای حل مسائل مذهبی به ایران گسیل داشت . هیئت نمایندگی عثمانی در ماه نوامبر ۱۷۳۶ (۱۱۴۹ هجری) قسطنطنیه را ترك گفت و يك روز بعد عبدالباقی خان نیز به طرف ایران بازگشت (نیم‌جه کاراین هیئت نمایندگی عثمانی در فصل یازدهم شرح داده خواهد شد) .

در همان هنگامیکه مذاکرات صلاح بین ایران و عثمانی پیشرفت می‌کرد روابط بین روسیه و عثمانی بسرعت وخیم میشد و پس از پیشرفت کابلان‌جرای به داغستان و حمله لئونوف به کریمه جنگ بین دو کشور مسام بنظر میرسید و در این اننا سفیر کبیر فرانسه در عثمانی از هیچ‌گونه مجاهدتی برای تحريك عثمانی بجهنگ با روسیه خود داری نمیکرد گذرنه از ابن (نلیف) و (وشنیاکف) پیوسته بدولت روسیه فشار وارد می‌آوردند به عثمانین «که از طرف نادر به زانو در آمده بودند» اعلان جنگ دهد . هنگامیکه دولت روسیه سرانجام تصمیم گرفت که با عثمانی داخل جنگ گردد نه‌تنها یقین داشت که نادر با عثمانی بطور جداگانه صاحب نخواهد کرد بلکه بروسیه در جنگ با عثمانی مساعدت کامل خواهد نمود البته بطوریکه قبلاً دیدیم نادر فوق‌العاده سعی کرد که روسیه را بز به عهد نامه ایران و عثمانی ملحق سازد لکن برابر بافتاری شدید عثمانی در این راه توفیق حاصل نکرد .

در ماه مه ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۴۹ هجری) دولت روسیه به عثمانی اعلان جنگ داد و چند روز بعد (کالوشکین) دستور یافت این موضوع و همچنین محاصره (آزوف) را به نادر اعلام نماید . روسیه در عرض حاله ایران بخاطر نشان ساخت موقع آن فرارسیده است که عاید عثمانی داخل

جنگ گردد نادر در جواب تأیید کرد که با عثمانی داخل جنگ نخواهد شد لکن با مذاکرات صلح مدتی عثمانیان را معطل خواهد ساخت و گذشته از این بدون روسیه با دولت عثمانی پیمان صلح امضاء نخواهد کرد. کالوشکین در جواب خاطر نشان ساخت بسیار جای تعجب است که پادشاه ایران از طرفی روسیه را بجهنگ با عثمانی تحریک میکند و از جانب دیگر میکوشد از دوست درین خود جدا شده و در تجسس دوست تازه‌ای بر آید که جز انهدام ایران قصد دیگری ندارد. نادر در پاسخ تأیید کرد که عملیات جنگی روسیه چندان درخور اهمیت نیست و گذشته از این مورد ندارد ایران برای بندر (آزوف) جنگند چنانکه روسیه نیز برای تصرف بغداد داخل جنگ نخواهد شد. کالوشکین ضمن گزارش این مرانبه به سن پترزبورگ خاطر نشان ساخت که اشراف ایران در مورد حمله ایران به عثمانی سرد شده‌اند.

نمایند ایران که در آغاز تابستان ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) وارد سن پترزبورگ گردید پس از آنکه رسماً استقرار نادر را برمسند شهر یاری ایران به مملکه روسیه اعلام نمود به مملکه و دولت روسیه اطمینان داد که بدون شرکت ایران، با عثمانی عهدنامه صلحی امضاء نخواهد کرد. بنابر این خبر امضای عهدنامه قسطنطنیه بین ایران و عثمانی در دربار روسیه بمنزله صاعقه‌ای تلقی گردید و حال آنکه نادر بهیچ روی از قول خود به روسیه عدول ننموده و وعده نامه قسطنطنیه بیش از یک قرار داده تار که بود که آنهم تصویب نرسیده بود.

نادر مدت سه ماه در قروبن باقی ماند و هنگامیکه در آن شهر اقامت داشت خبر رفت که جزیره بحرین نیز کاملاً منصرف ایران درآمده

است. لطیف خان که چندی پیش از طرف نادر بار دیگر بفرماندهی کل قوای دریائی ایران منصوب شده بود خود را دربندر بوشهر از چند هفته قبل برای حمله به بحرین آماده نموده و با جبار ناخدای کشتی (نرتمبر لاند) را وادار ساخته بود که این کشتی را بقیمت ۵۰۰۰ تومان بدولت ایران بفروشد. چون کمپانی هند هلند از ناخدا بازخواست کرد که چرا کشتی خود را فروخته است در جواب خاطر نشان ساخت که لطیف خان در حالی به او پیشنهاد فروش کشتی را نمود که نمیتوانست این تقاضا را رد کند زیرا قسمتی از بارهای خود را در کرانه پیاده کرده و خود نیز در اختیار لطیف خان قرار گرفته بود و با این حال اگرچه کشتی را بر اثر فشار فروخته ولی در عوض پول هنگفتی در مقابل آن دریافت داشته است.

جزئیات مربوط به لشکرکشی بحرین هنوز معلوم نیست لکن تقریباً مسلم است که لطیف خان در سال ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) پس از آنکه یقین حاصل نمود که شیخ جبار زیارت مکه رفته است لشکرکشی بطرف بحرین را آغاز کرد قوای شیخ جبار مدتی سعی کردند که مقاومت نمایند لکن در مقابل حملات شدید نیروی لطیف خان از پای در آمدند و لطیف خان در بازگشت به بوشهر کایدهای دژ بحرین را برای محمد تقی خان فرستاد و او نیز آنها را برای نادر ارسال داشت و از آن پس بحرین نیز ضمیمه ایالت فارس گردید. این لشکرکشی موفقیت آمیز موجب آن شد که نادر نقشه تصرف عمان و استقرار تسلط نیروی دریائی ایران را بر خلیج فارس طرح کند.

بکسال پیمش از این وقایع علی مراد نام یکی از سران طوایف چهارمک که شاخه‌ای از ایل بختیاری است علم طغیان برافراشت و پس از آنکه در

منطقه اصفهان منگوب گردید به کوههای بختیاری تنب نشینی نمود و در آنجا توانست در حدود ۲۰۰۰ تن سرباز از طوایف لر خرم آباد و هفت لنگ بختیاری گرد آورد. هدف علی مراد شیبه به منظور محمدخان بلوچ بود بدین معنی که خود را مرافق بادولت قلمداد میکرد لکن در ازاء این موافقت میخواست قسمتی از خاک ایران را تحت فرمانروایی خویش در آورد. چنانکه طی اعلامیه‌ای خطاب به هواخواهان خود چنین اظهار داشته بود:

« پس از آنکه حکومت نادر را واژگون ساختم به خراسان لشکر خواهم کشید و شاه ظهماس را از زندان نجات خواهم داد و او را بار دیگر سلطنت خواهم رسانید و چون زمام سلطنت در دست ما افتاد عدّه بیشماری بمن خواهند گروید و آنگاه شاه ظهماس به عراق عجم و خراسان اکتفا خواهد کرد و من همدان و فارس و کرمان را تحت تسلط خویش در خواهم آورد. »

این نطق تأثیر خوبی کرد و او را در تهیه تدارکات برای مبارزه آینده کمک نمود.

این اخبار چون به نادر رسید وی را بسیار بر آشفت و به فرمانداران اصفهان و شوشتر و کهکدویه دستور داد که قوای خود را گرد آورند و از جهات مختلف پیشروی آغاز نمایند و از فرار علی مراد جلوگیری کنند و خود نیز با عده قوا از سمت شمال داخل خاک بختیاری گردید هنگامیکه نادر دریافت طاعیان هزار رومان پولی را که از فارس برای او ارسال شده بود در راههای کوهستانی بیغما برده و فرار کرده‌اند بهر آب خشکناکتر در دید و بگره‌های بختیاری روی نهاد و بزودی با گردنکشان تماس حاصل

کرد و شکستی سخت بر آنان وارد ساخت و همه را منکوب و متفرق نمود. اشرار ناگزیر یکی از قلاع خود واقع در شمال خاوری دزفول فرار کردند. مدت دو ماه نادر و سپاهیان در کوههای بختیاری به تجسس علی مراد پرداختند ولی اثری از او نیافتند با اینهمه به سپاهیان او تلفات سنگین وارد ساختند و بقیه را نیز وادار به تسلیم نمودند.

سرانجام یکی از دبدبه‌وران نادر که در حدود گورکش در چند متری دژ (بناور) بختیاری در نزدیکی چاهی مشغول گشت بود ناگهان زنی را مشاهده کرد که از کوهی فرود آمد و از چاه آب کشید. دیده‌ور این خبر را به فرمانده خود گزارش داد و او نیز در روز بعد هنگامیکه زن بار دیگر برای بردن آب آمد وی را دستگیر و بازپرسی نمود. زن نخست از دادن هر گونه اطلاعی در باره علی مراد خودداری کرد لکن بر اثر شکنجه و فشار ناگزیر اعتراف نمود که فرمانده شورشیان و خانواده‌اش در غاری در میان کوه پنهان شده‌اند و سر بازان نادر بیدرنک از چند جهت بطرف غار روی آوردند و راههای آنرا کاملاً مسدود ساختند. علی مراد چون مشاهده کرد که پناهگاهش مکشوف گردیده است و راه فرار هم ندارد اول همه زنان و دخترانش را باهاکت رسانید تا بچنگ نادر نیفتند و سپس خود دلاورانه بدفاع پرداخت و پس از آنکه سه شبانه‌روز مقاومت کرد سرانجام برابر فندان خوراکی و آب از پای درآمد و تسلیم شد و دست بسته بد شوشتر نزد نادر اعزام گردید از آنجا که پادشاه ایران سخت خشمناک بود فرمان داد که گوس و بینی و دست و پای علی مراد قطع و حشانش از جایی کنده شود و پس از آنکه دو روز در میان خون غاطسید حان سرد

بعد از آنکه نادر بدین طریق کار عملی مراد را ساخت برای گوشمال دادن بختیارها متجاوز از ده هزار خانوار آنان را از چهارلنگ و هفت لنگ بناحیه «جم» در خراسان تبعید نمود و چون به روح جنگجویی و صفات سلحشوری مردم بختیاری پی برده بود جمع کثیری از آنان را داخل ارش کرد و بعداً چنانکه خواهیم دید سربازان بختیاری در جنگ قندهار رشادت و شهامت بی نظیری ابراز داشتند .

هنوز نام نادر در سرزمین بختیاری فراموش نشده است زیرا «دژ شاهی» که در ده میل و نیمی دزفول واقع است هنوز معروف به سنگر نادری است .

پس از آنکه نادر بدین طریق از حل و فصل کار بختیاری فراغت یافت باصفهان روی آورد و در تاریخ نهم جمادی الثانی سال ۱۱۴۹ هجری (۱۵ اکتبر ۱۷۳۶) وارد آن شهر گردید و شهر اصفهان بمناسبت ورود نادر غرق در روشنائی شده و بطرز باشکوهی تزیین یافته بود .

نادر در کاخ باغ هزار جریب سکونت اختیار کرد و در آنجا نمایندگان دولت عثمانی را بحضور پذیرفت و پس از آنکه آنان را خلعت بخشید و روانه عثمانی نمود بانهایت فعالیت شروع به پیاده مقدمات جنگ با سلطان حسین زمامدار قندهار که از مدتی پیش نقشه آنرا طرح کرده بود نمود و برای این منظور قوای عظیم و نادر کاب شگرفی فراهم ساخت .



فصل یازدهم

تصرف قندهار

از همان موقعی که نادر غلجاییان را از مرکز و جنوب ایران راند (۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ هجری) ۱۷۲۹ - ۱۷۳۰ میلادی، همواره یکی از هدفهایش آن بود که ایالت قندهار را نیز از وجود افغانه پاک کند و خطر هرگونه حمله‌ای را از آن منطقه بطرف ایران مرتفع سازد. لکن حوادث بی‌درپی اجرای نقشه نادر را بتعویق انداخت زیرا نخست در سال ۱۱۴۳ هجری (۱۷۳۰ میلادی) جنگ با عثمانیان و اندکی بعد نبرد با ابدالیان پیش آمد.

هرگاه در ۱۱۴۵ هجری (۱۷۳۲ میلادی) لشکرکشی علالت‌نار طهماسب میرزا نبروی او را بطرف باختر جلب نکرده بود نادر بطور قطع بجانب قندهار روی می‌آورد. پس از آن نیز تا ۱۱۴۹ هجری (پائیز ۱۷۳۶ میلادی) مرزها مشغول جنگ با عثمانیان و شورش محمدخان بلوچ و لشکرکشی از گیها و جنگ عثمانی و مراسم تاجگذاری دشت مغان و سنس جنگ با عثمانی در ۱۱۴۹ هجری (سال ۱۷۳۶ میلادی) بود.

پس از امضای قرارداد مبارکه با دولت عثمانی و شروع جنگ بین آن کشور و روسیه خطر حمله از سمت باختر و شمال باختری بکلی مرتفع

گردیده بود و گذشته از این لزگیها نیز چنانکه باید گوشمال شده و بختیار بها هم کاملاً تسلیم شده بودند.

در اوایل بهار نیز رضاقلی میرزا مأمور گوشمال دادن فرماندار بلخ و تأمین آرامش شمال خاوری خراسان گردید.

نادر در همان موقعی که مشغول جنگ با بختیار بها بود به حاکم اصفهان دستور فرستاد که مبلغ ۱۸۰۰۰ تومان برای لشکر کشی به قندهار جمع آوری کند. در همان هنگام مأمورین شاه در شهرهای مختلف مشغول بسیج نیرو و جمع آوری خواربار و مهمات بودند بطوریکه شهرها بکلی از حیث خواربار دچار مضیقه شدند.

در ایالت کرمان نادر طوری در جمع آوری خواربار افراط نمود که تا هشت سال این ایالت گرفتار قحط گردید.

نادر تصمیم گرفت از راه کرمان و سیستان بطرف قندهار لشکر کشی نماید و از آنجائیکه قسمت اعظم مسیر وی بیابان بود دستور داد که قبلاً مقدار زیادی خواربار به منزلگاههای مختلف فرستاده شود و برای حمل و نقل بنه دولتی چارپایان بیشمار منجمله و سائل حمل و نقل کمپانی هند شرقی به ییگار گرفته شد. مأمورین شاه حتی کاروانها را در جاده‌ها متوقف نموده و بار آنها را پیاده کرده و حیوانات را به ییگار می‌گرفتند.

نادر قبل از ترك اصفهان افسران خود را بر طبق درجه و مقام پاداش بخشید و بهر يك مبلغ دوازده تومان برای خرج راه پرداخت و پس از پنج هفته توقف در یابنخت در تاریخ هفدهم رجب ۱۱۴۹ (۲۱ نوامبر ۱۷۳۶ میلادی) با ۸۰۰۰۰ تن سپاهی که اکثر آنان سوار نظام بودند بطرف

قندهار پیش راند و عده کثیری از شاهزادگان گرجی و بختیاری را نیز در ظاهر بعنوان داوطلب و در باطن بعنوان گروگان همراه خود برد .

در این اثنا پیر محمد بیگلریک هرات بفرماندهی چند هزار سپاهی بطرف مکران و بلوچستان روی آورد . با نخست محبت خان و الیاس خان را از پای در آورد و سپس در قندهار به نادر پیوندد .

شاه با عده قوا در اوایل زمان به کرمان رسید و مدت چند روز در آنجا رخت اقامت افکند و سپس نادر پس از اعزام چاپار به سیستان و اخطار به فتحعلی خان کیانی پسر ملک محمود ، رای پیوستن بوی با قوای خود در مرز های ابالت قندهار از طریق بم بطرف سیستان پیش راند و در تاریخ دوم شوال (سوم فوریه ۱۷۳۷) از مرز سیستان و قندهار عبور نمود و در تاریخ هیجدهم همان ماه پس از عبور از فرح و دلارام به (کرشك) رسید . کرشك را يك دسته از قوای غلجائی حفاظت میکرد لکن بمحض اینکه شایك نوبخانه نادر آغاز گردید آن قلعه عظیم تسلیم شد . در همان هنگامیکه نادر در (کرشك) مشغول نبرد بود کلبعلیخان برادر زنش را با قسمتی از قوای خود مأمور تصرف قلاع (زمین داور) و (بست) نمود .

پس از سه روز توقف در (کرشك) پیشرفت قوای نادر ارشاه مفسده د (شهر کوچکی واقع در ۳۰ میلی شمال باختری قندهار) به طرف رود ارغنداب آغاز گردید و اردوگاه پادشاه پیروز ایران در کرانه باختری آن رود برقرار شد .

حسین سلطان که از دیده و روان خرد ادراج است نیز در این

آن سوی اوغنداب اردو زده اند محمد صیدال خان فرمانده کل قوایش را با یونس خان یکی دیگر از سرداران بزرگ خود مأمور ساخت که به سپاهین ایران شیخون زنند و متجاوزان ۸۰۰۰ سوار نیز باختیار هر کدام از آنان گذاشته شد لکن بخت چنان از افغانان روی بر تافت که نه تنها دو فرمانده افغانی یکدیگر را گم کردند بلکه از راه بی احتیاطی نتوانستند نقشه خود را نیز پنهان دارند. توضیح آنکه عبدالغنیخان یکی از سران ابدالی از قصد افغانه آگاه گردید و نیروی معظمی را مأمور جلوگیری از حمله آنان نمود و چون ابدالیان با قوای یونس خان تماس حاصل کردند اینن در صامت شب چنین پنداشتند که به نیروی صیدال خان پیوسته اند و نه بر این کاملاً غافلگرسدند و تحت محاصره ابدالیان درآمدند و تنها هنگامی بحقیقت واقف گردیدند که آتش از چهار طرف بر سرشان میبارید. صیدال خان بمحض اینکه از این وضع غم انگیز اطلاع یافت بکمک شتوت لکن به آنها نتوانست کمک سایسینه ای به یونس خان بنماید که چون بمات سگویی بر قوایش وارد آمد که ناگزیر بطرف قندهار عقب نشست.

در این هنگام قوای ایران شروع به محاصره قندهار نمودند از آنجا که اورنگ زیب و بعداً برادرش دارا شکوه آن شهر را در نیمه قرن پیش ساخته و از خزانه خود مبالغ هنگفتی صرف استحکام آن نموده بودند تصرف آن بدون توپخانه نیرومند میسر نبود. ابن دز را کوه از یکطرف و برجهای نیرومند از طرف دیگر محافظت میکرد و چون نادر دارای توپخانه قوی نبود ناگزیر میبایست همان روشی را که هنگام محاصره بغداد بکار بست تکرار کند. یک حلقه دژ نیرومند در پیرامون قندهار ساخته شده و در میان ابن درها در فواصل صد ذرعی برجهایی بنا گردیده بود. چون حسین سلطان از قصد نادر به محاصره قندهار و اطلاع یافته بود مقدار زیادی خوار بار ذخیره کرده بود. با اینهمه نادر نسبت به اورنگ زیب و نیرویش امتیازی داشت بدینقرار که قوایش بیشتر مرکب از افراد کوهستانی بود که بهراتب بهتر از نیروی هندی اورنگ زیب تحمل سرمای زمستان را می کردند و بنا بر این نادر میخواست با فراغت خاطر بمحاصره قندهار ادامه دهد. تنها اشکال کارش آن بود که نمیتوانست به سهولت خوار بار و احتیاجات قوای کثیرش را برای مدت

ندانسته و راه قندهار را پیش گرفته تسایه نادر شدند. نادر آنرا با
نهایت رأفت و محبت پذیرفت و محبت خان را بفرمانداری اوچستان
منسوب ساخت.

تسلیم این دو فرمانده بهجروی بمقاومت فوای اوج پایان بخشید
و پیرمحمد خان و اسلمس خان ناگیر جنگ را مدتی دیگر اذاعه دادند
در این اثنا بن پیرمحمد و اسلمس خان اختلافی برپا داد و دشمنان
محمد خان از این اختلاف استفاده نموده و به نادر گزارش دادند که
محمد خان خیال اغتشاش دارد بطوریکه نادر بر آشفت و فرمان قتل و
را صادر کرد و بعد چو فهمید که پیرمحمد ناسبب مقيم گردیده است
بسیار متأثر شد

پس از اعدام پیرمحمد خان، اسلمس حاکم نیز از کریم که رو
برادر زن نادر بجای وی گماشته شد و او در ظرف سه ماه توانست به
ایالت اوچستان را تحت تسلط ایران در آورد

در تمام این مدت عده ای از فوای نادر که در انگرش از عده
توانا اجرا شده بودند سعی میکردند که در منطقه دهن نادر را در
بی در آوردن لکن ساجد و دولت شدیدی هر چه کردند که
از احرار مسلمان ۱۱۵۱ هجری (۱۷۳۸ میلادی) توانستند به دست
آوردند

برای درهم شکستن خطوط دفاعی قندهار نکرد لکن اکنون میتوانست
برای تصرف آن قلعه دست با اقدامات شدیدتری بزند ...

در تاریخ نهم شوال ۱۱۵۰ هجری (۳۰ ژانویه ۱۷۳۸ میلادی) قوای
نادر از چند نقطه با استحکامات دژ قندهار حمله آغاز کردند و چندین
موضع مهم را بتصرف درآوردند و سپس دسته‌ای دیگر از سپاهیان ایران
از سمت شمال خاوری به حمله پرداخته و قلعه قیستول را تصرف کردند
و آنگاه با زحمت فراوان توپها و خمپاره‌های خود را بر این قلعه کار-
گذاشتند و به بمباران قندهار پرداختند اگرچه آتش توپها و خمپاره‌ها
لطمه فراوان به استحکامات دژ وارد ساخت باینهمه مدافعین هر شب خرابی
ها را ترمیم میکردند و حفره‌هایی را که در دیوارها ایجاد شده بود
می بستند .

سر انجام چون قوای بختیاری از نادر استعفا کردند که افنخار
شروع بحمله را به آنان ارزانی دارد در مقابل اصرار زیاد آنان فرمان
حمله را صادر کرد و در نتیجه نصد بن داوطلب که يك سوم آنان بختیاری
بودند و بقبه ابدالی و کرد شروع به پیشرفت کردند اما سلطان حسین
چون از قصد حمله ایرانیان آگاهی یافت قوای خود را برای دفع حمله
سپاهیان در در نقطه مناسبی متمرکز ساخت و در نتیجه ایرانیان را عقب
راند و ۲۰۰ تن از آنان را کشته و زخمی نمود

در این مرحله از عملیات و در که سرورایت محمد کاظم خان مردی
به دادرش دید خن . یکی از فرماندهان به وی نادر تماس حاصل
کرد و به پند و اندرز و دزدکی گردید و چگونگی استحکامات
شمار به معینه برد و در آن زمان نظر آنکه این مرد قبلا

از محارم سلطان حسین بود و رود اوبه قلعه قندهار چندان اشکالی نداشت
تقاضای دادخان قبول شد و او توانست نزد سلطان حسین راه یابد
و اطلاعاتی را که میخواست بدست آورد و سپس بعنوان اینکه کمر به
قتل نادر بسته است توانست بار دیگر بدخطوط قوای ایران باز گردد.
او به نادر گزارش داد که در قندهار خواربار کافی برای سه تا چهار ماه
پایداری وجود دارد گذشته از این دیوارهای قلعه بسیار نیرومند است
باوجود این هرگاه در روز آدینه که مدافعین بیشتر در مساجد مشغول
نمازند از برج (دده) که یکی از ضعیفترین نقاط استحکامات دشمن است
حمله شروع شود امید موفقیت زیاد است.

بنا بر این گزارش، نادر تصمیم گرفت که از برج (دده) حمله اساسی
بر قندهار را روز جمعه دوم ذی الحجه (۲۳ مارس ۱۷۳۸ میلادی) آغاز
کند. برای این حمله نادر کاب مهمی فراهم گردید و جلوداران از جمله
داوطلبان انتخاب شدند و نادر به آنان قول داد که هرگاه قلعه قندهار
را بکشایند هر کدام هزار نادری (روپیه) پاداش دریافت خواهند کرد
لکن هرگاه بدون اخذ نتیجه باز گردند طعمه سگان خواهند شد. یکی
از دواطلبان مختیاری مالائی بود نام آدینه مستوفی که پیش از همه برای
هجوم به قلعه ابراز ناشکیبائی میکرد. نادر از شور غریب وی دوچار
حیرت شد و باو گفت: تو مالائی ز کر زار تو هست. مال آدینه در
سخاو گفت: جان من فدای شاه بود اگر مشیت الهی اقتضا کند
شده مرا بعیان ملاحظه خواهد کرد.

شب آدینه قوای رر در موضع حیرت جانی گرفتند و سپیدرود
نزد حمله صادر کردند و بدرجات سپه هیبت مختیاری و سایر دواطلبان

بطرف برج (دده) هجوم بردند و نخستین کسی که خود را به برج رسانید
 ملا آدینه بود. بر مهاجمین تلفات سنگین وارد آمد لکن چون عده مدافعین
 قلیل بود و اکثر آنان بمسجد رفته بودند ایرانیان بداخل قلعہ راه یافتند
 و سلطان حسین وقتی از هنگامه آگاه شد که کار از کار گذشته بود. با
 اینهمه برای عقب زدن نیروی نادر تلاش فراوان نمود لکن نتیجه نگرفت
 و برجهای یکی پس از دیگری بتصرف قوای پیروز ایران در آمد و سلطان
 حسین وقوایش ناگزیر بقلعه قیستول پناه برده و در آنجا محاصره شدند.
 چون نادر باتوبهای سنگین قلعه قیستول را زیر آتش گرفت سلطان
 حسین درخواست تسلیم نمود و روز بعد خواهرش زینب و جمعی از
 سرکردگان غاجائی را نزد نادر فرستاد و از او امان خواست. نادر سلطان
 حسین و اعضای خانواده اش را امان داد و با آنان خوش رفتاری کرد و
 ایشانرا به هازندران تبعید نمود. آنگاه نادر سپاهیان خویش را پاداش
 بخشید و به ملا آدینه کیسه ای مملو از سکه زر انعام داد.

پس نادر اهالی قندهار را به نادر آباد کوچانید و این شهر را
 کرسی نشین قندهار اعلام کرد و فرمان داد که در قندهار را با خاک
 یکسان کنند ولی از آنجا که قندهار دزی بسیار نیرومند بود فرمان نادر
 چنانکه باید جامعه عمل نبوشید و قسمتی از قندهار باقی ماند. عبدالغنی
 خن بحکومت ایالت قندهار انتخاب شد و سایر سران ابدالی نیز بفرمانداری
 کرشک و بست و زمین داور منصوب گردیدند و طوایف ابدالی مقیم نیشابور
 و غرض دیگر خراسان مجتهداً به قندهار انتقال یافتند و در املاک غاجائی
 ممیه قندهار به خراسان مهاجر کردند و چند هزار تن از آنان داخل
 در گرد شخصی نادر شدند

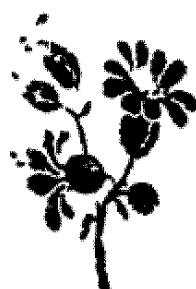
تا تصرف قندهار، نادر نه تنها لکه شکستی را که شانزده سال پیش غلجائیان بفرماندهی محمود افغان بر ایرانیان وارد ساخته بودند بکلی پاک کرد بلکه وظیفه خویش را در استرداد اراضی از دست رفته ایران با موفقیت انجام داد و چون بدین طریق از کار نجات ایران از چنگ بیگانهگان فراغت حاصل کرد برای شروع نقشه جهانگشایی خویش آماده گردید و پیروزیهای درخشان وی درمی این اطمینان را بیش از پیش در او تحکیم نمود که میتواند نقش اسکندر یا تیمور را تجدید کند.

پس از سقوط قندهار، نادر مدت دوماه در نادر آباد باقی ماند و در تمام این مدت بانهایت فعالیت مشغول تهیه نقشه و فراهم کردن تدارکات حمله بر هندوستان بود که در فصل آینده علل آنرا تشریح خواهیم کرد. بنا بامر شاه، مصطفی پاشا سفیر عثمانی و همراهانش که در تابستان ۱۱۵۰ هجری (۱۷۳۷ میلادی) باصفهان رسیده بودند باتفاق عبدالباقی خن به نادر آباد آمدند.

مصطفی پاشا از طرف سلمان عثمانی نامه‌ای تقدیم نادر کرد کدخی آن سلطان عثمانی از عدم امکان شناسایی مذهب جعفری و از اختصاص زکنی از ارکان مسجد الحرام به ائمه این مذهب معذرت خواسته و نیز یادآور شده بود که اعزام حجاج ایرانی از راه شام بمکه نوید اشکال میکند و بنابراین تمنی کرده بود که نادر دو نکته اول را قبول کند و راجع بنکته سوم نیز پیشنهاد نموده بود که حجاج ایرانی از راه نجف بمکه اعزام گردند و در صورتیکه اینراه از طرف زوار ایرانی اختیار گردد دولت عثمانی راه نجف را مرمت خواهد کرد و در تأمین رفاهیت حجاج ایرانی کمال مراقبت را مبذول خواهد داشت.

نادر در جواب بمصطفی پاشا و راینانش اطلاع داد که بنظر وی موضوع شناسایی رسمی مذهب جعفری و اختصاص یکی از ارکان مسجد الحرام باین مذهب مهمترین مواد عهدنامه ایران و عثمانی را تشکیل می دهد و موضوع در خور بحث و توجه کامل میباشد و بهمین جهت علی-مردان خان شاملو را بسفارت ایران در عثمانی منصوب کرده و او را مأمور نمود که باتفاق مصطفی پاشا به قسطنطنیه بازگردد و راجع بهر دو ماده با شاه عثمانی مذاکره نماید (اوتر) تأیید میکند که نادر شاه در آخرین جلسه مذاکرات خود بامصطفی پاشا از او خواست که جریان وقایع را چنان که هست بساطان عثمانی گزارش دهد و نیز خاطر نشان ساخت که در بازگشت از هندوستان برای او نامه خواهد نگاشت

سیاست نادر در این مورد از هر جهت در خور توجه است . او چون در آن موقع حساس عزم نداشت روابط ایران و عثمانی را تیره کند بست به فرستاده سلطان عثمانی رفتار محبت آمیزی کرد ولی در عین حال زیر بار توقعات عثمانی نرفت و بنابراین صلاح ندید که آتش جنگ مذهبی را در آن هنگام دامن زند .



فصل دوازدهم

تصرف هندوستان: از قندهار به کرنا



هنگامیکه نادر در بهار سال ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) با سلطنت ایران انتخاب شد محمد شاه مدت هفده سال بود که بر هندوستان فرمانروائی میکرد.

در این موقع خاندان سلطنتی هندوستان مانند سلسله پادشاهان صفویه و بانهطاط نهاده بود چنانکه محمد شاه نسبت به بابر یا اکبر تقریباً همان حال شاه سلطان حسین را نسبت بشاه اسمعیل یا شاه عباس اول داشت. امراض امپراتوری مغول در اواخر سلطنت طولانی اورنگزیب ۱۰۶۹-۱۱۱۹ هجری (۱۶۵۸-۱۷۰۷ میلادی) آغاز گردید و ده دوازده سال بعد جنگهایی که بر سر جانشینی وی در گرفت انحلال سلسله مغول را تسریع کرد. گذشته از این روی کار آمدن بهادر شاه ۱۱۱۹ - ۱۱۷۴ هجری (۱۷۰۷-۱۷۱۲ میلادی) و تورانیان و حکومت های ایرانی و هندی ضعف سلسله مغول را تشدید کرد. در سال ۱۱۳۲ هجری (۱۷۱۹ میلادی) روشن اختر پسر ارشد بهادر شاه با عنوان محمد شاه رمسند شهریهی هندوستان تکبه زد و در مدت بیست و پنج سال سلطنت خود بحشمه بگریه ملک و کشور هندوستان را مشاهده می کرد و دسائس دربار را می بیند و برای جاوگیری از آن از هر چاره ای عاجز بود و از بدبختی همواره

هنگامیکه نادر نقشه حمله بر آنرا در ذهن میریخت پادشاه ناتوانی مانند محمد شاه بر آن حکمفرمایی میکرد و دربار هم دو چاره اختلاف شدید بود .

باید دانست که دربار ایران در چند مورد از امپراتور مغول درخواست کرد که مرزهای خود را بروی افغانان ببندد و امپراتور در این خصوص وعده مساعد داد . با اینهمه هیچ اقدامی برای جلوگیری از فرار افغانان معمول نداشت . نادر از این اهمال سخت بر آشفت و علیمرادخان را بدهلی گسیل داشت تا از غفلت قوای مغول در انسداد راه شکایت نماید . نادر بنماینده خود دستور اکید داد که یش از چهل روز در دربار مغول نماند . هنگامی که علیمرادخان نامه نادر را تقدیم سلطان محمد نمود او سخت نگران شد و مخصوص در باره اینکه در صورت نگاشتن نامه نادر را بچه عنوانی خطاب نماید در تردید ماند و بنابراین تصمیم گرفت که جواب نادر را تا پایان کار محاصره قندهار بتعویق اندازد . گذشته از این باصرار علی مراد خن برای بازگشت بایران واقعی نهاده و مانع حرکت او گردیدند .

یکسال بدین منوال گذشت و چون پس از سقوط قندهار هنوز نادر جوابی از دهلی دریافت نکرده بود ، به علیمرادخان دستور داد که بیدرننگ بیرن باز گردد و پاسخ محمد شاه را اعم از مثبت یا منفی اعلام دارد . در عین حال نادر بدون آنکه منظر جواب دستور خود گردد در بهر سن ۱۱۵۱ هجری (۲۱ مه ۱۷۲۸ میلادی) از نادر آباد بطرف عزنین حرکت کرد و چند روز بعد سپاهیان ایران شروع بعبور از مرز نمود و تسخیر هندوستان بدین طریق آغاز گردید .

وجود این نادر مدنی بر حسب ظاهر دوسنی خود را با امیرانور

حفظ کرد و چنین وانمود ساخت که منظور از تجاوز از مرز چیزی دیگر جز گوشمال دادن فراریان افغان نیست و حال آنکه مسلم بود نادر از مدتی پیش مقدمات حمله بر هندوستان را فراهم کرده است. باید دانست که جنگهای دائمی سالهای گذشته ایران را دوچار يك نوع قحط نموده و اوضاع مالی آنرا بسیار وخیم ساخته بود و گذشته از این نادر بزحمت می توانست تلفاتی را که بر ارتش ایران وارد آمده بود جبران نماید و آرزوی دیرین خویش را برای رسیدن به بغاز بسفر عملی سازد و بنابراین ناگزیر بود برای تأمین احتیاجات خویش به نقاط دیگری متوسل گردد و بدیهی است که هیچ نقطه‌ای مانند هندوستان برای بر آوردن آرزوهای دیرین او مناسب و مستعد نبود. نمایندگان و سفیران کار آزموده‌ای که از جانب نادر به هندوستان گسیل میشدند قطعاً در بازگشت شهریار ایران را از نروت بیکران آن دیار و درعین حال فتور و ضعف پادشاهانش آگاه میساختند. نادر باخراج هندوستان میتواند سهولت ارتش نیرومندی از افغان و ازبکان بوجود آورد و جنگ باعثمانی را تجدید نماید و گذشته از تسخیر پنجاب نقشه اسکندر کبیر و محمود غزنوی و تیمور را تجدید نموده و عنوان «جهانگشای حقیقی» را بچنگ آورد.

علت دیگری روی آوردن نادر بطرف هندوستان که اکثر تاریخ نویسان و نویسندگان هندی و اروپائی معاصر بدان اشاره می کنند آن بود که نادر بنا بدعوت نظام الملك نایب الساطنه دکن و سعادت خان یکی از استانداران نامی هندوستان که اصلاً ایرانی بود به هندوستان دعوت شد اما همانوی تصور نمیکند که نادر با اطلاعات کاملی که از اوضاع هندوستان داشت برای عملی ساختن نقشه تسخیر آن کشور به خیره انگیزان داخل

هندوستان متوسل شده باشد .

پس از عبور از مرز قوای ایران مدت چند روز در قراباغ واقع در سی و هفت میلی جنوب باختری غزنین توقف کردند و هنگامیکه فرماندار غزنین از ورود شاه به قراباغ خبردار شد مقام خود را ترك کرد و به کابل گریخت لیکن قضات و علماء و رؤسای غزنین تا قراباغ باستقبال نادر شتافتند و تسلیم گردیدند

سپاهیان نادر در تاریخ بیست و دوم صفر بغزنین رسیدند و از آنجا ارتش پیروز ایران بطرف کابل عزیمت کرد . نادر چند روز پس از ترك غزنین پیام زیر را به کوتوال کابل فرستاد :

« ما هیچ کاری با مملکت محمد شاه نداریم لیکن چون این حدود مامن افغانه گردیده وعده‌ای از مهاجرین نیز بآنها پیوسته‌اند قصد ما آنست که آنها را تارو مار کنیم . راجع بخودتان هیچگونه نگرانی بخود راه ندهید و رسم میهمان نوازی را بجای آرید .

ناصر خان صوبه داریشاو رو کابل هنگامیکه خود را در معرض خطر نابودی یافت از دهلی تقاضای کمک کرد لیکن هیچگونه مساعدتی نسبت به وی بعمل نیامد .

چون قوای نادر بدو منزلی کابل رسیدند هیئتی مرکب از نمایندگان وجوه اهالی شهر باستقبال شتافتند و طوق انعام بر گردن نهادند با اینهمه شرزه خان نگهبان قلعه تا چند روز مقاومت کرد . در این اثناء نادر نماینده‌ای با پیام مبسوطی نزد محمد خان فرستاد و از رفتار وی شکایت کرد و بادآور شد که تنها به قصد تنبیه افغانه آمده است و چون اهالی کابل

بمقاومت پرداختند او ناگزیر به تنبیه آنها متگماشت. نادر بار دیگر محمد خان را به الطاف خود مستظهر ساخت لیکن چون نماینده نادر به جلال آباد رسید از طرف فرماندار آن شهر توقیف گردید و بقتل رسید. از آنجا که خواربار در کابل کمیاب بود، نادر قوای خود را به منطقه حاصلخیزی در آن نواحی انتقال داد. پس از سی و دو روز توقف در آن ناحیه قوای نادر به طرف (گندمک) پیش راندند و با سرعت فوق العاده ای مواضع کوهستانی را از چنگ طوایف محلی بدر آوردند و آنگاه دسته ای از قوای ایران به جلال آباد اعزام گردید تا انتقام قتل نماینده نادر را بگیرد. سپس نادر وعده قوای او بطرف بهار سفلی واقع در چند میلی جنوب باختری جلال آباد لشکر کشیدند و در آنجا رضاقلی میرزا پسر نادر نیز که از جانب پدر احضار گردیده و از طریق بدخشان حرکت کرده بود به نادر پیوست.

سال پیش رضاقلی میرزا دستورهای پدر را راجع بسرکوب کردن طوایف طاعی بلخ با موفقیت کامل انجام داده و قلعه شلوک را به تصرف در آورده بود و پیشرفت خود ادامه میداد که از طرف پدر به او دستور رسید به بلخ بازگردد رضاقلی فرمان نادر را بکار بسته و به بلخ بازگشت و از جانب پدر به بهار سفلی احضار گردید تا در باره دفاع خراسان که بمخاطره افتاده بود با نادر مذاکره نماید.

نادر پس از آنکه قوای رضاقلی میرزا را سز دید وی را نیابت سلطنت ایران برگزید و اختیار عزل و نصب فرماندهان و فرمانداران را به وی تفویض نمود و چند روز بعد بر سر او و بر دیگرش شاهزاده نصرانی تاج شاهی نهاده و به آبدون تکیه کرد که در آنجا در شهر لاهور

پیوشند و مقرر داشت که در عهد شاهزادگی جقه را بسمت چپ و بعد از پادشاهی آنرا بطرف راست زنند روز سوم شعبان ۱۱۵۱ هجری (۱۷ نوامبر ۱۷۳۸) رضاقلی میرزا با فرو شوکت به ایران بازگشت تا مقام نیابت سلطنت را بر عهده گیرد. روز بعد نادر و قوایش عازم جلال آباد گردیدند و در آنجا اردو زدند. هنگام ترك جلال آباد نادر نیروی جلوداری که عده آن از ۱۲۰۰۰ تن متجاوز بود به پیش فرستاد و دستور داد که دو منزل از عمده قوا فاصله بگیرند.

در همان اثناء ناصر خان فرماندار کابل متجاوز از ۲۰۰۰۰ تن افغانه پیشاور و خیبر را در گردنه خیبر متمرکز ساخته بود تا از پیشرفت سپاهیان ایران جلوگیری نماید.

چون دیده و ران حضور قوای دشمن را در انتهای خاوری گردنه خیبر گزارش دادند نادر تصمیم گرفت که شیوة جنگی معمول خود را بکار بندد بدین معنی که از يك راه دشوار و دور افتاده جلوراند و از سمت غیر مترقبی بدشمن حمله برد.

نادر پس از بدست آوردن راهمای خوبی عمده قوای خود را در قصبه ای موسوم به ریکاب گذاشت و خود بسرکردگی سی هزار سوار از راه مشهور به سه چوبه که کوه بسیار بلندی است بطرف دشمن روی آورد و روز دیگر سی فرسخ راه را طی کرد و با وجود خستگی مفرط حمله را بر قوای هند و افغان آغاز نمود و در اندك مدتی آنها را سخت منکوب ساخت و بطرف جمروود و پیشاور عقب راند و ناصر خان و جمعی از سران نیروی دشمن را دستگیر ساخت.

پیشرفت بطرف پیشاور سه روز پس از نبرد خیبر آغاز گردید و

در این مدت عمده قوا با بنه و اسلحه و تسوپ توانست خود را به نادر برساند. اهالی پیشاور که از خبر شکست فاحش ناصر خان آگاه شده بودند مقاومت را جایز ندانسته تسلیم گردیدند. نادر مدت چهار هفته در پیشاور توقف نمود و در این مدت بود که از خبر تأسف انگیز قتل برادرش ابراهیم خان در شیروان بدست سرکشان آگاه گردید (حکونگی آخرین لشکر کشی های ابراهیم خان و قتل وی در فصل شانزدهم خواهد آمد).

نادر قبل از ادامه به پیشرفت قوای کبری را مأمور پاك کردن منطقه بین پیشاور و رود سند از وجود دشمن کرد و فرمان داد که «کشتی پلی بر رود (اتك) بسته شود و چون اطلاع یافت که این پل ساخته شده است در تاریخ ۲۵ رمضان ۱۱۵۲ هجری (۶ ژانویه ۱۷۳۹) پیشاور را ترك گفت و روز چهارم شوال با کلیه قوای خود به آنسوی رود سند رسید و از آنجا ارتش ایران بطرف وزیر آباد جلوراند.

در نزدیکی قلعه كوچك كنج مزرع واقع در ۱۲ میلی شمال ماختری وزیر آباد که محل تقاطع چند حاده بود در حدود شش ماهفت هزار تن از سپاهیان لاهور بسرکردگی قلندر خان راه را بر قوای پروزایران بستند. لکن نادر آنانرا به قلعه عقب راند و قاندرخان و جمع کبری ارسپهیس را بهلاکت رسانید.

سپاهیان ایران آنگاه بطرف وزیر آباد جدور آمدند و آن شهر را تصرف و سپس بعین آباد را نیز اشغال کردند و وضع مرده بجای رستی رفت انگیز بود زیرا نه تنها عده مرده ری از آن بدست قوتی بود. روز ایران بهلاکت رسیدند بلکه گرفتار هزاران مرده و مردگان و مرد

رفت و آن معدودی هم که فرار کردند بچنگ سیک ها افتادند .
از یمن آباد سپاهیان ایران به پیشرفت خود ادامه دادند در این
هنگام بود که ندرخبر یافت زکریا خان فرماندار لاهور در شمال شهر مواضع
نیرومندی ساخته و عزم دارد از پیشرفت او جلوگیری نماید. نادر بعوض آنکه
مستقیماً به طرف لاهور پیش راند به طرف خاور روی آورد تا مواضع
هندوان را دور زند و چون به (مالک پور) رسید مواجه با جمع کثیری
از قوای هند گردید که بفرماندهی (زمیندار آدینه گر) بکمک زکریا خان
میشتافتند . جنگ بیدرنک آغاز گردید و هندوان شکست سخت خوردند
لکن عده قلیلی از آنان توانستند خویشان را به لاهور برسانند . قوای
ایران بیدرنک نبرد با قوای زکریا خان را که بروایت شیخ حزین از ۱۴۰۰۰
تا ۱۵۰۰ سوار نظام متجاوز بود آغاز کردند در این نبرد میرزا عزیز
سیک یکی از فرماندهان آزموده هندی هنر نمایی بسیار کرد لکن زکریا
خان سرانجام در مقابل حملات شدید قوای ایران ناگزیر تقاضای متار که
جنگ نمود و نادر نیز باو جواب مساعد داد و مقرر داشت که عبدالباقی
خان با زکریا خان ملاقات و او را بحضورش راهنمایی کند. نادر زکریا خان
را با عطوفت خاصی پذیرفت و از ابراز مهربانی نسبت باو مضایفه نکرد
زکریا خان بیست الک طلا و چند زنجیر فیل و هدایای گرانبهای دیگری
هم تقدیم نمود و بدین طریق با تسلیم و تدبیر خود توانست لاهور را
از غارت و چپاول نجات بخشد نادر مدت دوازده روز در لاهور توقف کرد
و بیغ شعله ماه را مقرر خود قرارداد و خود را فرمانروای هندوستان دانسته
به رتق و فتق امور آن کشور پرداخت . زکریا خان اجازه یافت که
همچنان در مقام فرمانداری لاهور بقی بماند و هخرالدوله فرماندار سابق

گشمیر نیز که بر اثر طغیان متجاسرین از شهر رانده شده بود و در لاهور زندگی دشواری داشت بار دیگر مقام خود را احراز کرد و گذشته از این ناصر خان هم که از مخالفین سرسخت نادر بود مجدداً به صوبه داری کابل و پیشاور منصوب شد .

هنگام اقامت نادر در لاهور خبر رسید که محمد شاه پادشاه هندوستان مشغول جمع آوری نیرو برای مقابله با اقوای ایران است . وی نامه ای به پادشاه هندوستان نگاشت و طی آن تأیید کرد که هیچ قصد سوءی نسبت به هندوستان ندارد و یادآور شد که هندوستان بیش از ایران از دست افغانه رنج برده است و نیز متذکر گردید که پادشاه هندوستان چگونه با نماینده ایران بدرفتاری کرد و در پایان به محمد شاه اخطار نمود که هرگاه ارتش هندوستان در مقابل قوای ایران مقاومت ورزد چنانکه باید گوشمال داده خواهد شد و اگر تسلیم گردد از کیفر نجات خواهد یافت .

پس از ارسال این نامه نادر در تاریخ بیست و ششم شوال بصره سرهند روی آورد و در آنجا اطلاع یافت که محمد شاه با سیصد هزار مرد کار آزموده و دو هزار فیل جنگی و مسه هزار عراده توپ در محلی موسوم به کرنال برای نبرد آماده شده است . نادر بیدرنک خود را برای يك نبرد بزرگ و حیاتی آماده ساخت و تصمیمی شبیه گرفت و فرمان داد که احدی از اردوگاه خارج نشود تا محمد شاه زمین و آسمان قوای ایران بکلی میخبر ماند .

اکنون باید گفت در این اثناء در دربار شاه چه میگذشت ؟
 هنگامیکه اخبار تصرف کابل بدست نادر رسید پادشاه همواره بیقرار

توجه زیادی بدان نکرد. با اینکه چون اخبار بیایی درباره پیشرفت روز افزون قوای ایران در خاک هند به پادشاه میدادند شاه نظام‌الملک را از (دکن) برای مشورت بحضور طلاید و چون نظام‌الملک بدربار رسید دریافت که دشمن وی خان دوران بتروقه قدرت رسیده و فرماندهی کل قوا را بدست گرفته و پادشاه ضعیف‌النفس هند را باز یچه دست خویش ساخته است و بهمین جهت پیشنهاد های نظام‌الملک چندان محل اعتنا قرار نگرفت.

درباره لروم جلوگیری از پیشرفت مهاجم کنکاش فراوان شد لکن برای اعزام قوای کمکی بمنظور تقویت سپاهیان زکریا خان هیچگونه اقدام مثبتی صورت نگرفت.

در اوائل ماه رمضان ۱۱۵۱ (دسامبر ۱۷۳۸ میلادی) خان دوران باتفاق قمرالدین خان (اعتمادالدوله) و نظام‌الملک بفرماندهی ارتش مغول از دهلی حرکت کردند لکن تا (شلیمار) بیشتر نراندند و تا پایان ماه در همانجا اردو زدند. در این هنگام امپراتور هند بمران و پادشاهان ایالات مختلف امپراتوری نامه نگاشت و از آنان استمداد نمود لکن هیچکدام نخواستند و یا نتوانستند باو کمک مؤثر نمایند.

در اوائل ماه شوال (۱۲ ژانویه) چون خبر رسیدن سپاهیان نادر به رود سند رسید ارتش مغول بالاخره تصمیم به پیشرفت گرفت لکن با چنان تأنی جلو میرفت که يك ماه طول کشید تا چهار منزل بین (شلیمار) و (کرنال) را بپیماید.

خود امپراتور هم در پاسخ درخواستهای فوری نظام‌الملک و خان دوران در تاریخ هجدهم شوال ۱۱۵۲ (۲۹ ژانویه ۱۷۳۹) دهلی را ترك



مجلس شورای ملی و سازمان اسناد و کتابخانه ملی

(مطابق نسخه ۱۳۶۱)

گفت و در تاریخ ۲۷ شوال (هفتم فوریه) ده (پای پت) واقع در بیست میلی جنوب کرنال رسید و چند روز بعد هم وارد کرنال شد.

محمد شاه قصد پیشروی بیشتری داشت لکن چون دشت شمال کرنال از هر جهت در خور اردو ردن بود و رودخانه فیض از کرنال آن میگذشت و یک سمش بیر بحکگل اصال داشت و گذشته از این میبایستی در انتظار رسیدن نیروی کمکی سعادت خان بماند در همانجا توقف کرد و اطراف اردوگاه را بحصارها و استحکامات فرومند محصور ساخت و در هر چند قدم توپ درگی کار گذاشت محیط اردوگاه فوای هند از چپ رده میل بحاور میگرد در باره عده فوای هندی احوال مخلف است و این عده را بن ۸۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰۰ بن نقل کرده اند لکن تصور مبرود که رقم اولی به حقیقت نزدیکتر باشد باوجود این اگر عده غیر نظامیان هم بحساب آید میتوان گفت اظهار بعضی از مورخان در اینکه عده فوای هند بدت هایور رابع میشده است انرا ق آمیز نیست

دور از (سر هند) بروئی مرکب ۶۰۰۰ سوار کرد برای اکتشاف به اردوگاه دشمن فرستاد و در ور بعد عده فوای ایران از صریق رجه سرای سموی (اساند) شروع به پیشروی کرد و در حرم و سه خود را در آمد و کاسب و ه صرف شده آید واقع در ۳۵ می سهال اگر در احدو راند همان شب فوای 'کته' فی کرد ده و سر هند حرکت کرده بودند و ساهیل هند من حصه کرد و عده و ر سپهیان هند را کشید و جمعی دیگر را در سگر ساخته و آب گاه سرای عطیم آید ر گسند و ر آید که در ۲۳ میای حموب نه آید و ۱۲ میلی شهر کرنال رفیع است گریز عمیق ر عده ی اسپر برد و رسد و در در دو ره و ره و نه که حاص رسب ر حاص چر ۱۷۷

دشمن را نیز اکتشاف نمایند روز دوازدهم ذی الحجه (۲۱ فوریه) نادر پیشرفت خود را ادامه داد و روز سیزدهم برای عظیم آباد رسید و در آنجا فرماندار انبالد مدتی مقاومت کرد لکن بزودی منکوب و تسلیم گردید . نادر از قوای گشتی و اسیران هندی قدرت استحکامات محمدشاه را دریافت و نیز دانست که در جنوب سرای عظیم آباد جنگلی انبوه قرار دارد که تنها رود باریکی در آن جاری است و بنابراین مشاهده کرد که تنها راه حصول موفقیت آنست که از سمت خاور اردوگاه دشمن پیشرفت خود را آغاز کند تا بدین طریق نه تنها مواضع سپاهیان هند را دور زند بلکه سهولت از مانع جنگل هم بگذرد . نقشه وی آن بود که هرگاه محمدشاه از استحکامات خویش خارج گردد با وی در دشت وسیعی که در هفت میلی کرنال قرار داشت مصاد دهد و هرگاه برعکس سپاهیان هند در استحکامات خویش بدفاع پردازند ، پیشرفت خود را بسوی (پانی پت) و از آنجا بطرف دهلی ادامه دهد .

در روز ۱۳ ذی الحجه نادر پیشرفت دیگری نکرد لکن روز بعد (دو شنبه ۲۳ فوریه) سرای عظیم آباد را ترك گفت و چند میل در سمت جنوب خاوری پیش راند و در نقطه ای واقع در شمال خاوری کرنال اردو زد و سپس خود بفرماندهی عده قلیلی از سپاهیان خویش تا نزدیک اردوگاه دشمن جلو رفت و از استحکامات دشمن اطلاعات گرانبهایی بدست آورد و باعده ای اسیر باردوگاه بازگشت .

شامگاهان دیده و ران ایرانی به نادر خبر دادند که سعادت خان با سی هزار تن سپاهی بقصد تفویض نیروی محمدشاه به (پانی پت) رسیده است و ادزیدرنک عده ای از قوای خود را مأمور جلوگیری از پیشرفت او نمود

فصل سیزدهم

تصرف هندوستان — نبرد کرنال



بامداد روز پانزدهم ذی الحجه (۲۴ فوریه) نادر قوای خود را
 بجه لشکر تقسیم کرد. نصرالله میرزا را مأمور کرد که بفرماندهی یکی
 از لشکرها بطرف کرنال جلوراند و خود بفرماندهی يك لشکر دیگر
 بطرف جنوب پیش رفت تا از مواضع دشمن خبردار شود و بمیدان نبرد
 سرکشی نماید. در اثنای این پیشرفت سپاهیانی که برای جلوگیری از
 رسیدن قوای سعادت خان به نیروی محمدشاه اعزام شده بودند بازگشته
 و خبر دادند که سعادت خان نیمه شب خود را از پراهمه به محمدشاه
 رسانیده است با اینهمه قوای دشمن را تعقیب نموده وعدهای از آنان را
 اسیر کرده و مقدار زیادی هم غنیمت بدست آورده اند.

نادر چون از این معنی واقف شد پیشرفت خود را در سه میله و
 نیمی حاور اردوگاه نیروی هند متوقف ساخت و به نصرالله میرزا دستور
 داد که با سپاهیانش باو ملحق گردد.

در این اثناء سه دپ خن که مشغول گفتگو با محمدشاه بود خبر
 بدت که قوای قراش به او را تراج کرده اند و چنان ترسید که با
 وجود نود و یک نفر سوار و پانصد نفر پیاده از حاکم شهاب آمیر،

قوای خود را احضار کرد و از استحکامات خارج شد تا بنه خود را مسترد دارد. سپاهیان وی که پس از یکماه راهپیمائی خسته و کوفته بودند در اجرای دستورش تعلل ورزیدند و عده کثیری از آنان چنین وانمود ساختند که فرمانش را نشنیده‌اند با اینهمه سعادت خان از روی غرور فرماندهی هزار تن سوار و عده‌ای از قوای پیاده خویش بعزم سرکوبی قوای ایران از اردوگاه محمدشاه خارج شد و بیدرنگ با عده‌ای از جلوداران ایرانی که از سمت مخالف جلو می‌آمدند مواجه گردید. جلوداران ایرانی چنین وانمود کردند که مرعوب شده‌اند و برای آنکه دشمن را حتی المقدور از خطوط خود دور کنند فرار اختیار کردند. اتفاقاً این حيله مواجهه با موفقیت کامل گردید زیرا سعادت خان شروع به تعقیب آنان کرد و قاصدانی نزد محمدشاه فرستاد که هرچه زودتر نیروی کمکی برای او اعزام دارند تا پیروزی خود را تکمیل و سپاهیان دشمن را بکلی منکوب سازد. محمد شاه عزم داشت که بكمك سعادت خان شتابد لکن نظام الملك و خان دوران او را از این قصد بازداشتند و تأیید کردند که جنگ با این کیفیت صلاح نیست. امپراطور هند آنگاه با نظام الملك مشورت کرد و او در جواب گفت چون خان دوران فرماندهی جناح راست را عهده‌دار و بسعادت خان نزدیکتر است بهتر است که به كمك سعادت خان شتابد و در نتیجه خان دوران نیز فرماندهی ۸۰۰۰ تا ۹۰۰۰ سوار بكمك سعادت خان شتافت.

یکی از مورخین که در آن هنگام در (کرنال) بود میگوید سپاهیان خان دوران چنین میپنداشتند که نبرد با نادر نظیر رزمهایی خواهد بود که روزها این قوای دولتی و شورشیان در بازار و خیابانهای دهلی روی میدهد لکن نزدی از اشتباه بدرآمدند زیرا نادر که بقول میرزا مهدی

مورخ از مدتها پیش در انتظار چنین روزی بود بفرماندهی هزار تن سوار افشار مانند داس مرگ از نقطه‌ای به نقطه دیگر حرکت میکرد و دسته دسته قوای دشمن را بخاک هلاکت می افکند هنگامیکه نادر از پیشرفت سعادت خان و خان دوران اطلاع حاصل کرد ۳۰۰۰ تن از سپاهیان را مأمور غافلگیر کردن دشمن کرد و دودسته دیگر را نیز که هر دسته مشتمل بر ۵۰۰ تن بود مأمور حمله مستقیم نمود. (هانوی) حکایت میکند که نادر بمنظور مرعوب ساختن پیلان دشمن به جمازه بانان خود کوزه‌هایی مملو از نفت و مواد سوختنی دیگر داده بود که در بحبوحه جنگ آنها را آتش زنند و در میان قوای دشمن پرتاب کنند تا پیلان سراسیمه شده پابفرار نهند.

ساعت يك بعد از ظهر که نبرد آغاز گردید سعادت خان و قرای خسته اش که جناح راست نیروی هند را تشکیل میدادند نزدی با سپاهیان ایران درگیر شدند و اندکی بعد لشکر خان دوران نیز که قلب قوای دشمن را تشکیل میداد با قلب قوای ایران که تحت فرماندهی نصرالشمیرزا قرار داشت نبرد آغاز نمود. یکی از لشکرهای ایران نیز تحت فرماندهی علی خان کیانی در پناه استحکامات نیرومندی قرار گرفته و مأمور آتش کردن بود. بین لشکر خان دوران و لشکر سعادت خان شکاف بزرگی وجود داشت و همچنین بین لشکر خان دوران و جناح چپ نیروی هند مسافت زیاد بود و به همین جهت هیچ یک از لشکرهای هندی بر سنی از وضع لشکرهای دیگر اطلاع نداشت و در نتیجه همکاری و همکاری مؤثری بین آنها همسر نبود گذشته از این قوای هند در مدتها پیش شتاب گرفته و در صدد کافی برای همراه بردن توبه و سایر توفیرات

قوای سعادت خان با آنکه بیش از همه در پایداری سرسختی نشان دادند از همه زودتر از پای درآمدند و خود سعادت خان هم با چند تن از سپاهیان خویش آنقدر دلیرانه بجنگ ادامه داد تا اینکه فیالش مورد حمله قرار گرفت و به صفوف قوای ایران فرار کرد و وی را مجبور به تسلیم نمود.

در مرکز جبهه نیز قوای هند تحت فرماندهی خان دوران اگرچه با رشادت جنگیدند لکن مانند قوای سعادت خان مرائر حمله سریع و آتش مرگبار زنبور کهای نادر دوچار سستی شدند. شمشیر بازان هندی هم که زیاد بخود مغرور بودند در مقابل اصول جدید و پیکارهای نادری کاری نمیتوانستند کرد.

هنگامی که محمد شاه دریافت خان دوران سخت در خطر است پیام فوری به نظام‌الملك فرستاد و از او درخواست کرد که بدون فون وقت یاری خان دوران شتابد لکن نظام‌الملك نفع شخصی را بر حس میهن پرستی ترجیح داد و همچنان بی قید بر روی پیل خود مشغول نوشیدن قهوه بود.

افعال هنگامی کاملاً از لشکریان هند روی بر تافت که خان دوران پس از زخمی شدن مورد اصابت گلوله قرار گرفت و بیهوش در هودج فیل خود افتاد مرادش و عده کثیری دیگر از امرای هند دستگیر گردیدند لکن یکی از سربازان خان دوران با ابراز رشادت فراوان توانست وی را ناردوگاه همدیان بازگرداند. قوای هند چون فرماندهان خود را از دست دادند با فرار نهادند و هزاران کشته و غنائم معتناهی بجای گذاشتند. «اینکه نادر در میدان جنگ پیروزی کامل بدست آورد، از حمله فوری

و مستقیم به استحکامات پادشاه هند خودداری کرد و چنانکه بعداً خواهیم دید برای از پای در آوردن محمدشاه بوسایل دیگری متشبث گردید.

نتایجی که از چگونگی نبرد کرنال گرفته میشود درجه اول مربوط به اختلاف فاحش استعداد و لیاقت فرماندهی نادر و فرماندهان نیروی هند است. توضیح آنکه نادر چه از لحاظ تاکتیک و چه از حیث فن لشکر کشی بمراتب از سران نظامی هندوستان برتر بود. گذشته از این چنانکه قبلاً گفته شد سران ارتش هندوستان نتوانستند در مقابل خطر مشترک، اختلافات و منازعات و حسادتهای خود را در طاق نسیان نهند و چنانکه باید باهم تشریک مساعی نمایند. گذشته از این هندیان نتوانستند از کلیه قوای خود استفاده کنند چنانکه چندین لشکر هندی بفرماندهی خان دوران و سعادت خان بموقع برای مبادرت حمله به پیشروی نکردند و در جناح چپ نیز بر اثر خودداری نظام الملك از دخالت در جنگ قوای ایران تقریباً بدون مواجهه با مانع جلورفتند.

برخی از مورخان از جمله میرزا مهدی تلفات نیروی هند را در این نبرد به ۳۰۰۰۰ تن تخمین میزنند ولی گمان نمیرود که هند در این نبرد بیش از (۱۰۰۰۰) سپاهی از دست داده باشد زیرا مجموع قوای هندوستان که در نبرد کرنال شرکت جستند از ۳۰۰۰۰ تن تجاوز نمیکرد. اما راجع به تلفات قوای ایران اگر چه یکی از شهود آن نبرد در نامه ای کسگان را به ۲۵۰۰ تن و زخمی ها را به ۵۰۰۰ تن تخمین زده است اما ایبده مورخان در این قول همه همداستانند که تلفات سپاهین ساحه نور نادر بمراتب از این عده کمتر بوده است و

حتی طبق نظر یکی از آنان (شیخ بحرین) تلفات قوای ایران از ۳ کشته و یک زخمی تجاوز نکرده است .

پس از نیل به این پیروزی بزرگ نادر به نماز و دعا برخاست و فرماندهان خویش را پاداش بخشید و هرگاه قول محمد کاظم درست باشد در این مورد بود که نادر بشکرانه این پیروزی نام پسر دوم خود مرتضی قلی خان را به نصرالله خان (پیروزی الهی) تبدیل کرد .

عصر همان روز نظام الملك با تفاق اعتمادالدوله و سران دربار پادشاه هندوسنان به ملاقات خان دوران که در نبرد سخت زخمی شده بود رفتند و فرمانده کل قوای هند که از شدت درد نیروی تکلم نداشت بلحنی که برحمت شنیده میشد چنین گفت :

« کار ما تمام است ... نگذارید محمد شاه نادر را ملاقات کند و آنکه او را به دهلی دعوت نماید بلکه با تمام قوایی که در اختیار دارید سعی کنید شر این ملا را از اینجا دفع نمایید . »

در همان شب سعادت خان به اردوگاه نادر آورده شد و پس از آنکه با تدبیر و زبردستی خاصی به پرسشهای نادر راجع به نیرو و ثروت محمد شاه جواب داد به نادر توصیه کرد که نظام الملك را بار دوگاه احصار مید و شراعت متار که حسکت را باوی در میان نهد . نادر این نظر را بکار بسته و محاصرات با احماری نام از طرف امپراتور هند بار دوگاه نادر آمد و پس از آنکه محصور شد شاه ایران باریاق با عبدالمافی خان در نبرد شرکت متار که به مذاکره پرداخت و بین طرفین حاصل شد که نادر بشارت از آمدن مدرسین صدمه نزنند و بایران باز گردد و در عوض محاصرات متار را اعزامت بردارد نادر پس از آنکه

از نظام‌الملك درخواست نمود از محمد شاه دعوت نماید که فردا چاشت را با او صرف کند و او را مرخص کرد.

محمد شاه با وجود وصیت نامه خان دوران دعوت نادر را اجابت کرد و میرزا مهدی نقل میکند که امپراتور هندوستان در تاریخ هفدهم دی الحجه خلع سلطنت از خود نمود و افسر سروری از سر برگرفت و بدیم شاه ایران کرد اما راجع به اینکه محمد شاه در کجا تاج سلطنت خود را تقدیم نادر کرد اطلاعات مبسوطی در دست نیست فقط مسلم است که محمد شاه از سلطنت کناره گیری نمود و دیهم شهر یاری هندوستان تا مدتی بر سر نادر قرار داشت.

محمد شاه چون به اردوگاه نادر رسید از طرف نصرالله میرزا که مأمور میزبانی بود با نهایت اعزاز و اکرام پذیرائی شد و به خیمه مخصوصی که برای او برپا شده بود هدایت گردید و خود نادر تا بیرون خیمه استقبال او رفته و دست او را از روی المصاف گرفت و او را در مسد بر کنار خویش نشاید و پس از مختصر مدتی چاشت را با او صرف کرد و برای آنکه انبیا نماید که خوراک مسعود نیست قبل از تناول غذای شربت خود را با سمناب محمد شاه عوض کرد و در نامه بعد از وفات ده سپریار که يك ربع روز بطول انجامید هیچگاه پیش آمد و کوهاری در آن دو روی نداد و از هیچگونه اثر زراکری در حق پادشاه مستدر و روزگار نگردید. آنکه محمد شاه در حق نادر که در آن روز در گاه خویش بازگشت. و در آن در سینه دهجه شد و در ملک. در حطر سناحین هندو، سرده در دهجه در رگشت به حرس میسرار به حن

چون خان دوران فردای نبرد کرنل جان سپرد مقام فرماندهی کل قوا و میرپنجی هندوستان می صاحب ماند و نظام الملک بر اثر اقداماتی که تفصیل آن در اینجا مورد ندارد مقام میرپنجی را که سعادت خان از مدتی پیش باولع هرچه تمامتر در انتظار آن بود بدست آورد. چون سعادت خان دریافت که نظام الملک بروی یبشی گرفته است برای مغلوب ساختن حریف به ندر متوسل شد و خود را به اردوگاه شاه رسانید و او را متقاعد کرد که به غرامت ناچیزی اکتفا نکند و عهد نامه ای را که با نظام الملک بسته بود کافی نداند و اطمینان داد هرگاه نادر بددھلی لشکر کشد خواهد توانست مقدار معتناهی طلا و جواهرات و گنجینه های امپراتوری بدست آورد و مخصوصاً چنین تأکید کرد: «اکنون در دربار هندوستان هیچ سرجنابانی جز آصف جاه وجود ندارد و او مردی فیلسوف و محیل است و هرگاه این روباه مزور بدام افتد کارها همه بروفق مرام اعلیحضرت پیش خواهد رفت.»

نادر از اظهارات سعادت خان خشنود شد و تصمیم گرفت بطرف دھلی لشکر کشد.

نادر پس از آنکه چندروز عمداً هیچ اقدامی ننمود در تاریخ بیست و چهارم ذی الحجه نظام الملک را احضار کرد و ناو دستور داد که امپراتور را بر آن دارد باز دیگر بملاقات وی بیاید. نظام الملک تأیید کرد که تجدید ملاقات مخالف بمفاد عهدنامه است لکن نادر خاطر نشان ساخت که قصد نقض عهدنامه را ندارد و ملاقات بامحمدشاه کاملاً ضروری است.

از آنجا که از شدت محاصره اردگاه هندیان هیچ روی کاسته شده و نقصان خواربار به مرحله وخیمی رسیده بود نظام الملک جرعه ای حیر آن

نداشت که فرمان نادر را بکار بندد و بهمین جهت نامه‌ای به امپراطور نگاشت و او را به اردوگاه نادرشاه دعوت کرد. محمدشاه پس از دریافت این نامه با وجود اصرار راینزان خود برای اینکه مجدداً به اسلحه متوسل گردد در تاریخ ۲۶ ذی‌الحجه با ۲۰۰۰ تن از ملتزمین رکاب خویش به ملاقات شاهنشاه ایران رفت. اگرچه نادر محمدشاه را با احترام پذیرفت و به عبدالباقی خان دستور داد مراسم میهمان نوازی را کاملاً در حق وی بجا آورد باینهمه محمدشاه و ملتزمین رکابش در حقیقت زندانی نادرشاه بودند پس از ورود محمدشاه به اردوگاه نادر عده‌ای از قوای قزلباش به اردوگاه وی رفتند و توپها و اسلحه وی را ضبط کردند و باقیمانده سران دربار او را دستگیر ساختند و سپس سپاهیان هند اخطار کردند که یا در کربل باقی مانند ویا آنکه سخانه‌های خویش باز گردند. سپاهیان هندی که سران خود را از دست داده و از فرط گرسنگی بستوه آمده بودند بازگشت به خانه‌های خود را ترجیح دادند لکن جمع کثیری از آنان در عرض راه دست سواران فراماش و غارتگران بهلاکت رسیدند.

روز اول ذی‌الحجه در شهر و امپراطور هندوستان از کرنل بطرف دهلی روان شدند و محمدشاه نفرین دو میدان در عقب نادرشاه حرکت می‌کرد قبل از حرکت حصار دهلی در سعادت خان را به دهلی و کابل و مذاقی به هندوستان و ضم است خان حاکم را و اما چهار هزار تن سوار به دهلی گسیل داشت زار محمدشاه فرمانی خطاب به نصرت‌خان گرفت مبنی بر اسکا کیشی شهر را به سهم است خان بخور دهد و در غیر حال خود را در بیرق و بی‌شرع و در صورتی که اطاعت نادرشاه خود را سر کرد

فصل چهاردهم

تصرف هندوستان: ورود به دهلی



هنگامیکه اخبار مربوط به نبرد کرنال به دهلی رسید حاجی فولاد خان کوتوال شهر که مردی کاردان و مدبر بود برای جلوگیری از ناامنی و تشدید اضطراب اقدامات مؤثر نمود و در شهر حال دفاع برقرار کرد و چون طهماسب خان جلایر و سعادت خان به دهلی رسیدند دروازه های پایتخت هندوستان را مسدود یافتند و بنا بر این فرمان محمد شاه و نامه نادر را برای لطف الله خان فرستادند و او نیز فرمان شاه را بکار بست و دروازه ها را مفتوح ساخت و کلید های خزانه و دژها و مخازن سلطنتی را به طهماسب خان سپرد آنگاه تدارکات لازم برای پذیرائی نادر شاه و محمد شاه فراهم شد.

در این اثناء دو پادشاه که بطرف پایتخت هندوستان پیش می راندند روز هفتم ذی الحجه به باغ شعله ماه واقع در حومه دهلی رسیدند و در آنجا محمد شاه برای تدارکات و ازم میهمانی و پذیرائی مرخص شد و خود نادر نوزدهم ذی الحجه در شعله ماه ماند و در آن روز بانجایل و تکریم بی نظیری و ارز دهلی شد دید. در اطراف مسروی قوای هند صف بسته و صد پیشاپیش و حرکت میگردید و از تدارکات سعادت ماه و تدارکات نادر

به فرشهای قیمتی و پارچه های زربفت فروش بود و چون نادر وارد شهر گردید توپ ها با علامت احترام بغرش در آمد و محمدشاه به تعظیم و تکریم شاهنشاه ایران پرداخت و هدایا و تحف نفیسی تقدیم کرد. میرزا مهدی تفصیل این پذیرائی را در تاریخ خود آورده و میگوید محمد شاه « سفر، افتادگی در بزم ضیافت گسترده بود » نادر در عوض بدالجوئی پادشاه هندوستان پرداخت و تأیید کرد بر طبق عهد نامه ای که در کرنال منعقد گردید سلطنت هندوستان همچنان به محمدشاه تعلق خواهد داشت و محمدشاه بشکرا. ابن جوانمردی تمامی جواهر خزاین و امانیه پادشاهی و ذخیره سلاطین گذشته را که موجود بود تقدیم نادر کرد شاهنشاه ایران در آغاز از قبول آن هدایا خودداری نمود لکن بر اثر ابرام و اصرار محمدشاه آنرا پذیرفت و میرزا مهدی صاحب تاریخ جهانگشای نادر در این خصوص چنین مینویسد « هر چند که همت کان خاصیت بحر فوال بیمه مال نظر اعتنا بر آن کنوز و خزاین که جمیع مخازن سلاطین روی زمین با عشری از اعشار آن برابری نمیکرد نیفکنده دامن نیازمندی از آنها درچیدند اما بنابر مصلحت پادشاه و الاجاه آئینه این مسئول نفس پذیر قبول گشته معتمدان امین تمام خزاین و بیوتات تعیین فرمودند ».

نادر پس از پایان مراسم پذیرائی محمدشاه در کاخ و ده ساله در نزدیکی دیوار خاص ساخته بود استقرار یافت و ده ساله در ساختمانی واقع در نزدیکی سد برج اوجت گزید و سواران قریب به هشتاد تنی در در و ببرامون آن و بقیه در خود شهر استقرار یافتند.

با آمدن شب دهم ذی الحجه که یکشنبه بود و روز دهم تصادف کرد، نادر در کلیه مساجد شهر بر صحت و شرفی که داشت آنرا تلاوت کرد.

بود خطبه بنام نادر خوانده شد و در دهلی سکه هائی پخش گردید که روی آن چنین نوشته شده بود: « هست سلطان بر سلاطین جهان ما - شاه شاهان نادر صاحبقران » در آن روز نادر مراسم عید نوروز را برپا کرد و بافسران ارشد خود لباس و انعام بخشید.

در همان روز سعادت خان زندگی را بدرود گفت. در باره اینکه آیا وی بر اثر زخمهای خود درگذشت یا اینکه مبادرت بخودکشی نمود اقوال مختلف است ولی ظن قوی مبرود بر اثر سمی که در ساعت رنج و الم شدید خورده بود زندگی را بدرود گفته باشد.

بعد از ظهر دهم ذی الحجه نادر بیازدید محمد شاه رفت و عصر آن روز که نادر شاه بکاخ خویش بازگشت شایعات بیشماری انتشار یافت که نادر شاه کشته شده یا اینکه بدست محمد شاه زندانی گردیده است و بدون آنکه در محنت این شایعات تحقیقی بعمل آید او بپاش و ارادل به شورش پرداخت و بسربازان قزلباش که در شهر اقامت داشتند حمله بردند و جمعی از ایرانیان را بهلاکت رسانیدند شایعه مرگ نادر طوری سلحشوران ایران را سست کرده بود که قادر به ابراز هیچگونه مقاومت در مقابل سربازان هندی نبودند.

اگر چه فتنه تحریر محمد شاه با سران دیگر کشور هند روی داده بود با نیهیم هیچکدام از آنها برای جلوگیری از آشوب اقدامی نکردند و حتی مرخی از بزرگان هند چون از شایعه قتل نادر آگاه گردیدند نگفتند و ایرانی خود را که بدست مصطفی خودشان از طرف نادر برای کشته رفت حمله و امورشان همور شد بود و بهلاکت رسانند عدد ایرانی در این حمله نه رسید بن سه تا هفت هزار تخمین زده

میشود ولی عده سه هزار بحقیقت نزدیک تر می آید .

طی این اغتشاشات برخی از سران هند که از جمله آنان باید سید نیاز خان پسر خوانده قمرالدین خان و شاه نواز خان را نامبرد در حدود ۵۰۰ سپاهی جمع آوری نمودند و به اصطبل فیلان شاهی حمله بردند و نگهبانان آنرا بقتل رسانیدند و پیلان را ربودند و سپس شهر را برآه گشته و يك دژ نیرومندی واقع در خارج دهلی را بتصرف در آوردند . هنگامیکه نخستین گزارشهای آشوب به نادر رسید باور نکرد حتی اندکی بر آشفت و سربازان خود را متهم بدان کرد که عمدتاً این اخبار را جعل کرده اند تا برای تاراج و چپاول شهر محملی بنرانشند و سپس یکی از یساولان خود را مأمور کرد که اوضاع را تحقیق نماید و جریان را بوی گزارش دهد اما آن مرد بمحض اینکه از دژ خارج شد بهلاکت رسید و یساول دومی نیز بهمان سرنوشت دچار گردید و در آن هنگام بود که نادر حقایق را دریافت و هزار تن از سپاهیان خویش را مأمور سرکوبی آشوبگران کرد لکن آنان بر اثر قذت عده و ظامت شب نوانستند چنانکه باید آرامش را در شهر برقرار سازند و آنگاه شاه دستور داد که تمام قوا تا بامداد حاضر بجنگ باشند و هرگاه مورد حمله قرار گرفتند بدفاع پردازند لکن غیر از آن هیچ اهل امی دیگر مبادرت نوزند .

فردای آن روز چون سپاه دهمین گریه در در سب حیرش سوار شد و مأمورته نیرومندی از سپاهیان حرد را مین خه باهتی مشر عبور کردند و بطرف مسجد - بر این سوبه که نازی شده - حاذقی ، شکوهی ، در دهه - در شد . روات است که چون شهر به مسجد ردیث گشت .

ایوانی يك تر طرف او شایك شد كه باو اصابت نكرد لکن یکی از
امیران او را مهلاکت رسانید . شاهنشاه ایران چون به مسجد رسید بر
دای نام برآمد و پس از تحقیق اینکه آشوب از کدام کوی شروع و از
حان چه حمایتی صورت گرفته است دستور داد در هر جا كه يك قزلباش
مهلاکت رسیده بود احدی را زنده باقی نگذارند مقارن ساعت نه بامداد
بود كه سیاهیان ایران شروع به اجرای فرمان نادر کردند و محشری در
شهر برپا ساختند پس از آنكه همه خیابانها از وجود طاعیان پاك گردید
سلحشوران ایرانی به خانه ها و دكانها حمله کردند و ساکنین آنها را از
دم تبع گذرایند و آنچه قیمتی بود بتاراج بردند و بازار صرافان و
خواهریان و راسته بازار را كاملاً خراب کردند و ساختمان های
شماری را با نهدم و با ضعه حریق ساختند و همه را بخون خود آغشته
ساختند .

ضمن این کشتار و انهدام موحد نادر در حالیکه شمشیر از نیام
کشیده بود در مسجد کشتار را تماشا میکرد و پس از آنكه چند ساعت
بدیدموال حو ریزی و تاراج و انهدام ادامه داشت محمدشه نظام الملك و
قمرالدین حن را بشه عت برد نادر فرستاد و تفاسای عفو و بخشش نمود
و در پس از آنكه مستدعیب آن دو را استماع نمود حاجی فولادخان
دو بار شمرر احضار کرده او دستور داد كه باتفاق عده از ارستقحی ها
در حبس نگرددش پردازد و از قتل و کشتار و انهدام بیشتر جاوگیری
نماید . بلكه این دستور بیدرگت بهورد اجرا گذاشته شد و هر سائ
كه در رسید بهیدر خود مسلط بود عبدالكريم اطاعت فوری
بر دستور ر چپتر . . . آشوب بكي ارشگفتی های چهار

میداند. باری قتل عام در ساعت سه بعد از ظهر پس از شش ساعت موقوف گردید و نادر به سپاهیان خویش دستور داد که اسیران را به خانواده‌های خود باز گردانند.

عده کسانی که معصوم یا گناهکار در این هنگامه بهلاکت رسیدند بدرستی معلوم نیست و برخی این تلفات را به ۸۰۰۰ تن و بعضی دیگر به رقم اغراق آمیز ۴۰۰۰۰۰ تن تخمین میزنند. سرکار (۱) بر آنست که نظر به محدود بودن محل قتل عام و مدت کوتاه آن عده‌ای که از ده بیع گدشند نباید از ۲۰۰۰۰ تن متجاوز باشد ولی عده زیادی دیگر مخصوصاً زنانی را که خودکشی کردند باید بر این عده افزود.

پس از نادر عده‌ای از قوای خود را بفرماندهی عظیم‌الله خان و فولاد خن برای دسنگری سید بیازخان و شاه نواز خان و پیروان آنان که چنانکه گذشت پس از حمله به اصطبل فیلان در خارج شهر موضع گرفته بودند مأمور ساخت مهر دو فرمانده همدی مورد حمله قرار گرفت و هر دو دستگیر گردیدند و عصر همان روز بهلاکت رسیدند بنا بر قول میرزا زمان نادر برصد اهالی سرای روح‌شاه و محرابی تندر نیز که عده‌ای سرمازان ایرانی را بهلاکت رسانیده بودند صاف با اقدامات تمیمی نمود

پس از استقرار آرامش در شهر مدر حاحی فولاد خن را بمقام کنوای دهی تأیید کرد تا چند روز پس از این حمله به ده‌ها مهاجر و کشتگان و نادر سرانجام بمشور رعیت بهداشت عمومی به کتور دستور داد که همه حصار جمع آوری و سوز و توبیر حصار

- - -

و هیزمی که از خانه‌های منهدم بدست آمده بود آتشی عظیم برافروخت و اجساد را از هر فرقه و مذهب که بودند در آن سوزانید و چند هزار لاشه دیگر را برود ریخت .

پس از اطفاء آتش این طغیان نادر شروع به جمع آوری غنائم جنگ و پول و جواهرات نمود . نخست تمام دارائی خان دوران و مظفر خان را تصاحب کرد و یکدسته نیرومند از قزلباشها را نیز مأمور جمع آوری ثروت و گنجینه های سعادت خان کرد و سپس بریاست طهماسب خان جلایر کمیسیون برای تعیین سهم غرامت بازرگانان و اشراف و طبقات دیگر شهر تشکیل داد .

در تمام این مدت عده ای از سپاهیان ایران شهر را محاصره نموده و از خروج اهالی جلوگیری میکردند گذشته از این همه خزاین و مخازن نیز تحت مراقبت شدید نگهبانان ایرانی قرار داشت .

حوادث موحش دهلی در سرتاسر هندوستان رعب عجیبی افکند بعد از لشکرکشی تیمور به هندوستان این کشور چنین کشتاری بیچشم ندیده بود بطوریکه (سرپرسی سایکس) خاطر نشان میکند هنوز هم هندوستان این کشتار موحش را از یاد نبرده است چنانکه در بازار دهلی بر قتل های موحش نام « قتل های نادرشاهی » نهاده اند . (پیشوای باحی رائو) که قبلاً موقع نزدیک شدن ایرانیان از کمک به محمدشاه سر از زده بود هنگامی که از سرانجام نبرد (کرنال) و اشغال و چپاول دهلی آگاه شد سخت مضطرب گردید و با کلیه دشمنان خود در هندوستان مرکز حنک را متارکه نمود و به فرماندهان نیروی خود چنین گفت اکنون در هندوستان ما يك دشمن بیش نداریم ما بر این به (شیمناجی آ. ۱۰)

(Chimnaji Appa) هم که در منطقه کنکان بفرماندهی قوای مراثنی مشغول حملات سختی به پرتقالیها بود فرمان داد حمله را بیدرنگ موقوف سازد و برای پایداری در مقابل سپاهیان ایران به وی پیوندد الکن شیمناجی آبا از بکار بستن این دستور خود داری نمود و تا اینکه کلیه استحكامات پرتقالیها را بتصرف در نیامورد نبر در ا خاتمه نداد و در این اثنا نادر دهلی را ترك گفت و بسوی ایران باز گشت .

در تاریخ شانزدهم ذی الحجه (۲۷ مارس) نادر بوسیله چاپار فرمانی به ایران فرستاد و بشکرانه فتح هندوستان کلیه استانهای ایران را برای مدت سه سال از پرداخت خراج معاف ساخت و در عین حال به افسران و فرماندهان ارتش خود پاداش و خلعت های شایسته بخشید و نه تنها حقوق عقب افتاده سربازان را پرداخت بلکه آنانرا بدریافت مساعد و بخشش دلشاد ساخت و نیز مکالمه ملتزمین رکاب خود و خدمتگزاران نسبت مقام آنان از ۶۰ تا ۱۰۰ روپیه انعام داد .

در همان موقعی که مردم دهلی بمردگان خود بگریستند و شهر غرق در سوگواری بود ، نادر یکی از دختران بختی را برای نصرانه پسرش خواستگاری کرد سرحان ، الگولم ، ماتکا ، معایع ارانسی قید میکنند که بنا بر شریعت و سن معول خانواده عروس از نصرانه تاهفت کردد که تاهفت پشت احدات خود را ممرهی کند و چون نصرانه نزد پدر آمد و جریان را حکایت کرد ، در ده او گفت : « آبا ، گوی که پسر شمشیر ، و بوه شمشیر ، و تاجه شمشیر هستی او و بدین ترتیب عوس و عوس پشت با هفتاد پشت احدات خود در شمشیر ممری من و من عروس من در تاریخ ۲۷ ذی الحجه ، شاور و لایه بر تبریز آید . در فوریه

تقدیم نادر گردید تخت طاوس است که دو کرور جواهر صرف ترصیع آن شده بود و از میان جواهرات الماس معروف کوه نور بیش از غنایم دیگر توجه نادر را بخود جلب نمود.

روز سوم صفر ۱۱۵۲ هجری نادر مجلس شاهانه پر ابهتی آراست و محمدشاه و سایر رجال و اعیان هندوستان را به آن مجلس دعوت نمود و دست خود تاج سلطنت هندوستان را بار دیگر بر سر محمدشاه گذاشت و شمشیر مرصعی بکمر او بست و چنانکه رسم سلاطین هند بود شانه های او را با نشانهای جواهر نشان آراست و کلاه سران و رجال هندوستان را نیز بدریافت خلعت و هدایای گران بها خشنود ساخت و محمد شاه پیار این همه الطاف نادری و باز یافتن تاج و تخت هندوستان از نادر استعدا کرد که کلیه مناطق واقع در آنطرف آب (اتک) را (از دریای سند، از حد کشمیر و تبت تا جایی که آب دریای نامبرده بدریای هند میریزد) بانضمام ولایات تته و بنادر و دژهای تابع آنها برسم پیشکش میذیرد و چون اکثر نواحی سمت شمالی و غربی آب اتک مانند غزن و کابل همیشه جزو منطقه خراسان بود نادر نیز این انحصار پذیرفت و آن نواحی را ملحق بایران ساخت سپس امراء و اعیان هندوستان را بخودم گرامی و فرمانبرداری از محمد شاه تشویق و ترغیب نمود و امپراتور هند را بد عنایان خود کاملاً مستظهر ساخت و تأیید کرد در هر موقع که لازم میتواند در ظرف چهل روز خود را ز قندهار دور سازند و در هر روز بنادر به محمد شاه اندرز داد که دست کم ۱۰۰۰۰۰ سوار و ۱۰۰۰۰۰ پیاده در خدمت داشته باشند و از آنکه زرنگ اسرافیه و آوارگی را از کمر انداخته نوی مستقل معموه دارند و آنگاه نادر را دیگر سکه رحمت که

تا آترمان بنام نادر بود بنام محمدشاه رایج گردید و بدین طریق محمد شاه مجدداً بر اورنگ شاهی هندوستان قرار گرفت لکن قوایش متلاشی گردیده و فرماندهان معروف و هزاران تن از سربازانش بهلاکت رسیده و جواهرانش از میان رفته و خزانه‌اش تهی گردیده و حیثیتش لطمه بررکت یافته بود .

پس از فراغت از این امور ، نادر مصمم گرفت که سوی ایران حرکت کند . نادر قبل از ترك دهلی عده‌ای از نجاران و کشتی‌سازان را مکمل و بلخ روانه ساخت تا برای لشکرکشی بترکستان کشتی‌های بزرگ بسازند و بر عده‌کثری معمار و سنگ تراش و جواهر ساز همراه خود بایران آورد تا در آنجا شهری ، طبر دهلی برپا کنند و نیز عده‌ای از دانشمندان و بزرگان هند را در الترام رکاب خود بایران آورد که از آنجمله باید علوی خان حکیم باشی را نام برد که سمت حکیم باشی مخصوص نادر منصوب گردید و حواجه عبدالکریم بن عمیت محمود کشمیر که بعداً بیان واقع مرسته تحریر کشید

يك كاروان بررکت فاطر و شتر و فیل برای حمل و نقل این گنجینه فراوان آماده گردید و در تاریخ هفتم صفر چور مدار کاب سفر از هر حیث تکمیل گردید نادر بريك اسب عراقی سوار شد و از حیابانهای دهلی سوی دروازه کابل عبور کرد نادر بر سر کلاه قرمز مرصعی داشت و شال کشمیری سفید بگردن آویخته و عرق در شادی و افتخار بود و برای مردمی که در مسیر او امرار احساسات میکردند با دو دست مشت های رویه به بخت چور نادر سیاه شایمار رسید تا روز بعد در آنجا توقف نمود و سپس مسافرت خود را به طرف ایران آغاز کرد

فصل پانزدهم

بازگشت نادر از هندوستان



نادر از انهای (شایمار) از عمان راهی که به هندوستان لشکر کشیده بود بطرف سرهند پیش راند کاروان به نشدی سه و عشاء بیکران برای راهزنان و روستائیان عرص راه هدف خوبی بود و نادر را عقبدار ارتش ایران چند بار مورد حمله فرارگرفت و قریب هزار دام با بارهای خود نتاراج رفتند بطوریکه آتش حشم شاهنشاه ایران مرا وخت و دستور داد که طایار واقع و جمع شوند و بدستریق عدد کنیری از راهزنان بهلاکت رسیدند

گذشته از این شد گرمی هوا بحدی بود که سران و علمای رکاب نادر ریج فراوان بردند و نادر مرا را اسبهایش را شد نرم و رسیدن به دامنه کوهستان چون به سرهند رسید راه را منحرف ساخت و سوی رودخانه چمناب روی آورد به تاب دگر جراف راه آن بود که منطقه واقع بین سرهند و لاهوره که در شالی و برنج و سرسب و آسپ دیده بود و در حرارت کفی روی سر و در عین برکت حیوانات داشت

پس از حرکت از دهان درجهان به سر رسید و در آن

را با اتفاق عبدالباقی خان به لاهور فرستاد تا از این شهر يك كروز روپيه خراج جمع آوری کنند. بمحض اینکه زکریا خان از این فرمان اطلاع یافت بجمع آوری پول پرداخت و مبلغ هنگفتی خیلی بیش از يك كروز روپيه گرد آورد و آنرا در نقطه‌ای واقع در شمال خاوری لاهور تقدیم نادر کرد و سپس زکریا خان نادر را تا رود جهناب بدرقه نمود. روز بیست و هفتم صفر سپاهیان نادر به رودخانه جهناب رسیدند و با استحمام در آب آن رود توانستند شدت حرارت خود را تخفیف بخشند. بیشتر رنج آنان ناشی از لباسهای ضخیم بود و شدت گرما عده کثیری از آنان را از پستی در آورد.

بارانهای سیل آسا در شمال رودخانه جهناب تولید طغیان شدیدی در این رود نموده بود و بنابراین باکشتی و قایق پلی بر روی رودخانه بسته شد و سپاهیان ایران از روی آن شروع عبور کردند لکن چون نیمی از قوای ایران خود را بکراانه دیگر رسانیدند پل تاب مقاومت در مقابل سنگینی نیرو و بنه را نیاورده از هم گسیخت و متجاوز از دو هزار تن از سربازان ایران در میان امواج خروشان غرق گردیدند و روز بعد آب پل را بکلی برد و بفرمان نادر از اطراف شروع بجمع آوری کشتی گردید و قوای ایران بتدریج از رودخانه عبور نمودند لکن بر اثر نقصان کشتی عبور بقیه قوای ایران در حدود چهل روز بطول انجامید و در روز هفتم ربیع الثانی پایان یافت.

چون نادر میدانست که سپاهیان در دهلی غنائم فراوانی بدست آورده بودند دستور داد قبل از عبور آنان از رود دقیقاً بازجویی شوند و ناگزیر گردند که جز مقدار محدود و معینی بقیه اشیاء خود را تحویل



۱. تخت طاوس
 ۲. یکی از تخت های
دیگری که نادر از
هندوستان آورد.
- ۱ معارج ص ۴۰۰

دهند عده‌ای از سربازان دستور نادر را بکار بستند و پاداش گرفتند لکن بعضی دیگر اموال قیمتی خود را در زیر خاک پنهان ساختند بامید اینکه روزی بار دیگر آنرا بازیابند و جمعی دیگر چنان برآشفتمند که پول و جواهر خود را به رودخانه ریختند.

نادر قبل از ترك كرايه باختری رود جهناب اسیران هندی را مستخلص ساخت و به زکریا خان دستور داد که به آنان در بازگشت شهرهای خود مساعدت لازم نماید و سپس زکریا خان را برای بازگشت به لاهور مرخص ساخت.

ظاهراً در همین اوان بود که نادر به محمدتقی خان بیکلریگی فارس دستور داد که از راه دریا قوای کمکی به سند آورد و این دستور در اواخر پائیز به محمدتقی خان رسید که چگونگی اجرای آن بعداً از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

قوای نادری در زیر باران سیر آسا از رود جهناب، طرف حسن آباد پیش را بردند و چون نادر به حسن آباد رسید سفیرانی بدربار عثمانی و روسیه فرستاد تا آنها را از فتح هندوستان آگاه سازد و در تاریخ بیستم رجب (چشمشکرك چرخچی ناشی) سفیر کمر ایران در دربار عثمانی و (سردار بیک قرقلوتوپیچی ناشی) سفیر کمر ایران در سن پترزبورگ با هدایای گرانمایه و چندین فیل بطرف محل مأموریت خویش روان گشتند.

در اواخر ماه رجب ۱۱۵۲ هجری (نوامبر ۱۷۳۹ میلادی) در از خراسان خبری یافت مبنی بر اینکه اینبارس خن واهی خوارزم از لشکر کشی نادر به هندوستان خبر یافته و میدان را خالی تصور کرده و عده زیادی اوزبک و ترک همراه آورده و قصد حمله به حرسان را دارد این

خبر نادر را مصمم به حمله ترکستان ساخت

پس از ترك حسن آباد نادر از سمت باختر بطرف رود سند روی آورد و در عرض راه با مقاومت و شیخوهای طوایف بوسف زای که مردمی ساحشور و دایر بودند مواجه گردید و پس از آنکه با آنان بجنگهای خرنین پرداخت چون مشاهده کرد که ادامه جنگ ممکن است او را قبل از رسیدن فصل زمستان و انسداد جاده ها از رسیدن به حدود کابل بازدارد ناگزیر با آنها از در سازش در آمد و وعده کثرتی از آنان را در ارتش خود استخدام نمود پس از عبور از رود سند نادر راه پیشاور را پیش گرفت و سپس از معبر خیبر و جلال آباد بسوی کابل روی آورد و در تاریخ اول رمضان به آن شهر رسید و کلیه سران و رجال و سرکردگان افغانه به پیشواز شتافته و مراسم احترام بجای آوردند و متجاوز از ۴۰۰۰۰ تن افغانی از پیشاور و کابل و هزاره و نواحی دیگر داخل در ارتش وی شدند و به هرات اعزام گردیدند و در انتظار ورود او باقی ماندند.

چندی پیشتر نادر به میان نور محمد خدایار خان فرماندار نیرومند سند فرمان داده بود که برای ملاقات وی به کابل آید و شرط خدمت بجای آورد لکن وی بتصور اینکه نادر بر اثر عدم مسافت و خستگی سربازان خویش به رنج تأدیب وی تن در نخواهد داد فرمان نادر را ندیده گرفت و از رفتن کابل سرباز زد غافل از اینکه یکی از مشخصات مهم خوی نادر اصرار عجیب وی در نگاهداری نفوذ و قدرت خویش و کیفر دادن به طاعیان بود در حقیقت اگرچه بحومه زمستان بود و سرمای سخت هرگونه عیانت نظامی را دشوار و شاید هم غیر میسر میساخت بهذا نادر در ریح هشتم ماه رمضان برای سرکوبی خدایار خان از کابل

حرکت کرد و برای آنکه فیان مانع سرعت حرکت وی نگردند آنها را از راه فندهار و هرات بطرف ایران گسیل داشت.

در باره اسکه نادر از چه راهی خود را بخرم دره رسانید اطلاعات مبسوطی در دست نیست فعلاً مسلم است که پانزده میل در سمت جنوب سوی زاهد آباد پیشرفت کرد و در آنجا ممکن است طرف جنوب خاوری روی آورده و از بالای خرم دره عبور کرده باشد همچنین ممکن است از زاهد آباد بطرف کهنه هزاره در جنوب که از کاس سه مشرف فاصله دارد روان شده باشد از کهنه هزاره حاذق از سمت خاور بطرف هزار درخت بردیگ سرسبز رود خرم ممتد است. از این در راه حاذق اخیر در زمستان دموارتر است و احتمال قوی میرود که نادر این راه را اختیار کرده باشد باری راه پیمائی در آن مناطق دشوار کار آسانی نبود مگر این عدد کثیری از باقیمانده قوای نادر از شدت سرما جان سپردند و قوای ایران دانه و غله بسیار بیست و دو روز مجبور سه غمور از رودخانه خرم گردیدند و آنقدر از آب و حیوانات و گیاهان در آن در آب غرق گردید که میتوان گفت تقریباً یک چهارم آن در دست رشت

سراحدیم سر روز اول شوال ۱۰۵۳ هجری ۱ ژانویه ۱۷۳۰ /
 نادر از سرهانی دسور رود حیره که آب را دره سیاه در حد
 دیدند بطرف دشمنهای سرسبز سرار بر شد و در سر راه از آن رشتند
 هوی گره غرق در دسور گردید - مکن این حوضچه در بیابان زیر
 حوادی و مصائب سرانجام چشمور آن مجبور به رستند و پیر
 دسور دیگری در شتران رود توپخانه که دره در
 حی در سر راه در دژهای مسجده حرد و دره و ...

شدید پرداخته و در چند نقطه بستونهای نیروی ایران حملات سخت بردند نادر نسبت باین طوایف سرکش رفتار بسیار خشنی پیش گرفت و گاه از اوقات همه آنانرا از دم تیغ میگذرانید.

بطوریکه گذشت عده زیادی از دامهای حامل بنه در رود خرم غرق و بسیاری دیگر بر اثر نقصان علیق تلف شدند و در نتیجه وسائل حمل و نقل بسیار نایاب شده بود و در سمت جنوب نیز طوایف مختلف بدستور خدایارخان تا جائی که ممکن بود غله خودرا پنهان ساخته و بقیه راسوزانیده بودند و بهمین جهت قسمتی از نیروی ایران باکناف اعزام شده و مأمور جمع آوری خواربار گردیدند.

باری نادر در تاریخ پنجم شوال وارد دیره اسمعیل خان گردید و از آنجا قسمت اعظم نیروی خودرا سوار کشتی نموده و از راه رود بطرف دیرمغازیخان روی آورد و در تاریخ پانزدهم شوال به آنجا رسید و باز دیگر پیامی به خدایارخان فرستاد و او را دعوت به اطاعت نمود لکن آنمرد سرکش باز هم پا از طریق سرکشی بیرون ننهاد.

پس از آنکه نادر کلیه طوایف مناطق مجاور را تحت انقیاد در آورد باز دیگر بطرف جنوب پیش راند و در تاریخ چهاردهم ذی الحجه به (لارکاند) رسید و در آنجا اطلاع یافت که خدایارخان بطرف (کجرات) فرار کرده است و بهمین جهت نادر بنه خودرا در (لارکاند) گذاشت و به تعقیب خدایارخان پرداخت و چون به شهاد پور رسید مشاهده کرد که خدایارخان مدایبی زیاد با عریضدای دایر بر درخواست عفو تقدیم نموده ولی خود به دست حکم (عمر کوت) واقع در میان بی آب و علفی پناه برده و در آنجا سخت سنگربندی کرده است

نادر در تاریخ بیست و هشتم ذی الحجه از شهدادپور حرکت کرد و با سرعت بسیار سی فرسخ راه دشواریابان را پیمود و فردای آنروز به عمر کوت رسید بمحض رسیدن نادر خدایارخان سراسیمه شد و گنجینه‌های خود را طعمه حریق ساخت و آماده برای فرار گردید لکن کار از کار گذشته بود و بنابراین حاضر به تسلیم شد مشروط بر اینکه به وی و خانواده اش امان داده شود نادر از آنجاییکه قوایش فاقد آب و خواربار بودند این پیشنهاد را پذیرفت .

. راجع به ملاقاتی که بین نادر و خدایارخان روی داد و چگونگی تحویل گنجینه و جواهر خدایارخان به نادر داستانهای مختلفی در تاریخ ضبط است . بنا بقول عبدالکریم مقداری از جواهر و اشیاء بهادر سلاطین صفویه در میان اموال خدایارخان کشف گردید و بر اثر بازرسی معلوم شد که افغانه غلجانی قندهار هنگامیکه بدست نادر تار و ماگر دیدند غنائمی را که از ایران ربوده بودند با کثافت پراکنده کرده و مقداری از آنرا خدایارخان خریده بود ارزش طلا و جواهر و مروارید هائی که خدایارخان تحویل نادر داد باع بریک کرور روپیه میگردید .

نادر پس از چند روز اقامت در (عمر کوت) خدا یارخان را زنجیر کرد و با خود به لارکاند سرد و پنج روز پس از ورود به این شهر مراسم عید نوروز را با جلال و شکوه هر چه تمام تر آنجا برپا کرد .

ظاهراً در این اوان بود که زکریا خان بنا بفرمان نادر به لارکاند آمد و مورد عنایات شاهانه نادر قرار گرفت .

از آنجاییکه خدایارخان پس از تسلیم برابر رفتار یک خویش موجدت رضایت نادر را فراهم ساخت پادشاه ایران او را عفونمرد و حکومت فسنی

از ولایت سند را که تقریباً بالغ بر يك سوم حوزه فرمانروائی پيشين او بود
 بار دیگر بوی اعطاء کرد و او را در یافت اقب شاه قلی مفتخر ساخت در عوض
 خدایار خن متعهد گردید که سالی ده لك روپیه و دوهزار تن سوار بفرماندهی
 يکی از پسرانش برای نادر بفرستد و آنگاه نادر بقیه اراضی خدایار خان را
 تقسیم کرد و يك قسمت از سند را که متصل ببلوچستان بود به محبت خان
 حاکم بلوچستان عنایت نمود و شکاریور را بابعضی از مواضع ولایت سند که
 در جانب آبیای رود سند واقع بود به صادق خان ارزانی داشت .

هنگامیکه نادر در (لارکاند) اقامت داشت سفیرگیری از جانب
 محمدشاه با هدایای گرانبها و نامه ای دائر بر خدمتگزاری بحضور او رسید
 نادر به این نامه جواب شایسته ای داد و چند اسب اصیل با بیست شتر حامل
 خربوزه های باغ برای او ارسال داشت آنگاه بار دیگر زکریا خان و پسرش
 حیات خان را بوفداری و خدمت توفیه نمود و آنانرا مرخص کرد .
 بعد از این عملیات نادر به سرش (که در آن هنگام مقیم تهران بود)
 دستور داد که بسوی هرات حرکت کند و آنگاه در تاریخ ۱۳ محرم ۱۱۵۳
 با دوتن از پسران خدایار خان که بمنوان گروگان در انزام رکاب وی در آمده
 و دزدان لارکاند بسوی نادر آباد روی آورد و در تاریخ هفتم صفر در سن
 در سال قمری بعد از مدتی که بدهندوستان لشکر کشیده بود وارد نادر آباد شد



فصل شانزدهم

لشکر کشی رضاقلی میرزا به ترکستان آخرین نبردهای ابراهیم خان

در حایکه نادره شغول لشکر کشی به افغانستان و هندوستان بود حوادر مهمی در خراسان و ترکستان و آذربایجان و منطقه خایج فارس روی میداد چنانکه قبلاً گذشت نادراندر کی قبر از جگذاری در سال ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) رضاقلی میرزا پسر ارشد خود را به حکومت خراسان منصوب ساخت و باو فرمان داد که بسوی (اندخود) لشکر کشد و علی مردان خان افشار فرماندار متمرّد آنرا چنانکه باید گوشمال دهد در بهار این سال رضاقلی میرزا راه مشهد را پیش گرفت لکن بسوی (اندخود) بیش نراند و مدت دوازده ماه حمله بر (اندخود) را بتعویق انداخت زیرا سپاهیان وی آماده برای کربزار نبودند. درین هنگامه در مسووری دریافت کرد مبنی بر اینکه از (اندخود) بطرف ایخ روی آورد زیر ابوالحسن خن حاکم بلخ نیز علمه ضعیف برافراشته بود. طهماسب خان جلایرنیز که بمناسبت حوای رضاقلی میرزا در آن هنگام هفده سال بیشتر نداشت امده و در نزد سی عمده بت جنگی گریزه بود. همراه رضاقلی میرزا بطرف مشهد حرکت کرد و در آنروز چنانکه در دیگر از سیاهیان هرات هم نفوای رضاقلی میرزا پیوسته. هنگامی که رضاقلی میرزا وارد (اندخود) گردید، در آنروز...

افشار از علی مرادخان فرماندار آن شهر روی بر تافتند با اینهمه آن مرد سرکش در حدود شش هفته بمقاومت پرداخت تا اینکه ناگزیر به تسلیم گردید و به هرات اعزام و در آنجا اعدام شد. آنکاه رضاقلی میرزا با سرعت بسیار بطرف بلخ پیش راند و در تاریخ سوم و بیع الاول ۱۱۵۰ هجری (اول ژوئیه ۱۷۳۷) بحومه آن شهر رسید ابوالحسن فرماندار بلخ که از اخلاف چنگیز خان بود عزم داشت که تسلیم گردد لکن یکی از سرکردگان ازبک بنام (سعیدخان) وی را به ایستادگی تحریک کرد. پس از نبرد کوتاه و شدیدی صاحبشوران ایران قوای ازبک را شکست سختی دادند و عده بیشماری از آنانرا بظاک هلاکت افکندند و داخل استحکامات شهر شدند ابوالحسن خان بعد از پایداری مختصری تسلیم گردید و رضاقلی میرزا وی را با دیگر مردان بزرگ بلخ بقندهار نزد نادو فرستاد و سپس شاه قلی بیگ قاجار فرمانده پادگان مرو را به تعقیب سعیدخان و قوای وی فرستاد. شاه قلی بیگ با نیروی دشمن تماس حاصل نموده و بر ازبکها تلفات سنگین وارد ساخته و سپس بار دیگر بتعقیب آنان پرداخت و نظریه اینکه ممکن بود سران دیگر ازبک به سعیدخان پیوندند چندین هزار سرباز مأمور تقویت قوای شاه قلی بیگ گردیدند و سعیدخان ناگزیر به منطقه قندوز گریخت و در آنجا برای اغفال شاه قلی بیگ کوشش بسیار نمود و سرانجام متواری گردید و قوای ایران ناگزیر به باخ باز گشتند.

در همان اثنا رضاقلی میرزا به دانیال بیگ رئیس قبیله (کنگرات) دستور داد که تسایه شود لکن چون وی پاسخ مبهمی داد شاهزاده ایرانی در تردید ماند که چه تصمیمی اتخاذ کند و ناگزیر از طهماسب خان مشورت کرد و او رأی به اقدامات شدید داد و گفت: «ظفر مستلزم حمله و لشکر کشی

است « رضاقلی میرزا این قول را بکار بست و با عده‌ای از قوای خود ولی بدون توپخانه باتفاق طهماسب‌خان بسوی رودآمویه روی آورد و پس از عبور از این رود مدت چهل و هشت ساعت با دانیال بیگ نبرد شدیدی کرد و او را وادار به تسلیم نمود .

با آنکه رضاقلی میرزا از جانب پدر هیچ دستوری نداشت که در آن سوی رود آمویه بعمایات جنگی پردازد بطرف قرشی لشکر کشید و به این دستور فرستاد که توپخانه اسرا برای وی بمنطقه قرشی بفرستند . محمد رحیم بیگ (حکیم اتایق) که صدراعظم و راین ابوالفیض پدشاه بخارا بود از عمایات قوای ایران در منطقه رود آمویه و قصد حمله آنان بر قرشی آگاه گردید و قوای عظیمی گرد آورد و موفق شد بانیروی خویش زودتر از رضاقلی میرزا بر قرشی برسد .

پس از ورود سپاهیان ایرانی در خارج شهر نبرد خونینی در گرفت و طی آن به ازبکها تلفات سنگینی وارد آمد و بسیاری از سران آنان بهلاکت رسیدند و حکیم اتایق ناگزیر پیاپی به بخارا فرستاد مشعر بر اینکه هرگاه بیدرنگ قوای امدادی نرسد شهر سقوط خواهد کرد . ابوالفیض از طوایف هندوچان و سمرقند و خجند و تاشکند و نواحی دیگر اسامه داد نمود و چون بدین طریق قوای نیرومند بدست آورد ، توانست در پیرامون قرشی داخل خطوط سپاهیان ایران گردد و اندکی بعد نیز داخل شهر قرشی شود چنانکه روز پس از آن ارتش بخارا نبرد را آغاز کرد .

رضاقلی میرزا چون مشاهده کرد که سپاهیان دستخوش وحسرت گردیده‌اند بسا فرمودند هر فوجی خود مجانی ترتیب داد و طی آن حذر نمود . این عده که نبرد دشمن دور از غر و احتیاج است .

که به بلخ بازگردیم اما طهماسب خان در پاسخ خاطر نشان ساخت که هرگاه عقب نشینی اختیار کنند از بک ها به مقیبات آنان خواهند پرداخت و تلفات سنگین برایشان وارد خواهند ساخت واضافه کرد که هرگاه نادر اینجا بود بدون توجه به تفوق دشمن بجهل می پرداخت. رضاقلی میرزا بمحض اینکه توپخانه خود را دریافت داشت بنا به رأی طهماسب خان حمله را آغاز کرد لکن فرماندهی کل عملیات با طهماسب خان بود زیرا نادر مقرر داشته بود که در مسائل نظامی طهماسب خان مسئولیت را بعهده بگیرد. نبرد نخست بنفع ازبک ها تمام شد لکن ایرانیان با وجود عقب نشینی روحیه خویش را نباختند بطوریکه چون سرانجام توپها داخل صحنه کارزار شدند و تلفات سنگینی بدشمن وارد ساختند ورق بکلی برگشت. آدینه بیک فرمانده طوایف آق یلان و قوای خجند و تاشکند وعده کثیری دیگر از سران نیروی دشمن بهلاکت رسیدند و ارتش ازبک ناگزیر گردید بقرشی عقب نشینی نماید و تحت محاصره شدید در آید.

رضاقلی میرزا پس از آنکه عده کافی مأمور حفظ محاصره قرشی نمود بطرف (شالدوک) دژ مجاور روی آورد و آنرا نیز پس از یک ماه محاصره گشود و بعد از تصرف شالدوک رضاقلی میرزا به قرشی بازگشت و نبرد را برای اشغال آن شهر شدیدتر کرد. در این اثنا بود که نادر از عملیات برضد لموایف کنکرات و حمله بر قرشی و شالدوک آگاه گردید و از آنجا که میدانست نرگستان از دوره چنگیز خان و تیمور مرکز رشد و تربیت مردان جنگی و سلاحشور بوده است بیم آن داشت دستجات و طوایف مختلف ازبک بهم بیوندند و قبل از رسیدن وی بمنطقه رود آمویه کار نیروی قلیل پسرش را سازند. بنابراین نامه اعتراض آمیزی به رضاقلی میرزا نگاشت و بوی

دستور داد که به بلخ باز گردد و در آنجا منتظر دستوری باشد و به طهماسب خان نیز نامه‌ای بدین مضمون نگاشت .

« ای پیرفروت ! بتو دستور دادم که پس از تصرف بلخ در همدانجا بمانی . . اما تو بعوض اجرای دستور من دستخوش افکار جهانگشایی خود شدی و پسر محبوب من رضاقلی میرزا را نیز که از کودکی همواره احتیاط را دوست نداشته و به بیباکی مشهور است با افکار عبث فریفتی و بدین طریق خودت و پسر و ارتش پروزم را دچار خطر کردی . . . خدا کند که قوای ازبك و قزاق و قاموق و جغتای و روس بهم نیوندند و با عده نالچیز نیروی پیروز نو بر دروازه آغاز نمایند . . اینک دستور میدهم که به محض دریافت این نامه بدون کمترین درنگ به قبه الاسلام (بلخ) باز گردی . در مقابل این بی احتیاطی دستور خواهم داد که سرت را از تن جدا کنند و بدر بارما که دنیا سر تعظیم در مقابل آن فرود آورده است بیاورند .

در عین حال ندر پیامی به ابوالفیض فرستاد و حاکمیت وی را بر بخارا بر رسمیت شناخت و به پسرش نیز فرمان داد که خنگ را با او مناز که نماید پیک‌هایی که حامل این پیامها بودند اتفاق موقعی بهر شیئی رسیدند که حکیم ادلیق دیگر هیچگونه امیدی به ادامه مقاومت نداشت و طبیعی است بهمان اندازه از دریافت نامه نادر غرق در هسرب گردید که رضای فلی میرزا و طهماسب خان متاثر و امید شدند و چون تصور میکرد که دستور ندر به پسرش باشی از شکست هشی است که خود ندر متحمل گردیده است و سبب حمله شدید به زلباشه را محض شروع و سبب نشینی آن آحاد ساخت لکن طهماسب خان که چنین نقشه‌ای را پیش بینی کرده بود خود در سبب قوا حرکت کرد و به محض اینکه همه از يك ه. آتاز شد و بهادر ه. ه.

حمله متقابل موفقیت آمیزی نمود که ازبك ها ناگزیر تا دروازه های قرشی عقب نشستند و بدین طریق سپاهیان ایران بدون تلفات برود آمویه رسیدند ولی ازسرهای سخت زمستان رنج بسیار بردند و پس از عبور از رود به (بلخ) رسیدند .

آنکه رضاقلی میرزا و طهماسب خان بطرف قندوز روی آوردند زیرا فرماندار آن شهر بتحریرك سعیدخان سر کرده ازبك علم طغیان برافراشته بود . فرماندار قندوز و سعیدخان بر اثر حملات شدید قوای ایران بهلاکت رسیدند و رضاقلی میرزا پس از تصفیه امور قندوز پیروی از روح سلحشور خویش بطرف بدخشان لشکر کشید لکن چون به (کابل) رسید باردیگر فرمانی از نادر دریافت داشت که به او و طهماسب خان تأکید میکرد که دست از عملیات جنگی بردارند و به بلخ بازگردند و در آنجا منتظر دستورهای جدید باشند و ناگزیر سرتمکین فرود آوردند .

سال پیش که رضاقلی میرزا مشهد را بقصد اندخود و بلخ ترك گفت بسرعمویش عالی قلی خان پسر ارشد ابراهیم خان فرمانداری مشهد منصوب گردید . علی قلی که تقریباً هم سن رضاقلی میرزا بود از حزم و احتیاط و دیر و مملکت داری بهره زیادی نداشت و بجای ایفاء وظایف خویش به نهو و لعب میپرداخت گذشته از این چون اکثر سربازان خراسانی جزء قوای نادر و رضاقلی میرزا مشغول بیکار بودند در منطقه خراسان نیروی زیادی باقی نمانده بود بر حسب تصادف در این اوان محمد امین مهتریکی از فرماندهانی که در خدمت ایلیبرس خان خوارزم بود مسافرتی به مشهد نمود و عم از طبع عالی قلی خان و هم از ضعف پادگان خراسان آگاهی یافت و در ازگشت بخیوه مراتب را رسد ، به ایلیبرس گزارش داد و او نیز تصمیم گرفت

توای کثیری را بسیج نموده و خراسان را تصرف کند بنا براین ایلبرس پس از بازگشت از بخارا بخیوه قوای پنج قلعه خوارزم را جمع نموده و از کلیه طوایف ترکمن نیز مدد خواست و پس از آنکه نیروی عظیمی که از ۱۰۰۰۰۰ تن تجاوز میکرد گرد آمد تصمیم گرفت خراسان را مسخر کند و نادر را در هندوستان شکست دهد و آن کشور را نیز بقلعه و فرمانروائی خویش منضم سازد.

جاسوسانی که از خیوه آمدند رضاقلی میرزا را از مقاصد ایلبرس آگاه ساختند لکن رضاقلی میرزا نخست در باور کردن این اخبار تردید داشت با اینهمه بزودی از خطری که خراسان را تهدید میکرد آگاه شد و مراتب را بنادر اطلاع داد. نادر به محض آگاه شدن از این موضوع به رضاقلی و طهماسب خان در بلخ دستور فرستاد که بیدرنک بوی پیوندند تا ترتیب دفاع از خراسان داده شود و نیز تصمیم گرفت که در بازگشت از هندوستان ایلبرس را چنانکه باید گوشمال دهد.

رضاقلی میرزا و طهماسب خان از طریق قندوز و کابل حرکت کردند و در بهار سفلی بنادر ملحق گردیدند. شاهنشاه ایران پسرش را به بیت مهر و محبت پذیرفت لکن به طهماسب خان زیاده اعضاء نکرد و آن فرماده دایر مردم بیم آن داشت که سرش از تن جدا شود نذر نمود او را در خون خواند و بطرز رفرارش سخت اعتراض نمود لکن چون مشاهده کرد که طهماسب خان روحاً نادم و متأثر است او را بخشید.

آنگاه نادر رضاقلی میرزا را منیبت سلفی برین منصوب کرد و مفتخار این حادثه مهم صیاهر بزرگی تربیت داد و پس از رحلت در باریان خلعت و نشان بخشید و پس از این نادر رضای میرزا

بستاد خود خواند و محرمانه بوی چنین اندرز داد :

« اکنون که به سلطنت ایران رسیده‌ای باید نگهبانان شاه‌طهماسب را که در شهر سبزوار محبوس است از میان کسانی که بتو ایمان دارند برگزینی و سایر مردم را از دسترسی باو ممنوع داری و در سرتاسر کشور هر جا که ما فرماندار و شهرداری تعیین کرده‌ایم باید نسبت بآنان بذل توجه و عطوفت نمائی و از هر گونه تغییر و یا انفصالی احتراز جوئی و نسبت به صحرائشینان نیز باید همواره مراقبت کامل بنمائی و هرگاه خدای ناکرده قوای ترکستان و عثمانی و اروپا بسوی ایران روی آورند باید با پیران و ریش سفیدان و سران طوایف و قبایل مختلف درباره طرز جنگ با آنها مشورت کنی ولی مواظب باش مرتکب این ابله‌ی نگردي که تا حل موضوع و اختلافی بوسیله صلح و سازش میسر باشد دست به اسلحه‌بری. دزدان و غارتگران و شیادان را نابود کن و نسبت به بازرگانان و کاروانهای ییگانه منتهای رأفت و مهربانی را معمول دار تا آوازه عدالت و جوانمردی و سخاوت تو در سرتاسر جهان پیچد. از اسراف و تبذیر بر حذر باش لکن هرگاه حادثه‌ای برای کشور روی داد بمنظور دفع آن در استفاده از خزانه و تشویق سربازان تردیدی بخود راه نده. »

پس از آنکه نادر رفتار پسرش را بدین طریق تعیین کرد یادآور شد که ممکن است برای مدت شش ماه کمترین اثرونشانه‌ای از وی بدست نیاید و آنگاه به رضاقلی میرزا دستور داد که بفرض حمله به ایلبرس بدفاع پردازد و گزارش عملیات خود را مرسومًا بوی بدهد تا بتواند آن مرد کردن کش را برای سایر طغیان و رادزان درس عبرتی سازد. »

رضاقلی میرزا سپس از پدر خود اجازه مرخصی گرفت و با سرعت هر

چه تمامتر بطرف هرات پیش راند و در آنجا ۶۰۰ تن سوار که مأمور بلخ بودند به وی ملحق گردیدند. رضاقلی میرزا پس از آنکه نامه‌ای به علیقلی خان در مشهد نگاشت و با و دستور داد که بوی ملحق گردد بطرف رود (تجن) رهسپار گردید تا تحقیق کند آیا خبری از حمله ایلبرس هست یا نه و چون جلوداران او پیشرفت عمده قوای ازبک را اعلام داشتند پس از مشورت با فرماندهان خود چنانکه قبلاً مقرر شده بود به اییورد عقب نشینی کرد. چون ایلبرس به تجن رسید تصمیم گرفت قوای خود را بچند دسته تقسیم کند و در آن واحد به مشهد و چند نقطه دیگر حمله برد. اما در این اثناء بین قره‌قلپاها و ترکمن‌های آرال از یکطرف و طوایف تکه از جانب دیگر اختلافی روی داد که ایلبرس باز حمت فراوان برفع آن نائل آمد. در عین حال هنوز این اختلاف پایان نیافته بود که پیکی از خوارزم خبر آورد قزاقی از غیبت ایلبرس استفاده نموده است و قصد حمله به خوارزم را دارد این حوادث موجب آن گردید که ایلبرس فکر اشغال خراسان را از سربکلی بدر کند و بخوارزم باز گردد. آنکه رضاقلی میرزا به نادر گزارش داد که خطر حمله بر خراسان مرتفع گردید و خود نیز از اییورد بطرف مشهد روی آورد.

قبل از آنکه یادآور شویم رضاقلی میرزا در بقیه دوره نیات مساعدت چگونه از عهده انجام وظائف خویش برآمد لازم است نظری به حوادث شمال باختری ایران بیفکنیم و مشاهده نماییم که چگونه ابراهیم خان در آنجا بهلاکت رسید.

ابراهیم خان در شمال باختری ایران همان دم می را داشت که رضاقلی میرزا پسر نادرش در شمال خاوری دارا بود. ابراهیم خان به خراسان

بمناسبت سن و آزمودگی خویش در قلمرو خود قوای نظامی را کاملاً در تحت بازرسی داشت .

در شمال باختری ایران خطر حمله عثمانیان با روسها وجود نداشت و از جانب گرجستان نیز هیچ وجه جای نگرانی نبود زیرا نادر آنرا کاملاً تحت انقیاد در آورده و صفی خان بوجاری فرماندار تفایس تیمور و سایر رجال معروف گرجی را دستگیر ساخته و آنرا بعنوان گروگان نزد شاه فرستاده بود . بنابراین تنها خطری که شمال باختری ایران را تهدید میکرد خطر ازگیها بود و با آنکه بسیاری از سران آنان تسلیم شده بودند این مردم نلراحت از هر فرصت مناسبی استفاده نموده و به همسایگان ثروتمند خویش در جنوب خاوری و جنوب حمله می بردند .

چنانکه در ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) ازگیها دست به حمله شدیدی زدند لکن قوای ایران و گرجستان با تفاق مهاجمین را عقب راندند در بایزیا اوائل زمستان همان سال یکی از زنان ابراهیم خان زندگی را بدرود گفت . او یکی از دختران شاه سلطان حسین بود که پنج سال پیش بمقدار ابراهیم خان در آمد . ابراهیم خان به پدر محمد کاظم که یکی از دوستان نزدیکش بود دستور داد جسد زنش را بمشهد ببرد و او را در آنجا مدفون سازد . او این دستور را انجام داد و پسرش محمد کاظم را با خود به آذربایجان آورد و ابراهیم نسبت به وی مهربانی بسیار کرد و او را بر طبق درخواستش جزء یساوولان خویش در آورد .

در همان زمستان ابراهیم خان بنا به تقاضای نادر پسر ارشد خود علی قلی خان را بمشهد فرستاد و چنانکه قلامت ذکر شدیم علی قلی خان به فرمانداری مشهد منصوب گردید اندکی بعد کتوان دختر تیمور نیز به مشهد گسیل

گردید و در آنجا با جلال و شکوه خاصی با علی قلی خان عروسی کرد. سال ۱۱۵۰ هجری (۱۷۳۷ میلادی) از لحاظ سیاسی سال آرامی بود. اینهمه سوانح زیادی روی داد که از جمله آنها باید مذهب و طاعون و وحشی را یاد آورد که در نزدیکی گنجه بروز کرد و سرعت بسیار مناصق و سیم را فرا گرفت ابراهیم خان که سخت از ابتلاء به این مرض خانمانسوز هراسناک بود رخت سفر به تفایس کشید ولی در حوالی شهر دریافت که آنجا نیز آلوده شده است و ناگزیر بطرف (ایروان) روی آورد لکن مرض بروی پیشی گرفته و قبلاً وارد آن شهر شده بود محمد کاظم خان که همراه ابراهیم خان بود از نلفات طاعون در نخجوان که نزدیک آن اردو زده بودند داسنهای وحشت زائی نقل می کند.

ابراهیم خان آنگاه بامید نجات از مرگ به تبریز بازگشت و محضر ورود به آنجا پدر محمد کاظم خان در گذشت ولی ظاهراً علت مرگ وی طاعون نبوده است. ابراهیم خان مدتی در تبریز باقی ماند لکن چون آثار مرض در شهر ظاهر شد سرعت از آنجا خارج گردید (بنابقول محمد کاظم خان تنها در ظرف دو ماه ۴۷ تن بر اثر طاعون در تبریز بهلاکت رسیدند).

ابراهیم خان پس از آنکه مدتی در اردبیل بسربرد به تبریز که از آن مرض خانمانسوز رهائی یافته بود بازگشت ضاهر بازگشت ابراهیم خان به تبریز در حدود سال ۱۱۵۱ هجری (۱۷۳۸ میلادی) صورت گرفت در بهار یا اوایل تابستان همین سال ابراهیم خان اخبار هنر نامیه را رضاقلی میرزا را در تبرکستن شنید و روح حاضری و شهر جویش تحریک شد و بطرافین خود چنین گفت «اودرجوانی تمام منطقه و راه شهر

تسغیر کرد مانیز باید داغستان را تحت تسلط خویش در آوریم ، و ساراین
بسران طوایف آذربایجان و مناطق مجاور فرمان داد که با قوای خویش
در تبریز متمرکز گردند . چون قوا در تبریز جمع آمدند ابراهیم خان
بطرف قره باغ روی آورد و در آنجا قوای شیروان و ایروان و گرجستان
و مناطق دیگر آذربایجان به وی پیوستند و ابراهیم خان از رودارس گذشته
و به اوسمی کوچک و اوسمی بزرگ و سایر سران طوایف آن حدود اخطار
کرد که تسلیم شوند لکن همه آنها باسنشای اوسمی کوچک از اجابت
درخواست ابراهیم خان سرباز زدند و حتی مرضی قای خان علناً علم طغیان
برافراشت .

ابراهیم خان بسرکردگی ۳۲۰۰۰ تن سپاهی از رود (آقری جای)
عبور نموده و بطرف (کاخ) روانه گردید و در آنجا با فرماندهان خویش
کنکاش مهمی ترتیب داد و چنین مقرر داشت که در کاخ دژ نیرومندی بنا
گردد و اثاثیه سنگین وزن در آنجا انبار شود و آنگاه عمده قوا بسمت
باختر بنقطه ای معروف به (آق برج) که اقامتگاه شاه عباس کبیر بود پیش
راند . در آق برج نیز میبایستی دزدیگری ساخته شود و بمنزله ایستگاه
مقدم عمایات برضد طوایف جاروتله بکار رود

چون عملیات به این مرحله رسید از جانب نادر پیکهائی رسیدند و
بفرماندهان مرو و قوای آنان دستور ترك مخاصمه و بازگشت به مناطق
خود دادند عین این دستور به نقاط دیگر کشور نیز صادر شده بود با اینهمه
محمد کاظم خان که حوانی پرشور و رزم جو بود به ابراهیم خان پیشنهاد
کرد به پیکار ادامه دهد و ابراهیم خان تقاضای او را پذیرفت و سپس مقرر
گردید سران مرو که عده آنان بالغ بر ۶۰ تن میگردید فردای آن روز

به مناطق خویش بازگردند. آنشب محمد کاظم خان خواب دید که لزکیها به ایرانیان حمله برده و آنانرا شکست داده اند و پرچم ابراهیم خان سیاه شده و خود با اسبش از گل و لای پوشیده شده است. محمد کاظم خان این خواب را بفال بد گرفته و بامدادان نزد ابراهیم خان رفت و بدون آنکه از خواب خویش سخنی بمیان آورد به وی خاطر نشان ساخت که چون همه دوستانش بخانه های خود باز میگردند او بتنهای کاری انجام نخواهد داد و ابراهیم خان چون او را مغموم یافت به وی خامت و انعام بخشید و اجازه داد که با سایرین منطقه جنگ را ترك گوید. محمد کاظم خان که از راه تبریز مسافرت کرد جسد پدرش را که بطور موقت در تبریز مخاك سپرده شده بود همراه خود به مشهد برد و آنرا در آنجا مدفون ساخت.

ابراهیم خان سپس بطرف آق برج روی آورد و مشاهده کرد که ساختمان دژیشرفت کامل نموده است و مقدمات حمله به جاروتله نیز فراهم گردیده است. در این اثنا، لزکیها چون از قصد ابراهیم خان آگاه گرد یافته بودند نه تنها کلیه افراد قابل خدمت را در حوالی سرزمین خود گرد آوردند بلکه از لزکیها و قراچه داعهای داعستان نیز استمداد نموده و آنان را ۲۰۰۰ تن نیرو مکمل از گنجا اعزام داشتند. آنگاه دوتن از لزکیم حارث بن ابراهیم دیوانه و خلیل فرم، دهی قوای مشترک را بعهده گرفته و عده ای از قوای خود را در سرگردیه های که ایرانیان میبایست از آن عبور نمایند گماشتند. ابراهیم خان در صدد برآمد که بمشاه از گنجا را بفرستد و بنابر این عده ای از قوای شبروانی و گرجی را بفرستد تا بروی دشمن را از عقب عاقلگر کند. رزم شدیدی روی داد که طی آن پیروزی گهر با ایرانیان و زمانی با از گنجا بود تا آنکه قوای حرسه ای بیک حرکت

دورانی علیه هوای کوهستانی دشمن مبادرت نمودند و در نتیجه آن نیروی ایران موفق شد به بنه لزکیها حمله شدیدی بردلکن تلاش نیروی ابراهیم خان برای تصرف يك موضوع مهم کوهستانی که در تصرف ابراهیم دیوانه و خلیل بود بجائی نرسید و تلفات سنگینی بایرانیان وارد آمد. ابراهیم خان ناگزیر در صدد برآمد که از جبهه به نیروی دشمن حمله برد لکن افسران او را از این قصد بازداشتند و تأکید کردند که آن موضع تصرف شدنی نیست. بنابراین مانوری برای رسیدن بدشمن از راه دیگر آغاز شد و عورتان این راه نیز مستلزم گذشتن از جاده باریک و بسیار دشوار بود که در پیرامون آن جنگلهای انبوه قرار داشت چون سران لزکی از مقاصد ابراهیم خان آگاه گردیدند عده ای داوطلب را مأمور ساختند که در دو طرف جاده کمین کنند و نیروی ایران را بدام افکنند. چون قوای ابراهیم خان نمایان شدند لزکیها از شلیک خودداری نموده و گذاشتند که عده ای از قوای شیروانی و کرد و گرجی عبور نمایند و سپس بطرف خود ابراهیم خان و ستاد و نگهبانان وی حمله بردند. ایرانیان که از سرنوشت قوای جلودار خود اطلاع نداشتند دوچار وضع دشواری گردیدند و تلفات سنگینی متحمل شدند. ابراهیم دیوانه که با داوطلبان لزکی بود ابراهیم خان را شناخت و بطرف او شلیک کرد و سرش را زخمی ساخت پرچم دار نیروی ایران نیز بهلاکت رسید و همچنین اغورخان فرماندار گنجه هم که ابراهیم خان را بوصیه بفرار از دام میکرد نقش زمین گردید و ابراهیم دیوانه و خلیل چون مشاهده کردند قوای ایران دچار هرج و مرج گردیده اند حمله پرداختند و ابراهیم خان مجدداً مورد شلیک گلوله ابراهیم دیوانه قرار گرفته و آنرا بهلاکت رسید و آنگاه جنگ سر نیزه خونینی آغاز گردید لکن تنهائمه

معدودی از ایرانیان توانستند فرار نمایند و خبر سانحه را به بقیه ارتش ایران اطلاع دهند.

پس از مرگ ابراهیم خان فرماندهی کل قوای ایران به محمدخان افشاریکی از خویشاوندان نادر و اگذار گردید و او با اشکال فراوان توانست خویشان را به ارس برساند. با اینکه ارکیها نخست نسبت به جسد ابراهیم خان مراتب احترام را رعایت کردند و آنرا در تابوتی گذاشتند با اینهمه لزکیهای جلر آنرا از تابوت بدر آورده بدرختی آویزان کردند و سوزانیدند.

وقتی بنظر آوریم که لزکیها چگونه بدینسان نسبت به جسد برادر و نادر بی احترامی کردند تصدیق میکنیم از جبار وی از لزکیها و میل شدیدش به انتقام گرفتن از آنان بی مورد نبوده است.

ابراهیم خان اگرچه از شجاعت چندان بی بهره نبود با وجود این بهیچ روی نبوغ برادرش را نداشت و فرمانده خیلی لایقی نبود. با توجه به اوضاع زمانی می توان گفت که وی اگرچه مرد ستمگری نبود با اینهمه گاهی طریق بی عدالتی می پیمود. رفتار وی با محمد کاظم خان کواه بر آنست که نسبت به زیردستان خود مهربان بود.

تاریخ کشته شدن ابراهیم خان معلوم نیست لکن محمد کاظم خان نگاشته است که این سانحه در ماه شعبان سال ۱۵۰۰ روی داد و ورقه آخر را فراموش کرده اما از قرائن زیاد پیدا است که در تاریخ ۱۱۵۱ هجری وده و خبر آن بیدرنك به نادر رسیده و او را سبب بر آشفته است.



فصل هفدهم

دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا



چگونگی انتصاب رضاقلی میرزا به نیابت سلطنت ایران و اقدامات او را برای دفع حمله ایلبرس بخراسان قبلاً یاد آور شدیم. پس از آنکه مسلم شد ایلبرس وقوایش از فکر اشغال خراسان بکلی منصرف گردیده و بخوارزم بازگشته اند رضاقلی میرزا از ایبورد بطرف مشهد حرکت کرد و خبر این انتقال را توسط پیک پیدرش داد.

چون رضاقلی میرزا مشهد را بعنوان کرسی حکومت خویش انتخاب نمود شخصاً بر تق و فتح امور پرداخت و اکثر دستورهای و اندرزهای پدرش را نشنیده گرفت. برای شناختن دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا باید نکات زیر را همواره بخاطر داشت. نخست اینکه او جز در مقابل پدرش که صدها فرسنگ در آن سوی هند و کش بسرمی برد، در برابر کسی مسئول نبود نادر هنگامی که رضاقلی میرزا را به نیابت سلطنت برگزید ترتیبی داد که ابراهیم خان برادرش تا اندازه ای کارهای نایب السلطنه را تحت مراقبت قرار دهد لکن در همین اوان ابراهیم خان زندگی را بدرود گفت. دوم اینکه رضاقلی میرزا تا حدی خودسروجاه طالب بود. سوم اینکه مدت های مدید مثلاً گاهی مدت ده سال تا یک سال هیچگونه خبر موثقی از پدرش باو نمیرسید.

بلری رضاقلی میرزا در سه ماه اول اقامت خود دره شهد گارد مخصوصی مرکب از ۱۳۰۰۰ تن از سربازان خراسانی تشکیل داده و آنانرا بالباس مليله دوزی و شمشیرهای مرصع آراست و به نگهبانی دربار خود گماشت و در این حال بساط تجمل گسترد و برای خود دستگاه سلطنتی باشکوهی فراهم ساخت. بدیهی است که درباریان و چاپلوسان نیز برای رسیدن به مقاصد سوء خویش در پیرامون وی حلقه زدند و از نا آزمودگی او استفاده بسیار بردند چنانکه باو اتفاقا کردند حکامی که پدرت انتخاب کرده است چون مدت مدیدی است از او خبری ندارند علم طغیان برخوانند افراشت و بهتر است آنانرا از کاربر کنار کنی و کسانی دیگر که مورد اعتمادت باشند بجای آنان بگماری. رضاقلی میرزا نیز فریب سخنان غرض آلود آنانرا خورد و عده کثیری از حکام شایسته و آزموده را از مقامهای خود منفصل کرد و اشخاص دیگری را بدون تأمل و دقت به جانشینی آنان برگزید و گذشته از این بیش از پیش بر روش استبداد و خودسری افزود و برای گناهان ناچیز عده کثیری را به لاکت رسانید. (هانوی) راجع به خوی و رفتار نایب السلطنه در آن زمان چنین مینگارد.

«بر اثر ارتکاب این اقدامات ظالمانه، در اندک مدتی توده مردم را وحشتناک ساخت و گذشته از این با تحصیل انحصار تجارت دست بازرگانان را ازداد و ستد کوتاه کرد.»

هانوی جزئیات بدست آوردن انحصار تجارت ابریشم را از طرف رضاقلی میرزا حکایت کرده و از قول (التن) و (کرایه) که در سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹ میلادی) با مقدار زیادی کالاهای متعلق به کمپانی روسی به مشهد آمده بودند چنین نقل می کند

«بازرگانان وASTE به نایب السلطنه انحصار تجارت ابریشم را کاملاً بدست داشتند و هیچکس جز آنان حق خرید کالاهای وارداتی را نداشت. در باره ابریشم نیز نه تنها محصول ابریشم خام گیلان بلکه ابریشم کلیه ایالات بدست نایب السلطنه احتکار میشد بطوریکه ما کالاهای خود را جز با کالای عمال او نمیتوانستیم مبادله نمائیم. اما (التن) و (گرایم) بعداً تصدیق میکنند که محتکر حقیقی رضاقلی میرزا نبود بلکه یکی از بازرگانان اصفهان بود که سمت خزانه داری نایب السلطنه را داشت و همه کالاهای اروپائی را بنفع خود انبار میکرد. باین همه نایب السلطنه بنا تقاضای التن و گرایم در سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹ میلادی) بآنها امتیازات مهمی بخشید و از اختیارات بازرگانان وASTE بخود کاست.

باید دانست این امتیازات که محدود بمرکز و جنوب ایران بود مانع کار و تجارت کمپانی هند خاوری نمیشد. رضاقلی میرزا با آنکه گاهی ظالم و زورگو بود در موارد بیشماری اثبات کرد که بفکر منافع و راحت رعایای خود نیز میباشد. در سال ۱۱۵۲ هجری تقی خان بیکلری یکی فارس به کلاس کرمان دستور داد ۱۵۰۰ تومان مانیات برای او جمع آوری کند و تحویل او دهد. کلاتر کرمان به رضاقلی میرزا مراتب را گزارش داد نایب السلطنه مقرر داشت که دستور بیکلری یکی فارس ملغی گردد.

با اینهمه تقی خان کلاتر را مجبور به جمع آوری پول نمود و آن مأمور بیچاره چون نواست بایش از ملغی جمع آوری نماید بقیه آرا از کمپانیهای انگلیس و هاند در کرمان قرض گرفت و سپس بار دیگر موضوع را بر رضاقلی میرزا گزارش داد و او نیز به تقی خان دستور فوری و اکید

داد که پولها را مسترد دارد و تا دینار آخر پولی را که از اروپائیان گرفته بودند پس دهند .

تنها در این مورد نبود که رضاقلی میرزا جداً برای جلوگیری از خود سربهای تقی خان مداخله نمود بلکه در پائیز ۱۱۵۱ هجری (سال ۱۷۳۱ میلادی) نیز یکلریکی اقدامی بزیان کمپانی هند خاوری نمود ؛ و این کمپانی موضوع را به اداره مرکزی در بمبئی گزارش داد و آنجا نوبه خود مراتب را باطلاع نادر رسانید و نادر نامه ای به رضاقلی میرزا نگاشت و از رفتار یکلریکی اظهار عدم رضایت کرد رضاقلی میرزا سخت بر آشفت و به تقی خان دستور داد خسارت وارد بکمپانی را جبران کند .

در سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹ میلادی) پسر تقی خان از اصفهان بطرف دربار رضاقلی میرزا رهسپار بود . رضاقلی میرزا بنا بتمهیک مخالفان تقی خان ، پسر او را خلع سلاح کرد و نسبت به او منتهای بد رفتاری را نمود . بطوریکه رضاقلی میرزا و تقی خان نسبت بیکدیگر خصومت شدیدی داشتند و بدون شبهه یکلریکی فارس بعد از نفوذ فراوان خود در نزد نادر بزیان و لطمه استفاده بسیار نمود . یکی از مهمترین حوادث دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا اعدام شاه طهماسب تیره روز و اعضای خانواده اوست . این اقدام ظالمانه که رضاقلی میرزا مسئول آنست یکی از کارهای ناپسند و ایعهد نادر بشمار میرود .

در بهار سال ۱۱۵۲ هجری در ایران شهرت یافت که بیماری خطرناکی داعنگیر ارتش ایران در هندوستان گردیده و خود نادر نیز بهلاکت رسیده است بعد از این قبیل شایعات که ظاهر از طرف هندیان مقیم ایران بمنظور تولید تشویق در اذهان و تهیه وسائل بزرگشت نادر منتشر میشد زیاد شیوع

یافت . مخصوصاً در اواخر سال مذکور شایعه مرگ نادر قوت بیشتری در ایران گرفت و محمدحسین خان که از قاجارهای استرآباد بود و از ندیمان رضاقلی میرزا بشمار میرفت به وی اندرز داد که از راه احتیاط شاه طهماسب و دوشسرش را بهلاکت رساند زیرا هرگاه شایعه مرگ نادر تأیید گردد در سبزوآر بنفع زندانیان صفوی آتش طغیان برافروخته خواهد شد و شعله آن بسرعت فراوان نواحی اطراف را فرا خواهد گرفت و عواقب وخیمی برای نایب السلطنه خواهد داشت . برخی دیگر از سران ایرانی نیز مانند رحیم سلطان مرو اظهارات محمدحسین خان را تأیید کردند و رضاقلی میرزا هم پس از دو روز تفکر تصمیم به نابود کردن شاه طهماسب و پسرانش گرفت و محمدحسین خان برای اجرای این تصمیم به سبزوآر گسیل گردید . هنگامی که محمدحسین خان بساختمانی که شاه سابق صفوی و خانواده اش در آنجا محبوس بودند رسید ظاهراً شاه طهماسب به مقاصد سوء وی پی برد و به حرم ملتبجی گردید و موضوع را افشا نمود و آنگاه شیون و فغان از حرم سرا برخاست . محمدحسین خان بانهایت قساوت قلب داخل حرم شد و باطنابی که همراه آورده بود پادشاه تیره بخت صفوی را خفه کرد . پسر شاه طهماسب عباس میرزا که بیش از هشت سال نداشت دهشت زده به جنازه پدرش چسبید و شروع بگریه و زاری نمود لکن محمدحسین خان او را نیز با بیرحمی هرچه تمامتر بهلاکت رسانید و اسمعیل میرزا پسر کوچکتر پادشاه نگون بخت صفوی را هم بچاه انداخت . مردنیکوکاری اسمعیل میرزا را از چاه درآورد لکن آن کودک سیه روز بعوض آنکه در صدد فرار برآید بطرف جنازه پدرش و برادرش عباس میرزا شتافت و زار زار گریست . آنکه محمدحسین خان با قساوت بی نظیری سر آن کودک را از تن جدا کرد . این حادثه

تأثر انگیز درسبزواری تولید انزجار و غوغائی نمود و مدت چند روز در شهر سوگواری برقرار گردید و مخصوصاً مردم بر قتل اسمعیل میرزا زار زار میگریستند زیرا کودکی محبوب بود. بعد از آنکه مردم سبزواری برای پادشاه مقتول مراسم عزاداری بجای آوردند جنازه او و دو پسرش را به مشهد برده و در آنجا دفن نمودند.

پس از آنکه رضاقلی میرزا از نابود شدن شاه طهماسب و پسرانش اطمینان حاصل کرد بر اثر تحریک و تشویق چاپلوسان و درباریان سود طلب بفکر احراز مقام سلطنت برآمد لکن بزودی ناگزیر شد این فکر را از سر بدر کند زیرا ناگهان اخبار میبج پیروزیهای بزرگ نادر و تصرف پایتخت هندوستان بمشهد رسید. محمد کاظم نقل میکند که رضاقلی میرزا بمحض اینکه از اخبار پیروزی پدرش آگاهی یافت انگشت ندامت از رفتار ناپسندانه خویش بدندان گزید و بشکرانه پیروزیهای پدرش و ازواه تظاهر دستور داد که مدت چند روز کوچه ها و خیابانها و بازار مشهد چراغانی شود و در تمام آن مدت جشن های با شکوه ترتیب داد و شادمانی کرد. فاطمه سلطان بیگم زن رضاقلی میرزا که خواهر شاه طهماسب بود در آغاز از کشته شدن برادر و پسران برادرش اطلاع نداشت و تنها موقعیکه دید دایه اش پیوسته میگرید و در اطراف علت می تابی او بتحقیق پرداخت از حقیقت تلخ آگاه گردید و چنان در مقابل این پیش آمد غم زده و دژم گردید که تصمیم بنخود کشی گرفت و خود را از زندگی محروم ساخت. برخی میگویند که خود را دار زد و بعضی دیگر عقیده دارند باز هری که در یکی از انگشت ریه اش همیشه داشت بزندگی خویش خاتمه داد چون رضاقلی میرزا از مرگ همسرش اطلاع یافت سخت متأسر گردید و جنازه او را با احترام در کنار جنازه برادرش در

حرم امام رضا (ع) بخاک سپرد و چند روز بعد برای تشکیل انجمن نوروز راه تهران را پیش گرفت ظاهراً قتل شاه طهماسب و دوپسرش در حدود اسفند ۱۱۵۳ هجری (۱۷۴۰ میلادی) صورت گرفت .

رضاقلی میرزا قبل از تشکیل انجمن نوروز بنا بدستور پدرش فرمانی در سرتاسر ایران منتشر ساخت و بر طبق آن از مردم درخواست کرد که سکه های رایج را اعم از عباسی و محمودی و نادری با رویه هم ارز آنها که نادر در هندوستان سکه زده بود تعویض نمایند .

راجع به قصد رضاقلی میرزا از تشکیل انجمن نوروز شایعات اغراق آمیزی در اصفهان و جاهای دیگر انتشار داشت و برخی این انجمن را به انجمن دشت مغان تشبیه نموده و می گفتند رضاقلی میرزا برای آن همه حکام ایران را به تهران خوانده است که قصد دارد بنا بمعمول هر ساله بحساب دخل و خرج ایالات مختلف رسیدگی کند .

در بهار سال ۱۱۵۳ هجری (۱۷۴۰ میلادی) دربصره شیوع داشت که احمد شاه سردار عثمانی تصمیم گرفته است در موردیکه خبر در گذشت نادر تأیید گردد تاج و تخت ایران را تصاحب نماید . معلوم نبود که این شایعه تا چه اندازه صحت دارد لکن از آنجا که احمد پاشا مردی طماع بود و در دوران آشفته ای که متعاقب لشکر کشی های افغانه در ایران برقرار گردید قسمت اعظم باخترا ایران را بتصرف در آورده بود بعید نیست که بفکر تجدید نقشه قدیم خود افتاده و خواسته باشد که از مرگ نادر استفاده نموده و سلطنتی شامل ایالات کرمانشاه و اردلان و همدان و دوولایت بغداد و بصره تشکیل دهد .

باری با آنکه نادر به رضاقلی میرزا دستور داده و د که برای ملاقات

وی به هرات شتابد نایب السلطنه بیهانه اینکه گرفتار امور مملکتی است در رفتن احوال میوزید و هنوز معلوم نیست آیا براستی امور کشور وی را از اطاعت دستور پدر باز میداشت یا اینکه اصولاً از ملاقات پدر خشنش بیمناک بود هنگامیکه رضاقلی میرزا سرانجام تصمیم به ترك طهران و ملاقات پدر خود گرفت باندازه کافی نفوذ و قدرت یافته بود که نگهبانان مخصوص خویش را نیز همراه بردارد و مانند پادشاهی با طمطراق و جلال مسافرت کند. چون رضاقلی میرزا بموقع تهران را ترك نکرده بود ملاقات در هرات صورت نگرفت بلکه این ملاقات در قره تپه در بادغیس روی داد.

محمد کاظم که از هرات همراه نادر بود میگوید که شاهنشاه ایران بر قلی سوار بود و چون رضاقلی میرزا و افسران او به پنجاه ذرعی رسیدند از اسب پیاده شدند و آنگاه نادر نگهبانان ویرا سنان دید و از مشاهده لباسهای فاخر آنان متعجب گردید لکن شگفتی خویش را مستور داشت و با نهایت مهربانی پرسش را در آغوش کشید با اینهمه در بافت اخباری که راجع به رفتار رضاقلی میرزا و داعیه سلطنت طلبی وی به او رسیده بود تا اندازه ای حقیقت داشته است و بدرنگ دستور داد که نگهبانان رضاقلی میرزا متفرق گردند و در ظرف نیم ساعت از ۱۲۰۰۰ گارد مخصوص رضا قلی میرزا بیش از ۳۰ تا ۴۰ تن نگهبان مخصوص باقی نماند.

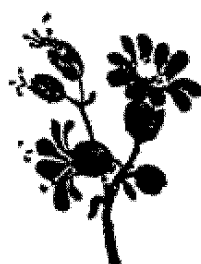
رضاقلی میرزا بر اثر از دست دادن نگهبانان خود که علاقه فراوان به آنها داشت سخت متأثر گردید. پاسی از شب گذشته نادر او را بیچاره خویش خواند و درباره امور کشور از او پرسشهای زیاد نمود و سعی کرد تا اندازه ای دل او را بدست آورد و ای درعین حال مکنونات قلب خود را در این جملات پر معنی مکتشف ساخت

« من از تشکیل این گارد مخصوص تو ناراحت شدم . چون مردم ایران عادت ندارند که با دود ربار سروکار داشته باشند ما فقط يك دربار خواهیم داشت . این بساط مجلل و این حکومت و این ارتش و این افراد کارها در خورتو نیست . با وضع جدید زندگی خودخوی بگیر تا مردم اینقدر عقب تو بدگویی نکنند »

نادر آنگاه از قتل شاه طهماسب سخت ابراز خشم نمود و اندکی بعد فرماندهان و سران قوایش را احضار کرد و به آنان چنین گفت .

« قتل شاه طهماسب بدست پسر من روح مرا ناراحت کرده است و همین جهت او را از ولایت عهد معزول کردم »

پس از آنکه نصرالله میرزا را بجای رضاقلی میرزا بدولایت عهد انتخاب کرد نصرالله میرزا را باتفاق امامقلی و حرمش به مشهد فرستاد ولی رضاقلی میرزا را نزد خود نگاهداشت و چنانکه بعدا خواهیم دید باتفاق وی به ترکستان لشکر کشید باید گفت که در غیاب نادر وضع روستائیان و کارگران بسی رقت انگیز گردیده بود در جنوب تقی خان ارجحاف و تبعیض و زور گوئی را از حد گذرانده بود و در مرکز و باختر نیز بطوریکه از سفرنامه (اتر) برمی آید اوضاع مردم از هر حیث ملالت بار بود و بنابراین ملت ایران از پایان یافتن دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا در دل شادمان بودند.



فصل هیجدهم

نخستین لشکر کشی به عمان و عملیات خلیج فارس
(۱۱۴۹ - ۱۱۵۳ هجری)



تشکیل نیروی دریائی و نخستین هنر نمایهای آنها تا اندازه‌ای در فصل‌های هفتم و هشتم و دهم شرح دادیم .

ناوگن نادرپس از آنکه در تصرف بصره موفقیتی نیافت بحرین را ناگزیر به تسلیم نمود و لطیف‌خان فرمانده نیروی دریائی ایران که مردی جاه‌طلب بود میخواست نشان دهد که هرگاه فرصتی بیابد میتواند بخومی اظهار وجود نماید و اتفاقاً پیش آمدن این فرصت دیری نپایید زیرا در سال ۱۱۴۹ امام‌سیف بن سلطان عمان چون بر اثر روش ظالمانه خویش آتش عصبانی را در میان رعایایش برافروخته بود برای خاموش کردن این آتش ناگزیر گردید که دست توسل بسوی نادر دراز کند . لطیف‌خان چون از این موضوع آگاهی یافت نادر را متقاعد نمود که از موقعیت استفاده نماید و يك نیروی دریائی و نظامی مشترك در ظاهر برای كمك به سیف و در داخلین برای اشغال سرزمین وی اعزام دارد . نادر این نظر را با خوشوقتی پذیرفت زیرا با اضافه شدن مسقط و تمام کرانه عمان بر بحرین استقرار تسلط دریائی ایران بر خلیج فارس و خلیج عمان امری مسلم بود .

دراواخر زمستان ۱۱۴۹ هجری (۱۴ مارس ۱۷۳۷ میلادی) ناوگان ایران مرکب از چهار کشتی بزرگ (که دوتای آن از انگلیسها خریداری شده بود و دو کشتی متوسط و چندین کشتی کوچکتر بفرماندهی لطیف خان در حالیکه پرچم ایران بازمینه سفید و یک شمشیر سرخ بر فراز آنها در اهتزاز بود از بوشهر وارد گمبون) گردید ناوها که حامل ۵۰۰۰ تن سرباز و ۱۵۰۰۰ اسب بودند پس از یک ماه بطرف (خورفغان) خلیج عمیقی که در کرانه دریای عمان واقع است روی آوردند و چهار روز بعد به مقصد رسیدند. دریا سالار ایران پس از آنکه فوای خویش را در آنجا پیاده کرد بطرف شمال پیش راند و بندر (راس موساندام) را بصرف در آورد و بقیه نیروی خویش را در رأس الخیمه پیاده کرده و در آنجا با امام ملاقات نمود سپس لطیف خان باتفاق سیف ابن سلطان در داخل خشکی جلو رفت و بعل عرب بن حمیه-ار العرببارا که با وجود نست داشتن نسیف سرکردگی طغیان را داشت شکست داد و آنگاه ایرانیان با سپاهیان امام شهرهای الجوف و عمرا را تصرف کردند لکن اندکی بعد بن سیف و لطیف خان اخلاقی روی داد و لطیف خان با فوایش بجلفا (رأس الخیمه) بازگشتند. در تابستان و پائیز سال ۱۱۴۹ قدمهای دیگر برای استغفار تسلط ایران بر کرانه عمان برداشته نشد لکن دراواخل زمستان می خور بیکلمریکی فارس از نادر دستورهای مقدماتی برای ادامه بدجنگ دریائی را دریافت داشت .

اندکی بعد بیکلمریکی و لطیف خن بفرماندهی ۶۰۰۰ تن سپاهی بطرف حالمه روی آوردند تقی خان که با این عملیات دریائی موافق نبود ما شک و تردید خاصی سوار کشی شد و بر لطیف خان خرده گرفت که

نادر را تحریک به چنین جنگ دریائی خطرناکی کرده است. با اینهمه
 بیکلمبیکسی در ریاسات در مقابل خطر اختلاف خویش را بکارگذاشته اند
 و بار دیگر با سیف بن سلطان که بر اثر سورش انباشت ذخایر و تسخیر
 از ایرانیان شده بود از در سازش در آمدند و برای هفت صد هزار
 تن حیمیار را شکست دادند و پس از تصرف دو شهر مهم و تصرف
 منوجه گردیدند. ایرانیان سه هزار تن شهر را اشغال کردند و دیگر
 محاصره کردن دره‌ی خاوری و دستری آن که پنج هفته تصرف
 به گشودن این قلاع توفیق نیافتند و سرانجام برادر ایرانیان به عربان
 دودز در مسقط نامی خان اختلاف شدید یافت و در نتیجه آن سیف بن
 سلطان و بیرو و کشتی‌های خود از جنگ کناره گرفت و با اهل عرب که
 قول داد وی را عایه ایرانیان یاری کند متحد گردید.

تهی خان چون موفق به تصرف دره‌های مسقط نگردید صرفاً از
 حمایت بردارکن از گشودن قلاع آن شهر بهره‌مند شد و در آنجا از دیگر
 او ولطیف خان آتش اختلاف صوری مشتعل کرد که نتیجه آن رسیدن
 زهر در ریاسات ایران را از پی در آورد و به طریق یکی در مسقط
 و امدد خست‌ترین فرماندهان دریائی عرب که چون فرمان ایران باستان
 در عروفت جاری بود رخت از حد رسد

پس از آن می‌خان رقیبش چندی در مازنی و ریگ سرسبز
 بودند و پس از آنکه حد در درون شهر استوار شدند و
 در وقت حاصه بگردید و در کشتی‌های خود شده و عربان در حرکت
 کردند در این اما بود که در ایران ایرانیان ویرانچهره تکسب
 حشی گردید. چون بیگاری مشورت بیف خان و بیرو

بود به خود سری پرداخت و با دریا داران عرب بد رفتاری آغاز کرد و از پرداخت حقوق و تمیه جیره آنان عاجز ماند بطوریکه آتش طغیان را در میان آنان برافروخت و در نتیجه آن تا چندی ایرانیان سیادت خود را بر ایبح عمان از دست دادند. شورشیان بامتفقین خود، اعراب عمانی به بحرین حمله بردند و پادگان آنرا محاصره کردند و چنان بر دریا استیلا یافتند که نا مدعی برای ایران در جلفار با کشتی های انگلیسی خواربار ارسال میشد.

با اینهمه اعراب نتوانستند اتحاد و اتفاق خویش را مدت مدیدی حفظ نمایند. و در اوایل سال ۱۱۵۰ بین آنان دوستگی افتاد و در نتیجه آن ایرانیان توانستند سه کشتی بزرگ از دست رفته خویش را با چندین کشتی کوچک از اعراب مسترد دارند و اندکی بعد جنگ دریائی شدیدی بین ایرانیان و ماوانان شورش عرب در گرفت که طی آن فرمانده طاعمان بهلاکت رسید و عملیات منتهی به پیروزی بزرگ ایرانیان شد. در اوایل بهار یکبار یکی با دستور زیر و زبر کردن مسقط وارد (گمبرون) گردید لکن چون در ایالت کهگیلویه آتش شورش مشتعل شده بود قبل از آنکه بتواند در عمان شروع به عملیات نماید بمنظور فرو نشاندن آن آتش دست از عملیات دریائی برداشت و پس از آنکه شورشیان کهگیلویه را شکست سخت داد از نادر دسور یافت که طرف سند پیش راند.

تقی خان پس از آنکه چند کشتی از بلندیها اجاره کرد و سایر احتیاجات خود را از انگلیسها خریداری نمود از راه خشکی از طریق مکران بسر کردگی ۲۰۰۰ تن سوار بطرف سند رهسپار گردید و ناوگان ایران نیز با چندین هزار تن از سپاهیان ایران در همان روز حرکت آغاز

کردند و مقرر گردید که نیروی زمینی و دریایی ایران در (گوادر) بهم
 ملحق گردند لکن در اوائل سال ۱۱۵۲ تقی خان از قبایل بلوچ در مکران
 که بفرماندهی ملک دنیار می جنگیدند شکست خوردند و قوای
 ایران چه در دریا و چه در خشکی گرفتار کمی خواربار و قلعی شدند
 وعده بیشماری از آنان از پای در آمدند. آنگاه تقی خان پس از این
 شکست وحش به (گمبرون) بازگشت و پس از چند روز دریا سالار میر
 علی به او ملحق گردید و گراش داد که بسیاری از ساهیان ایرانی از
 کرسی و تشکیلات سیردهاد در این هنگام بود که تقی خان از نادر
 بزمی در افت داشت که بیدارک بطرف نادر آباد حرکت کند و در
 واسطه بهار کلیه ناوهای ایران را در دیگر در (گمبرون) متمرکز گردیدند
 نکن آماده برای جنگ تازه ای نبوده و حتی بیم آن میرفت که مورد
 حمله اعراب قرار گیرد. تقی خان نیز بمحض ورود به نادر آباد از طرف
 نادر سبب مورد در خواست قرار گرفت و مدتی از مقام خویش
 منفصل شد

داستان دوم اشکر کشی به عمان و عملیات در ای دیگر خلیج
 ایران در فصل بیست و یکم خواهد آمد



فصل نوزدهم

لشکر کشی به ترکستان

چنانکه قبلاً گذشت نادر هنگامیکه از کابل به دهلی حرکت کرد تصمیم گرفت که در بازگشت از هندوستان، ترکستان را اشغال نماید این تصمیم شهرنار ایران به آنها بسته بقصدوی برای گوشمال دادن (ایامرس) والی حواریزم بود که، علیه طغیان برانراشته بود بلکه اصولاً نادر عزم داشت که خانهای آسیای مرکزی را ارقییل ایامرس و ابوالفیض و خانهای تاشقند و خجند را بکلی منکوب نموده و اراضی آنها را ضمیمه خاک ایران نماید و در عین حال امپراتوری چین را نیز اشغال کند و قلمرو امپراتوری ایران را حتی المقدور در خاور و شمال خاوری توسعه دهد لکن قبل از اجرای این نقشه شگرف میخواست از طرفی ناگوشمال دادن از گیها اسفام مرگت ابراهیم خان برادرش را بگیرد و از حساب دیگر امپراطوری عثمانی را هم مرص سازد

نادر با ایامرس حسابهای زیادی داشت که میبایست بطور قطع نصفیه کند. نخست اینکه دو سال ۱۱۴۸ هجری (۱۷۳۵ میلادی) هنگامی که نادر مشغول اخراج ترکها از آذربایجان بود ایامرس دودسته بزرگ از ترکهای (یاموب) را محمله و جهاوز در شمال باختری خراسان برانگیخت و با آنکه کردهای محل متجاوزین را عقبه رانده و تلفات سنگینی بر

رجال خراسان دستور داد که روز دهم ربیع الاول برای ملاقات وی در هرات گرد آیند از جمله رجالی که دعوت شده بودند کابلیخان بیگاریگی مرورا باید نامه برد که نادر به وی دل بستگی بسیار داشت. نادر آنگاه دستور داد که چادر بزرگ او در هرات برافراشته شود محمد کاظم حکایت میکند که روز اول چنان باد تنیدی وزیدن گرفت که با وجود مساعی چندین هزار تن برافراشتن چادر شاهنشاه ایران میسر نگردید و روز بعد باد مانع نصب سرپرده سلطنتی شد ولی سرانجام چادر نادر بطرز باشکوهی برافراشته شد و تخت طاوس و سایر غنائم و گنجینه های گرانبهای که نادر همراهِ خود از هندوستان آورده بود در داخل خیمه قرار گرفت و به سر بازان و مسافران که از شهر عبور می کردند اجازه داده شد که داخل خیمه شوند و گوهرهای شاهوار و تخت نادری و سایر غنائمی را که شاه از هندوستان آورده بود تماشا کنند.

چند روز پس از ورود نادر به هرات علی قلی خان پسر رادرش و شاهزاده شاهرخ پسر رضا قلی میرزا (در آن زمان شش سال داشت) وارد هرات شدند و نادر چون علی قلی خان را دید مرگ پدرش را باو تسلیت گفت و قول داد که به داغستن خواهد رفت و فصاص خون ابراهیم خان را خواهد گرفت و نام شاهرخ سکه زد و پس از پانزده روز توقف در هرات بطرف ترکستان روان گردید و در عرض راه رضا قلی میرزا را چنانکه گذشت در (قردپه) ملاقات نمود و با اتفاق او از راه ماروچاق و چیچکتو و اید خود عازم بلخ گردید و چون چند منزل از هرات دور شد دستور داد که در نیرومندی ساخته شود و چون کسی از او سؤال کرد در صورتیکه تمام ایران و هندوستان واقعه ستان در تحت تسلط او قرار دارد ایجاد قاعدای نیرومند

چه نتیجه خواهد داشت نادر در پاسخ گفت: « برای موردی که دشمنی از داخل بمن روی آورد پیش بینی لازم میکنم زیرا دشمن داخلی به مراتب از دشمن خارجی خطرناکتر است .

از آنجا که سابقاً سردار رابع با امر نادر هزار و صد فروند کشتی که هر یک ده سه هزار من بار بر می داشت بدست کشتی سازان هندی که نادر برای این منظور از هندوستان اعزام داشته بود ساخته و در کنار رود (آمویه) آماده کرده بود مقرر گردید که کشتی ها از غدا و ذخیره و توپ بر شده و از رود آمویه عبور نمایند و قسمتی از ارتش نادر از راه زمین بطرف (کلیف) حرکت کرد و کشتی ها نیز از راه رود آمویه بهمان مقصد رهسپار گردیدند و سپس قسمتی از قوای ایران بطرف (کوک) عزیمت نموده و در تاریخ بیست و هفتم جمادی الاول ۱۱۵۳ هجری (۲۰ اوت ۱۷۴۰ میلادی) با آنجا رسیدند و پس از آنکه ۱۲۰۰۰ تن از قوای ایران با کشتی و قایق با آنسوی کرانه رود آمویه انتقال یافتند پل محکمی از کشتی ساخته شد و بقیه قوای ایران با بار و بانه به سهولت از آن عبور نمودند و آنگاه در طرفین رود دژهای نیرومندی بدستور نادر ساخته شد .

هنگامی که ابوالقین خان والی بخارا اطلاع حاصل کرد که نادر و قوایش مکرانه رود آمویه رسیده اند سخت مضطرب و هراسناک شد و به محمد رحیم می حکیم اتالیق را از جانب خود باستقبال نادر فرستاد و پیشنهاد کرد که نادر بعنوان میهمان به بخارا رود و با او یک پیمان دوستی منعقد سازد . نادر با خوشروئی سخنان حکیم اتالیق را گوش کرد لیکن چون اظهارات وی پایان رسید باو چنین گفت « اساس صلح آنست که شاه خرد به ملاقات من بیاید . »

جنگا، یک حکیم انالیق نزد ابوالفیض بازگشت و پیام نادر را به
 او اطلاع نموده پادشاه بخارا شهر را بقصد ملاقات نادر ترك گفت لکن
 چون دریافت چندین هزار تن از افراد قبایل (میان کال) و (آق یالو) و (حجند)
 و (اندیجان) و (لنگرات) بمنظور خونخواهی از هزاران تن برادران
 خود که در جنگ بار خاقلی مبرز ابلاکت رسیدند بکماک او شتافته اند مجدداً به
 بخارا بازگشت و سران قبایل از يك وی را از تسلیم شدن به نادر منع نموده
 و به پایداری و استقامت تشویق کردند. با اینکه حکیم انالیق از راه
 تدبیر باین نظر مخالفت نمود ابوالفیض خان تصمیم بمقاومت گرفت و در نتیجه
 ابوالفیض و متفقیانش دو منزل از بخارا خارج و بمنظر قوای ایران شدند.
 نادر پس از آنکه در روزی سه روز منتظر حکیم انالیق گردید حندتر
 جلودار برای تحقیق درباره اوضاع اعزام داشت و آنان نیز اطلاع دادند
 که ابوالفیض قوای کمکی کثیری دریافت داشته و آماده کارزار شده است
 روز بعد نبرد آغاز گردید. قوای از يك حمله شدیدی را شروع کردند
 لکن محض اینکه و پهبانان نورک پای ایران شلیک کردند و حش و آشفته گی
 شدیدی در صفوف دشمن ایجاد گردید زیرا هنوز از يك ها توپهای بزرگ
 دور اندیده بودند و اینهمه از يك ها مجدداً متمرکز شدند و مبادرت
 بحمله کردند و در حین حمله متعادل شدیدی پرداخت که فرمانده قوای
 آق یالو گرفتار و حش و هراس عجیبی شد و با سپاهیان خویش فرار اختیار
 نمود و فرار در وحیه ابوالفیض خون را سخت خراب کرد و او را ناگزیر
 بمعب نشیمی بطرف یس-یتخت نمود. تده بشمارای از از يك ها نقش زمین
 گردیدند و عده کثیری دیگر صمن صمن نشینی رخمی شدند
 ابوالفیض که سخت از عده توحه به اندرز حکیم اتالین پشیمان

شده بود وی را نزد خود خواند و از او تقاضا کرد که باردیگر نزد نادر از اوشفاعت کند. حکیم اتالیق در مأموریت خود توفیق یافت و ابوالفیض نیز مانند محمدشاه پس از نبرد کرنال به قراکول آمد تا طوق بندگی را برگردن نهد. نادر نسبت به او خوش رفتاری کرد و او را بدریافت انعام و خلعت مفتخر ساخت با اینهمه نادر همان روشی را که در هندوستان در پیش گرفت در اینجا نیز معمول داشت بدینقرار که چون به بخارا رسید بنام خود خطبه خواند و سکه زد و شاه و مردم بخارا موظف گردیدند که خوراک روزانه قوای ایران را تأمین نمایند و در عوض سرباران ایرانی از جی'ول و تعدی بمردم منع گردیدند و بنا بدستور نادر عده‌ای نسقچی مأمور مراقبت کامل در اجرای این دستورها شدند.

بدین طریق تمام منطقه (ماوراءالنهر) از خاور و شمال خاوری بخارا تا سمرقند در دست قوای نادر افتاد و بنا بتوصیه حکیم اتالیق پسر برادرش لطفعلیخان را با ۲۰۰۰ سرباز به سمرقند فرستاد تا طایفه (یوز) را که بنا باظهار حکیم اتالیق پیوسته موجب تهدید بخارا بودند تحت مراقبت قرار دهد لطفعلیخان پس از انقیاد طوایف یوز بنا به فرمان نادر از سمرقند به مشهد انتقال یافت و سنک قبر تیمور و دره‌های برنجی مدرسه سمرقند را نیز همراه خود به مشهد برد.

در غیاب لطفعلیخان نادر ۳۰۰۰۰ تن از قوای ازبک را داخل ارش خود نمود و آنرا تحت فرماندهی یکی از پسران حکیم اتالیق قرار داد.

در تاریخ ۱۵ رجب ۱۱۵۳ هجری (۱۶ اکتبر ۱۷۴۰) مدرسه‌ای فاخر به ابوالفیض خان خلعت داد و بدست خوش افسر شهریاری بخارا را

بر فرق او نهاد و باو لقب شاهی عطا کرد لکن در عین حال تمام منطقه واقع در جنوب رود آمویه را ضمیمه خاك ایران گرد و بحکیم اتالیق اطلاع داد تا به ابوالفیض گوشزد نماید که یکی از دخترهایش را به عقد رضاقلی میرزا و یکی دیگر را عقد ازدواج علیقلیخان در آورد و چون ابوالفیض خان این پیشنهاد را مایه مباهات دانست نادر عده ای از بانوان حرم را رسماً بکاخ بخارا برای خواستگاری فرستاد تا دختر بزرگتر را برای رضاقلی میرزا و دختر کوچکتر را برای علیقلیخان پسر عمویش خواستگاری کنند. چون بانوان حرم از کاخ ابوالفیض بازگشتند با اطلاع نادر رسانیدند که دختر کوچکتر پادشاه توران از لحاظ زیبایی و عقل و کمال و سخنوری مانند ندارد و چون این توصیفها بگوش رضاقلی میرزا رسید از بانوان حرم درخواست کرد شاه را متقاعد نمایند که موافقت کند او بعوض آنکه با دختر بزرگتر ابوالفیض ازدواج نماید دختر کوچکتر را به مسمی اختیار کند. چون نادر از موضوع آگاه گردید خاطر نشان ساخت که اجابت چنین درخواستی نسبت به علیقلیخان دور از نزاکت و ادب است و رضاقلی باید با دختر بزرگتر ازدواج کند. رضاقلی میرزا هنگامیکه از مخالفت پدرش اطلاع یافت سخت متأثر گردید زیرا از طرفی با پسر عمویش رقابت شدیدی داشت و از طرف دیگر سخت فریفته دختر کوچکتر ابوالفیض شده بود. نقل میکنند که وی ضمن اظهار تأسف در این خصوص چنین گفته بود.

« هرگاه حال بدین منوال است که من هیچ چاره ای ندارم خدا بمن رحم خواهد کرد و بزودی وسیله ازدواج با دختر پادشاه ختارا فراهم خواهم ساخت .

هنگامیکه بانوان حرم این سخنان را بسمع شاه رسانیدند سخت

بر آشفت و این فکری بیشتر در مغزش قوت یافت که رضاقلی میرزا فکر تصاحب تلج و تخت ایران را در ذهن میپرورد و صریحاً گفت هرگاه رضاقلی میرزا از ازدواج با دختر بزرگتر ابوالفیض امتناع جوید خودش او را بهم سری اختیار خواهد کرد و بزودی باظهارش لباس عمل پوشید .

موقعی که نادر در بخارا بود بنا پیشنهاد ابوالفیض پیکی باتفاق دو تن از بزرگان نزد ایلبرس والی خوارزم فرستاد و پیشنهاد کرد که نزد او شتاند و از کرده های پیشین ابراز ندامت نماید . چون ایلبرس این پیام را دریافت داشت چنان بر آشفت که پیک نادر و دو خواجه همراه او را بقتل رسانید .

نادر سه روز پس از عروسی خود و علیقلی میرزا ، او را باتفاق نصرالله میرزا و حرم خود بمشهد گسیل داشت و در همان اثناء طهماسب خان جلایر را نیز بفرمانداری و فرماندهی کل قوای ایران در نواحی متصرفی هندوستان منصوب و او را مأمور رفع اغتشاشاتی که در آن حوالی روی داده بود کرد و پس از آنکه به ابوالفیض خان قول داد در مورد لزوم برای اوقوای کمکی اعزام دارد با سپاهیان خویش بطرف خوارزم از راه شیر حاجی روی آورد و چون دریافت که ایلبرس از خیمه قوای عظیمی مرکب از سربازان و ورزیده ازبك و ترکمن را مأمور انهدام دژها و پل های « شیر حاجی » قبل از ورود سپاه نادر به آنجا نموده است فرماندهی دسته ای از سواران برگزیده با شتاب هر چه تمامتر بطرف « شیر حاجی » پیش راند و خویشتن را بفر از سپاهیان ازبك و ترکمن به آنجا رسانید و از ورود عبور نموده در کناره چپ آن موضع گرفت و آماده نبرد گردید و روز بعد چون قوای خوارزم معاینه کردندند به آنان حمله برد و شکست سختی بر ایشان وارد ساخت

و سپس چند روزی در شیر حاجی توقف کرد تا سایر قوا و بنه به وی ملحق گردند و از رود (آمویه) عبور نمایند . هنگام توقف در شیر حاجی نادر به پسرش رضاقلی میرزا دستور داد که روانه مشهد گردد . در این هنگام تقی خان شیرازی که بمناسبت عدم لیاقت در اداره جنگ مکران مدتی مغضوب بود توانست باردیگر اعتماد نادرا جلب نماید و به ییگر ییگی فارس منصوب شود و در « شیر حاجی » یش از یش مورد توجه نادر واقع و بمشهد اعزام گردد . نظر باینکه وی از رضاقلی میرزا دل پر خونی داشت بعید نیست از نفوذ خود در نزد نادر برای برانگیختن وی بر ضد رضاقلی میرزا استفاده کرده باشد .

باری پس از رسیدن عمده قوا و بنه ، نادر از شیر حاجی بطرف دوه بونی (گردن شتر) که در آنجا بستر رود آمویه به نلث بستر معمولی خود میرسد پیش راند . ارتش نادر منقسم به چهار لشکر بود که یکی از آنها پیشاپیش لشکر بنه و توپخانه حرکت میکرد و دولشکر دیگر در جناحین جلو میرفتند . شش هزار سوار نیز در امتداد کرانه رود برای حمایت ناوگان پیش میراندند شایع بود که گردو خاك ناشی از حرکت این قوا چنان تراکمی داشت که هوارا بکلی تاریک و بسیاری از سپاهیان رامبتلی بچشم درد ساخت .

نادر چون به (دوه بونی) رسید مخزن مستحکمی برای بنه خویش ساخت و خود با سپاهیان به طرف (فتناك) روی آورد . در نزدیکی این محل قوای ایران به نیروی ایلبرس برخوردند و جنگ شدیدی در گرفت . نیروی تراکمه بموت که از شش هزار تن تجاوز میکرد بارشادت خاصی جنگید لیکن این نیرو و سایر سپاهیان دشمن در مقابل حملات برق

آسای نادر تاب مقاومت نیاوردند و در نتیجه ایلبرس با قوایش ناگزیر گردیدند به دژ مستحکم هزاراسب که تا (دوه بونی) سه فرسخ مسافت داشت پناه برند ایلبرس قبلاً دستور داده بود که آب رود آمویه به پیرامون این دژ استوار سرلریر گردد و آنرا کاملاً احاطه کند و در نتیجه چون نادر به دژ هزاراسب نزدیک شد مشاهده کرد که نمیتواند توپهای خود را به اندازه لازم بدژ نزدیک کند و گذشته از این حمله جبهه‌ای به این دژ دور از حزم و احتیاط بود و بنابراین پس از شکست دادن یک دسته دیگر از تراکمه بموت تصمیم بمحاصره آن دژ گرفت و از آنجا که دژ هزاراسب مملو از خواربار بودیم آن میرفت که محاصره آن مدت مدیدی بطول انجامد نادر خوشبختانه دریافت که خانواده و گنجینه‌های ایلبرس در دژ خانقاه واقع در ده میلی باختر رود آمویه و بیست میلی شمال خیوه قرار دارد و بنابراین با قوای خویش بطرف دژ (خانقاه) پیش راند بامید اینکه این حرکت ایلبرس را بخروج از (هزاراسب) و تلاش برای حفظ خانواده و گنجینه خویش برانگیزد و اتفاق نقشه‌وی باموفقیت کامل مواجه شد زیرا همان شب ایلبرس هزاراسب را ترک گفت و در همان‌ناکه نادر و قوایش به خانقاه نزدیک میشدند او نیز از سوی دیگر به آن دژ استوار نزدیک گشت و بار دیگر قوای خویش را گرد آورد سعی کرد به حمله پردازد لیکن شکست سختی خورد و در خانه محاصره گردید . پادگان این دژ نیرومند در سه روز بشدت مقاومت کرد لیکن سومین روز یعنی بیست چهارم شعبان سال ۱۰۳۰ هجری ایرانی چند خمپاره در پی دیوارهای دژ منفجر ساختند که اثر دهشت‌انگیزی داشت و ایلبرس را چنان مرعوب ساخت که از در مسالمت درآمد و تقاضای تسلیم نمود . نادر بنا بشیوه

معمول خویش درخواست او را پذیرفت و چادری در نزدیکی چادر فتحعلیخان باختیار او گذاشت و سپس سران دژ را احضار نموده و به آنها خلعت و پاداش بخشید و دستور داد که مردم (خانقاه) را مطمئن سازند کمترین گزندى بآنها نخواهد رسید.

خویشاوندان دوتن از نمایندگان نادر که بدست ایلبرس بهلاکت رسیده بودند چون از قصد نادر برای عفو کردن او آگاه شدند نزد وی شتافتند و تقاضا کردند آن مرد سرکش که نمایندگان شهریار ایران را با خشونت بقتل رسانیده بود مکيفر اعمال خویش برسد در نتیجه نادر از نظر خود برگشت و موضوع قتل فرستاده‌هایش را با ایلبرس در میان نهاد ایلبرس پوزش خواست و تأیید نمود که قتل آن دوتن بدست ازبک‌ها بدون اطلاع وی صورت گرفته بود. بنابراین (هانوی) نادر در این خصوص به ایلبرس چنین پاسخ داد.

«اگر تو شایستگی آنرا نداری که مشتی رعیت قلمرو حکومت خود را اداره کنی حق زنده ماندن نداری و بمناسبت توهینی که با کشتن فرستاده‌های من نسبت بمن مرتکب شده‌ای شایسته آن نیستی که مانند مرد کشته شوی بلکه باید مثل سگ بقتل رسی» نادر سپس دستور داد که سر ایلبرس و سی‌تن از فرماندهانش از تن جدا گردد. پس از کشته شدن ایلبرس شهر خانقاه و کلیه قصبات پیرامونش تسایم گردیدند اما همانطور که نادر در (بخارا) مانع آزار کردن مردم بیگناه شد در اینجا نیز دستور اکید داد که هیچکس مزاحم مردم نشود و چند تن از افسران خود را که تولید اغنشاش نموده بودند بهلاکت رسانید.

پس از حل امور (خانقاه) نادر بطرف (خیوه) که در بیست میلی

خانقاه قرار داشت پیش راند . هنگامی که ایلبرس خود را در خطر یافته بود از ابوالخیرخان فرمانده قزاقها استمداد نمود و ابوالخیرخان نیز بایک عده قوای مختلط قزاق و ازبک بطرف (خیوه) حرکت کرد و داخل شهر سکره گردید ابوالخیرخان محض ورود شهر تصمیم گرفت پیکی نزد نادر اعزام دارد و برای ابن منظور یک افسر مهندس روسی بنام (مراوین) را انتخاب نمود که بوی بیش از سایر فرماندهانش اعتماد داشت . (مراوین) چون بحضور نادر باریافت بوی اطلاع داد که ابوالخیر تصمیم به تسلیم گرفته است و استدعا دارد که به خانی (خیوه) منصوب گردد نادر (مراوین) را بامهر و محبت پذیرفت و به او فرمان داد که به ابوالخیر اعلام نماید شخصاً به ملاقات وی شتابد و مطمئن باشد که بعنوان یکی از رعایای ملکه روسیه که میل دارد با او روابط دوستانه داشته باشد پذیرفته خواهد شد (مراوین) با اطمینانهای نادر نزد ابوالخیر بازگشت لکن ابوالخیر از بیم اینکه مبادا نادر بقول خود وفا نکند یا مرده خیوه دست بشورش زنند از خیوه فرار کرد و بقوای خود دریابان پیوست .

با وجود فرار ابوالخیر مردم خیوه بنشویق فرمانده خود عبدالرحمن یک تصمیم به مقاومت گرفتند و از مذاکره با نمایندگان نادر خودداری نمودند و در نتیجه پادشاه ایران مصمم به حمله شد و هیجده یوش، زده خمباره انداز شروع به حمله بر شهر نمودند و از طرف دیگر نادر چند نفر درخوارج سهرزد و آب پرامون دیوارها را کشید و آنکه بوسیله خمپاره چندین حفره بزرگ در دیوارها بوجود آورد و روز سوم حمله به شهر را آغاز نمود .

مردم خوارزم چون هرگونه مقاومتی را بی مهر دیدند از خود سری

خویش پشیمان شدند و درخواست تسایم نمودند .

نادر در شهر خیوه و سایر شهرهای خوارزم دست کم ۱۲۰۰۰ تن خراسانی را اسیر و زندانی یافت و همه آنانرا آزاد ساخت و اسب و پول و خواربار در اختیار همه گذاشت و در ۱۵ میلی جنوب اییورد بدست مهندسین و معمارانی که همراه خود از هندوستان آورده بود برای آنان شهری شیه به دهلی ساخت که بعداً به خیوه آباد معروف گردید و عده کثیری از اهالی خیوه را به غلامی ایرانیان بخدمت گماشت تا چنانکه باید مزه غلامی و بدرفتاری با اسیران ایرانی را بچشند .

نادر دستور داد از ثروت و تأسیسات خیوه صورتی برداشته شود و کلیه خارجیان نیز بوی معرفی کردند از جمله بیسکانگانی که به این مناسبت بحضور نادر شاه معرفی شدند (تمیسن) و (هک) دونن انگلیسی بودند که هانوی جریان ملاقات آنانرا با نادر اینطور حکایت میکند .

« نادر از آنان پرسید که بچه کاری اشتغال دارند در جواب بعرض شاه رسانیدند که مشغول بزرگانی میباشند . نادر بآنها ارازه و دود و محبت نمود و گفت آزادند که در سرتاسر فلمرو وی به تجارت پردازند و هرگاه زیبایی یا آزاری به آنان رسید و افسران وی در صدد احقاق حقوق آنان بر نیامدند مستقیماً به او رجوع کنند .

این دو تن انگلیسی بعد از جریان اقامت خود را در ایران برشته تحریر کشیدند و در باره ملاقات خود با نادر چنین توصیح داده اند که بیش از همه قیافه و لباسهای فاخر سربازان ایرانی در آنان مؤثر واقع شد چنانکه بی چشم مشاهده کردند کلیه سربازان ایران لباسهای ابریشمین گران

قیمت بتن دارند و جیب همه ازسکه هندی پر است .

علاوه بر این دوتن انگلیسی و ده تن روسی نیز که اسیر بودند بحضور نادر معرفی شدند . نادر همه را آزاد کرد و هر کدام يك اسب و ۵۰ روبل پول داد تا شهرهای خود بازگردند و هر ده تن تحت نظريك روسی (زنایف) مكشور خود رسیدند .

نادر در حدود پانزده روز در خیوه بسربرد و ترتیب حکومت خوارزم را برای مدت پس از حرکت خود داد . پس از مشورت با سران خوارزم یکی از نواده های جنگیز خان را نام طاهریك که قبلاً در هرات اقامت داشت و همراه نادر به تركستان رفته بود به خانی خوارزم منصوب کرد و چون عده ای از سران از يك از قبول طاهریك بخانی خوارزم سرباز زدند و بقیام مسلحانه پرداختند آنا را سرکوبی داد و همراه انا گیر به فرمانبرداری از طاهریك نمود و دسته ای از قوای خویش را نیز بحمايت طاهریك گماشت و چون اوضاع را کاملاً مرتب ساخت حیوه را ترك گفت و پسر ایلرس عبدالقاضی خان را بیر همراه خویش برد . نادر روز چهارم شوال ۱۱۵۳ هجری (۲۳ دسامبر ۱۷۴۰ میلادی) به (شرحی) رسید و از آنجا از راه بیابان بطرف مرو حلو را بد و چون آب و آذوقه در این سامان نایاب بود کایه لوازم و احتیاجات سفر را همراه خویش برداشت در (مرو) نادر در فشار شدیدی پیش گرفت و سر را زکده جمد در ص خان کرگراو حاکم شهر را ارمدم خود مقصد ساحت و یکی ز سران محالی فاجار را سام شاه قلیخان بجای وی گماشت و عده ز گرد کشتن محومه رحیم سلطان را که شایع بود در صافلی میرزا را در دعای - ج و تحت ایران شویق کرده است اعداء نمود و سپس در تاریخ ۱۳ شوال ۱۱۵۳

هجری (۴ ژانویه ۱۷۴۱ میلادی) از مرو بطرف ایبورد و از آنجا به دستگرد محل تولد خود که بنایی در آنجا با اسم مولودخانه بافتخارتولد او ساخته شده بود رهسپار گردید . عبدالکریم این مولودخانه را بصورت گنبدی مزین بیک شمشیر طلا توصیف میکند . شاه ایران از دستگرد بطرف کلان روان گردید و جواهر و گنجینه‌هایی را که از هندوستان آورده بود در آنجا در نقاط امنی گذاشت و قبری هم از سنگ مرمر سیاه برای خود ساخت و برای ساختن این قبر مقدار زیادی سنگ از مراغه به کلان آورد و نیز برای بهبود وضع داخلی این دژ طبیعی کوشش بسیار نمود و بر فراوانی آب آن افزود و در پیرامون آن باغهای دلکشی بوجود آورد اندکی بعد به خیمه آباد سرکشی کرد و مقدار زیادی لباس و خوراک و پول بین ساکنین تازه وارد بآن شهر تقسیم نمود . از خیمه آباد نادر به ایبورد بازگشت و از آنجا بطرف مشهد روی آورد و در پایان ماه شوال ۱۱۵۳ (ژانویه ۱۷۴۱ میلادی) وارد آن شهر گردید .



فصل بیستم

لشکر کشی به داغستان — سوء قصد به نادر



قریب دو ماه نادر در مشهد رحل اقامت افکند. نادر مشهد را بمنزله پایتخت امپراطوری خود میدانست زیرا با بسط قلمرو سلطنت او در خاور، این شهر از لحاظ مرکزیت بر اصفهان ترجیح داشت و گذشته از این مشهد مهمترین شهر خراسان یعنی زادگاه خود نادر بود و از همه مهمتر آنکه مانند اصفهان مرکز حکومت خاندان صفوی بشمار نمیرفت در آن زمان مشهد شهری بسیار آباد و بارونق بود و در حدود ۶۰۰۰۰ حایه و ۳۰۰۰۰۰ تن جمعیت داشت. (جرج تمپسن) که در سال ۱۱۵۴ هجری (۱۷۴۱ میلادی) از بخارا وارد آن شهر شد درباره آن چنین میگوید: «در زمان صلح یک مرکز مهم بازرگانی است. هر روز کاروانهای بیشمار از بلخ و بدخشان و قندهار و بخارا و هندوستان بدان روی می آورند. بازارهای آن وسیع و مملو از کالاهای فراوان است و عده کثیری از مردم از هر مذهب و ملت به خرید اجناس در هر گوشه آن اشتغال دارند. در این شهر نمود کاروانسرای معمور وجود دارد. نادر از کیه نقه ایران رسمکلات جدید خود جمع کنیری را به این شهر گسیل داشت و برای آبادانی و پیشرفت آن از هیچگونه اقدامی مصابقه نکرد

نادر مخصوصاً به تحلیل و معاینه امور صالح اهمیت گذاشت و هدای

بیشماری تقدیم آن نمود که از جمله آنها باید مقداری فرشهای ابریشمین و چهارده چراغ از طلای تمام عیار را نامبرد. در صحن امام رضا نیز حوضی از مرمر سفید گرانها ساخت که سه پا طول و هیجده پا محیط داشت. او برای آوردن سنگهای این حوض از هرات به مشهد با شخصی قرارداد بست و شرط کرد که در ظرف دوازده روز این سنگها را به محل کار برساند.

با آنکه نادر برای خود آرامگاهی در کلات ساخته بود دستور داد مقبره دیگری برای وی در مشهد در بالاخیابان بنا گردد. در این اثناء سنگ روی قبر تیمور و دروازه‌های مدرسه نیز از سمرقند وارد مشهد گردید. نادر عزم داشت آنها را نیز به آستان قدس اهدا کند لیکن نظری بسنگ قبر تیمور افکند و در دریای فکر فرو رفت و از اقدام خویش پشیمان شد و دستور داد سنگ را بسمرقند ببرند و برجای خود بگذارند. دروازه مدرسه را نیز به سمرقند بازگردانید. چون در آن زمان رسم بر آن بود که پادشاهان هر چند وقت یکبار بحسابهای شهرستانها رسیدگی میکردند نادر در دوران اقامت در مشهد با دقت هر چه تمامتر ببازرسی حسابهای خراسان پرداخت و از جربان آن بسیار برآشفته و عده‌ای از مسئولین را به لاکت رسانید. در زمان نادر دفاتر حساب وجود نداشت بلکه مأمورین بمیل خود مالیاتهای میگرفتند و قسمتی از آنها خود بر میداشتند و قسمتی دیگر را بخزانة دولت تحویل میدادند و هرگاه اختلاس یا اشتباهی مشاهده میشد مسئول آن گرفتار عقوبت شدید میگردد. . .

پس از آنکه نادر امور خود را در مشهد چنانکه باید حل و فصل نمود ب فکر انتقام مرگ برادرش افتاد و حکومت خراسان را به نصرانته

میرزا سپرد و روز ۲۶ ذی الحجه ۱۱۵۴ (۱۴ مارس ۱۷۴۱ میلادی)
 باتفاق رصاقلی میرزا و پسر سومش امامقلی مشهرا تراك گفت و يك هفته
 بعد مراسم عید نوروز را در منطقه خموشان برپا ساخت . پس از پایان
 عید نوروز نادر با قوایش از راه سملقان بطرف (کرایلی) رهسپار گردید
 و از آنجا بطرف دره گرگان پیش راند . در گرگان اوضاع کاملاً شبیه
 به اوضاع خرم دره بود و نیروی نادر ناگزیر گردید در بیست و سه مرحله
 از رود گرگان عبور نماید و مانند پیش عده کثیری از سرمازان غرق شدند و
 يك روز در دودخانه طغیان کرد و چند هزار تن سرباز و صدها رأس قاصرها با
 بنه خود غرق ساخت و سیل طوری طرفین رود را فرا گرفت که به چدر
 نادر در وسط دره رسید و چند چادر نگهبان نادر را برد و با آنکه اطرافیان
 نادر سخت نگران شدند نادر حاضر نشد چادر خود را در نقطه مرتفعتری
 برقرار سازد بلکه همچنان بر تخت نادری تکیه زده و سیل تهدید آمیز
 را در نهایت خونسردی تماشا میکرد چون سطح آب رود باندازه کافی
 باین آمد نادر مسافرت خود را از طریق اشرف و ساری و علی آباد و
 زیرا ب بطرف گردنه (گدوك) ادامه داد . در تاریخ ۲۸ صفر ۱۱۵۴
 هجری (۱۵ مه ۱۷۴۱ میلادی) از جاده بدریگی متذوق حرمه و قرنجی هدی
 خود از مناطق جنگلی پسوی سواد کوه رهسپار گردید و مانند معمول
 قوای او از فاصله تقریباً دوری عقب او روان بودند ناگهان تیراندازی
 که خود را در بیست قدمی پشت درختی پنهان ساخته بود طرف شهریار
 ایران تیری شلیک کرد . گلوله پس را آنکه دست نادر حرمه زد و
 شست او را زخمی کرد در گردن اسبش بایدید گردید و اسب مشرعه شد
 و ادرهم درء لطیفد لیکن بدون آنکه خونسردی و آرامش خود را دست

بدهد خویشان را بمردن زد بطوریکه مرتکب بتصور اینکه کارشاه را ساخته از خالی کردن گلوله دوم خودداری نمود و فرار کرد، چند لحظه آشوب و هرج و مرج عجیبی در میان قوای ایران و نگهبانان نادر حکفرما گردید لیکن چون بیدرنک معلوم شد گزندى به پادشاه ایران نرسیده است قرقچی‌ها بفرماندهی رضاقلی میرزا که بمحض وقوع ازیش آمد خویشان را با شتاب به پدرش رسانیده بود تا مسافت زیادی در نواحی اطراف عقب مرد جنایتکار گشتند لیکن اثری از او نیافتند و پس از مختصر توقفی به پیشرفت خود ادامه دادند

بسیاری از مورخن بر آنند نفع ایران و خود نادر در آن بود که گلوله به هدف اصابت نماید و او را در ذروه قدرت و عظمت از این جهان برهاند زیرا در آن زمان نادر به منتهی درجه محویت و معروفیت رسیده بود. گذشته از این که کشور خویش را از زیر یوغ افغانه‌های بخشیده بود عثمانیان را بزانو در آورده و روسها را و دار به استرداد کلیه اراضی ایران نموده و بختیارها و ابدالیان و علجانیان را مجبور به تسلیم کرده و هندوستان را فتح نموده و ترکستان را مسخر ساخته بود، قسمتی از عربستان را نیز بحیطه تصرف خویش در آورده و ناوگاش هم در خلیج فارس تسلط کامل داشت. با اینهمه حرص و شهوت کشور گشائی وی اندازه نداشت و هر پیروزی نوین آتش اشتهاى او را تیزتر میساخت و همین ولع زیاد موجب آن گردید که بجات دهنده ایران را بر آن دارد که در بقی مدد سلطنت خویش برای ملت ایران مصائب زیادی بوجود آورد و خویشان را نیز از اوج افتخار به حضيض ادبار افکند.

باری از گردنه گدوگ نادر بطرف نهران پیش را برد و در این شهر

(کالوشکین) نماینده روسیه را بار داد و کالوشکین بر طبق دستورهای
که از سن پترسبورگ دریافت داشته بود حسن نیت و مراتب دوستی ووداد
روسیه را نسبت بایران اعلام داشت .

این اقدام روسیه از هر حیث ضروری بود زیرا ظاهر آسپیر کیمیر
ایران در دربار سن پترسبورگ گزارشهای افراط آمیزی در باره سوء نیت
روسیه نسبت به ایران برای نادر فرستاده بود کالوشکین در عین حال مأمور
بود که در باره مقاصد حقیقی نادر گزارشی به روسیه ارسال دارد .

(کالوشکین) به سن پترسبورگ گزارش داد که در رفتار نادر نسبت
به پیش تغییرات بزرگ حاصل شده است و مانند گذشته نمیتوان با
او آزادانه صحبت کرد . او در این خصوص چنین نوشته بود :

« بخت النصر جدید از هاده پیروزیهای خود سرمست است و
میکوید که تسخیر هندوستان برای من کار دشواری نبود . من هرگاه
ب يك پا حرکت کنم هند را فتح میکنم و هرگاه با دو پا حرکت کنم دنیا
را میکیرم . »

اگرچه کالوشکین عقیده داشت نادر نسبت بدولت عثمانی روش
نا مساعدی دارد با اینهمه تأیید کرد که نمیتواند به حسن نیت او در مورد
روسیه اعتماد کامل داشته باشد .

نادر پس از توقف مختصری در تهران بطرف قزوین رهسپار گردید
باید دانست که رضاقلی میرزا از تهران دیگر همراه پدرش حرکت نکرد
میرزا مهدی بانهایت احتیاط در این خصوص مینگارد که شاهزاده دستور
یافت در تهران بماند و مالیت این شهر را به مخارج خود اختصاص دهد
و در حقیقت این امر نشانه آن بود که رضاقلی میرزا مفضوب پدر واقع شده

است . هنوز معلوم نیست آیا سوء ظن نادر در آن هنگام نسبت به رضاقلی میرزا درباره قصد کشتن پدر شروع شده بود یا اینکه نادر تنها قصد داشت رضاقلی میرزا را بمناسبت غفلت در رعایت مسئولیت خویش در دوران نیابت سلطنت گوشمال دهد .

هنگامیکه نادر در قزوین بود (گیوا، یلاخور) و سایر سران گرجی خبر آوردند که لزگیها علم طغیان برافراشته‌اند . این خبر نادر را سخت بر آشفت و او را بر آن داشت که آن طایفه سرکش را کاملاً منکوب سازد بهمین جهت قوای نیرومندی را مأمور جنگ بالزگیها نمود. هنگام اقامت در قزوین نادر بنا بقولی که در دهلی داده بود ناگزیر گردید به علوی خان، پزشکش اجازه دهد که خدمت او را ترك نموده و برای زیارت مکه عازم خانه خدا گردد . عبدالکریم خان کشمیری مؤلف کتاب (بیان) نیز در همان موقع خدمت نادر را ترك گفت و همراه عبدالکریم خان بطرف مکه روی آورد .

چون نادر از مراقبت ها و توجه های دائمی علوی خان محروم گردید حال مزاجی و روحیش بطور محسوس رو بوحامت نهاد و عصبانیت شدیدی در وی پدید آمد که بتدریج تبدیل به بك نوع خشم دائمی گردید .

نادر پانزده روز پس از ورود قزوین از راه قراجه داغ بطرف داغستان رهسپار شد بطوریکه گذشت در سال ۱۱۵۳ هجری (۱۷۴۰ میلادی) که نادر در نادر آباد بود به عبدالغنی خان و فتحعلیخان برادر زن خود دستور داد که به شیروان عزیمت کنند و با قوا و فرماندهان گرجستان و آذربایجان در دفع شرار گیهایی جا روله در پائیز و زمستان همکاری نمایند

ما بعللی که چگونگی آن در تاریخ بمیان نیامده است عبدالغنی خان و سایر فرماندهان تا فروردین ۱۳۱۴ هجری (۱۷۴۱ میلادی) حمله خود را بر لزگیها آغاز نکردند و فرمانده ابدالی که بمراتب از ابراهیم خان آزموده‌نرو شایسته‌تر بود به لرکیهای جاروتله تلفات سنگین وارد ساخت و آنان را ناگزیر به تسلیم نمود.

هنگامی که نادر به شیروان رسید بسیاری از لزگیها برای تسلیم بحضور او رفتند. گوشمال بموردی که به طوایف جاروتله داده شده بود از یکطرف و ورود نادر با ۱۵۰۰۰۰ تن سپاهی به شیروان از طرف دیگر بدون شبهه همه لزگیها را وادار به تسلیم نمود.

نادر از شیروان بطرف شمال پیش راند و در آغاز ماه جمادی‌الاول (۱۴ اوت) داخل در شهر غازی قموق واقع در قلب داغستان گردید. در این شهر بود که گزارشی دریافت داشت مبنی بر اینکه قوای مختلط ازبک و تاتارهای ارال و قزاق خوارزم را مسخر کرده و خیوه را بتصرف در آورده و طاهر بیگ والی خوارزم و طرفدارش را نفس رسانیده اند. اگرچه بعداً معلوم شد این گزارش تاندازه‌ای عرق میر است با اینهمه نادر برای سرکوبی اشرار آماده گردید.

نادر در اوایل ماه رجب (۱۲ سپتامبر) بمشور محاصره منصه (اوار) از (غازی قموق) حرکت کرد ولی نظر به ورازیسیدل فصل نیز و دشواری راه مشکل بنظر می‌رسید که او در این هنگامه کمر به شورش تمام آن منطقه کوهستانی بسته باشد. در هر صورت قدر مسلم آنست که سردی هوا دست بدست مبعوث شدیدی کوهستانی را داد و نادر در نزدیکی بیستون بطرف شمال از دایهت و از راه طرف کرا به بحر خیر متوجّه

ساخت . هرگاه نادر پیشرفت بطرف (اوار) را يك ماه زود تر آغاز کرده بود شاید میتوانست کلید داغستان را بدست آورد و بدون شبهه بكمك شمشال خاصفولاد خان و سرخای خان و اوسعی خان و سایر سران مطیع و نیروی سربازان کثیرش میتوانست بهتر از سال بعد پیروز گردد و بدیهی است در این صورت حل مسئله داغستان اهمیت شگرفی می یافت زیرا نادر پس از بدست آوردن پیروزیهای نزرگ هندوستان و ترکستان و افغانستان بمراتب بهتر از سال ۱۱۵۴ هجری (۱۷۴۱ میلادی) میتوانست با عثمانیان برابری کند و نیز بسیار محتمل بنظر میرسید که هرگاه نادر در این هنگام به روسیه حمله میبرد به آسانی میتوانست هسترخان را تصرف نماید زیرا در آن هنگام عده کثیری از قوای روسیه با سوئد مشغول جنگ بودند و روسیه دارای نیروی کافی برای مواجهه با نادر نبود .

هنگامیکه نادر بطرف کرانه بحر خزر باز میگشت اطلاع یافت که دسته ای از قبایل قراچه داغ در مناطق جنگل زار به قوای وی حمله برده و عده ای از آنان را کشته و اثنائیه ایشان را بیغما برده و تولید و حمت برای قوای ایران کرده اند و حتی گستاخی را بجائی رسانیده اند که به چادر نادر حمله برده و چند تن از زنان وی را ربوده اند نادر از این پیش آمد چنان بر آشفت که عده ای از افسران و سربازان نگهبان خود را بقتل رسانید و آنکه سوگند یاد کرد که خاک داغستان را ترك نخواهد کرد مگر آنکه کلیه طاعیان یوغ بندگی بگردن نهند .

نادر روز پنجم شعبان (۱۶ اکتبر) وارد دربند گردید و اثنائیه خود را در آن شهر گذاشت و با شتاب هر چه تمامتر حمله به ط-وایف

قراچه داغ را آغاز کرد و بمنظور اینکه در مورد لزوم بتواند به حملات مقابل پردازد در منطقه شمشال در هردو یا سه فرسنگ دزی نیرومند ساخت در تاریخ دهم رمضان مادر بدون اخذ نتیجه قطعی از لشکر کشی بازگشت و از آنجا که باران سیل آسائی شروع بباریدن نموده و حرکت را دشوار ساخته بود در دشت کافری واقع در سه فرسخی شمال باختری در بند مرکز ستاد زمستانی خویش را برقرار ساخت.

بأمین خواربار ارتش معطی در منطقه ای که بیشر شامل کوه و جنگل بود اشکال فراوان داشت مخصوصاً برای آنکه بواحی اطراف شروان بر اثر جنگهای متوالی بکلی ویران شده بود و سایر این تنهاراه تهیه احتیاجات ارتش، استفاده از کشتی بود. نادر که در خلیج فارس ناوگانی بوجود آورده بود تصمیم گرفت در بحر خزر نیز ناوگانی بوجود آورد لیکن کشتی کافی در اختیار نداشت و گذشته از این ایرانیان در کشتی رانی زیاد مهارت نداشتند. نادر تصمیم گرفت عده ای کشتی سفر برای رفع این نقص به ایران احضار نماید و چون نمیتوانست مسرع کشتی لازم تهیه کند ناگزیر بود که برای کشتی رانی به روسیه بفرستد. حوید همگامی که (کالوشکری) شاه را از استقرار الیرات پترونا بر تخب سلطنت روسیه بعد از کودتای شش، دسامبر ۱۷۴۱ آگاه ساخت نادر تأیید کرد از این خبر سی خوشحال شده است زیرا تخت و تاج روسیه قابول به دختر بطرکسر، ملقب دارد و آنگاه یکدست به اس و خر و هزار رومل به کالوشکری بخشید و از او عاصمه نمود ترتیب فرس دادن ده کشتی روسی را به دولت ایران بدهد. چندانکه از این کشتی ها از سر ضد سرکشان داعستان بکار برد و چند تن دیگر را صرف حمل و نقل کالاهای

از هشت‌رخان نماید. کالوشکین ضمن ابلاغ این درخواست بدولت متبوع خویش درعین حال این نکته را یادآور شد که هرگاه نادر کشتی دریافت دارد دیگر پس نخواهد داد زیرا مصمم است ناوگانی نیرومند برای ایران بوجود آورد. بر اثر اخطار کالوشکین دولت روسیه درخواست نادر را انجام نداد. با اینهمه نادر بعداً توانست در بحر خزر هم ناوگانی بوجود آورد.

باری مراسم عید نوروز از طرف نادر بر طبق معمول در اردوگاه او برپا گردید و بنا باظهار میرزامهدی در آن هنگام نادر قصد داشت بنفع یکی از پسرانش از سلطنت کناره‌گیری نموده و به کلات رهسپار گردد لکن قبل از کناره‌گیری از سلطنت تصمیم داشت کار روابط ایران را با دولت عثمانی یکسره کند.

نادر قبل از شروع لشکرکشی در سال ۱۱۵۴ هجری (۱۷۴۲ میلادی) مأمورین خویش را به سرزمین قموق فرستاد تا برای او اسب و لوازم دیگر خریداری نمایند لکن قبیله قموق بر اثر تحمیل قیمت‌های گزاف و کمک به لزگی‌ها موجب آشفته‌گی خساطر نادر را فراهم ساختند.

در بهار سال ۱۱۵۴ هجری (۱۷۴۲ میلادی) نادر حمله بر طانیان را با قوای فراوان در سه مرحله آغاز کرد لکن در هر سه مورد نتوانست کار آنان را یکسره کند و بار آخر بطرز معجزه آسایی از خطر مرگ رهایی یافت. سرخای و شمخال خاصفولاد خان در اکثر اوقات از ملتزمین رکاب نادر بودند و نسبت به او خیانت نورزیدند لیکن اوسمی احمدخان راه خیانت پیش گرفته و به دژ نیرومند قریش پناهنده گردید.

در تابستان همین سال بود که تماس بین سروان (التن) و دولت ایران، تماسی که میبایستی برای کمپانی روسی عواقب وخیم دربرداشته باشد و منتهی بمرگ التن گردد آغاز شد توضیح آنکه در تابستان آن سال کشتی که (التن) در غازان برای حمل و نقل کالاهای بازرگانان روسی بین هشرخان و بنادر ایران در بحر خزر ساخته بود با عده ای از دریا نوردان روسی و انگلیسی بفرماندهی سروان (ودروف) وارد انزلی گردید.

سروان التن نیز سوار کشتی بود. هنگامیکه کشتی حامل کالاهای انگلیسی بارخود را خالی کرد تحت اختیار دولت ایران قرار گرفت و در دو مورد برای حمل و نقل برنج به (در بند) بکار رفت. نادر با استفاده از این کشتیها مینوانست تا اندازه ای انحصاری را که بازرگانان روسی برای حمل و نقل خواربار از راه دریا بیداغستان ایجاد کرده بودند از میان برد. همین موضوع موجب ایجاد بحرانی بین دولت روسیه و کمپانی روسها گردید و نیز در نتیجه همین اقدام بود که مأمورین رسمی دولت روسیه در رشت و در بند نسبت به (التن) و (ودروف) رفتار سیر خشنی پیش گرفتند.

برابر حملات متوادر داغستان نادر در شمال (طبرسران) اردوگاه مستحکمی ساخت. قوای ایران در این اردوگاه با زحمت بسیار احتیاجات خویش را تأمین مینمودند. ایرانیان گذشته از آنکه از حد خواربار سخت در مضیقه بودند در معرض حملات متوالی لزکیه و قزاقان چاداع و غیره نیز قرار داشتند. نادر بمناسبت تلفات و ماه زیمت همایی که بسپاهیان و اردوگاه جدید را بنام «ایران خراب» موسوم ساخت

هوای گرم و بدی آب موجب بروز طاعون خطرناکی گردید که مخصوصاً تلفات سنگینی بقوای افغان وارد ساخت و در نتیجه آن نادر سپاهیان خویش را که مبتلی بطاعون شده بودند باردوگاه دیگری واقع در سی فرسنگی شمال طبرسران در نزدیکی (میناق) منتقل ساخت.

کالوشکین کوشش بسیار نمود که شاه را متقاعد سازد لشکرکشی داغستان عواقب وخیمی برای ایران خواهد داشت لکن نادر باین سخنان توجهی نکرد و چون کالوشکین بیم آن داشت که شهریار ایران بخاک روسیه تجاوز نماید بدولت متبوع خود توصیه نمود که مرزهای روسیه را مستحکم سازد و چنانکه بعداً خواهیم دید دولت تزاری اندرز کالوشکین را بکار بست و نادر را ناگزیر ساخت که نقشه های خود را تغییر دهد. کالوشکین پس از این توصیه زندگی را بدرود گفت و جای خود را به (واسیلی براتیشف) پرداخت.

قوای ایران مرحله بمرحله بر طوایف طبرسران تسلط حاصل کردند و آنگاه نادر تصمیم گرفت برای تصرف (آوار) و تنبیه طوایف قموق دست به لشکرکشی جدیدی زندگوانسکه نیل بدین مقصود مستلزم عبور سپاهیان ایران از مرز روسیه بود چون نادر اطلاع یافت روسها نیروی عظیمی به (فزایا) اعزام داشته اند از حمله به قبایل قموق منصرف گردید لکن برای تصرف (آوار) پافشاری نمود. سپاهیان ایران پس از آنکه در نخستین مرحله شکست خوردند (آق قوشا) را اشغال کردند و طرف آوار و شهر کافر قموق جلوراندند لکن لزکیها یکعه از جلوداران نیروی نادر را که عده آدن از ۶۰۰۰ تن تجاوز میکرد بدام انداخته و پس از آنکه به آنان تلفات سنگین وارد ساختند همه را وادار به عقب نشینی

کردند. شاه از عقب نشینی آنان چنان بر آشفت که عده‌ای از افسران شان را بهلاکت رسانید و سپس خود بفرماندهی سه هزار تن سیاهی پیش‌راند و از جاده باریکی که در میان جنگل واقع بود بحمله پرداخت. در قصبه کوچکی ایرانیان مواجه با شکست سختی شدند و ناگزیر به عقب نشینی گردیدند و بدین طریق آوار یعنی کلید داغستان از حیطه تسلط نادر خارج ماند. ظاهراً در همین اوان بود که یکدسته دیگر از سپاهیان ایران از کوهی که قلعه مستحکم قریش در آن واقع بود بالا رفته و پس از حمله برق آسائی که سه روز بطول انجامید آن دژ نیرومند را گشودند لیکن خود احمد اوسمی توانست از دژ فرار نماید و به آوار پناه برد. طایفه قراچه داغ پس از آنکه دژ اصلی خود را از دست دادند و در عین حال بی فرمانده ماندند ناگزیر تسلیم ایرانیان شدند.

در اوائل زمستان نادر از حدود آوار عقب نشسته و از طریق ترخو به «ایران خراب» بازگشت و مرکز ستاد زمستانی خویش را در آنجا برقرار ساخت. گویا در «ایران خراب» بود که در پاییز ۱۱۵۴ هجری (سال ۱۷۴۲ میلادی) پیش آمدی روی داد که میبایستی در آخرین سالهای عمر نادر اثر شومی داشته باشد این حادثه تاثر انگیز کور کردن رضای مبرز بود که پدرش سوء قصد سال گذشته را نیز که در مازندران روی داد و نسبت میداد.

عده‌ای از مورخان گذشته و معاصر کوشیده اند تا سبب این پیش آمد عم‌انگیز را برشته نحریر آورند و در صورتیکه دسنة آن زمان را آنکه رضای مبرز کاملاً معصوم بوده است دسه‌ای دیگر و در سوء قصد بنادر بی‌تقصیر نمیدانند در هر صورت روایتی که بیش از همه قول قبول

بنظر میرسد بقرار زیر است :

تا مدتی پس از سوء قصد نادر، کلیه مساعی که برای کشف مرتکب و سیاست او بعمل آمد بی نتیجه ماند لیکن سرانجام مرد جنایتکار در نزدیکی (ابا) واقع در هرات دستگیر گردید. نام وی نیکقدم بود و مدتی جزء نگهبانان دلاورخان تایمانی خدمت کرده بود. نیک قدم بداغستان اعزام گردید و در تابستان ۱۱۵۴ هجری (۱۷۴۲ میلادی) باردوگاه سلطنتی رسید. نادر با او بتنهائی مدتی صحبت کرد و او را تحت بازپرسی دقیق قرار داد. بنا باظهار عبدالکریم بخارایی نیک قدم در پاسخ سؤالات مکرر نادر در باره محرك او تأیید کرد که هیچ محرکی نداشته است و تنها برای نجات دنیا از يك مرد ستمگر مبادرت باین سوء قصد کرده است لکن بنا باظهار محمد کاظم خان نادر در آغاز مصاحبه خود با نیک قدم بوی قول داد در صورتیکه حقایق را بگوید جانش در امان خواهد بود و نیک قدم رضاقلی میرزا را بعنوان محرك خویش معرفی کرد و گفت که یکی از نگهبانان شخصی رضاقلی میرزا بود و مهارب وی در تیراندازی توجه شاهزاده را جلب نمود تا اینکه يك روز که رضاقلی میرزا همراه محمد حسین خان قاجار و رحیم سلطان مرو بود باو امر کرد که شاه را بهلاکت برساند و نیک قدم برای امتثال این امر در ناستان سال ۱۱۵۳ هجری (۱۷۴۰ میلادی) بهرات رفت لیکن فرصتی برای اجرای نقشه خویش نیافت و پس از آنکه نادر در (قره تپه) بر رضاقلی میرزا دستور داد که گارد سلطنتی خصوصی خود را منحل کند او باردیگر به نیک قدم تکیه کرد که شاه را بهلاکت رساند وی نیز پیوسته مترصد فرصت بود لیکن فرصت مناسبی دست نمیداد تا اینکه شاه از ساری بطرف اشرف

رهسپار گردید و نيك قدم فرصت را برای اجرای نقشه خویش مناسب یافت
 لكن تیرش بهدفع اصابت نکرد . دشمنان رضاقلی میرزا نیز از فرصت
 استفاده نموده و پیوسته به شاه تلقین کردند که رضاقلی میرزا محرك نيك
 قدم بوده است تا اینکه سرانجام نادر پسر خود را محکوم دانست و در
 صدد انتقام گرفتن از او برآمد و راجع به نيك قدم نیز نادر بقول خود وفا
 نمود و از کشتن او صرف نظر و تنها به نابینا کردن او اکتفا کرد .

البته این روایت تا اندازه ای بسادرکردنی است لكن باید بنظر
 آورد که در آن موقع محمد کاظم در ترکستان بود و بنا بر این اطلاعات
 مبسوطی از قضایا نداشته است . گذشته از این اظهار او مبنی بر اینکه
 سوء قصد بین ساری و اشرف روی داده مقرون بحقیقت نیست بعلاوه
 محمد کاظم نتوانسته است شرح دهد از کجا جریان مصاحبه خصوصی نادر
 و نيك قدم را دریافته است . همچنین اظهارات وی دائر بر اینکه نيك قدم
 در خدمت رضاقلی میرزا بوده مقرون بحقیقت بنظر نمی رسد .

البته بسیار ممکن است که نيك قدم رضاقلی میرزا را منهم به طرح
 نقشه سوء قصد کرده باشد لكن بهیچ روی معاوم نیست راست گفته باشد
 میرزا مهدی در تاریخ جهانگشای نادری ضمن شرح لشکرکشی به دانستان
 بین سالهای ۱۱۵۳ تا ۱۱۵۵ هجری (۱۷۴۱ تا ۱۷۴۳ مادی) هیچ
 اشاره ای به کور کردن رضاقلی میرزا نمی کند نكن در پایان کتاب خود که
 پس از درگذشت نادر بر سه تحریر کشیده شده است ویش از تسمت های
 دیگر کتاب قابل توجه بنظر می رسد ۱ زیرا در آن زمان دیگر زیسنده
 هیچ علمنی برای رعایت احتیاط یا دیگرگون ساختن حقیق نداشته است
 - دهنه انگیز ذهن شاه را نسوب به

پسرش مسموم ساخته بود. « میرزا مهدی قبلا در کتاب خود نگاشته است که محرك مرتكب سوء قصد آقامیرزا نام یکی از پسران دلاور خان تایمانی بوده است. پربازن (۱) و دکتر لرش (۲) که هر دو درباره دوران نادر اطلاعات گرانبهایی دارند تایید می کنند رضاقلی میرزا در سوء قصد پیدرش کمترین دخالتی نداشته است.

باری پس از آنکه نادر پیش خود رضاقلی میرزا را محکوم کرد از تهران از احضارش کرد و او را مجرم دانست. شاهزاده نگون بخت سوگند یاد کرد که هیچ گناهی ندارد لکن شاه به عجز و لایه او توجهی نکرد و پس از مدتی تفکر و مشورت با رایزنانش تصمیم گرفت پسر خود را از هر دو چشم نایبنا سازد و دستوری در حضور او و عده ای از رجال بمورد اجرا گذاشته شد و پس از کور کردن رضاقلی میرزا عده زیادی از مردان بزرگی که در مراسم نایبنا کردن او حضور داشتند بدست نادر بهلاکت رسیدند زیرا هنگام کور کردن شاهزاده هیچ کدام از آنان تقاضا نکرده بودند بجای رضاقلی میرزا سیاست گردد. نادر پس از آن حادثه شوم چنان غمگین و متأثر گردید که به چادر خود پناه برد و مدت سه روز از چادر خارج نشد مالکولم تأیید میکند نادر پس از کور کردن رضاقلی میرزا باو گفت که خیانت وی موجب این تنبیه گردید و رضاقلی میرزا با نهایت اندوه بوی پاسخ. « این چشمان من نبود که شما از حدقه کنید بلکه دیدگان ایران داد بود. »

صُور کلی قرائن نشان می دهد که رضاقلی میرزا بیگناه بوده است لکن رفتار کودکانه وی بر بدگمانی شاه نسبت به او افزود و گذشته از بخت بدوی دادرسی او همگامی صورت گرفت که شاه بمناسبت شکستهای

که از لزکیها خورده بود دل خوشی نداشت و علوی خانی هم نبود که او را از تصمیم های خطرناک خود باز دارد و بعلاوه هرگاه نيك قدم بيدرنك پس از ارتکاب سوء قصد دستگیر و سیاست شده بود احتمال قوی میرفت که رضاقلی میرزا از اتهام و تنبیه کاملاً نجات یابد.

در هر صورت پس از آنکه رضاقلی میرزا بهبودی حاصل کرد بنا به تقاضای خود به مشهد رفت. دو اواخر پائیز ۱۱۵۴ (۱۷۴۲ میلادی) نادر تصمیم گرفت از رود منجمداترك عبور کند و به خاک روسیه حمله برد و مردم انتظار میرفت که آتش نبرد بین ایران و روسیه مشتعل گردد لکن روش تهدید آمیز دولت عثمانی نسبت بایران نادر را از حمله بروسیه باز داشت. توضیح آنکه نادر خبر یافت که قوای عظیمی از عثمانی بطرف مرزهای ایران جلو میروند و گذشته از این در سال ۱۱۵۵ هجری (۱۷۴۳ میلادی) سفیری از دربار عثمانی به اردوگاه نادر آمد و از جانب سلطان محمود خان پادشاه عثمانی نامه ای آورد مبنی بر اینکه شاه عثمانی از قبول و تصدیق صحت مذهب جعفری و ساختن رکن دیگری برای کعبه معذرت خواسته است و همین جهت نادر از حمله بروسیه منصرف گردید و در عوس تصمیم به جنگ با عثمانی گرفت و در تاریخ پانزدهم ذی الحجه ۱۱۵۵ (۱۰ فوریه ۱۷۴۳ میلادی) بطرف جنوب پیش راند

قوای کوهستانی دلیرداغستان در پرتو پنهانگی جنگل و کوهستان به نادر و قوای او آسیب فراوان رسانیدند گویانکه نادر قوای سرخر 'زقلاع منجمله قلعه (قریش) را بگشاید. باینجه از اجابت افراد و مهمان قوای وی تلفات زیادی دید و گذشته از این به حیثیت و منفعت او اهمه نوارد آمد. سپاهیان ایران در میان برف و سرمای شدید بطرف دشت مغرب

روی آوردند. سربازان از سرما و گرسنگی رنج بسیار بردند، عده کثیری از سپاهیان و چهارپایان در راه تلف شدند و دشواریها و حوادث گوناگون بجدی بود که مسافرت قزاق ایران از درند تا کنار رود (کر) چهارروز بهاول انجامید.

در این انناغتشاشات شدیدی در خوارزم روی داده بود بدین معنی که نورعلی خان پس از رزم شدیدی با طاهریک به ترکمن های ارال پناه برده و بکمک آنان و پیروان خود در خوارزم شهر خیوه را تصرف و طاهریک را محاصره نموده بود. طاهریک نیز از نصرالله میرزا در مشهد استمداد نمود لکن شاهزاده نصرالله نتوانست باو کمک نماید و طاهریک پس از چند هفته مقاومت تسلیم گردید و در مقابل کشته شدن ایلبارس بدست نورعلی بهلاکت رسید و نورعلی خان بر تخت ایالت خوارزم جای گرفت بدین قرار نادر دو انتهای شمال باختری و انتهای شمال خاوری امیرانوریش مواجه باشکست های بزرگ شد لکن عدم موفقیت وی در داغستان و تلفات سنگینی که بقزاق ایران وارد آمد بیش از هر چیز به شهرت و حیثیت نادر لطمه وارد ساخت.



فصل بیست و یکم

عملیات در خلیج فارس (۱۱۵۲-۱۱۵۹)

دومین لشکر کشی به عمان



در فصل هیجدهم تاریخ عملیات نیروی ایران را در خلیج فارس و عمان تا اواسط بهار سال ۱۱۵۲ که ناوگان ایران پس از شکست نیروی تقی قلی خان در مکران در (گمبرون) تمرکز یافتند شرح دادیم.

در این هنگام ملوانان عرب که در خدمت ناوگان ایران بودند بمناسبت عدم دریافت حقوق و جیره خود در نارضایتی شدیدی سر میبردند و آشفتگی آنان در اوائل پائیز سال ۱۱۵۲ تبدیل به آشوب عمومی در (لقت) مرکز ناوگان ایران گردید و شورشیان پس از قتل دریاسالار مرعلی خان و سایر ایرانیانی که ارازمه، دستبرد کردند با تمام کشتی ها، محورها و جزیره قیس گریختند.

نماینده کمیانی هند خاوری در باره این شورش زاهدان ایران اینطور گزارش داد:

«مادام که اعراب کاملاً مطیع نگردند نقشه اعایض صورت برای ایجاد ناوگان نیرومندی لباس عمل نخواهد پوشید، زیرا آنها اعراب هستند که میتوانند در خدمات دریایی پیشرفت حاصل کنند. ایران نیز ضرورتی

میل و اطلاع کافی برای دریا داری ندارند و گذشته از این خصوصیات کشور آنها طوری است که علاقه بکشتی رانی را در آنها تقویت نکرده است « چند روز بعد دریا سالار جدید ایرانی محمود تقی خان وارد گمبرون گردید و پس از آنکه از نماینده کمپانی هند شرقی درخواست کرد که ترتیب خرید کشتی ها را برای او بدهد نامه ای خطاب بمران شورشیان نگاشت و بآنان دستور داد که تسلیم کمپانی هند خاوری گردند. نماینده آن کمپانی نیز نامه دیگری بهمن مضمون خطاب بشورشیان نگاشت و يك کشتی که پرچم انگلیسی بر فراز آن در اهتزاز بود با این نامه ها بطرف پایگاه طاعیان روی آورد .

اما دریا سالار ایرانی بدون آنکه منتظر جواب گردد هلندیها را مجبور کرد که دو تا از کشتی های خود را به او بعاریت دهند و آنگاه در یکی از این کشتی ها سوار شده و با چندین کشتی بزرگ و كوچك دیگر برای حمله باعراب روان گردید .

اندکی بعد نبرد شدیدی بین کشتی های ایران و عرب در گرفت و پس از شليك چند تیر اعراب کوشیدند داخل کشتی های هلندی گردند لکن بعقب رانده شدند و کشتی دیگر که حامل دریا سالار ایران بود فاصلد گرفت و شروع بتهراندازی نمود هنگامیکه شب فرا رسید کشتی های هلندی شروع بعقب نشینی نمودند در حالیکه کشتی های اء-را ب آنها را تعقیب میکردند . دریا سالار محمود تقی خان چندان در این بندر ابراز شایستگی نکرد لیکن گناه زیاد متوجه وی نبود زیرا از عمایاب دریائی اطلاع کافی نداشت و مسئول این عقب نشینی بیشتر هاندیها بودند که با وجود سابقه زیاد در دریانوری توانستند اعراب را معلوب نمایند.

پس از چندی بین محمود تقی خان و هلندیها اختلاف شدیدی روی داد و محمود تقی خان عده ای گارد مسلح در کشتی های هلندی گماشت . در این حال اعراب در نقاط مختلف خلیج فارس به حمله پرداخته و چند بار کوشیدند که بحرین را اشغال نمایند .

هنگامیکه نادر از شورش اعراب اطلاع یافت دستور داد که بیدرنک ۶۰۰۰ تن ملوان و ۱۵۰۰۰ تومان پول جمع آوری شود و بازده کشتی خریداری گردد . در این اثنا بین اعراب تولید بفاق گردید و دسته ای از آنان باب مذاکرات را با اولیای اورایران مفتوح کردند و بدین طریق در اوضاع خلیج فارس بهبودی محسوس حاصل گردید .

ذرتاستان ۱۱۵۳ هجری نادر داین فکر افتاد که نقشه جدید خود را دایر بر ساختن کشتی های جنگی در بندر بوشهر بمورد اجرا گذارد . منظور نادر از اجرای این نقشه کاملاً هویداست . او میخواست که ایران از لحاظ کشتی سازی نیاز بیگانهان نداشته باشد و روح استقلال صلی و میل سیادت خواهی وی چنان نیرومند بود که او را از توسل کمپانی هند شرقی برای بدست آوردن کشتی باز میداشت و گذشته از آن کمپانی هند شرقی در مقابل هر کشتیکه بایرانیان میداد به نفع پول نقد میخواست ، بلکه امتیاز جدیدی را صاب میکرد در این باره . در ضمن داشت که با کارگر و مواد ایرانی خواهد توانست کشتی ها را قیمت بازاری ناممکنه متأسفانه این نکته را در نظر نگرفته بود که اجرای این نقشه تا چه اندازه دشوار است . یکی از مشکلات رنگ مصر چوب مناسب در کرانه خلیج بود . نادر که هرگز از هیچ شکافی نمی ترسید بر آن شد که چوب های لازم را در جنگل های مصر در

تهیه کرده و از راه خشکی که ۶۰۰ میل طول داشت ببوشهر ارسال دارد در اوائل پائیز ۱۱۵۳ هجری نادر دستور داد که عرابه های مخصوص برای حمل و نقل چوب آماده گردد لکن بمناسبت فقدان جاده های خوب بین مازندران و بوشهر و کوهستانی بودن قسمت زیادی از جاده ها کارگران ناگزیر بودند که الوارها را بدوش حمل کنند و بهمین جهت حمل و نقل چوب از مازندران بمشهد با این وضع دشوار برای ایرانیان کمتر از حمل تخته سنگهای بزرگ مرمر از مراغه بمشهد و کلات نبود. نمایندگی کمبرون پس از آنکه از نادر درخواستی مبنی بر اعزام عده ای نجار و ارسال احتیاجات لازم ببوشهر دریافت داشت در باره نقشه وسیع و پر دامنه نادر چنین نگاشت :

« اما اشکال اجرای این نقشه شگرف نادری را از اینجا میتوان قیاس کرد که چو برا باید در مدت شصت روز بدوش کارگران از مازندران ببوشهر حمل نمود قطعی است برای تهیه لوازم دیگر نیز بهمین اشکال برخورد خواهند کرد »

مرور زمان حقیقت سخنان را سبوت رسانید ؛ در زمستان ۱۱۵۳ نادر دستور داد که ساختمان چندین کشتی در بوشهر آغاز گردد . طول این کشتی ها میبایستی در حدود صد (شاه غز) یا سیصد پای انگلیسی باشد و مسلح یینجاه توپ گردد و کارگران و ملوانان آن نیز از اروپائیان انتخاب گردند .

بمنظور تهیه تسلیحات يك کارخانه توپ ریزی در کمبرون ایجاد گردید و سیصد توپ مورد احتیاج کشتی ها را آماده کند و در اواسط پائیز ۱۱۵۳ دو توپ هسی در این کارخانه آماده گردید .

اندکی بعد از اصفهان خبر رسید که چوبهای مازندران وارد آن شهر شده است و در آغاز سال ۱۱۵۴ الوارها به بوشهر رسید. عده کثیری از روستاییان نیره بخت که می بایستی چوبهای سنگین را بدوش حمل کنند در راه بهلاکت رسیدند. طرز استفاده از این چوبها بعداً در این فصل خواهد آمد.

در اوائل تابستان ۱۱۵۳ هجری امام وردی خان سردار (گره سیرات) که بر دریاسالار محمود تقی خان تسلط حاصل نموده بود با وی از در نزاع درآمد و او را در کنگ محبوس نمود اندکی بعد از نمایندگی کمپانی هند شرقی درخواست کرد که برای سرکوبی اعراب طغی دو کشتی بآختیار او گذارند لکن هندیها در این خصوص آنقدر اشکال تراشیدند که سردار در کشتی را بزور تصرف نموده و افسران و جوانان آنهارا از کشتی خارج کرده و برای حمله بدشمن بطرف جزیره (قیس) پیش راند. پس از آنکه پیش از ۵۰۰ سپاهی ایران از کشتی ها در جزیره پیاده شدند کشتی های اعراب ظاهر شده و شروع به تیراندازی نمودند.

کشتی های سردار بیدرنگ به یکی از کشتی های شورشیان حمله کرده و آنرا غرق نموده و به طاعیان تاغات سنگین وارد ساخت و سپس کشتی دیگر دشمن را مورد حمله قرار داد. چون امام وردی خان از بردتیر و پهای کشتی راضی نبود دستور داد که گلوله یکی از توپها را دو برابر کند و در نتیجه بمحس شلیک توپ انفجاری روی داد که عده ای از ایرانیان را کشت و زبانی و خود سردار را سخت زخمی نمود. امام وردی کمرچ را به دست دریائی چندان اطلاع نداشت با اینهمه مردانه مردن را خوب میست و زیرابه ها و آنان خود گفت سعی کنید دشمن از زخمی شدن من بگریزد.

وسپس با نهایت رشادت جان سپرد. پس از آنکه بدین طریق بطرفین تلفات سنگینی وارد آمد جنگ پایان یافت و تا اندازه‌ای اعراب پیروز شدند زیرا سردار در این نبرد کشته شد و عمده زیادی از ایرانیان که قبل از نبرد در جزیره قیس پیاده شده بودند نابود گردیدند.

در آغاز زمستان ۱۱۵۴ هجری دو کشتی جدید که هر کدام مسلح به ۱۴ توب بود از سند وارد کمبرون گردید و در حالیکه انگلیس‌ها بیش از پیش از تقویت نیروی دریایی نادر نگران و متأسف میشدند ایرانیان توانستند يك کشتی دیگر از شخصی بنام (ولیکوک) خریداری نمایند. در این هنگام بود که تقی‌خان شیرازی باردیگر با مقام بیگلربیگی پیشین خویش وارد کمبرون گردید. ماه بعد برای نخستین بار ایران دارای يك ناوگان متشکل گردید که شامل پاتزده ناو بود.

حوادث عمان باردیگر مداخله ایران را در امور آن سامان ایجاب نمود. ایرانیان چنانچه در فصل هیجدهم گذشت پس از آنکه در سال ۱۱۵۰ هجری ناگزیر گردیدند که از مسقط به جلفا عقب‌نشینی نمایند تا چندی فرمانروای قسمت اعظم منطقه خلیج با امام سیف بن سلطان بود لکن خود خواهی و روش استبدادی وی موجب آن گردید که در سال ۱۱۵۴ رعایایش علم طغیان برافرازند و وی را از امامت خلع کنند و سلطان بن مرشد پسر عرش را جانشین او نمایند. سیف مانند پیش از ایران استمداد نمود و تقی‌خان به او پاسخ مثبت و مساعد داد با اینهمه سیف نتوانست کاری از پیش ببرد زیرا اعراب حوالة به هواخواهان سلطان بن مرشد ملحق گردیده بودند. چون اعراب حوالة (خضاب) واقع در نزدیکی رأس موساند امرا تصرف کرده بودند پادگان ایرانی جلفا بطرف آنان حمله برد و تلفات سنگینی

بر آنان وارد ساخت .

در این جنگ شیخ رمایکی از سران اعراب حوالة بهلاکت رسید و متجاوز از ۵۰۰ تن عرب دیگر کشته شدند . اندکی بعد ناوگان ایران با قوای کمکی بطرف جلفار روی آوردند ولی مدتی طول کشید تا کلبعلیخان که بعد از مرگ امام وردیخان بمقام سرداری گرمسیرات رسیده بود در کرانه عربستان پیاده شد و سپس تقیخان نیز بهوی ملحق گردید . در این اثنا با پیوستن چهار ناو دیگر به ناوگان ایران نیروی دریائی ایران بذروه قدرت رسید .

تقیخان ضمن ملاقات با سیف بن سلطان در جلفار عهدنامه ای با او منعقد ساخت و بر طبق آن متعهد گردید که باردیگر او را به امامت مستقر دارد و در عوض سیف حاکمیت ایران را بر منطقه خلیج برسمیت بشناسد . آنگاه نیروی ایران باتفاق قوای سیف بن سلطان حمله به نیروی سلطان بن مرشد را آغاز کردند . در اثنائیکه قسمتی از نیروی ایران بفرماندهی کلبعلیخان (سحر) را تحت محاصره قرار دادند بیکاریگی و سیف بن سلطان از راه دریا بطرف مسقط که هنوز در تصرف هواخواهان سیف بود روی آوردند . قوای ایران که بدون مواجهه با هیچگونه مدتی در مسقط پیاده شدند بهر نقطه که میخواستند آمد و رفت میکردند . لکن سیف بن سلطان بآنها اجازه دخول به درهای الجلالی و مرانی را نمیداد . آنگاه نمیخن تصمیم گرفت این دزها را از راه حینه بدست آورد و چون میدانست که سیف بن سلطان علاقه شدیدی به مشروب دارد ، خود بآن کوزه مشروب شراب از ایران همراه آورده بود و یک شب که با چند تن از اسران ایرانی در دزمرا بی دعوت داشت آن کوزه شراب را با خود آورد و سیف و افسرانش

را مست و لایعقل کرد و چون آنان هوش و توانائی خود را از دست دادند
 تقی خان و سایر افسران ایرانی بسهوات هر چه تمامتر دژ را بدون اشکال
 و خونریزی بتصرف در آوردند و آنگاه بیکلری یکی مهر سیف را بدست آورد
 و از قول اودستوری خطاب به فرمانده دژ الجلالی نگاشت مبنی بر اینکه
 دژ را بروی ایرانیان بگشاید و سپس این دستور را به مهر سیف مهور ساخت
 و به فرمانده دژ داد. فرمانده عرب بدون آنکه کمترین سوء ظنی بیابد
 فرمان جعلی را بکار بست و هنگامی سیف بخود آمد دریافت که هر دو دژ
 بتصرف ایرانیان در آمده است و از آنجا که میدانست تلاش در راه استرداد
 دژها ثمری نخواهد داشت تصمیم گرفت که جنگ را علیه سلطان بن مرشد
 ادامه دهد.

احمد بن سعید که چنانچه بعداً خواهیم دید سلسله سلاطین ابوسعید
 و مسقط را تأسیس کرد با نهایت رشادت از (سحر) دفاع نمود. تقی خان
 و سیف بن سلطان حمله را علیه قوای سلطان بن مرشد آغاز کردند و چون
 سلطان بن مرشد مقاومت را مؤثر تشخیص نداد به (سحر) عقب نشینی
 کرد با امید اینکه شاید بتواند از آنجا خطوط نیروی ایران را بشکافد
 و بدقوای احمد بن سعید پیوندد. سلطان بن مرشد موفق بدخول در سحر
 گردید لکن هنگام تلاش برای خروج از سحر بهلاکت رسید. با اینهمه احمد بن
 سعید مدت چند ماه بارشادت کامل ایستادگی کرد و چون سرانجام از لحاظ
 خواربار و مهمات بمضیق افتاد چاره ای جز سازش نیافت. محاصره (سحر)
 متجاوز از هفت تا هشت ماه بطول انجامید و طی آن ۳۰۰۰ تن از
 ایرانیان بهلاکت رسیدند.

اندکی پس از مرگ سلطان بن مرشد سیف بن سلطان که از رفتار

خویش نادم گردید و دریافت برائرسوء سیاست و نابخردیش کشور را گرفتار چه حوادث شومی نموده است چنان افسرده شد که ایرانیان را بحال خود گذاشت و به (رستاق) رفت و در آنجا پس از چند روز از فرط غم جان سپرد و در نتیجه دوران سلطنت سلسله یریبای عمان پایان یافت. این نکته را باید خاطر نشان کرد که هرگاه سیف بن سلطان میتوانست بکمک ایرانیان امامت خود را بدست آورد و بر طبق عهدنامه حاکمیت ایران را بر قلمرو فرمانروایی خود قبول کند زنگبار و سایر ضمائم عمان در خاک افریقا جزا امپراطوری نادر در می آمد. احمد بن سعید که مردی باهوش و کاردان بود طوری تنی خان را فریفت که نه تنها توانست مقام فرمانداری خود را در سحر تحکیم نماید بلکه بر که را نیز به قلمرو فرمانروایی خویش بیفزاید.

در این اثنا آتش جنگ بین ایران و عثمانی که از مدت مدیدی قبل انتظار آن میرفت سرانجام مشتعل گردید. با اینهمه نادر قوای دریائی خود را از عمان احضار نکرد و تنها چند کشتی خود را از سحر فراخواند زیرا قصد داشت عملیات دریائی و زمینی مشترکی علیه بصره آغاز نماید.

از مدتی پیش بین تقی خان و کبعلی خان اختلافات شدیدی روی داد و هر يك از آنها علیه دیگری نزد نادر شکایت می برد تا حدی که آخر شاه سخت بر آشفت و هر دو را احضار کرد و محمد حسن خان قرقر و او را که تازه از مأموریت روسیه بازگشته بود بجای کبعلی خان بسرداری گرمسیرات منصوب کرد و بزودی سردار جدید از طریق کمپرون بحرفه سحر را رهسپار گردید. تقی خان در اواخر پائیز با قسمتی از توگن ایران و در کمپرون گردید و چند روز بعد کبعلی خان نیز وارد آنجا شد و بطور عجز به به که پانی هند خاوری اطلاع داد که تقی خان مبادرت به شورش نموده

کارشناسان شایسته نتوانست به این آرزو نائل گردد. مادر تصور اینکه
عالم اروپاییان از کشتی سازی اطلاع دارند چندی مصمم گرفت بطارن
عمایات کشتی ساری نوشهر را بیک اروپایی بنام (لاپرتی) که در آن
هنگام مقیم اصفهان بود سپرد. نتیجه این اشتباه را از مطالعه یادداشت
های مار یوی فرانسوی که در بایگانی کمپانی فرانسوی هند در (پوندیشری)
کشف گردید بیک میتوان دریافت. ماریتسو چنین میگارد

مادر چنین میپنداشت که (لاپرتی) از همه چیز اطلاع دارد و
بهمین جهت به او فرمان داد که به نوشهر بیاید و عملیات کشتی ساری را
بصارت کند. (لاپرتی) که هیچگونه بصرتی در کشتی ساری نداشت از
شاه ایران عدو حواس و تأفید کرد که کمترین احاطه ای در این امر ندارد
و بی مادر به حاش توحه نکرد و او را احوال به این کار دشوار گماشت
مراتبها و رحمت طوق فرسای (لاپرتی) برای احیاء کاری که در آن
اطلاع نداشت طوری صحت مراجش را متزلزل کرد که به آسمانه
مرگ نزدیک شد و هنگامی او احاره بازگشت باصفهان دادند که کار از
کار گذشته و در ریرا لاپرتی در شیراز در سال ۱۱۵۴ رحلت از جهان
برست

پس از مرگ لاپرتی مادر در اوائل پائیز ۱۱۵۵ دستور داد که عمایات
کشتی ساری موقوف گردد و کشتی های بیمه تمامه تا چند سال در نوشهر
همچون رقی بود. هرگاه مادر کار را بکردار می سپرد شاید موفق بساحس
کشتی های پرومندی برای ایران میشد

پس از آنکه بدینصوب مساعی مادر برای ساحس کشتی بحسانی
رسید، اگریر راه پر خرج خرید کشتی از خارجیان را پیش گرفت و نا

فصل بیست دوم

جنگ با عثمانی - لشکر کشی به بین الهرین



دولت عثمانی مانند دولت روسیه در مدت غیبت نادر از ایران اطلاعات زیاد و موثقی درباره وضع ایران نداشت و روابط بین ایران و عثمانی از سال ۱۱۴۹ هجری (۱۷۲۶ میلادی) همچنان غیرعادی بود. از احاطه حقوقی صاحب بین دو کشور حکمفرما نبود بلکه مخاصمات برای مدت نا معلومی متارکه شده بود زیرا عهدنامه صلح ۱۱۴۹ هجری (۲۸ سپتامبر ۱۷۳۶ میلادی) بتصویب نرسید. بنا براین طبیعی بود که سلطان و رایزنانش در این خصوص نگران باشند که نادر پس از فتح هندوستان ممکن است آتش نبرد را باز دیگر با عثمانی روشن کند و عدم حصول سازش بین دو کشور در باره مسائل مذهبی را بهانه برای تجدید مخاصمات قرار دهد. با همه این احوال چون نادر فرسنگها از خاک ایران دور بود و گذشته از این شهرن کمال داشت که شاهنشاه ایران مغلوب شده و یا زندگی را بدرود گفته است امپراطور عثمانی بر آن بود که اگر خطر بکلی مرتفع نشده باشد با اینهمه برای مدت نامعلومی تأخیر افتاده است و این عقیده امپراطور عثمانی را با توجه به روابط وی با روسیه و اثرش بیک میتوان دریافت. توضیح آنکه عهدنامه با گراد در سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹ میلادی)

بامضاء رسید و چون دولت در اجرای آن مواجه با اندک گریز و روش خشنی نسبت به دو اتین روسیه و اطراش پیش گرفت ایکن به محض اینکه سلطان عثمانی از بازگشت نادر از هندوستان آگاه گردید در رفتار او نسبت به دو دولت مسیحی بهبودی کامل حاصل شد و شکایاتی که در راه تقویت مناسبات با این دو کشور وجود داشت مرتفع گشت

در سال ۱۱۵۴ هجری (۱۷۴۱ میلادی) حاجی خان سنیر کبیر ایران با جزئی و شکوه هر چه تمامتر وارد حلب گردید و سه ماه بعد به قسطنطنیه رسید و با صدر اعظم ملاقات نمود ایکن حاجی خان از مذاکره در باب موضوع مورد بحث با صدر اعظم خودداری نمود و اعلام داشت که تنها با خود سلطان می تواند باب مذاکرات را بگشاید و از این رو عقده ای زرک در دل صدر اعظم عثمانی بوجود آورد سلطان عثمانی پس از مذاکره با حاجی خان انجمنی از وزیران و علمای عثمانی تشکیل داد و درباره مسائل مذهبی با آنان به بحث پرداخت. نظر امپراتور عثمانی پس از تشکیل این انجمن نسبت به پیش گیری نکرد وی در درخواستهای نادر را دور از حزم و احتیاط دانست و بنابراین بدو ات ایران سیح مهمی داد مبنی بر اینکه بر طبق مقررات و اصول اقدام شایسته خواهد شد.

چون بیک دولت ایران اختیار نامندوب و ریاستی بر کاملاً هویدا نبود که با امپراتور ایران هواخواه جنگ است به صحت شد که از اتخاذ تصمیم قطعی درباره روابط دو کشور خبرداری شود و دولت عثمانی نمایندگانی برای اعلام مذکور بر سر ر شش ماهی ایران گسیل دارد سفیرانی که برای این منظور زعفران امپراتور عثمانی انتخاب شدند عبارت بودند از (منیب افندی) یکی از کارشسان مسلمان و

عمادی و انقیاد صفائی افندی) رئیس گمرک قسطنطنیه ابن دوفریستانه
 سه‌ان‌نمای در ۱۱۵۵ هجری (راوی ۱۷۴۲ میلادی) به اردوگاه نادر در
 یزد، دیلی در نزدیکی دیوبندی از طرف دولت تبرع خود تدبیر شاهنشاه
 ایران نمودند که علی‌آن پادشاه عثمانی از بیرون برخی از درخواستهای
 ایران پوزش میخواست. نادر در پاسخ گفت که میل دارد سلطان عثمانی
 مذهب جعفری را به منزله مذهب پنجم رسمیت بخشد و چون این اقدام
 منجر به حکیم مبنای مباح و آرامش در کشورهای مسلمان خواهد شد و
 از جانب دیگر سلطان عثمانی هم خلافت مسلمان را عهده دار است و
 خود بکشور عثمانی خواهد رفت و به مسائل مورد اختلاف کاملاً پایان خواهد
 بخشید و در حاشیه پیاس این جدا را نیز اضافه کرد: «امیدوارم بهتر است
 خدای منعال در ورزمن عثمانی این مسائل فیصله یابد»

چون نادر احساس کرد که اتخاذ تصمیم درباره مسائل مهم مذهبی
 مورد خردسرا نه دور زدن و احتیاج است شورای بنام شورای کبرای علماء
 زاعم عامی ایران بریاست ملاشی علی اکبر در صحرای هفان تشکیل
 داد. علماء میدانستند که نادر از آنان چه میخواهد و بهمین جهت قوای
 سال ۱۱۴۹ هجری (سال ۱۷۳۶ میلادی) را در استقرار مذهب جعفری
 در ایران و بنای و کن بنجه کعبه تأیید کردند.

با آنکه نادر صرار داشت که کار خود را با دولت عثمانی یکسره
 کند، اینهمه مدت سیزده ماه را رگرفتناری جنگ بالزکیه و هم‌دستانشان
 در داغستان نتوانست جد به مناسب خود با عثمانی بردارد.

پادشاه عثمانی به وجود خمرهایی که از شکست های قوای ایران در
 داغستان به دست آورده بود هنگامی که در ۱۱۵۵ هجری (۱۷۴۲ میلادی)

مردان بزرگ جهان است لکن هیچ دلیلی نیست که احمد پاشا به کشور خویش خیانت ورزیده و آلت دست ایران شده باشد. گذشته از این او بمقام پاشائی خود در بغداد که کمتر از مقام سلطنت نبود علاقه فراوان داشت و نمیخواست که در مهابانی قدرتش تزلزلی حاصل گردد.

در این اثنا عده کثیری از عثمانیان و اعراب بین النهرین از اندوختن پول بوسیله فروش اسب و قاطر و ستر و وسائل دیگر به نمایندگان ایران ابا نداشتند گویانکه میدانستند در مورد شروع جنگ بین ایران و عثمانی این وسائل تا چه اندازه بدر ایران خواهد خورد.

در آغاز سال ۱۱۵۶ هجری (۱۷۵۳ میلادی) قبل از حرکت نادر از داغستان نماینده دیگری از دربار عثمانی به اردوگاه نادر آمد و از طرف سلطان عثم - ای نامه ای تقدیم شهریار ایران نمود که طی آن امپراطور عثمانی باریکرازا اینکه نمی توانست مذهب جعفری را بمنزله مذهب رسمی بشناسد و بنای رکن پنجمی را در کعبه اجازه دهد پوزش خواسته بود نادر در پاسخ اعلام داشت که ارش جهانگشای وی بزودی بطرف خاك عثمانی روی خواهد آورد ،

آنگاه لشکرکشی قوای ایران بطرف دشت معان آغاز گردید و پس از آنکه در آنجا قوا و چهارپایان مدت بیست روز با استراحت پرداختند پیشرفت بطرف خاك عثمانی از راه هشت رود و قره چمن آغاز شد و ساهیان ایران پس از عبور از چهار فرسنگی نبریز بطرف جنوب ، بسوی مریوان رهسپار گردیدند و در آنجا ساهزاده نصرالله و ساهزاده امامقلی و ساهزاده شاهرخ نیر که از مشهد حرکت کرده بودند در تاریخ ۲۴ ربیع السانی به آنان پیوستند در این هنگام فرستاده ای از طرف محمد شاه باتفاق ساهزادگان

بخدهت رسید و تحف و هدایای بی شماری از طرف محمد شاه تقدیم شاهنشاه ایران نمود. نادر پس از مختصر توقیفی در مرهون پیشروی بطرف سنندج را آغاز کرد.

تجدید خطر جنگ بین ایران و عثمانی دولت عثمانی را نسبت به روسیه نرمتر کرد. اخبار مربوط به ورود قوای کمکی روسیه به حاجی طرخان و قزاقان در آغاز دولت را بسیار نگران ساخت زیرا عثمانیان بیم آن داشتند که این قوا دوش دوش سپاهیان ایران داخل جنگ علیه عثمانی گردند و به بهمه معاون شد که روسیه چنین قصدی ندارد.

نادر قبل از ترک دانستان نمایندگانی نزد احمد پاشا اعزام داشته و از او درخواست کرده بود که بغداد را تحویل دهد. پاشای بغداد پس از دریافت این پیام در صدد استمهال برآمد و نماینده ای بنام محمد آقا نزد نادر فرستاد و باو پیغام داد که بسیار میل دارد بانادر روابط دوستانه داشته باشد و درخواست او را اجابت کند کن قبل از پایان مدت مأموریتش نمی تواند بغداد را تحویل دهد و بنا بر این مدتی مهلت میخواهد.

محمد آقا پیام احمد پاشا را در سنندج قریه نادر کرد. نادر نسبت به درخواست احمد پاشا تا اندازه ای روی موافقت نشر داد مکن عده ای از قوای خود را مأمور اشغال شام رحه و نجف و کربلا و سایر شهرهای مهم بین النهرین نمود و در عین حال قجه خان شیخین او را فرما دهی قوای مأمور محاصره بصره گذاشت و فرمانداران شروان و حویره و شوش و دزفول را عراب دیگر این مناطق نیز دسنور داد که با او همکاری نمایند. محاصره بصره را بعداً شرح خواهیم داد.

نادر سپس نصرالله میرزا و سایر شاهزادگان را به آمدن امر داشت.

واجبه هرخصی سفیر محمدشاه را نیز صادر نمود و توسط او برای امپراطور تحف و هدایای گرانمایهائی فرستاد.

چون نادر عزم داشت ستاد خود را در فصل زمستان در نزدیکی بغداد برقرار سازد دستور داد که از ناحیه (شهرزور) غله با اندازه کافی جمع شود و به اردو گاه وی ارسال گردد.

راجع به نیروی متغیر قوای نادر در این مدت اطلاعات موق در دست نیست از روایت میرزا مهدی خان چنین برمی آید که نادر پس از رسیدن به هریوان دوباره به سنندج بازگشت و سپس بطرف باختر متوجه گردید و پس از عبور از مرز عثمانی داخل منطقه حاصلخیز (شهرزور) گردید ام محمد کاظم نفل میکند که نادر قبل از ورود به بین النهرین بکرمانشاه رفت و در آنجا پایه های در نیرومند و زرادخانه بزرگی را گذاشت و سپس قوای خود را سازمان داد. بقول وی نیروی نادر که از اکناف کشور جمع آوری شده بود به ۳۷۵۰۰۰ تن بالغ میگردد. محمد کاظم آنگاه خطر نشان میکند که نادر فرماندهان خود دستور داد برای يك جنگ سه ساله با عثمانی حاضر شوند.

(خاندانش) فرماندار منطقه (شهرزور) بمجلس ورود قوای ایران فرار را برتر ترجیح داد و در تاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۱۱۵۶ هجری (۵ اوت ۱۷۴۳ میلادی) به کرکوک رسید پادگان کرکوک شهر را ترك گفتند لکن نادر پناه آورده مانده و متگردیدند چون در مستحکم بودند نادر تصمیم گرفت قبر زحمه آنها را گزله داران کند و پس از آنکه یک هفته بعد و پنجاه وی وارد شد در طوری زیر آتش گلوله گرفت که مدافعین بجان آمده و تسلیم شدند.

میرزاهمدی خان حکایت میکند که نادر عزم نداشت از کرکوک تجاوز کند زیرا امیدوار بود پیمانهائی که توسط احمد پاشا به سلطان عثمانی فرستاده بود مورد موافقت قرار گیرد و او را از لشکر کشی بیشتری بی‌ایز سازد لکن این امید بی‌مورد بود زیرا هنگامی که نادر در کرکوک بود از سلطان عثمانی نامه‌ای دریافت داشت مبنی بر اینکه شیخ الاسلام عثمانی فتوای داده است که کشتن یا دستگیر کردن ايرانيان که مذهبشان بخلاف مذهب اسلام (تسنن) باشد مباح است در عین حال پادشاه عثمانی به حاجی حسین پاشا وائی اوصاف دستور داده بود که حد برای دفاع آمده گردد.

نامه سلطان عثمانی نادر را بیش از پیش بر آشفت و او را بر آن داشت که روز چهاردهم رجب بطرف موصل پیش راند. در عرض راه جلوداران قوای عثمانی برای مقاومت کوشش کردند لکن نادر بسرعت آنان را بمقبراند و درحالی که قصبات را یکی پس از دیگری با شتاب هر چه تمامتر اشغال میکرد به موصل نزدیک شد. از میان نفاصی که در این پیشروی دست نادر مینهدم گردید، دید (کرمانیس) یعنی همان جایی که که اسکندر کبیر در سال ۳۳۱ قبل از میلاد داریوش را مغلوب کرد، برد.

چون نادر به (آتمون کسری) نزدیک شد اهدی آن از در حاکمیت درآمدند و با استقبال وی شناختند و آسودگی خرد در وی تسلیم شدند. داشتند و در آن حال بوی اصلاح دادند دستهای رشیدان بر مستان بزرگوار هستند که سر مقاومت دارند. نادر در حدود ۱۲۰۰۰ تن از قوای خود را بفرماندهی علی قایم خان پسر برادرش، امور جنگ را بر عهده داد.

و در جنگی که در گرفت یزیدیان مقاومت شدید ابراز داشتند لکن سر انجام در قتل ابل حملات سلحشوران آزموده ایرانی از پسای در آمدند و علی قلی خان پس از انهدام کلیه مواضع آنان به اردوگاه بازگشت . در این اثنا حسین پاشا والی موصل خود را برای دفاع ممتدی آماده میساخت و چون فرماندار حلب نیز با قوای خود به او پیوست عده پادگان موصل به ۳۰۰۰ تن رسید. حسین پاشا بر اثر ورود قوای کمکی در مقاومت دلیرتر شد و درخواست نادر را برای قبول تسلیم رد کرد و برادرش عبدالفتاح بیگ را مأمور جنگ با قوای ایران نمود . سپاهیان ایران و عثمانی در خاور دجله روبرو شدند و نیروی ایران بفرماندهی علی قلیخان چنان ضربتی به عثمانیان وارد ساخت که دشمن ناگزیر سراسیمه به موصل فرار کرد .

در تاریخ بیست و پنجم رجب نادر و قوایش در (یریهجا) واقع در نزدیکی مزار حضرت یونس اردو زد و بنا بدستور نادر در بالا و پایین موصل بر روی رود دجله پل هایی بسته شد و قوای زیادی بکرانه باختری رود انتقال یافت تا محاصره موصل را تکمیل نماید .

اخبار مربوط به لشکر کشی نادر به بین النهرین و تهدید بغداد و تصرف کرکوک در قسطنطنیه تولید نگرانی شدید نمود . قزار آقا از بیم طغیان مردم عثمانی علی پاشا صدراعظم را از کار برکنار ساخت و حسن پاشا را بجای وی گشت . امت انتخاب حسن پاشا به صدارت عظمی بیشتر آن بود که وی در ارتش محبوبیت خاصی داشت . هنگامی که حبر محاصره موصل به پایتخت عثمانی رسید بر شدت وحشت عثمانیان افزوده شد و از راه اضطرار به (کنت بنوال) متوسل گردیدند و او متعهد شد که با يك جنگ ماهرانه ایرانیان

را کابل و مغلوب سازد لکن نقشه‌اش مورد موافقت دولت عثمانی قرار نگرفت.

اما راجع به محاصره موصل پس از آنکه ایرانیان شهر را کابل محاصره نمودند دست به ایجاد سنگرهای نیرومند زدند و چهارده آتشیبار و ۱۶۰ توپ و ۲۳۰ خمپاره انداز در برابر شهر برقرار ساختند و توپ‌ها روز هشتم شعبان شلیک را آغاز کردند و در هشت روز و هشت شب لاینقطع بر شهر باران آتش و گلوله باریدند دیوارهای شهر در چند نقطه سوراخ گردید لکن مدافعین نهایت سرسختی ایستادگی میکردند و شکفتار مسدود میساختند و از پیشرفت قوای ایران جلوگیری مینمودند جنگهای سختی روی داد و سپاهیان ایران دست کم هفت بار بحمله عمومی و پنج بار هم بحملات فرعی پرداختند. يك بار شکافی بزرگ در دیوارهای شهر حاصل شد و ایرانیان با شتاب جلو راندند لکن عثمانیان سخت بدفاع پرداخته و قوای ایران را عقب راندند.

روز ۲۲ شعبان نادر خبر یافت که سه روزی پیش از این ساهرادگی و پسری شاه سلطان حسین را نموده و با اتفاق محمد و سرخی و عده‌ای از بزرگها فرماندار شیروان را دستگیر ساخته و سپس او را در شهرخی و شیران بهلاکت رسانیده اند اندکی پس از استماع این خبر نادر خیریه‌ای تازاحت کنند و دیگری دریافت داشت مبنی بر اینکه مدعی دیگری ... صفی میرزا (الیاس محمد علی رفسنجانی) که هواخواه عثمانی است از رزوه بطرف مرز ایران روان میباشد.

ظاهراً هنگام محاصره موصل بود که بیست و هفت نفر از ترکستان اردوگاه ایرانیان رسیدند و حکایت کردند از بزرگانی که از تالش و چ...

رماچین به (شرحی) آمده‌اند نقل می‌کنند چون مانگ و خاقان پادشاه چین خبر از لشکرکشی‌های نادر یافته است اینک مشغول تمرکز قوا و مدارکات جنگی برای سرکوبی قوای ایران می‌باشد و به حکمرانان ختن و ختای پیغام داده است که خود را برای دفاع در مقابل قوای ایران آماده سازند . بنا باظهار محمد کاظم چون نادر عزم داشت پس از تصرف خاک عثمانی خاک ختای را اشغال نماید دستور داده بود مواد جنگی فراوانی جمع‌آوری گردد و در شهر مرو تمرکز یابد تا در موقع لازم لشکرکشی به ختای آغاز شود .

فعالیت‌های سام میرزا و صفی میرزا و خسنکی سپاهیان ایران نادر را بر آن داشت که حاضر به مذاکره با حسن پاشا درباره منار که جنگ گردد . فرمانده قوای عثمانی از شروع مذاکرات استقبال نمود و بحف و هدایای گرانبهای بی احمد پاشا و نادر مبادله گردید و نادر حاضر شد دست از محاصره موصل بردارد بشرط آنکه پیشنهادهای صلحش از طرف حسین پاشا به قسطنطنیه ارسال گردد .

در این هنگام محمد آقا با نامه‌ای از جانب سلطان عثمانی به اردوگاه نادر رسید پادشاه عثمانی در این نامه تأیید کرده بود مادام که قوای ایران خاک عثمانی را ترک نکنند حاضر به مذاکره نخواهد شد و نادر به این تمنا تن داده و روز دوم رمضان با قوای خود از موصل طرف کرکوک و قره‌به عقب‌نشینی کرد و بدین طریق بار دیگر صمصام نادر در عملیات محاصره‌ای بی‌بوت رسید . آنگاه نادر عمده قوا و بینه خود را در قره‌به گذاشته و با قوای کمی بزیارت اماکن مقدسه بین‌النهرین پرداخت و بدین طریق يك مرحله مناسب عجبی بین ایران و عثمانی آغاز گردید و

عجب آنکه در تمام این مدت بازرگانی که خواهی دید محاصره بصره ادامه داشت.

پس از آنکه نادر در داد از جاب محمد آقا و سایر رجال عملی و ورزاسته‌القرار گرفت بطرف کوه‌ن رهسپار گردید و در آنجا مشاهده امام موسی کاظم و امام محمد تقی را از دست کرد و سپس بکشتی‌هایی که احمدی شاد در کمار زینب و زینبی در کنار دجله ترتیب داده بود سوار شده و از آب دور کرده و مرار او حنیف را نیز از دست خود و در ریح و شورش بطرف (کرمان) رهسپار گردید و پس از زیارت اماكن مقدسه آن شهر را ترک گفت و همسرش رصیه بیگم بیکه یکی از دخترهای شاه سلطان حسین بود مبيع ۲۰۰۰۰ دینار وقف مرمت مکن مقرر کرد.

اندکی بعد نادر از راه حله عازم نجف اشرف گردید و چون به می‌انمای ایران و افغان و ایچ و بچارا و سایر بلاد در رکاب او بودند جمعی برکب از آنان و علمای ماکن مقدس را نیز ترتیب داد تا در حل مسائل و اختلافات مذهبی همت گمارد و بری آنکه عقیده خویش را به مذهب ابات کند دست‌وورد که مرفه حضرت علی (ع) در جیب پیر کرد.

کاماترین شرحی که در دوره اسلام اکبر مذهب داده شده شرحی است که یکی از علمای عرب براد عثمینی بماء مقدساتین حسین مر کرده است. احمد پاشا عبداللہ بن حسین را برد و در عراق داشته بود و در راجاد ساروش پس دسمه‌های مختلف مذهبی بر کمر کشید و پس از آنکه از طرف نادر باره دست‌و‌پوی را ترک کرد و بدو برگردید.

ونادر از او تقاضا نمود که بعنوان يك مصالح بیطرف اختلافات مذهبی را از میان بردارد و جریان را با احمد پاشا گزارش دهد. عبدالله پس از پایان ملاقات با نادر از ملائی اکبر ملا باشی ایران دیدن کرد و راجع به متن قرآن با وی بمذاکره پرداخت و از آنجا که سنی متعصبی بود حل برخی اختلافات را غیر میسر دانست. روز بعد (۲۴ شوال) علما تشکیل جلسه ای دادند و در حدود هفتاد تن از مجتهدین ایرانی و دسته ای از علمای افغانی و بخارایی در این جلسه حضور داشتند. عبدالله بن حسین بنا بنقاضای نادر نقش بیطرف را بازی میکرد و مباحثه مخصوصاً بین علی اکبر و يك ملای بخارایی صورت گرفت بزودی معلوم شد که نادر طوری پاسخ سؤالات را بوسیله ملا باشی تهیه کرده بود که علمای مخالف کاملاً متقاعد شدند و در نتیجه بین علمای ایران و بخارا و افغان سازش کامل حاصل شد و روز دیگر با حضور علمای (نجف) قراردادی امضاء گردید که بر طبق آن از سیاست مذهبی شاه اسمعیل و جانشینانش اظهار تأسف گردید و حقانیت سه خلیفه اول تصدیق شد و عقیده علمای نجف اشرف دایر بر اینکه امام جعفر صادق ذریه رسول اکرم است از طرف علمای اهل سنت تأیید گردید. پس از پایان مذاکرات علما و امضای قرارداد گوهر شاد زن نادر و مادر شاهزاده نصرانه و امام قی مبالغ ۱۰۰۰۰۰ نادری برای مرمت دیوارهای کاشی کاری صحن مقدس مدینه کرده و جمری مرصع بجواهر و طلای گران بها وقف آستانه مقدس نمود.

در این اثنا نادر و احمد پاشا که مشغول مذاکره درباره قرارداد صلح بودند در آغاز زمستان سازش حاصل کردند. متن کامل عهدنامه ظاهر حفظ نگردیده است کن شک نیست که درخواستهای مذهبی ایران

چنانکه باید در این عهدنامه مورد توجه قرار نگرفته است گذشته از این میرزا مهدی نقل میکند که بر طبق این عهدنامه دولت ایران تمبرل کرد کرکوک و اربل و قرنه و سایر دزدانی را که دست ایرانین افتاده بود بدولت عثمانی مسترد دارد هیچکس نمیداند که منظور اساسی از این عهدنامه با احمد پاشا چه بود وای از هراهر چنین برمی آید که مقصود در سر کره ساختن سلطان عثمانی و دست آوردن فرصت بمنظور خاموش کردن آتش طاغیان در منطقه شمال باختری ایران و سپس کار ساختن آتش خود علیه عثمانیان در مرز آذربایجان بوده است.

در برابر اطمینان عظیمی که درباره رزش عثمانیان راجع به اسلامیه مذهب جعفری داشت خوب میدانست که نمیتواند عهدنامه ای که مطابق با میل خود با عثمانیان منعقد سازد. طرز تلقی عهدنامه در قسطنطنیه و اقدامات بعدی دولت عثمانی در فصول آینده شرح داده خواهد شد.

نادر پس از آنکه بطور موقت با احمد پاشا سازش حاصل کرد دستگیر داد که محاصره بصره برداشته شود اینک موقع آست که به مصری در راه این محاصره بیان گردد.

عملیات قوای ایران در جنوب و بنامه رین با هم ن شدنی که در شمال ادامه یافت صورت نگرفت همگامی که نادر پیشرفت تصرف کرکوک و مرسل آغاز کرد قجه خن شیخا لورا نمره اندهی قوای محمود پیشرفت تصرف صره انتخاب نمود. قجه خن با نفاق فرهادار حویزه و ساجه ن رئیس معروف اعراب کعب که بخاک ایران مهاجرت نموده و به عیت ایران را قبول کرده بودند خود را برای لشکر کشی مشترک بطرف صره و روه حویزه آماده

ساختند .

چون قوای ایران به نزدیکی مرز رسیدند از طرف فرماندار حویره دوپیک و ارد بصره شدند و درخواست کردند که شهیدرنک تسلیم گردد و در غیر اینصورت سپاهیان ایران مبادرت بقتل عام اهالی خواهند کرد .

رستم آقامعاون فرمانداری بصره پس از آنکه چند روز بارایزان خود صحبت نمود این درخواست را رد کرد و در نتیجه قوای ایران پیشرفت بطرف مرز را آغاز نمودند، نزدیک شدن قوای ایران به مرز عثمانی اعراب متفق و منظم را به طعنان علیه عثمانی و الحاق بدشمن تشویق کرد رستم آقا برای جلوگیری از انتشار قوای ایران و متفقین آنان بکرانه باختری شط العرب چند ناو مأمور ساخت لکن با اینهمه ایرانیان با کشتی‌هایی که در حویزه ساخته بودند از شط العرب عبور نموده و محاصره شهر را آغاز کردند .

پس از آنکه (ماس دریل) کمیسر کمپانی هندخاوری در بصره از خمر حماه قوای ایران آگاه گردید یک کشتی کوچک متعلق به کمپانی که در نزدیکی بصره لنگر انداخته بود دستور داد که شب هنگام از کرانه بصره خارج شود زیرا بیم آن داشت که هرگاه کشتی در بصره بماند عثمانیان آنرا صدمه نموده و علیه ایرانیان تکرار برند چنانکه در سال ۱۱۴۸ هجری (۱۷۳۵ م. دی) با دو کشتی دیگر کمپانی همین رفتار را کردند هنگامیکه فرماندار بصره اصلاع یافت که کشتی از آبهای بصره خارج شده است (دریل) را متهم به همکاری با ایرانیان نمود اتفاقاً ماوانان کشتی که اگر آن دن اهل بصره بودند قبل از آنکه کشتی زیاد از بصره دور شود علم طعنان

برافراشتند و کشتی را بساحل بازگرداندند فرماندار بصره اران پیش آمد بسیار خرسند شد و از (دریل) درخواست کرد کشتی را باز تحویل دهد چون (دریل) از احباب این درخواست سرنازید رستم آقا او را دسگیر ساخت مردم چهل و هشت ساعت وی را در میان چادری محبوس کرد و چنین انتشار داد که او از طرفداران جدی ایرانیان است بطوریکه زردکی (دریل) و (داورس گریوس) معشوش به خاطر افتاد زیرا در میان سرانان حشمه شدیدی آید او اوج دشته بود (دریل) چون احساس کرد دزدگی در محاصره است ناگزیر به تحویل کشتی تن در داد لکن در خفا روحانی از پیغمبر فرستاد که محسوس است آوردن فرصت مناسبی کشتی را مهده سازد ناخدا نیز سوراخی در غف کشتی ایجاد کرد و چنین ادعا نمود که تصادمی این حادثه را بوجود آورده است و در نتیجه عثمانیان موافقت کردند کشتی بساحل باز گردد و در عین حال (دریل) نیز آزاد شد لکن مواجه با مصائب و مشکلات جدیدتری گردید زیرا وی و سایر اروپائیان مقیم بصره ناگزیر بودند بر سر ازان غمناکی سلاحه و مهمات و اسب و احتیاجات دیگر تهیه کنند

سپاهیان ایران که متجاوزان ۱۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ تن بودند در پیرامون شهر آتشهای متعددی برقرار ساختند لکن در آتش موچه اشکان گردیدند زیرا داری آتش سرسنگس نمودند و زاندر در خواست کردند چند توپ بزرگ رای آنها تهیه کند لکن بین و بی موقع رسید و همین جهت قسم اعظم حملات ایرانیان دفع گردید گو سکه آتش و بخاره ارتش ایرانیان به شهر بصره حشرت فراوان وارد کرد و کسوف گری فراسه و بسیاری از ساختمانهای شهر را ویران ساخت

طی یازده روز آخر محاصره که به ایرانیان توب سنگین رسید شهر بصره شب و روز مورد بمباران قرار گرفت ولی سرانجام حملات شدید ایرانیان نتیجه نبخشید زیرا بین ناوگان و نیروی زمینی ایران همکاری مؤثری برقرار نبود.

در این هنگام بود که از جانب نادر و احمد پاشا رسولانی بمیدان جنگ آمدند و اعلام داشتند که مخاصمات متار که گردد و همین جهت دروازه‌های بصره باز شد و تحف و هدایای بیشماری بین فرماندهان عثمانی و اولیای امور بصره از یکطرف و سردار قجه‌خان و فرماندار حویزه از طرف دیگر مبادله گردید. فرماندار حویزه پیام محبت آمیزی به (دریل) فرستاد و از زحماتی که برای وی تولید کرده بود پوزش خواست و از او (گریوس) درخواست کرد که اردوگاه ایرانیان را دیدن کند (دریل) نیز سپاسگزاری کرد و هدایایی برای فرماندار حویزه فرستاد.

در حدود یک هفته بعد سپاهیان ایران، طرف حویزه عقب نشستند و فرماندهان آنان نیز برای تقدیم گزارش به نادر راه نجف را پیش گرفتند. پس از آنکه بدین طریق نادر با احمد پاشا عهدنامه‌ای منعقد کرد و فرماندهان خود دستور داد محاصره بصره را بردارند به شهر (شایران) ریت و در آنجا منتظر شد تا نظر امپراطور عثمانی درباره عهدنامه روشن شود. احمد پاشا نیز محمد آقارا با متن عهدنامه، طرف قسطنطنیه اعزام داشت لکن قبل از آنکه محمد آقا به پایتخت عثمانی برسد نادر از اکناف ایران اطلاعات اضطرار آمیزی درباره وقوع شورشهای متعدد در نقاط مختلف دریافت داشت و همین جهت بدون تأمل از مرز عثمانی عبور کرد و شهر (شایران) را به قصد ماهی دشت و کره انشاالله گفت.

فصل بیست و سوم

شورش در ایران

۱۱۵۶ - ۱۰۵۷ هجری ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ هجری

یکی از شتهای بزرگ در آن وقت که عرصه آن را گنجینه و پول سرشار حوزت به کربلای معلوم و سپس مدح حنک و رگی و عثمین سه سال معافیت پرداخت خراج را که به ملت خسته و رسوده ایران اعطای نموده بود مانفی کرده و با خشونت هر چه بامتره جمع آوری پول و خواربار برای قوای خود مبادرت ورزید گذشته از این سری که کمالات را خمه کرده بود آنها چه اقتصادتی و مالی داشت با آنکه از جهت حایب میر ایران طعمه فراوان وارد آمده بود ، موقمی که در ری استعدا از ایران از چنگ بیگانگان میجسگید برپا داشت و در حاضر به تحمیل هر گونه فداکاری و حماسه بود و کن پس از آنکه جوانان همه را از دست رفته خویش را از گرو و در میان سری از بهر کشور گشائی خویش حنگ میکردند و بهر دلیلی در حساسیت آن حاضر گردید

در حنگ دانسته چند نفر از آن در میان سرباست از آنک رسیده و پس از آنکه به عاصی و مجبور از آن در چهره در تریار رسیده هیان ایران گردید گذشته از این مدح بهر شایستگی رسیده

خارج بود. بدیهی است که مردم ایران بهیچ روی با ادامه این جنگهای خانمانسوز موافق نبودند و میل داشتند که هرچه زودتر نظم و آرامش در کشور برقرار گردد تا بتوانند بفراتر از خطر به فعالیت های بازرگانی و اقتصادی خویش ادامه دهند. بنابراین هرگاه آتشی که در سرتاسر ایران زیر خاکستر نهان بود در سال ۱۱۵۶ هجری (۱۷۴۳ میلادی) تبدیل به شعله انقلاب گردید و بتدریج قسمت های اعظم ایران را فراگرفت جای تعجب نیست.

نخستین شورش در نواحی ناراحت دربند و طبرسران صورت گرفت. بطوریکه قبلا گذشت در اردبیل مدعی گمنامی بنام سام میرزا برای تاج و تخت ایران پیدا شده بود لکن تلاش وی برای جمع آوری پیروان کافی بر اثر اقدام فوری ابراهیم خان پسر برادر نادر بجائی نرسید و ابراهیم خان که در آن هنگام فرماندهی کل قوای ایران را در آذربایجان به عهده داشت سام میرزا را دستگیر کرد و پس از آنکه بینی اش را قطع نمود او را آزاد ساخت و سام میرزا به داغستان گریخت.

در تابستان ۱۱۵۶ (۱۷۴۳ میلادی) چون محصلین شاه در ایالات شمال باختری ایران در جمع آوری مالیات خشونت فراوان بکار بردند نارضایتی و آشفتگی شدت کامل یافت، سام میرزا موقع را برای تجدید فعالیت خویش مقتضی یافت و از جانب دیگر بتصور اینکه انتساب وی به خاندان صفوی مردم را به متابعت از وی راغب خواهد ساخت از پناهگاه خویش خارج شد و اهالی دربند و طبرسران را به شورش اغوا نمود و در عین حال به عناصر شورش طلب شبروان نامه ای نگاشت و آنان را به پیروی تشویق نمود. محمد علی خان حاکم دربند گزارش اقدامات سام میرزا

را به نادر رسانید و او نیز به حیدرخان حاکم شیروان دستور داد که
 بطرف شمال بکمال محمد علیخان پیش براند. در عین حال محمدخان پسر
 سرخای نیز که در آوار پنهان بوده سه ماه میرزا بیوست و دو فرم نادر سرکش
 بطرف قوای حیدرخان تاختند و قهر از آنکه این قوا بتوانند به پیروی
 محمد علیخان پیوندند در نزدیکی شیروان جنگ را آغاز کردند و بر اثر
 کثرت قوا پیروز گردیدند و توانستند حیدرخان را دستگیر نمایند و وقت
 رسانند و سپس آق سو هر کرداری شیروان را نیز اشغال کردند. پیروزی
 شایعین شاههای شورش را فروز تر ساخت و مردم را بگردن کشی تشویق
 کرد تا بحدی که در اندک مدتی سه ماه میرزا و محمدخان خویشانش را در سر
 ۲۰۰۰ تن نیروی شورشی یافتند. بدگن (کوه) نیز پس از این حادثه
 علم طغیان برافراشتند و قوای دولتی را که از سر بزان افشار بودند قتل عام
 نمودند و شهر را به سه ماه میرزا و محمد سپردند. چون این خبر و وحشت انگیز
 به نادر رسید فوراً فرمان داد که آشورخان افشار فرستاده قوای آذربایجان
 باحکام ارومیه و گنجه در دفع شورش همکاری نمایند و به سرشهر
 میرزا و برادرانش فتح علیخان نیز دستور داد که به سرکوبی شایعین قدم
 نمایند. قوای عظیمی که تحت فرماندهی این سرداران نهی گرد آمدند
 روز چهارم دی الحجه ۱۱۵۶ هجری (۲۰ دسامبر ۱۷۴۳ میلادی) در شاه
 نزدیک شماخی با گردنکشان مصاف دادند و نافع سنگین و شکست حشی
 را آنان وارد ساختند و متجاوزان از هزارتن از سربازان دشمن را دستگیر
 کردند و همه توبه‌ای آنان را تصرف نمودند لکن محمدخان و حردان
 که زخم خطرناکی برداشته بود به داعستان گریخت و سه ماه میرزا بیوست
 و گرجستان فرار نماید. در این اثنا محمد علیخان را یگانه ی بدگن

ضایعی کوه اقدامات شدید نمود و بسیاری از سربازان این پادگان را کشت و بقیه را کور کرد و برای عبرت سایر گردنکشان آنانرا نایینا بخانه‌های خود بازگرداند. نصرانشهر را دین‌طریق پس از استقرار نظم و آرامش در نواحی شیروان و درسد برای پیوستن به پدرش آماده گردید و هنگامیکه از منطقه قره‌باغ عبور می‌کرد یکی از شیروان پسر سرخای (محمدخان) نسبت به او سوء قصد نمود لکن نتیجه‌ای نگرفت.

در همان اندائیکه شورش در نواحی شمال باختری ایران ادامه داشت در گرجستان نیز مانند شیروان آش شورش مشعل گردید و (گیو و بالکخور) توانست به آسانی جمع‌گیری از عناصر ناراضی را در پیرامون خود گرد آورد سرکشان چرکس و سایر طوایف قفقاز نیز به او پیوستند و مدتی گیو و پارانیش تفایس را سخت تهدید می‌کردند لکن خوش‌سخنانه تیمور و پسرش ارامیکلی نسبت به ندر و فادار ماندند و برای سرکوی گردنکشان دامن همت بکمر زدند. سام میرزا هم چند روز پس از شکست فاحشی که در باغشاد خورد به طاعیان گرجی پیوست لکن بخت بد همچنان در تعذیب او بود زیرا روز چهاردهم دی الحجه ۱۱۵۶ هجری (۳۰ دسامبر ۱۷۴۳ میلادی) تیمور گیو و پیر و اش را در بالای کلاتیر سخت شکست داد و سام میرزا را هنگامیکه می‌خواست بخانه‌هایش فرار کند دستگیر کرد (سر و شست سام میرزا را پس از گرفتاری بعد از نصر خواننده عزیر خواهی می‌گردد).

چون مادر به نصر شیرین رسید از خوارزه چاپارهایی آمدند و خبر دادند که در آن سرزمین اعتشاشات شدیدی روی داده است بطوریکه قبلا گشت ندر (اوغلی) پسر بابا را که جوانی پرشور بود بحکومت

خوارزم منصوب نموده و (ارتوق ایناق) را نیز به دولت اورنگزیده بود چندی
 خوارزم قرین نظم و آرامش بود، کنز کمن های بموت که از دست نادر
 شکست سختی خورده و بدستهای منتهای آتاق گریخته بودند در دیگر خوارزم
 بازگشته و بطرف ازبکها حمله را آغاز کردند. (ارتوق ایناق) سرکشان
 دولت را گوشه نشین داد و در صدد سازش با آنان را آمد و چون خطر
 اندازه ای مرتفع گردید ارتوق ایناق عده ای زحار و دارن اورانی خود را مرخص
 کرد که در این اثناء یعقوب های خیر بتکرانها و غریزی را علیه ارتوق ایناق
 انگیزختند و ذهن او را صرری مشوب ساختند که به گمراهی و لغو خود
 دستورداد که ارتوق ایناق را بهلاکت رسانند

در نتیجه این اقدام اعتشاشا شدیدی در خوارزم روی داد و سران
 طوایف بموت و سالور برای بدست آوردن زمام امور خوارزم، سختی آغاز
 کردند و با آنکه ازبکهای بومی بطوایف سالور پیوستند اینان نتوانستند
 قیایل بموت را از خراب کردن خوارزم تجاوز به خیوه زهرار است و ینگی
 اورگنج و غیره بازدارند چون هرگونه کشاورزی و کسب و غیره امکان
 ناپذیر گردید عبدالغازی ناگزیر از مادر استمداد نمود و پادشاه ایران «
 عیبه ایخان پسر برادرش که در آن هنگام در مشهد بود دستور داد که
 به کمک ابوالغازی شتابد «علیه ایخان» سال ۱۱۵۸ هجری ۱۵۹۱
 میلادی) توانست خوارزم را قرین آرامش سازد و گزشت به بت و عبادت
 خواهد آمد.

مهمتر از شورش داغستان و شیروان و غنچه شاد و رر شورش تنی
 خن شیرازی بود. توضیح آنکه تنی خان پس از تصرف مستند مست. ده
 عرور گردید و از طرف دیگر چون میدادست که مورد سوزن و رر تنی

حکایت میکند بنا بفرمان نادر مقرر شده بود که هنگام ورود همی خان و سایر اسیران به اصفهان از راه استنها مردم باستقبال آنان شوند و تقی خان و پسرش را وارونه سوار الاغ کنند و دهل و سرنا بندها در آورند.

هرگاه نادر قبلا سوگند یاد نکرده بود بدون شبهه بیدرنگ همی خان را بهلاکت میرسانید زیرا رفتارش معمولاً با طغیان بسیار خشن بود. او دستور داد که سه تن از پسران او و برادرش کشته و سایر اعضای خانواده وی بغلامی فروخته شوند. آنگاه خود تقی خان از يك دیده نابینا گردید و زش در مقابل يك چشم باقیمانده اش به سر باران سپرده شد يك نکه بسیار جالب آنست که پس از این پیش آمد سنگفتی انگیز تقی خان و آنست بار دیگر نادر را تحت نفوذ قرار دهد و لقب مستوفی الممالك و بیگلربیگی ایالت کابل را بدست آورد و بقیه اعضای خانواده اش را نیز از غلامی رهایی بخشد.

چون قوای محمد حسین خان مدت چند ماه حقوق دریافت نکرد، بودند میبایستی برای تأمین حقوق آنان مالیات جمع آوری شود بنا بر این از شیراز عده کثیری محصل مالیات به اطراف اعزام گردیدند و دستگیر یافتند که در ظرف سه روز چهار هزار تومان مالیات جمع آوری کنند مردم و مخصوصاً اتباع بیگانه از پرداخت مالیات خودداری کردند و در نتیجه تشاشات شدیدی روی داد.

تقریباً در همان هنگامی که همی خان علم طغیان برافراشته بود محمد حسن خان قاجار که یکی از پسران فتحعلی خان بود در استرآباد گردگشی آغاز کرد. بسیاری هزارتن از ترکمن های بموت و ۲۰۰۰ تن قاجار شهر

استر ادر را بتصرف در آورد محمد زمان خان حاکم استرآباد چون مشاهده کرد که قدر به ایستادگی نیست فرار را برقرار ترجیح داد و هرگاه بدست محمد حسن خان اده ده بود بدون شبهه بهلاکت میرسید زیر پدرش در قتل فوج ایلخان که در سال ۱۱۳۹ هجری (۱۷۲۰ میلادی) روی داد مش بزرگی ناری کرده بود

در چون از شورش 'سیر' اده خبریوت نمودن سردر 'اک' ر
 در پنج شهر نمود سردخان که بیش از ۱۵۰۰ تن سرباز در اختیار
 داشت در 'حرای' فرما و در مردود اکس محمد مرمن خان که زدوستن
 بیش از در و 'اورا' جنگ بر غیب کرد

بهبودخان در حاور استرآباد چند بار با صعیان مصاف داد 'کن
 سرابجامقوای دولتی شکست سخت خوردند تا اینکه یکی از سران قاجار
 با قوایش به بهبودخان پیوست و در نتیجه محمد حسن خان و صدین از
 سربازان قاجار واکبر ترکمن ها به بیابانهای شاه گریختند و وودخان و
 محمد حسن خان پدر محمدخان که در آن اندک استرآباد رسیده بود از
 یعیانی که گرفتار شدند انتقام خویشی گرفتند

دینطریق این شورشهای مختلف که به و قدر عجیب
 ادر را مورد تهدید قرار داده بود از آنجا که هم آهنگ بود همه به
 موفقیت مواجه گردید با ایستادگی این اعتششت و شورشها در حشر
 ادر افزود و او را بیش از پیش سمت به به خود صدین و بی
 ساخت

ذیل بیست و چهارم

تجربہ جنگ با دولت عثمانی

— — —

معموریکہ گذشت ادرس ارچہ دھتہ توقف در شہر وادرا دل
 دہس ۱۱۵۷ ہجری (۱۷۴۴ میلادی) ار را حمار وحشت انگیری کہ در ارد
 رر شورش و عشاں در نقاط حجاب اران در وقت داشت راه ایرار - اپیش
 گرت و رصری ماہی دشب و کرہ شاہ و کگ، رجا و راند و مند چند
 رر دوشہ - ہمدان - تریف - ہود (ہمرا) کہ ررد ہ و شہ - اران - ہمدان
 ہست میاورد دوارش عثمانی کہ ہر کدم ار ۱۰۰۰۰۰۰۰ ہ ہارہ پیکرد
 ہکی ہر ماہی احمد ہاشہ سر ہسکار ہمدان و دگری ہرہ، دہی - ہس - ہاسا
 ہر ہسکار موصل در رد کی سمدح بقوای ادر حملہ بردہ و شکست سحر
 ہر ہسکار وارد ساختہ ایکس اس ادعا چند ہ درست ہطر ہیر سدر
 احمد ہاشہ ہر ہ پیہ ی کہ ہ در ہستہ ہود ہدوں شہہ ہات داشت کہ،
 دست ہمدان ہر ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار
 ہ ہر ہمدان ہمدان ہمدان ہمدان ہمدان ہمدان ہمدان ہمدان ہمدان ہمدان

ہر ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار
 ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار
 ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار
 ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار ہسکار

درد پاسبان سدی به پادشاه قارس داد و تأیید کرد که برودی برای
ملاقات اورستی میرزا حرکت خواهد کرد

چون در اصفهان بام ده پادشاه عثمانی قصد تصویب عهدنامه
را دارد بشفقت بطرف مرز عثمانی را آثار کرد و در عرض راه بود که
ارحمر مسرت بهش گرفتار شدن سام مرزا بدست تیمور و ایراکلی آگاه
کردند و دستور داد که یکی از چشمه های او را کور کند و وی را اتفاق
عده ای دیگر از اسرا عثمانی بر پادشاهی قارس اعزام دارند مادر چور به
(گری) رسید حرم مسرت بهش از دیگری به وقت مسی برای که تیمور و
ایراکلی به اتفاق عده ای دیگر از قوای ایران بهرامبندی علیخان حاکم
تفلیس به بروی عثمانی شکست سختی وارد ساخته اند گذشته از این
مصلح معشایی بود که همراه عثمانی ها بود بدست گرجیان اسفاد مادران
این پیش آمد بسیار خرسند شد و کارتل را به تیمور و کاحب را به
ابراهیمی مرزا پسرش سپرد و سپس بطرف قارس رهسپار گردید و در
حیو شهر اردو رود پادگان قارس که متشکر از سربازان رموده
بود سپاهیان ایران را عیب زد لیکن ایرانیان به شهر نزدیک تر شدند و
در پیرمون آن به ساختن استحکامات مبادرت نمودند و محاور ارچمار
هر از کارگری که در آن تفلیس آورده بود مدتی به سعی کردند
رودی را که از قارس میگذشت محروم سازند لیکن عثمانیان از این اقدام
حواشی گیری نمودند و حکامی غیر مسلم مدتی دوا به یافتن یک سرانجام سرد
قصدی آفریدند

در داریاب خود جست به سر عسکر عثمانی به مشهادت صلح کرد
ایکروی تا که شروع به درد قطعی از دادن پاسبان خود داری نمود یکی

از نمایندگان سرعسگر وارس وادروا... مرد که مریه...
عثمانی وارد مذاکره کردند و خود باقی چند تن دیگر را...
عثمانی پیشماده ی صاحب در را...
محاصره قلعش باشد هرچه تا متر اندامه دوتا امکا...
رمستان و را بر آن باشد...
همگامیکه محاصره وارس ادامه داشت...
قسطبیه رحید در...
کشور عد...
همکاری داد

در پس از ترک قلعش صرف (آرچی) و وحید دیگر در
آن حدود روان گردید و در آن حال مرکز ستاد و رد گد و...
رقرار شد با وجود این ناصر موص آنکه همگام رهسپار در برد
نماید سه هفته پس از ورود...
روی آورد و پس از عبور رود (کر) و...
چهار دسته تقسیم کرد و وجود شد رهسپار...
از گها که سخت عافگر شدند و قسمت...
حوبش را از کف دادند هیچ راه دیگری...
اصحی یعنی نهم دی الحجه ۱۱۵۷ هجری...
در بطرف در سدره سپار و آ...
که در شمال رود (کر) حوار و آب...
راه شکلی را پیش گرفت و...
کوچه ای را از روان رهسپار شد و در آن راه که...
رو

جمهری و استقرار رکن پنجم در کعبه احتراز جست لیکن واگذاری وان و لرستان عثمانی و بغداد و نجف و کربلا و بصره را به ایران جدا خواستار گردید .

چون پادشاه عثمانی این پیشنهاد را غیر قابل قبول میدانست خود را برای لشکرکشی جدیدی آماده ساخت و علی پاشای حکیم اغلورا بجای حاجی احمد پاشا به سرعسکری قارص منصوب نمود و برای تحصیل همکاری سرخای و اوسمی احمد خان اقدامات لازم نمود .

هنگامی که این تدارکات جنگی دولت عثمانی ادامه داشت نماینده‌ای از جانب دولت ایران بنام فتحعلیخان ترکمن از بغداد که مدتی در آنجا توقیف بود بطور غریب رقب بایشنها‌های جدید وارد قسطنطنیه گردید . سلطان عثمانی دستور داد که پیشنهاد های فتحعلیخان در يك شورای عمومی مورد مطالعه قرار گیرد . شوری رأی داد که اگرچه نادر مدیش درباره مسائل مذهبی زیاد اصرار نمی‌ورزد با اینهمه دعاوی ارضی وی هنوز قابل تحمل نیست لیکن چون دولت ایران از درخواستهای مذهبی چشم پوشیده است زمینه برای حل سایر مسائل مورد اختلاف فراهم است . پس از بحث مفصل مقرر گردید که نظیف‌افندی سفیر کبیر سابق دولت عثمانی در دربار ایران به ایران گسیل گردد و در پرامون انعقاد عهدنامه صلح بین دو کشور بآبادر بمذاکره پردازد. بهوی دستور داده شد که درباره خودداری ایران از هرگونه ادعای درباره مذهب جعفری و رکن پنجم در کعبه و همچنین درخواستهای ارضی اصرار و زرد لیکن اجازه یافت که راجع به اصلاح عهدنامه ذهاب مورخ ۱۶۳۹ می-لادی (۱۰۴۹ هجری) با مقامات ایرانی به مذاکره پردازد .

در این اثنا نادر آذربایجان را ترك گفته و از راه همدان و فراهان به اصفهان عزیمت نمود و در عرض راه حکام ختای و ختن هدایایی تقدیم او کردند. نادر در دوران اقامت خود در اصفهان برای جمع آوری مالیات نسبت به ثروتمندان روش شدیدی پیش گرفت و از حاکم شهر ۱۰۰۰۰ تومان مالیات خواست و او نیز برای بدست آوردن این مبلغ با مردم بدرفتاری بسیار نمود.

در تاریخ دهه محرم ۱۱۵۹ هجری (دوم فوریه ۱۷۴۶ میلادی) نادر از اصفهان بطرف خراسان رهسپار گردید و پس از طی منازل اردکان و ضبس ماه بعد به حسن آباد واقع در منطقه مشهد رسید و در هرجا که توقف میکرد نسبت به کارمندان دولتی رفتار خشنی پیش میگرفت و پس از رسیدگی به حسابهای آنان همه را گوشمال میداد.

از حسن آباد نادر وارد مشهد گردید و در آنجا حکام هرات و تون و طمس و قان را بحضور پذیرفت و همه را سخت مجازات کرد و قریب صدتن را بهلاکت رسانید و دستور داد که در صرف یکسال یک کرور تومان جمع آوری شود.

نادر مراسم عید نوروز را باشکوه هرچه نامر در مشهد بجای آورد و متجاوز از ۱۲۰۰۰ دست لباس، خرمه سرارانش و رجز اعطیه نمود در این هنگام بود که آتش شورش و خیمه در سیستان شعله ور شد در رأس این شورش فتحعلیخان سیستانی (یا کیانی) قرار داشت فتحعلیخان که در ارتش نادر چه در افغانستان و چه در هندوستان خدمات بزرگی انجام داده بود پاس این خدمت فرمانداری سیستان انتخاب گردید. در زمستان ۱۱۵۸ هجری از ۱۶۵۵ تا ۲۶ میادنی

فتحعلیخان نامه‌ای از نادر دریافت داشت که طی آن نادر مبلغ هنگفتی مالیات از او خواسته بود. فتحعلیخان تا حدی که میسر بود بر مردم فشار آورد و مبالغی جمع آوری نمود لیکن این مبلغ در مقابل میزان مالیاتی که نادر خواسته بود بسی ناچیز بود و محصلین سلطنتی نیز به نادر گزارش دادند که فتحعلیخان عمداً مالیات کافی گرد نمی‌آورد و همین جهت نادر فتحعلیخان وعده‌ای دیگر از رجال سیستان را بدربار خود دعوت کرد و به آنان اخطار نمود که بقیه مالیات را همراه خود بیاورند چون فتحعلیخان و سایر مردان سیستان دیدند راهی جز شورش ندارند دست به شورش زدند شورش در اوایل بهر آغاز گردید و علاوه بر عده بیشماری از مردم سیستان جمع کثیری از طوایف بلوچ نیز به فتحعلیخان پیوستند و شهرت کامل داشت که مردم قندهار و کابل نیز خیال شورش دارند. نخست اوضاع بروفق مرام شورشیان پیش رفت و فتحعلیخان یکی از کاروانهای نادر را که از هندوستان می‌آمد غارت نموده و حمله موفقیت آمیزی بر (هم) کرد. فتحعلیخان بر اثر این پیروزیها و کثرت شورشیان که باومی پیوستند بفکر افتاد که خویش را بعنوان حاکم مستقل سیستان و نواحی پیرامون اعلام نماید. آخرین مراحل این شورش و نتایج آنرا در فصل آینده شرح خواهیم داد.

عللی نظیر همان عالی که موجب ایجاد شورش سیستان گردید در سال ۱۱۵۹ هجری (۱۷۴۶ میلادی) آتش اغتشاش را در کرمان نیز مشتعل ساخت لیکن از این شورش نیز جلوگیری شد.

نادر از مشهد بطرف (کلات) رهسپار گردید و در آنجا مدت چند روز به ساختمان‌هایی که کارگران هندی وی برای جای دادن گنجینه‌هایش

ساخته بودند سرکشی کرد .

برای برپا کردن این ساختمانها سنگهای بزرگی از مرمر مراغه بکار میرفت که برخی از آنها در حدود پنجاه تا شصت خردار وزن داشتند .

در حدود نه کروار روپیه یا چهارمیلیون و پانصد هزار تومان سکه طلا و نقره در این خزانه‌های معظم قرار گرفت و جواهرات و فرشها و سایر اشیاء گرانبها دستبندی گردیدند . نادر برای تقویت خزانه و استحکام و محکم کردن بینه‌ها دستور انزال صادر نمود و آننگاه از اروپا و منطقه در گذردن کرد و هنگام اقامت در دستگرد هوادخانه را نیز سرکشی نمود و به مشهد بازگشت لیکن بیدرننگ به عراق عجم رفت تا با ممبر که بر عثمانی ملاقات نماید .

اندکی پس از ورود نادر بکردان که نقطه‌ای واقع در ساوجبلاغ در ۳۷ میلی تهران است نظایف افندی و همراهانش وارد اردوگاه سلطنتی گردیدند و باشکوه و جلال هریجه نامتربور و پشیرانی قرار گرفتند . نادر هنگام باردادن نمایندگن عثمانی بر تخت و وسحنی گرفته و جواهرات گرانبهای خویش را در سر کرده بود . نادر در کرات بن نظیف افندی و وزیران ایران آغاز کردید و در بره‌دیه مسکن مورد محبت سازش حاصل شد و در تاریخ ۱۷ شعبان ۱۱۵۰ هجری ۱ شمس‌المر ۱۷۰۲ (میلادی) عهدنامه قطعی بین دو کشور رسمه در گردان . عهدنامه در دوران خلافت بین ایران و عثمانی پایان بخشید .

چون نظیف افندی به قصد نفی از کرامت و خردمندی زعفران نادر برای سلطان عثمانی آورد نادر در این نامه از روش شاه اسماعیل بهره

که منجر به تولید اختلافات شدید بین ایران و عثمانی گردیده بود سخت انتقاد نموده و اعلام داشت که از هرگونه ادعائی دو باره مناطقی که در دوره ساطنت شاه اسمعیل با عثمانی واگذار گردید بکلی منصرف شد.

هنگامیکه سلطان عثمانی اطلاع حاصل کرد که عهدنامه رضایت بخشی بامضاء رسیده است احمدپاشای قزوینی را بسفارت کبرای عثمانی در دربار ایران منصوب و احمدپاشا با هزار تن از همراهان خود و تحف و هدایای بیشماری که تا آن هنگام نظیر آن برای هیچ پادشاهی ارسال نشده بود بطرف ایران روی آورد. متأسفانه چنانکه بعداً خواهیم دید این هیئت نتوانست بوظیفه خویش عمل کند زیرا قبل از آنکه بدربار نادر برسد پادشاه نیرومند ایران بهالاکت رسیده بود.

نادر نیز بنوبه خود مصطفی خان دوست صمیمی و رایزن خود را باتفاق میرزامدی منشی و مورخ خود بایک تخت طلا مرصع به مرواریدهای عمان و دو فیل بدربار عثمانی گسیل داشت.



فصل بیست و پنجم

قتل نادر

اگرچه امضاء عهدنامه با عثمانی بر رویای نادر دربارد پیشرفت بطرف سفر و تصرف بغداد پایان بخشید، با اینهمه از اینکه توانسته بود بطور دوستانه و شرافتمندانه با عثمانیان کنار آید در دل احساس مسرت و رضایت فراوان میکرد تا جدی که بشکرانه این پیش آمد چندین روز را صرف سرور و شادمانی و میگساری نمود. متأسفانه اخبار مربوط به ایجاد اغتشاش و شورش در سیستان و خراسان عیش او را منغسر ساخت.

در سالهای ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ هجری (۱۷۴۳ - ۱۷۴۴ میلادی) شورش و اغتشاش در نقاط مختلف ایران زبان جبران ناپذیری به دولت و ملت وارد ساخت در عین حال روش بسیار شدیدی که نادر برای حاکم گیری از شورش پیش و مظلومی که مأموران وی در جمع آوری مالیات روند - مدد بیش از پیش بر ناراضایتی و ضعیفای مرده افزود.

برابر اخبار وحشت انگیزی که از جانب خاور به در رسید - وی تصمیم گرفت که از طریق کرمان و اصفهان به مشهد باز گردد. در اوایل زمستان ۱۱۵۹ هجری (۱۷۴۶ میلادی) وارد مشهد گردید.

و مدت چند هفته در آنجا توقف نمود و هنگام توقف در این شهر بود که علامه اختلال فکری در وی پدید آمد. هانوی در این خصوص میگوید:

«بر اثر کثرت کار و جنگهای دائمی و اندیشه‌های زیاد و همچنین کسالتی که به نادر عرض شد يك نوع خشم و غضب دائمی و يك بی‌تیدی عجیب نسبت به بدبختی و درد ورنج اتباعش در وی پدید آمد که به مرور زمان رو شدن نهاد و برای فرونشاندن آتش خشم خویش دست به مظالم و وحشت‌انگیزی میزد. چنانکه هنگام توقف در اصفهان ظلم و شکنجه را از حد گذرانید، (پربازن) کشیش یسوعی که در آن زمان توسط (پیرسن) کمیسر کمپانی هند خاوری مأمور مراقبت سلامت نادر شده بود می‌نویسد که در این چند هفته اصفهان تبدیل به شهری شده بود که مورد تاخت و تاز فاتحین بیدادگری قرار گرفته باشد و هر کسی که از خانه بدر می‌آمد جنازه‌های بی‌شماری را میدید که بدستور زور و یا افسران وی به لاکت رسیده بودند. يك روز که فهرست انائیه کاخ نادر تنظیم میگردد به مشاهده شد قالیچای گم شده است. مراقب جواهرات سلطنتی بید رنگ هتم به سرقت قالیچه شد و به لاکت رسید. هنگامیکه شکنجه میشد فریاد کشید که اود قصر نیست و سارقین هشت تن دیگر هستند. بنابراین دستور زور هشت تن دستگیر و کور شدند.

شهر هنگام توقف در اصفهان بود که نادر علی قلیخان پسر برادر خود را به یستن فرستاد تا سرکشان را کاملاً تحت اقیاد در آورد و به یخ‌خازن سیستان می‌برد چند ماه در مقابل هر گونه کوششی که برای شکست دادن او بعمل آمد مقاومت ورزید ایکن سرانجام عده‌ای از

سپاهیان خراسانی بفرماندهی محمدرضا را و فائق آمده و وی را دستگیر ساختند و محمدرضا آنگاه فتحعلیخان را زنجیر کرده نزد نادر فرستاد. اما پیروزی محمدرضا کامل نبود زیرا بسیاری از شورشیان سیستانی و بلوچ فرار کردند و در تحت فرمان یکی از فرماندهان فتحعلیخان بنام میر کوچک درآمدند و او نیز آنرا بدژ قدیمی (کوه خواجه) که دژی نبرومند بود و در نقطه مرتفعی در انتهای غربی هامون قرار داشت هدایت نمود نادر بیدرنگ علیقلیخان را با اتفاق طهماسبخان جلایر مأمور سرکوی میرزا کوچک نمود.

در این اثناء نادر نه تنها روز بروز بر میزان مالیات در اصفهان می افزود بلکه در سرتاسر ایران برای وصول مالیات سختگیری بسیار نمود حتی نزدیکترین بستگانش از پرداخت مالیات معاف نبودند. او املاک راهیم خان پسر برادر خود را ضبط کرده به علیقلیخان در سیستان دستور داد که ۱۰۰٫۰۰۰ تومان مالیات بردارد. طهماسبخان جلایر نیز موظف بگردآوری ۵۰٫۰۰۰ تومان گردید.

آثار این سیاست نامطوب را در سال قبل در سیستان و کرمان یاد آور شدیم. در گرجستان بر اثر وضع مالیاتهای طاقت فرسا تیمور و پسرش دراکلی برای مقاومت مسلحانه آماده شدند لیکن تیمور بعوض شورش نصیم گرفت که شخصاً به شاه مراجعه نماید و تخفیفی در میزان مالیات بگیرد. در اواسط بهار ۱۱۶۰ هجری (۱۷۴۷ میلادی) تیمور متوجه دربار نادر شد لیکن نادر قبل از ورود تیمور به مقصد بقتل رسید. در آذربایجان نیز مردم عاصی دست به اغتشاش زدند و سام میرزا را در تبریز بمنزله وارث تاج و تخت ایران اعلام داشتند.

روز دهم محرم ۱۱۶۰ (۲۳ ژانویه ۱۷۴۷ میلادی) نادر از اصفهان بطرف یزد و کرمان رهسپار گردید و در هر جا که توقف میکرد با خشم و غضبی روزافزون بقلع و قمع طاعیان می پرداخت و مخصوصاً در کرمان دست به اقدامات شدیدی زد زیرا خاطره شورش که سال پیش در آن دیار روی داده بود از ذهنش محو نشده بود. نسبت به خارجیان مقیم ایران نیز روش شدیدی پیش گرفت و از آنان مالیات سنگینی مطالبه کرد.

مراسم عید نوروز در حومه کرمان برپا گردید، لی این عید برای ایرانیان در حقیقت عزابود. توضیح آنکه در اوایل فروردین نادر از دشت بی آب و علف لوت راه مشهد را پیش گرفت و بسیاری از سربازان وی از شدت گرسنگی و تشنگی اربای در آمدند و جمع کثیری دیگر از فرط خستگی جان سپردند.

در طبس که نخستین شهر واقع در آن سوی دشت است نادر پسران و نوادگان خود را که عدم آنان مجموعاً به شانزده تن بالغ میگردد و همه را به آن شهر احضار کرده بود بحضور پذیرفت و پس از آنکه لحظه ای چند به قیافه هر کدام دقیق شد تاج و تخت سلطنت را به سه پسر ارشد خود پیشنهاد کرد لیکن همه که بیم داشتند از جانب پدر دامی در مقابل پایشان گسترده شده باشد جوانی و بی تجربگی را بهانه قرار داده از قبول سلطنت عذر خواستند.

در ماه اردیبهشت نادر چون به مشهد رسید بر شدت روش خود افزود و بقتل و حبس اهالی پرداخت بطوریکه هیچکس از لحاظ جان و مال در امان نبود و هر کسی حتی نزدیکان خود نادر را اثر تحریک حسدات برای

پیوستن به شورشیان آماده گردیدند:

در سیستان بیکهائی که هر روز به اردوگاه علیقلیخان می آمدند. راجع به اقدامات وحشت انگیز نادر اخبار تازه ای می آوردند هنگامی که علیقلیخان خبر یافت اموال برادرش ضبط گردیده و برای خودش نیز ۱۰۰۰۰۰ تومان مالیات وضع شده است تصمیم به شورش گرفت. اما طهماسب خان با وجود اینکه موظف به پرداخت ۵۰۰۰۰ تومان مالیات گردیده بود نسبت به نادر وفادار ماند و تصمیم گرفت که علیقلیخان را از شورش باز دارد و چون علیقلیخان از اندرز وی سر باز زد طهماسب خان فرمان را که نادر در باره اعدام او صادر نموده بود باو نشان داد. علیقلیخان هم فرمانی راجع به قتل طهماسب خان بامضای نادر باو نشان داد. اگر چه طهماسب خان بر اثر مشاهده این فرمان تا اندازه ای تحت تأثیر قرار گرفت با وجود این چنانکه بعداً خواهیم دید نسبت به نادر وفادار ماند.

نخستین اقدام علیقلیخان پس از اتخاذ تصمیم به شورش آن بود که نامبر کوچک حریف قوی پنجه خودش را بر سر نادر کشید و وحشتی که نادر همه جا ایجاد کرده بود طوایف سیستان و بلوچستان را به شورش علیه او برانگیخت بطوریکه علیقلیخان تدبیر فکر تصحیح و تخت ایران را در معرض برورد و با قوای کثیری از سیستان بطرف هرات پیش را برد و در اواسط دی ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ در بلخ رسید و در آنجا سران طوایف طرف وی پیوسته و همه سوگند داد کردند که او را در حنگ نادر باری می یابند. یک ردگر همه سب خان کوشید علیه قلیخان را در حرارت بحر به دوش زد و در بکر

علیق‌خان در مقابل اصرار طهماسب‌خان نه تنها اندرز او را بکار نبست بلکه او را مسموم ساخت.

اخبار مربوط به شورش علیق‌خان سرعت هر چه تمام‌تر در سرتاسر ایران پیچید. وطنیان عمومی را بر ضد روش خشن نادر شدید تر ساخت از جمله طوایفی که به‌علیه‌ایخان پیوستند کردهای خبوشان بودند. نادر که سخت از گزارش علیق‌خان پسر برادرش بر آشفته بود فرماندهی ۱۶۰۰۰ تن از سربازان خویش برای گوشمال دادن مردی که الطاف و مساعدت‌های وی را اینسان جبران نموده بود از مشهد حرکت کرد. ظاهراً پادشاه نیرومند ایران کاملاً از خطری که او و اعضای خانواده‌اش را تهدید میکرد آگاه بود زیرا قبل از ترك مشهد راه احتیاط سپرد و پسران و شاه‌رخ‌نواده‌اش را به کلات اعزام داشت.

بر اثر نزدیک شدن شاه عده‌ای از اکراد به دژ خبوشان پناه بردند و برای محاصره آماده شدند و عده‌ای دیگر به کوه‌های آلا داغ گریختند نادر در شب یکشنبه یازدهم جمادی‌الآخری سال ۱۱۶۰ هجری در فتح آباد دو فرسنگی خبوشان اردو زد.

(پربازن) که در التزام رکاب نادر بود درباره اقامت نادر در فتح آباد چنین حکایت میکند.

«گفتی نادر از سرنوشت شومی که در این نقطه برای او مقدر بود آگاهی داشت مدت چند روز يك اسب زین شده را در حرم خود آماده داشت و چند بار تصمیم فرار به کلات گرفت لیکن نگهبانانش مانع فرار او شدند و عواقب شوم فرار وی را خاطر نشان ساختند و تأیید کردند که تا آخرین قطره خون برای حفظ جان او خواهند جنگید و در این خصوص

آنقدر اطمینان دادند که نادر از فرار منصرف گردید. از مدتی پیش نادر با هوش سرشار خود احساس کرده بود که زندگیش در خطر است و توطئه‌هایی برای سوء قصد نسبت به او جریان دارد. از میان کلیه درباریان نادر محمدقلی خان خویش نزدیکش و صالح خان بیش از همه عاقلانه او تحریک می‌کردند. محمدقلی خان فرماندهی نگهبانان شخصی و صالح خان اداره امور دربار را به عهده داشت. نادر مخصوصاً از صالح خان بیمناک بود و می‌کوشید خود را از شر او برهاند.

نادر در اردوگاه خود چهار هزار تن نگهبان افغانی داشت که همه نسبت به او وفادار بودند و نسبت به ایرانیان در دل خصومت می‌ورزیدند. شب یازدهم جمادی الثانی نادر سران سربازان افغانی را احضار کرد و به آنان چنین گفت: «من از نگهبانان خود راضی نیستم. شجاعت و صداقت شما بر من مسلم است. من بشما فرمان می‌دهم که با امداد کلیه افسران نگهبان را دستگیر و زنجیر کنید و نسبت به بیج کداه که در صدد مقاومت بر آیند ابقاء ننمائید. این موضوع برای حفظ جان من اهمیت حیاتی دارد و من برای نگهداری جان خود تنها، بشما تکیه می‌کنم».

فرمانده نگهبانان افغانی احمدخان ابدالی سردوم محمدزمن‌خان سدوزی بود که سنش از ۲۳ تا ۲۵ سال تجاوز نمی‌کرد و ابرز شایستگی و حرارت و فعالیت خاصی می‌نمود و توانسته بود اعتماد نادر که نسبت به خود جلب نماید احمدخان و افسرانش پس از آنکه هوش دادند ابراز ندرت را اجرا نمایند از اردوگاه خارج شده و برای کارآمده گردیدند. یکن جاسوسی از جریان مذاکرات مجرمانه نادر با سران روسی آگاه گردید و

موضوع را به محمدقلیخان اطلاع داد او نیز صالح خان را از قصد نادر آگاه ساخت و هر دو تن هم سوگند شدند کار دشمن مشترك را بسازند و قبل از آنکه نادر شامی از گوشت آمان بسازد از گوشت نادر برای خود صبحانه ای تهیه کنند.

محمدقلیخان و صالح خان تنها به دوستان مورد اعتماد خود تکیه کردند و پس از مذاکرات مبسوط محمدقلیخان و صالح خان و محمد خان قاجار و موسی بیگ ایرلوی افشار و قوچه بیگ گوندوزلوی افشار رومی و در حدود هفتاد تن دیگر از درباریان برای قتل نادر معین شدند و همان شب قبل از آنکه فرمان نادر اجرا گردد، چند ساعت از شب گذشته توطئه کنندگان با احتیاط هر چه تمامتر در چادر شوقی دختر محمد حسن خان قاجار که نادر در آن شب با او بسر میبرد راه یافتند و او را از مشاهده چهره نادر چنان دچار وحشت شدند که برای دخول در چادر را درخوشتن نیافتند با اینهمه محمدخان قاجار و صالح خان قاجار و مرد مصمم دیگری بخود حرأت دادند و پس از خفه کردن نگهبان چادر به سراپرده داخل شدند و صدای پای آنان شوقی را از خواب بیدار کرد و او بمحض اینکه شبی صالح خان را تشخیص داد شاه را از خواب بیدار نمود نادر با نهایت تعجب و خشم از خواب بیدار شد و دست به شمشیر برد و آنرا از غلاف بدر آورد و به صالح حمله ور گردید لیکن چون بخت از او برگشته بود پایش یکی از طنابهای چادر گرفت و قبل از آنکه بتواند از جای برخیزد صالح خان با شمشیر به نادر حمله برد و یکی از دستهای او را قطع کرد صالح خن پس از وارد ساختن این ضربه چنان دهشت زده شد که در زمین مبع کوب گردید لیکن محمدخان قاجار خون سردی خود را حفظ نمود و سر نادر را

قطع کرد جنایتکاران آنگاه هرچه را که در دسترس یافتند تصرف کردند و بعد وارد حرمسرا گردیدند و آنچه جواهرات یافتند برداشتند و از حرم با شتاب به چادرهای سه وزیر مورد توجه نادر شتافتند و دو تن از آنان را به لاکت رسانیدند لیکن از عهده قتل سومی بر نیامدند.

پس از قتل نادر هرج و مرج و وحشت عجیبی در اردوگاه حکمفرما گردید. احمدخان و چهار هزار تن نگهبان افغانی نادر در آغاز او را نمیکردند که نادر بقتل رسیده باشد و چون بطور منظم برای حمایت او بطرف اردوگاه رهسپار گردیدند مشاهده کردند که شش هزار تن سرباز قزلباش راه را بر آنها بسته اند. بیدرنک چهار هزار سرباز دیگر به قزلباشها پیوستند اما آنها با وجود قلت عده راه عبوری برای خود یافته و داخل چادر نادر شدند و هنگامی که جنازه پسر شاهنشاه نیرومند ایران را غرق در خون یافتند دهشت زده شده و سخت مغموم گردیدند و سپس با وجود حمله قزلباشها توانستند خود را از چنگ آنها برهانند و سالم بمدهر برسند.

علیفلیخان پس از ورود از هرات به مشهد پی برد تا موقعی که پسران نادر زنده هستند امید زیادی برای تصاحب تاج تخت ایران بخواند داشت و همین جهت دسته نیرومندی از قوای بختیاری فرمادهدی داشت گرجی بنام سهراب خان مأمور تصرف در کلات که شهر دکن در آن اقامت داشتند نمود و آن قوا پس از ۱۶ روز محاصره توانستند داخل دژ گردند.

بمحض ورود بختیاریها بکلات بصرانه میرزا و امه قی در شهرخ و سایر شاهزادگان سوار اسب شده و بطرف مرو فرار کردند لیکن

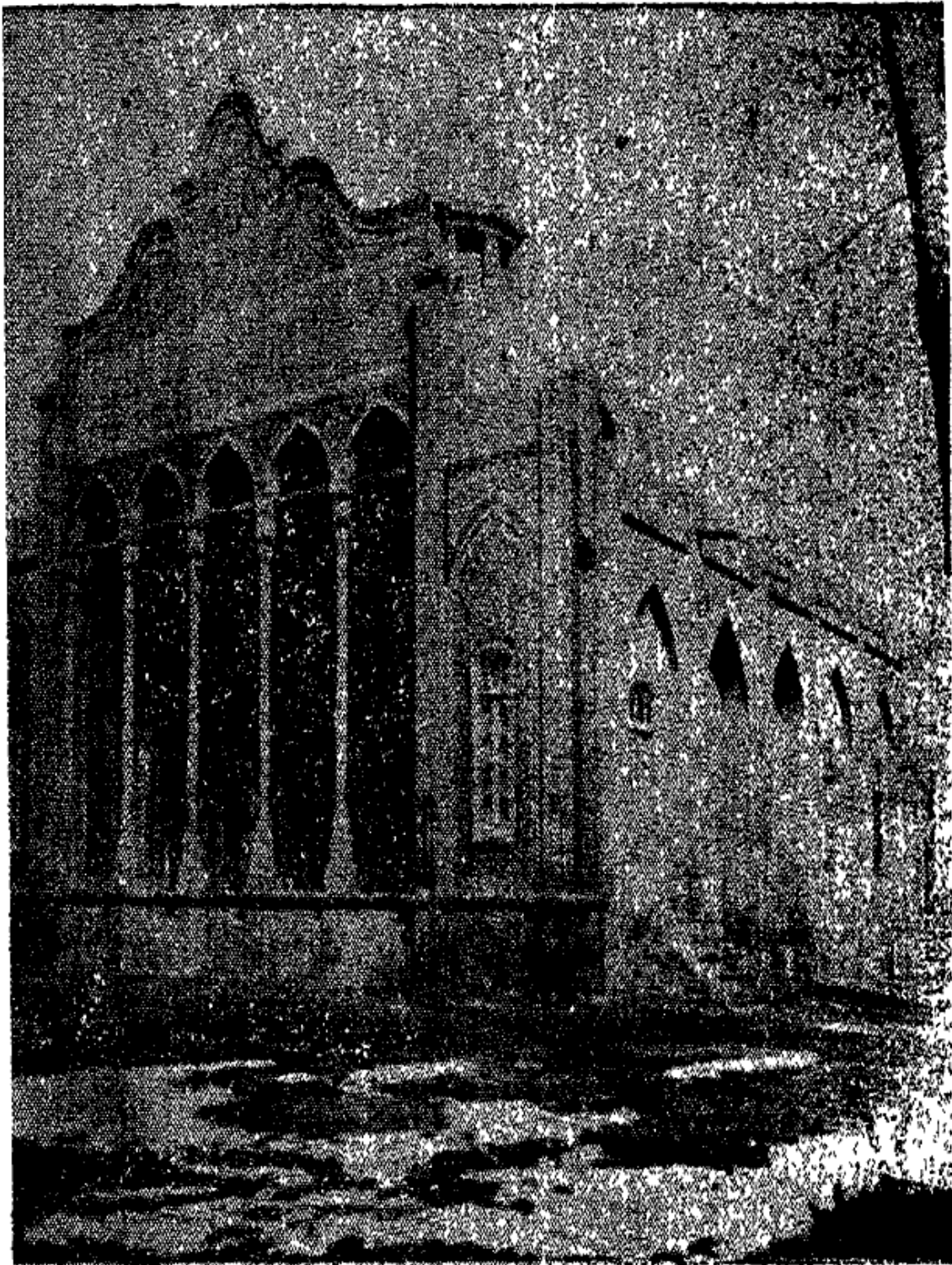
مورد تعقیب قرار گرفته نزدی دستگیر شدند. نصرالله میرزا مقاومت دلیرانه‌ای کرد لیکن سرانجام دستگیر و با سایر برادران و خویشاوندانش به کلات بازگردانده شد. بنابستور علیقلیخان رضاقلی نگون بخت و پانزده تن از خویشاوندانش در کلات به هلاکت رسیدند و نصرالله میرزا و امام‌قلی نیز پس از اسقال به مشهد کشته شدند و سایر برادرانش (چنگیزخان که سده سال داشت و محمدالله خان که کودک بود) مسموم گردیدند.

علیقلیخان برای ریشه کن کردن نسل نادر وحشیگری را بجائی رسانید که کلیه زنان بیوه‌ای را که از شاه و شاهزادگان باقی مانده و دارای فرزند بودند بقتل رسانید و تنها شاهرخ نوه نادر را از هلاکت مصون داشت منظورعلیقلیخان از زنده نگاهداشتن شاهرخ ظاهراً آن بود که احتمال میداد ایرانیان اصرار ورزند کسی از دودمان صفویه بر آنها سلطنت کند در هر صورت شاهرخ را در مشهد محبوس نموده و خبر کشته شدن او را منتشر ساخت.

سر و بدون نادر نیز بمشهد انتقال یافت و در قبری که خود مادر چند سال پیش در خیابان بالا ساخته بود دفن گردید. جنازه رضاقلی میرزا نیز بعداً در همان قبر مدفون شد.

این بود عاقبت یکی از بزرگترین مردان تاریخ ایران. قبل از اتمام کتاب باید سخنی چند در باره علیقلیخان که خود را عادلشاه نامید و خه به بنام خود کرد بعبان آید.

عادلشاه که با نهایت ناجوانمردی نادر را از پای در آورده توانست نظم و آرامش ایران را تأمین نماید و پس از یکسال سلطنت بدست ابراهیم



آرامگاه نادرشاه (مقابل صفحه ۳۲۹)

برادرش نایینا و از سلطنت خلع گردید. ابراهیم خان نیز به نوبه خود بدست طرفداران شاهرخ نوه نادر کشته شد عادل شاه نیز بهمین مناسبت بهلاکت رسید و سپس شاهرخ بر مسند سلطنت ایران تکیه زد لیکن او نیز بدست محمد میرزا نایینا و خلع گردید. دوماه بعد محمد میرزا شکست خورد و شاهرخ بار دیگر بر تخت سلطنت ایران نشست. آنگاه احمدخان ابدالی خراسان را تصرف نموده و شاهرخ را از سلطنت خلع کرد و اندکی بعد حکومت یکی از ایالات افغانستان را باو سپرد در این اثنا کریم خان زند مبنای حکومتش را در سایر مناطق ایران مستحکم میکرد و بر اثر لیاقت و کاردانی او بود که ایران از هرج و مرج و خون ریزی رهائی یافت.



فصل بیست و هشتم

شخصیت و اندیشه‌های نادر



هدف این فصل توصیف استعداد های نظامی و غیرنظامی نادر و خصوصیات اخلاقی و افکار و اندیشه ها و نظر وی نسبت به دین و هنر است .

نادر از لحاظ فرمادهی

از آنجا که نادر بیشتر يك سربار كم نظير است قبل از هر چیز لازم است شخصیت وی را از لحاظ فرمادهی نظامی تحلیل و تجزیه کنیم . از اسناد تاریخی و از کتابهای بی‌شمار که در باره عصر و زندگی نادر بجای مانده این نکته چون آفتاب روشن است که وی یکی از بزرگترین نوابغ نظامی جهان بوده است . چون نادر خانواده ای گمنام داشت و گذشته از این تعلیم و تربیت درستی نیافت بنا بر این در این نکته شك نیست که نبوغ نظامی و روح سلحشوری خدا دادی داشت .

زندگی او در حدود مرزهای پراگشتاش ایبورد و دره گز که همواره مرکز رزم ها و جنگهای دائمی ایلیاتی بشمار میرفت هم در آغاز کودکی او را بفنون جنگی آشنا ساخت و چون اندکی بزرگتر شد در پرتو روح سربازی خویش قدمهای سریعی در راه ترقی و تعالی برداشت و پس از

آنکه فرماندهی کل قوای ایران را بدست آورد با استادی و مهارت شکفت انگیزی بزرگترین نبردهای تاریخ ایران را اداره کرد و تغییراتی که در ظرف چند سال در اوضاع ایران بوجود آورد ، بدون اغراق ، اعجاز آمیز است و (کرزن) در باره وی گزارش نگاشته است که :

« تنها بیست سال پس از سقوط خاندان صفوی اینک ما در مقابل يك کشور گشای مقتدر ایرانی قرار گرفته ایم که آسیای مرکزی را صحنه تاخت و تاز خویش قرار داده و سلطنت ها و امپراطوری ها را وازگون میسازد و در قرن هیجدهم همان انقلابی را در آسیا صورت میدهد که ناپلیون کبیر در قرن نوزدهم در اروپا انجام داد »

تزدیک کردن نادر به ناپلیون بهیچ روی شکفت انگیز نیست ، زیرا بین این دو فرمانده بزرگ وجه شبه فراوانی وجود دارد و همچنین تشبیه نادر به اسکندر کبیر از طرف نویسندگان شرقی از هر حیث بمورد است و نیز همانند دانستن نادر با تیمور لنگ تعجب آور نیست . در عین حال بسیاری از مورخان نادر را به همکار جواتر خود فردريك کبیر تشبیه میکنند که از لحاظ نبوغ فرماندهی و تسخیر کشورهای پهناور و مهارت در تجهیز قوا و عقیده به اهمیت سرعت حرکت ارتش فوق العاده به نادر تزدیک است .

از حیث تاکتیک جنگی بدون اغراق میتوان گفت نادر به مراتب از کلیه لشکر کشانی که نامشان را در بالا بردیم برتر است . تقریباً مسلم است که این سرباز بی نظیر قبل از مبادرت بهر جنگی نمشة آنرا با نهایت دقت طرح میکرده است گویا اینکه در برخی از این نبردها حسابش درست در نیامده است چنانچه نخستین نبرد وی با توپل عثمان پاشا که منتهی

به شکست فاحشی گردید با دقت کامل پیش بینی نشده بود و نادر در این نبرد مخصوصاً بر اثر غرور و اعتماد بنفس زیاد شکست خورد. همچنین در قضاوت واجع به نبرد با لکزی‌ها دوچار اشتباه شد. با آنکه بخوبی میدانست قبل از تصرف (اواریا) هرگز نخواهد توانست داغستان را بتصرف در آورد آن قدر در اجرای این نقشه تعلل روا داشت که زمستان فرا رسید و عبور از آن سد بزرگ کوهستانی امری بس خطرناک شد.

تاکتیک‌هایی که نادر در آن اعجاز می‌کرد، حملات برق‌آسای سوار نظام بود که همواره توأم با غافلگیری می‌شد چنانکه شکست دادن قوای هندوستان در معبر خیبر هنر نمایی بی‌نظیری است. اما اگرچه نادر بیشتر یک فرمانده سوار نظام بود با اینهمه همواره ارزش و نقش پیاده نظام را از نظر دور نمی‌داشت و از نیروی پیاده نظام در جنگ‌های استفاده را میکرد و سربازان برگزیده وی مراتب از سربازان معروف ناپلیون در جنگ آزموده‌تر و دلیرتر بودند.

در جنگ نادر در تسلط بر اوضاع استادی عجیبی بخرج میداد و (و بلیام کوکل) ضمن بحث در اطراف اطلاعات شخصی نادر چنین خاطرنشان میکند:

« باور کردنی نیست که نادرشاه با چه سرعت و مهارتی نقاط ضعف دشمن را تشخیص میدهد و چگونه در نجات سربازان خویش هنر نمایی میکند: هرگاه یکی از فرماندهان وی بدون جهت مگر در مواردیکه نبرد در مقابل نیروی عظیم دشمن بی‌نمر باشد عقب نشینی اختیار کند، با عصائیکه در دست دارد آنقدر بمغز او میکوبد که نقش زمین گردد و

آنگاه فرماندهی را به معاون او میسپرد.
 در جنگهای بزرگ مخصوصاً در استفاده از نیروی کمکی فوق العاده
 ماهر بود و همواره قوای کمکی را بمورد و در ضعیف ترین نقاط جبهه
 دشمن بکار می انداخت.

اما نادر مانند هانیبال و ولینگتن بطور کلی در محاصره چندان
 موفقیتی بدست نیاورد بطوریکه موفقیت تصرف بغداد و موصل و قارص و
 بصره نگردید و اگر چه توانست با محاصره گنجه و قندهار و عده ای
 از دژهای درجه دوم دیگر مانند ابروان و کرکوک را بگشاید با وجود
 این باید در نظر داشت که در سقوط گنجه روسها هم نقش بزرگی بازی
 کردند و در تصرف قندهار نیز خیانت محاصره شدگان بسیار مؤثر بود.
 علل این عدم موفقیت ها اولاً آن بود که توپخانه سنگین نادر
 چه از لحاظ مقدار و چه از حیث تأثیر کافی نبود و بعلاوه طی مسافتات
 بعید در هنگام لشکر کشی و نقصان جاده ها حمل و نقل توپخانه سنگین
 را بسیار دشوار می ساخت. ثانیاً مهندسین ارنش ایران باندازه کافی آزموده
 نبودند و بدون شبهه اطلاعاتشان از اطلاعات مهندسین ترك کمتر بود.
 ثالثاً هنگام محاصره ها نادر نمیتوانست از استعداد های سربازی
 خویش چنانکه باید استفاده نماید و مخصوصاً مهارت خویش را در توجیه
 کردن عامل حملات شدید با عامل غافلگیری وسیله سوار نژاد بکار
 اندازد. نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد استحکام عجیب
 دژهای آن زمان است بدین معنی که در دوران نادر نیرومندی قلاع در
 مقابل قدرت عوامل حمله بمراتب بیشتر بود با اینهمه اگر چه توپهای
 سنگین نادر چندان نیرومند نبود باید اذعان کرد که توپهای متوسط و

سبکش نسبت به توپهائی که سابقاً در ایران بکار میرفت و مخصوصاً نسبت
بتوپهائی معاصران شرقیش فوق العاده بهتر بود. نادر از کمک و اندرزهای
فنی افسران فرانسوی که در خدمتش بودند برای تقویت توپخانه ایران
استفاده فراوان نمود. نباید فراموش کرد که قبل از نادر ایران در حقیقت
دارای توپخانه ای نبود.

نادر نه تنها فرماندهی کم نظیر بود بلکه از لحاظ تشکیلات دادن
و سرباز بار آوردن نبوغی مسلم داشت و با نیروی شخصیت خویش
می توانست اراده خود را بر سربازانش تحمیل کند و از سربازان کم ارزشی
مانند سربازانیکه در آغاز امر در اختیار او قرار داشتند قوای سلحشور و
جنگی بوجود آورد.

این نابغه بزرگ بتدریج روح نوینی در کالبد سربازان ایران
دمید و نه تنها باردیگر روحیه آنانرا که بر اثر ناآزمودگی و ناشایستگی
فرماندهان پیشین از دست رفته بود کاملاً تقویت کرد بلکه اعتماد آنانرا
نیز سخت به لیاقت و قدرت فرماندهی خودش جلب کرد. بر اثر داخل
کردن عده ای بیشمار از افغانان و ازبک ها در صفوف ارتش خود و با
استقرار انضباط آهنینی در میان کلیه واحدهای نظامی ماشین جنگی
بزرگی بوجود آورد که در آن زمان بی نظیر بود. درجه تسلط وی را
بر ارتش میتوان از فرمانبرداری فوری سربازان وی در اجرای دستور
خود داری از قتل و غارت مردم دهلی در هنگامه هندوستان قیاس کرد.
نیروی حافظه غریب نادر کمک گرانبهای برای وی در فرماندهی
قوا بود. کوکل در این خصوص میگوید که نادر نام کلیه افسران مهم
ارتش خود را از بر بود و همچنین کلیه کسانی را که در خدمت او بودند

خوب می‌شناخت و می‌دانست کدام يك را گوشمال داده و به کدام يك پاداش بخشیده است .

عده ای از معاصران نادر شرح مبسوطی در باره صدای رعد آسای اوداده و روایت میکنند که در میدان جنگ صدای رسایش چنان طنین می‌افکند و طوری سربازان را از زمین می‌کند که ایجاد دهشت و ترس عجیبی در صفوف دشمن می‌نمودند . سرجان مالکولم در این خصوص حکایت شیرینی نقل میکند بدین مضمون : « از آنجا که سلطان محمود امپراطور عثمانی میدانست نادر به صدای رسای خویش فوق‌العاده مغرور است سفیرگیری بدربار وی اعزام داشت که بمناسبت صدای رعد آسای خود در عثمانی مشهور بود و روزی که بدربار نادر پذیرفته شد بین او و پادشاه ایران يك مسابقه صدا صورت گرفت که نماینده عثمانی برنده شناخته شد . نادر تصدیق کرد که صدای حریف از صدای او نیرومندتر است و پس از آنکه وی را تقدیر کرد هنگام خدا حافظی باو گفت : « به سلطان محمود از قول من بگو که ما از اینکه دریافتیم یکمرد در قلمرو فرمانروایی وجود دارد و این يك -مرد را نیز برای اء-زام بدربار ما برگزیده است بسی خشنود و مسروریم .»

هر گاه بخواهیم در باره نادر با توجه به اقدامات نظامی وی قضاوت نمائیم بچه نتیجه ای می‌رسیم ؟ از لحاظ ایران شك نیست که نادر میهنش را از زیر یوغ اجانب رهایی بخشید لیکن رفتار خشن او با رعایایش تا اندازه ای از ارزش این خدمت بزرگ کاست . در باختر لشکرکشی های بزرگ نادر علیه عثمانیان فوق‌العاده آثار را نتوان کرد و از این راه به روسیه و اطیش خدمت گرانبهائی نمود و در حوادث

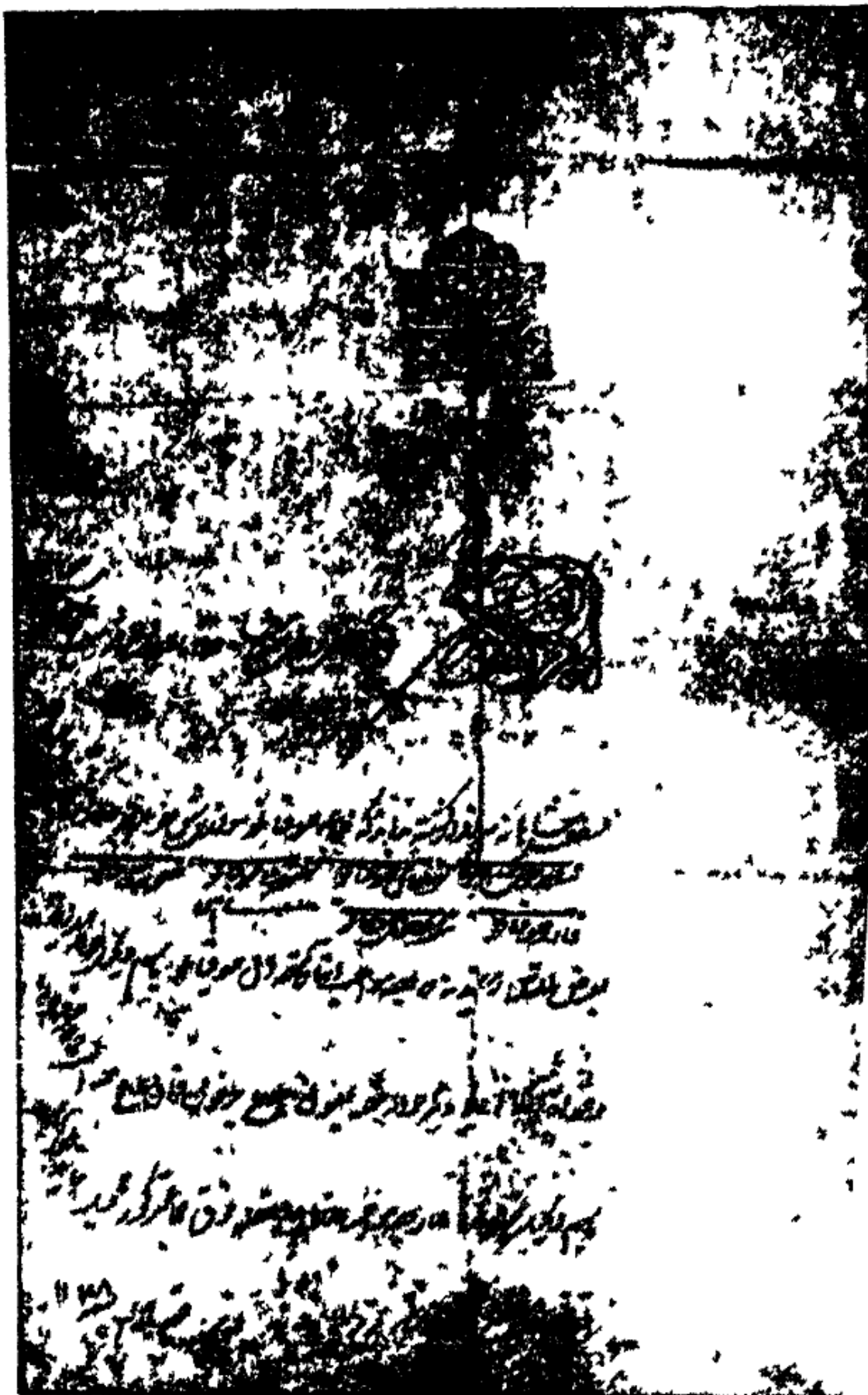
جنوب خاوری اروپا تحولات بزرگی حاصل کرد. در خاور اشغال هندوستان پایه های امپراطوری مغول را متزلزل ساخت و اضططاط آنرا تکمیل کرد و بعد از او احمد شاه درانی نیز آخرین ضربت مهلك را به هبانی این امپراطوری وارد ساخت و استقرار تسلط انگلیس را بر کشور پهنور هندوستان تسهیل نمود.

باری هیچ شك نیست که نادر بزرگترین سرماز زمان خود بود و توانست کشور خود را از حضيض دلت به اوج عظمت برساند و آن را تبدیل به نرومندترین کشور آسیا نماید. جای بسی تأسف است که پروزی های بزرگ نادر بعوض آنکه سعادت حقیقی کشور را تأمین نماید تلفات و خسارات فراوانی به ملت ایران وارد ساخت.

نادر از لحاظ سیاستمداری و اداری

نادر اساساً سرباز بود و بنا براین بیشتر در فرماندهی قوای نظامی هنرنمایی کرده است و بهمن جهت ادعای اینکه او در عین حال مدیری باتدبیر بوده است اغراق مینماید. نادر هنگامی که در جنگ بود کلیه امور کشور را بدست زیردستان می سپرد و هر بار که صلح و آرامش حکمفرما بود چنان سرگرم تهیه مقدمات جنگهای دیگر میشد که امور کشور را فراموش میکرد. اما با وجود عشق و شهوت شدید نادر بجنگ قطع سلطان باتدبیر و شایسته ای ایز بوده است زیرا (بازن) فرانسوی درخصوص او چنین نگاشته است

«با آنکه از خانواده ای پست دنیا آمده بود گفتی برای احراز مة م سلطنت بوحود آمده است. طبیعت کلیه صفاتی را که در خود دارد يك قهرمان است و همچنین صفاتی را که سلاطین کبیر داشته اند به او



درمان نادرشاه (مقابل صفحه ۳۳۶)

ارزانی داشته بود بسختی میتوان در تاریخ شاهزاده ای یافت که نبوغی نیرومند تر و مغزی نافذ تر و شجاعتی حیرت انگیز تر از نادر داشته باشد. نقشه های وی همه وسیع بود و وسائل نیل به مقصود را با زبردستی کامل اختیار میکرد و قبل از شروع هر کار مقدمات انجام آنرا فراهم میساخت.

نگاه نافذ او کمترین نقطه قاعده وسیع سلطنتش را ندیده نمی گذاشت و هیچ چیز بر وی مکتوم نبود و هیچ چیز را هرگز به بوته فراموشی نمی سپرد. از مقابل کثرت کار فرار نمی کرد و از خطر نمی هراسید بلکه اصولاً از برخورد به مشکلات و تلاش در راه حل آنها لذت میبرد. همچنانکه نادر حس ستایش ملت خود را کاملاً بخویشتن جلب کرد هرگاه می خواست می توانست دل آنان را نیز بدست آورد لیکن ذهن او بجای آنکه متوجه زمامداری باشد بیشتر گرفتار رؤیا های کشور گشائی بود و در نتیجه با آنکه با هنر نمائیهای نظامی خویش ایران را بذروه عظمت رسانید به زودی با رفتار خود سرانه و وضع مالیاتهای سنگین و از میان بردن دودمان صفوی حس عداوت رعایایش را بر نگیخت.

بجز چند مورد استثنائی مانند تأمین احتیاجات ایرانین خوارزم چندان توجهی به رفاه حال رعایای خود نداشت و همچنین بفکر توسعه منابع مادی امپراتوری خود نبود و افراد کشور را تنها از محض تهیه پول و تأمین احتیاجات قوای عظیمش مورد توجه قرار میداد. هنگامی که او بر مسند سلطنت ایران تکیه زد نبرد های طولانی با ابدالیان و عمادیان پس از تسلط افغانه کشور را سخت فرسوده و فقیر کرده بود. با آنکه

نادر با ملیو ها تومان پول ازفتح هندوستان بازگشت و میتوانست سالهای متمادی مردم ایران را از پرداخت مالیات معاف کند پولهای هنگفت خود را بهدرداد و با خشونت بیشتری بوضع مالیاتهای سنگین پرداخت. بازرگانان و روستائیان از پرداخت مالیاتهای کمرشکن و تأمین نیروی جنگی برای نادر بستوه آمده بودند و سیار جای تعجب است که چگونه چنین مرد تیز هوشی پی نبرده بود که با این اقدامات خویش به دست خود مرغی را که تخم های طلا می گذاشت نابود می کند ؟ بااحتمال نزدیک یقین احتمال قوای فکر که در آخرین سالهای سلطنت او بمصه ظهور رسید موجب این خبط بزرگ بوده است .

باتمام این احوال یکی از بزرگترین افتخارات نادر آنست که در قلمرو فرمانروائی خویش نظم و آرامش برقرار ساخت و مرزهای شمال خاوری ایران را در مقابل حمه ۱ خانه برانداز ترکمن ها و ازبک ها و قبایل افشار و کرد و سایر قبایل پر حاشکر امن کرد و بدین طریق آن طوایف مودی را بتدریج ضعیف ساخت و سیل جمعیت و نفوس را بطرف خراسان سوق داد .

نادر حتی المقدور میکوشید راه و رسم صفویان را براندازد او اتخاذ تصمیم های انقلابی نوین را برای خود فخر میدانست چنانکه مذهب سنت را بجای تشیع برقرار ساخت و پایتخت را از مشهد باصفهان انتقال داد و از همه مهمتر اینکه اصل نگاهداری شاهزادگان را در حرم تا دوران زمامداری آنان برانداخت . بطوری که گذشت این اصل دارای عواقب وخیمی بود و نتیجه شوم آن هنگام استقرار شاه سلطان حسین و پسرش ساه طهماسب دوم براریکه سلطنت ایران بخوبی مشهود گردید .

گذشته از این نادر پسران خود را هم از آغاز دودکی بفنون نظامی و اصول مملکت داری آشنا میساخت چنانکه نماینده گمبرون در این باره خاطر نشان میکند: «یکی از بارزترین نشانه‌های وسعت فکر و قضاوت درست نادر آنست که بکلی از رسم دیرین پیشینیان خود و سایر شاهزادگان خاورزمین که فرزندان خویش را بازدن و خواجه‌ها در چهار دیواری حرم‌ها تا موقع مرگ پدر و رسیدن دوران زمامداری محبوس میساختند منحرف گردید»

در پائیز ۱۱۵۳ هجری (۱۷۴۰ میلادی) که نادر در ترکستان بود در اصفهان اعلام گردید که نادر عزم دارد بکلی لباس ایرانیان را تغییر دهد و کلیه رعایای خود را مجبور کند که صورت خویش را اصلاح نمایند و لباس عثمانیان در آیند و نیز قصد دارد کلیه اماکنی را که بنام شاه عباس ساخته شده است خراب کند و بنام خود بجای آنها اسم نو برپا نماید و نیز تصمیم گرفته است برای مشروب کردن اصفهان و در بررگی ر که چند روز از اصفهان فاصله دارد بطرف شهر سر از بر کند.

البته این تصمیم‌ها بمورد اجرا در نیامد با ائمه نادر کلاه ایرانیان را تغییر داد و بطوریکه از بدوشتی (اتر) برمی آید همه اتباع خود را نگه‌دار ساخت کلاه چهار گوشه‌ای که یک شل بشمیز دور آن پیچیده بود بر سر گذارند.

اگرچه نادر نتوانست یک سلسله پایدار بوجود آورد؛ اینهمه مانند پادشاه هانری هشتم انگلیس بر اثر تصرف اراضی پهناور و بدست آوردن اموال فراوان فوق العاده بر قدرت ایران افزود.

نادر فرمانروای خویشتن را بوسیله یک ریگی مدیسه‌ها را در دهر

میکرد و در دوران سلطنت او شماره بیگاری‌ها از سه تن تجاوز نمی‌کرد و آنان بکمک فرمانداران و کارمندان کوچکتر کشور را اداره می‌کردند کلیه استانداران و سایر مأمورین عالی رتبه از طرف خود نادر انتخاب می‌شدند و او بوسیله کار آگاهان زبردست از جزئیات کار مأمورین خود با خبر میشد و گذشته از این برمالیه استانها مراقبت دائمی و دقیق داشت و بمحض سرکشی به شهری بحساب مستوفی یا خزانه‌دار رسمی رسیدگی میکرد و هرگاه اشتباه میدید بیدرنگ وی را سخت مجازات میکرد. در سیاست خارجی نیز نادر بدون شبهه ابراز شایستگی و فتانت فراوان نموده است لکن متأسفانه در این مورد نیز مانند بسیاری از موارد افکار و مصالح شخص خویش را بر منافع مملکتی ترجیح داده است.

بطور کلی باید گفت نادر بعنوان پادشاه مطابق العنانی در ایران سلطنت کرد لکن در همین حال خودش بنده جاه طلبی و حرص فراوان خویش بود.

ظاهر و اخلاق و ذوق نادر

میرزاهمدی درباره ظاهر و عادات و ذوق نادر اطلاعات خیلی کمی میدهد زیرا او ورود به این جزئیات را در یک شرح حال رسمی بیمورد میداند. خوشبختانه سایر معاصران نادر غفلت میرزاهمدی را تا اندازه زیاد جبران کرده‌اند. چنانچه (ویلیام کوکل) در کتاب گرانهای خود راجع به « احوال خصوصی نادر » در باره قیافه و اندام او اینطور توضیح میدهد.

« سنش در حدود پنجاه سال و طول قامتش متجاوز از شش پااست .

اندامی متناسب و بنیه‌ای نیرومند دارد. مزاجش برای چاقی مستعد است ولی کار و فعالیت مانع آنست که زیاده از حد فربه شود. چشمانی مشکمی و درشت و ابروانی بزرگ دارد. بطور کلی یکی از جذاب‌ترین و خوش اندام‌ترین مردانی است که من تاکنون دیده‌ام. منتهی اثر آفتاب و هوای زیاد بچهره او جنبه مردانه تری بخشیده است.

در سالهای اول نیروی بدن و قدرت مقاومت نادر از اندازه خارج بود و در لشکرکشی‌ها مانند سرباز ساده‌ای هرگونه دشواری و محرومیتی را بخوبی تحمل میکرد.

محمد بخش در اواسط بهار ۱۱۵۲ (۱۷۳۹ هجری) در شرح حال نادر چنین خاطر نشان میکند.

«نادر شروع برنگ کردن ریش و سیل خود برنگ سیاه کرده لکن چهره جوان و قامت مستقیم خود را همچنان حفظ نموده است. سنش از پنجاه سال تجاوز میکند.» پنج سال بعد عبدالله بن حسین که در نجف به حضور نادر پذیرفته شد حکایت میکند که در چهره پادشاه ایران آنسری پیری و ضعف هویداست. چندتا زدنندانش ریخته و رنگ دیدگاش بزرودی گزاینده و مردی هشتادساله میماند لکن هنوز جذایت خود را حفظ کرده است.

عبدالله بن حسین که با نادر میانه خوبی نداشت قطعاً در تشبیه نادر بیک مرد هشتادساله راه افراط پیموده است لکن باز که در همه‌ی آخر عمر خود باوی تماس نزدیک داشت شاهنشاه ایران را به نظر بیطرفانه‌تری اینطور توصیف میکند:

«محاسنش که برنگ مشکمی رنگ شده است درم، موهای سرش که

یکدست سفید است از هر حیث جلب توجه میکند بنیه اش قوی و قامتش بلند و اندامش موزون است. صورتش بیشتر بیضی است لکن درازی چهره اش زده نیست. بینی اش بزرگ و نوکدار و دهانش گشاد است و لب زیرینش از لب زین برآمده تر میباشد چشمانی کوچک و براق و نگاهی نافذ و صدائی محکم و بلند دارد که میتواند بموارد یا بر اثر اقتضای موقع و یا از راه تدبیر طنین آنرا کم و زیاد کند»

راجع به خوی نادر باندازه کافی تفصیل داده شده است که معلوم شود این مرد چه اراده آهنینی داشته است. اما نادر با وجود خوی تندش دارای قلبی رئوف بوده است چنانکه به مادرش و شاهرخ پسر ارشدش مهر و عاطفه خسار قاعده ای می ورزید. تغییر خوی وی که معلول تغییر وضع جهانی و برگشتن ورق سرنوشت اوست بعد در همین فصل خواهد آمد.

نادر مردی با پشتکار و فعال بود لکن چون کار روزانه را پایان مبرسانید به اطاق خصوصی خود میرفت و بکلی از قید کار و گرفتاریهای مادی خوبشتن را فارغ میساخت و با سه یا چهار تن از زنان زیبای حرم به عیش و عشرت می پرداخت و هر شب سه کوزه کوچک شراب می نوشید و در تمام مدت استراحت میکوشید حتی بعد از آزاد باشد. هیچ کس مأذون نبود که در این ساعات اشاره ای بکار روزانه نماید و همچنین هیچکس حق نداشت از معاشرت در محفل انس با نادر برای سبقت گرفتن بر دیگران در موقع کار سوء استفاده نماید چنانچه دوتن از دوستان محرمش که در صد دانجراف از این اصل برآمده بودند فرمان او بقتل رسیدند و نادر هنگام صدور فرمان قتل آنان چنین گفت «آن ابا هانی که قادر به تشخیص نادر شاه از نادر قاهر

نیستند شایسته زنده ماندن نمیباشند.»

(کوکل) که از کتاب «شرح احوال خدوصی نادر» او وصف های بالا استخراج شده است تأیید می کند که نادر در میکساری هرگز از حد اعتدال خارج نمیشد لکن بهجنس لطیف ارادتسی شدید داشت و مخصوصاً در معاشقه پای بند تنوع بود با اینهمه هرگز مصالح کشور و اجرای نقشه های خویش را بر خلاف بسیاری از جهانشایان فدای زن نمیکرد

هانوی خاطر نشان میکند که نادر در آخرین روزهای زندگی سی و سه زن زیبا باستثنای بانوان دیگر در حرم داشت.

میرزا مهدی خاطر نشان میکند چیزها، نیکو غیر از جنگ بندر انت خرج از حد میبخشید خربوزه های باغ و هرات و سوار شدن بر يك اسب امیل بود از لحاظ چیزهای دیگر نادر دارای ذوق و میل خارق العاده نبود مگر آنکه جواهرات را دوست میداشت و این میل را هم پس از تصرف هندوستان توانست کاملاً ارضا نماید

با آنکه نادر مردی معزونی بنظر میرسید دارای طبعی فزیر بود عبدالکریم کشمیری نقل میکند ظهاسب خان جالیر که مردی کوتاه قد و قوی و بسیار فربه بود يك روز چنان سخت مورد حمله خولی و وحشی قرار گرفت که مشرف بمرگ گردید همگامیکه نادر از جریان این داستان آگاه گردید شلیک خنده را سرداد و چنین گفت «عجب عجب» در كوچك همواره ببرادر بزرگ درازی و جوا بود چطور شده است این بار «وازد رخشم در آمده است» «هنگامی که در دهای بود خریقت که قمرالدین خان اعتمادالدوله هندوستان در حرم سرای خود ۸۵۰ زن دارد

نادر فرمان داد ۱۵۰ زن دیگر بحرم وی اعزام دارند تا تعداد زنانش به هزارتن برسد و شایستگی خود را برای دریافت لقب نظامی میم‌باشی احراز کند (کسانیکه فرمانده هزارسرباز بودند بدریافت لقب میم‌باشی نائل می‌آمدند)

نادر هنگام محاوره هم بفارسی و هم بترکی صحبت میکرد لکن از زبان عربی چندان اطلاعی نداشت .

سلامتی نادر

درد دوران جوانی و آغاز کهولت نادر دارای سلامتی مزاج بی نظیری بود لکن از سن پنجاه سالگی گرفتار ناراحتی‌های جسمانی گردید که متأسفانه در روحیه و رفتار او اثری بسیار نامطلوب بخشید عبدالکریم خاطر نشان می‌کند که نادر قبل از لشکرکشی به هندوستان گرفتار مرضی در معده گردید که غالب اوقات وی را نسبت به زندگی بسیار بدین میساخت و احياناً دستخوش خشم شدیدی میکرد قطعاً ریختن دندانهایش این درد را شدیدتر نموده و بعداً بمرضی لشکرکشی به مازندران و سیستان به مالاریا هم مبتلا شده است و بالاخره زندگی دشوار و گرفتاریهای دائمی او بهنگام لشکرکشی‌ها بیش از پیش بنیه او را تحلیل برد .

چون پزشکان ایرانی در بهبودی حال نادر موفقیتی حاصل نکرده بودند شاهنشاه ایران هنگام افامت در دهلی یکی از پزشکان زبردست هند را بنام عاوی خان بعنوان طبیب مخصوص خود انتخاب کرد . عاوی خان مداوای نادر را محدود به تجویز دارو و پرهیز از برخی غذاها نمیکرد بلکه بیشتر سخنان درشتی به او میگفت که کمتر از دارو تلخ نبود بعبارت دیگر او جداً میکوشید نادر را از عصبانیت و خروج از اعتدال بازدارد و نادر همواره

از صراحت لهجه این پزشک رشک گو خوشنود میشد و اندرزهای وی را بکار می‌بست بطوریکه حالش رو به بودی کامل نهاد و گاه میشد که در ظرف پانزده یا بیست روز از صدور فرمان اعدام خودداری میکرد.

مناسفانه از سخت بد نادر و ملت ایران علوی خان در تابستان ۱۱۵۴ هجری (۱۷۴۱ میلادی) خدمت نادر را ترك گفت و شاهنشاه ایران چون بدین طریق پزشک زبردست خویش را از دست داد حال مزاجیش بار دیگر رو به وخامت نهاد و در پائیز آن سال اقدامات امانه و دهشت انگیزی از او سرزد. یکسال بعد داستان جگر خراش نایب کردن رضائلی میوزاروی داد و شك نیست در اینکه هرگاه در ماههای پیش از این واقعه نادر در حال طبیعی خود بود هرگز پسرش را به این پایان شوم محکوم نمی‌کرد و قطعاً سر نوشت او و مقدرات ایران جریان دیگری را طی میکرد زیرا این حادثه دهشتناك اثر بسیار خطرناکی در روحیه و وضع مزاجی نادر بخشید.

بین سالهای ۱۱۵۵ و ۱۱۵۷ هجری (۱۷۴۲ و ۱۷۴۴ میلادی) (دامین) یکی از یسوعیهای فرانسوی که از طبابت اطلاعاتی داشت برای مداوای مرض کبدی نادر باین شاه ایران خوانده شد و در تابستان سال ۱۱۵۸ هجری (۱۷۴۵ میلادی) نادر در نزدیکی میان دو آب سخت بیمار شد و چند منزل او را با کجاوه حمل کردند و اندکی بعد بر دیگری مرد سوعی را باین او خواندند لکن بدرستی معلوم نیست آیا وی همان (دامین) بوده است یا مردی دیگر. در اسفند ماه ۱۱۵۹ هجری (۱۷۴۶ میلادی) بار دیگر حال نادر خطرناك شد و یقین کرد که مبتلا به مرض دشواری شده است و چون از پزشکان خویش راضی نبود از دپرسن مینده کمپانی هند

خاوری خواست که يك پزشك اروپائی برای او بیابد . (پیرسن) که چنین پزشکی نمی شناخت مدتی در تردید بود و سرانجام (بازن) کشیش فرانسوی را که طبیبی خاذق بود یافت و او را بشاه معرفی نمود . نادر از آشنائی (بازن) خشنود شد و او را طبیب باشی خود خواند . بازن پس از معاینه دقیق شاه ایران دریافت که شاه دوچار سوء هاضمه و استفراغ و یبوست مزاج و ناراحتی کبد شده است .

(بازن) معالجه نادر را در کرمان در اوائل سال ۱۱۶۰ هجری (۱۷۴۷ میلادی) آغاز نمود و بطور محسوس حال او را بهتر کرد لکن نادر پس از ورود به مشهد باردیگر بیدادگری و اقدامات خویش را از سر گرفت . (بازن) این نکته را دریافته های خود روشن نکرده است که آیا تجدید اقدامات ظالمانه نادر ناشی از خودداری وی به ادامه معالجه بوده است یا اینکه اخبار اغتشاشات و شورشهای پی در پی و خستگی بیابان نوردی دست بدست هم داده وضع جسمانی و روحانی او را خطرناکتر ساخته است .

اگرچه نسبت دادن همه اقدامات دهشت انگیز و ستمگریهای غم انگیز نادر به علل جسمانی تا اندازه ای گزاف گوئی است با اینهمه شك نیست که حال مزاجی او در ایجاد اختلال روحی و تغییر خوی وی بسیار مؤثر بوده است . از مقایسه یادداشت های (عبدالکریم) و (دهوین) و (بازن) این نکته مسلم میگردد که ناراحتی های معده نادر و اختلال روحی او نه تنها رو به بهبودی نگذاشته بلکه در سالهای آخر عمر او بیش از پیش وخیم شده است امراض جسمانی به روحیه وی لطمه شدید زد و در عین حال پس از نابینا کردن رضاقلی میرزا این اقدام دهشت انگیز چنان روح او را پژمرده

وافسوده نمود که برعکس به نیروی بدنی او ضربه‌ای مهلك وارد ساخت .
بحرانهای روحی نادر بتدریج تبدیل يك نوع جنون گردید که هر چند
وقت يك بار به او دست میداد و هیچ شبهه نیست که در يك یا دو ماه آخر
عمر خود کاملاً عقل خویش را از دست داده بود .

از توجه به تاریخ نادر این حقیقت روشن تر میشود که سلامتی
مردان بزرگ چه اثری درخوی و اخلاق آنان داشته و در نتیجه تا چه
حد در سرنوشت ملتی مؤثر بوده است .

نادر و هنر

جز هنرهای جنگی در دوران نادر هنرهای دیگر چندان پیشرفتی
نکرده است . زمان این مرد بزرگ زمان تفوق شمشیر بر قلم بود .
لطف علیخان که در سال ۱۱۲۴ هجری (۱۷۱۱ میلادی) بدینا
آمده بود در کتاب خود (آتشکده) از قحط الرجال ادب در سالهای بین
۱۱۳۵-۱۱۸۵ (۱۷۲۲-۱۷۷۲) میلادی بحث می کند و در قسمتی از
کتابش که به احوال معاصرین اختصاص داده است پس از ذکر تاریخچه
نیم قرن قبل از روی کار آمدن کریم خان اشاره به برخی از شاعران دوره
خود می کند . هیچ کدام از این شاعران باستانی شیخ علی حزین مقام
شایسته ای در ادبیات ایران احرار نکرده اند . یکی دیگر از شاعران این
دوره آقائی صبا است که در عین حال پزشک ندره بود لیکن چنین
بنظر میرسد بهمان اندازه که در علم پزشکی که مایه بود در جهان ادب
نیز چندان هنری نداشت .

هرگاه لطف علی بیگ را که تنها سیزده سال پس از مرگ نادر
شروع بنوشتن آتشکده نمود کنار گذاریم تنها هنرمندان جهان ادب دوره

نادری محدود به میرزا مهدی و شیخ حزین خواهند شد.

نادر علاقه فراوان بادییات نداشت با اینهمه اگرچه مردی بیسواد بود یکی از درو پادشاهانی است که در اهداء کتاب به کتابخانه قدس رضوی معروف است زیرا چهارصد جلد کتاب خطی باین کتابخانه تقدیم نمود. همچنین نباید از نظر دور داشت که تاریخ نادری بدستور او مرسته تحریر کشیده شد و نیز محمد علی بیگ شاعر هندی بفرمان او نادر شاه نامه معروف را سرود. تنها شاعری که زیاد مورد توجه نادر بوده حافظ است لیکن چنین بنظر می رسد که علاقه وی به غزلهای حافظ تنها از این لحاظ بوده که تفأل از این عزلها را دوست میداشته است.

نادر در ساختن شهرها و ایجاد بناهای نو فعالیت فراوان ابراز داشته است قبلاً به شماخی جدید و نادر آباد و خبوه آباد و تکمیل مرقد امام رضا و بنای مولودخانه در دستگرد و خزانه های وی در کلان اشاره نمودم.

شیراز مخصوصاً از عشق بنیان گذاری نادر استفاده بسیار نمود و هرگاه اکثر بناهای او بر اثر شورش تقی خان با خاک یکسان گردید گناه او نیست. در اصفهان اثر مهمی از نادر باقی نمانده است لیکن در قزوین کاخ نوی بوجود آورد که هانوی وصف آن را بمیان آورده است. در اشرف مازندران نادر کاخی بنام «چهل ستون» بنا کرد که سرویلیام اوزلی در کتاب مسافرتهاى خود بدان اشاره کرده است. هنگامیکه نادر در دهلی بود عده ای از نقاشان هندی را مأمور کرد که تصویر او را نقاشی کنند.

بعداً يك تن هندی بنام غلام محى الدین در بهار ۱۱۵۳ هجری

(ماه مارس ۱۷۴۰ میلادی) یکی از این نقاشی ها را به ریچارد بنیون فرماندار مدرس هدیه کرد .

درلندن دو تابلو از نادر باقی مانده است که یکی از آنها در اداره هندوستان و دیگری در موزه هند موجود است اگرچه معروف است که هر دو تصویر بدست نقاشان قرن هیجدهم ایران نقاشی شده است با اینهمه مسلم نیست که این نقاشی ها نوباشد هانری واترپارت که از ۱۱۷۳-۱۱۸۰ هجری (۱۷۶۰- ۱۷۶۷ میلادی) فرماندار فرت ویلیام نو بود تابلوئی را که اکنون در اداره هندوستان است بدست آورد در آن زمان او معروف به داشتن علاقه شدیدی به تابلوهای حقیقی و عتیق بود پسرش نیکولا واترپارت این تابلو را در سال ۱۲۱۵ هجری (۱۸۲۲ میلادی) به کمپانی هند خاوری اهداء کرد . راجع به اینکه نقاشی موزه هند در چه تاریخی به این موزه اهدا شده است اطلاع درستی در دست نیست لکن میگویند که در سال ۱۲۱۳ هجری (۱۸۰۰ میلادی) یا شاید اندکی زودتر از هندوستان به انگلستان آورده شده و پس از آنکه مدتی در تصرف خانواده (ویاوگمی) بوده در سن ۱۹۱۹ میلادی از طرف ولسفرد به موزه هندوستان اهداء گردیده است سر این عکس از هر حیث شبیه بسر تابلوئی است که در اداره هندوستان وجود دارد .

علاوه بر این دو عکس در سال ۱۱۵۶ هجری (۱۷۴۳ میلادی) نادر توسط سروان جون التن نقاش جوانی بنام کاسل یا کاسدر را استخدام کرد و او هشت تابلوی نبرد های نادر را نقاشی نمود .

نظر نادر نسبت به مذاهب

هنوز مورخان بدرستی معلوم نکرده اند که آیا نادر شیعه بوده است یا سنی لکن این نکته مسلم است که نادر برای الحاق دو مذهب سنت و تشیع کوشش فراوان بکار برده است.

این سیاست کاملاً مخالف روش شاه اسمعیل و جانشینان وی بود که عقیده داشتند مذهب شیعه در ایجاد اتحاد و اتفاق بین قبایل مختلف ایران نقش بزرگی بازی کرده است. اما نادر بیشتر دارای تمایلات بین‌المللی بود تا ملی و پیوسته آرزو داشت که خاک ایران را حتی المقدور توسعه دهد و از حدود امپراتوری صفوی تجاوز کند و رؤیای فرمانروایی در جهان اسلام متحدی را لباس حقیقت پوشد.

نادر نسبت به اقلیت‌ها نیز پیوسته روش مودت آمیزی پیش گرفته و بین آنها و مسلمانان فرقی قائل نمیشد. کاتولیکوس ابراهام ارمنی از احترامی که نادر برای وی قائل میشد ستایش نموده و حتی خاطر نشان می‌کند که نادر روزی در مراسم نماز ارامنه در کلیسای (اشمیا دزین) حضور یافت. در عین حال هنگام تاجگذاری نادر (کاتولیکوس) بدشت مغان دعوت شد و مورد پذیرایی بسیار گرمی قرار گرفت و بدریافت پدش و نشان مفتخر گردید. نادر حتی با انتقال عده بیشمار از ارامنه نخبه‌جوان به مشهد و آزاد گذاشتن آنان در پیروی مذهب خویش و دایر کردن معازه‌های مشروب‌فروشی مؤمنین مسلمان را سخت برآشت.

نادر با حضور نمایندگان گیمهای خارجی در اصفهان بهیچ روی ابراز مخالفت نمی‌کرد چنانچه در دوران سلطنت وی عده کثیری از یسوعیان و

کارمایت ها در اصفهان و بسیاری از مسیحیان در گیلان اقامت داشتند .
نادر حتی اطباءى خود را از میان مسیحیان انتخاب میکرد .

(پرده‌وین) در سال ۱۱۵۷ هجری (۱۷۴۴ میلادی) نگاشته است
که در جلغا ۲۲ کلیسای ارتدکس و چهار کلیسای کاتولیک وجود دارد .
اهالی حومه در آن زمان در حدود ۱۰۰۰۰ تن بود .

ظاهراً هنگام لشکرکشی نادر به هندوستان بود که توجه وی
به سورةالفتح قرآن که در آن به تورات و انجیل اشاره شده است ،
معطوف گردید و میرزا مهدی را مأمور ساخت که وسیله ترجمه هر دو
کتاب مقدس را فراهم سازد . ظاهراً قدمهای اولیه در این راه در
هندوستان برداشته شد زیرا نمایندگی کمبرون در تابستان ۱۱۵۳ هجری
(۱۷۴۰ میلادی) از زبان دانان اصفهان نامه ای دریافت داشت به این
مضمون :

« شاه نادر ملاها را مأمور کرده است که تورات و تمود را
ترجمه کنند »

(پردوین) خاطر نشان میکند که نادر ملایى به اصفهان اعزام
داشت و او را مأمور کرد که عده ای از یهودیان و ارمنه و فرنگی ها را
برای ترجمه تورات و انجیل انتخاب نماید . کار ترجمه در سن ۱۱۵۳
هجری (۱۷۴۰ میلادی) مدت شش ماه بطول انجامید . دو مبالغ کاتولیک
و دو کاتولیک ارمنی و دو ارتدوکس ارمنی و دو کشیش مأمور ترجمه انجیل
و چند خاخام یهودی مأمور ترجمه تورات شدند
قرآن نیز بزبان فارسی ترجمه شد .

پس از آنکه کار ترجمه تمام شد مترجمین به حضور شاه در قزوین
 را خوانده شدند. اسنف کاتولیکهای اصفهان و دو مباح ارمنی بطرف
 ازوین روی آوردند. مادر از آنان پذیرائی گرمی کرد و هزینه سفر آنها را
 نیز پرداخت ولی به آنان خاطر نشان ساخت که وقت مطالعه ترجمه‌ها را
 ندارد و از آنجا که يك خدا بیش نیست، يك پیغمبر نیز بیشتر وجود
 ندارد. این سخنان فوق‌العاده مترجمین مسیحی را که تصور میکردند
 ترجمه انجیل رونقی به مذهب مسیح در ایران خواهد بخشید، مأیوس
 ساخت.

محمد مهدی بن محمد رضای اصفهانی حکایت می‌کند که نادر
 روزی با مرد مؤمنی در باره بهشت صحبت می‌کرد، پس از آنکه آن
 مرد مقدس از عجایب و زیبائیهای بهشت صحبت کرد شاه پرسید «آیا در
 بهشت چیزهایی از قیل جنگ و تفوق یافتن دشمنی بر ر کلبه دشمنان
 دیگر هم وجود دارد؟» چون آن مرد روحانی پاسخ منفی داد نادر در
 پاسخ گفت: «پس بهشت نمی‌ارزد» اگر چه ممکن است این داستان
 افسانه‌ای بیش نباشد با اینهمه برای نشان دادن افکار و تمایلات نادر
 افسانه خوبی است.

پایان

آخرین انتشارات کتابخانه ابن سینا (تریب حروفی)

- اصول تعالیم فلاسفه بزرگ اس. ای. فراست علی حمیدی ۴۵ ویا
- ۱ انقلاب مشروطیت ایران دکتر ملکزاده جلد اول تا پنجم مجلد اعلا هر جلد ۱۰۰ >
- پروانه محمد حجازی ۲۵ >
- تاریخ ایران باستان پیرنیا مشیرالدوله جلد اول و دوم > هر جلد ۳۰۰ >
- تاریخ معاصرو عصر حاضر یا حیات یحیی دولت آبادی جلد ۳ و ۴ > هر جلد ۱۰۰ >
- تاریخ عصر حافظ دکتر غنی چاپ دوم > ۱۰۰ >
- تاریخ تصوف در اسلام > چاپ دوم > ۱۸۰ >
- تاریخ علوم عقلی دکتر صفا ۱۰۰ >
- تائیس آنا تول فرانس ترجمه دکتر غنی چاپ دوم ۵۰ >
- ترجیع بندها تف بخط عماد الکتاب از انتشارات انجمن دوستداران کتاب ۵۰ >
- جادو دشنی ۵۰ >
- حجازی و سخنان جاویدان او گرد آورده کمالی ۱۰ >
- دختر کلماتین آنا تول فرانس مهندس ناطق ۳۰ >
- رباعیات باباطاهر عریان از روی چاپ وحید دستگردی ۳۰ >
- روانشناسی برای سال ششم ادبی مهرانگیز منوچهریان ۵۰ >
- روانشناسی شفا ابوعلی سینا دانا سرشت چاپ دوم ۶۰ >
- راندگی اتومبیل سرهنگ مهندس فردوس چاپ سوم ۳۰ >
- سفرنامه شاردن سمت اصمهان شوالیه شاردن عربی ۵۰ >
- زیبائی شناسی مهرانگیز منوچهریان ۱۵ >
- سخنی چند مهرداد مهرین ۱۲ >
- عصیان فرشتگان آنا تول فرانس دکتر غنی ۱۰۰ >
- فرهنگ آلمانی به فارسی غلامعلی تربیت چاپ دوم ۱۰۰ >
- فرهنگ فارسی به آلمانی غلامعلی تربیت چاپ دوم ۱۰۰ >
- قصه های سهیلا نراقی ۳۰ >
- کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری میبیدی ۲۵۰ >
- کلیات سعدی گراوری بخط میرخانی ۱۵۰ >
- کلیات عبیدزاکانی از روی نسخه وحید دستگردی مجلد اعلا ۸۰ >
- گلچین جهان بانی گرد آورده سر نبی چهاربانی چاپ سوم ۱۵۰ >
- مجموعه قوانین آرتش سرهنگ جاویدان > چهار ۴۵ >
- ملک مقرب در جمع شیاطین مودیس دو کبرا پزشک زاده ۳۰ >

شرح تابلو پشت جلد

این کتاب یکی از تابلوهای استاد هنرمند مهدی سجادی بهاش معروف است که داستانی منسوب به برین وجهی مجسم میسازد:

در یکی از جنگها از دشمن شکست فاحشی خورده و دریا بانی دور از سر بازان خود قدم میزد و فکر ره‌ای جوید و با استفاده از نبوغ فرماندهی خویش اوضاع را دگرگون سازد. در اینثناء ناراحت شد و بسوی چشمه‌ای که در آن نزدیکی جاری بود روان گردید تا لبی تر کند. زنی کنار چشمه نشسته و آب بر میداشت. نادر بدون آنکه بزن سخنی بگوید کاسه مسین او را برداشت و آب بیاشامد. زن با تندی بر او بانگ زد که ای مرد مگر تو از سر بازان نادر نیستی و از خسته این‌باک نداری که بدینسان بی‌اذن به مال مردم تجاوز میکنی؟

شنیدن این سخن شرمسار شد و از کرده خویش پشیمان گردید و کاسه را بر سر چای خود گذاشت. بی‌پوزش‌خواست و بر آن شد که با دو کف دست آب بیاشامد. لکن زن ناگهان خود را به آب آگل‌آلود ساخت تا نادر را از نوشتیدن آب بازدارد. شاهنشاه ایران در شگفتی فراوان فرورفت و از علت این اقدام را پرسید. زن روستائی در پاسخ گفت: «نخست ترا نیتناختم لکن چون بچهره‌ات یافت. نادر، سپهسالار ایران هستی و چون با تن خسته و آغشته بعرق خواستی آب نوشی ترسیده. ای که هر کفیری که خواهی مرا بده.

چون آنکه آب بیاشامد نسبت بزن ابراز ملاطفت نمود و راه خود را بیس گرفت و بطرف میدان لرديد در حالی که بخود میگفت درینج است چنین ملتی حق شناس و بلندهمت از دشمن شکست یدیه کسب افتخار کوشید و آنگاه با اراده خاص قوای براکنده خویش را جمع آوری نمود و چنان همه آزمیزی برد که دشمن با تلفات سنگین عقب نشست.

مطالعه کتابهای بشمار مربوط به مادر و خوی و شخصیت آن مرد بر رک کوسیده است که دیده در قهرمان ابرانی را مجسم کند و اراده قوی او را در دیدگان و حرکاتش بنمایاند. سال کردی و جامه سرخ که نادر بهنگام جنگ بتن میکرد با اوصاف نادر که از مدارک و اسناد دریخی مطابق میکند. در صحنه دوم سجادی با هنرمدی فراوان حالت زن و چگونگی تفکر «در در محبه

وم نادرشاه در حالیکه همه حمله متعابلس را در سر می‌پروراند مشاهده میشود و مسوون دیدن بر کمر با چه اسنادی مجو و کمرنگ نمایان شده است.

که در حدود يك متر و نیم طول دارد برخلاف سایر تصاویر دوز که - ج و جوهرت فنی از ابتکارهای سجادی است که بسبب مخصوص جرئی از شخصیت سرور سپهر ایرانی در مقام مجسم میسازد.

اموطاف میدانم از دوست هنرمند خوس که ریج بهاشی این تابلوی تاریخی را بر روی کتاب ده است سپاسگزاری نمایم و موفقیت این نقاش هنرمند را در این کشور که به سرفه هنر ررس از دست داده است خواستار گردم و امیدوارم اکنون که از طرف بزرگترین مجسم‌سازان این مملکت شده است پیش از بیش بر افتخار هنری ایران در خارجه بیفزاید و کامیابی زیدتری بهمین

مشتاق همدانی

در نگارخانه ترجمه و اقتباس مهدی سجادی از تصاویر تاریخی ایران و نگاره خطی و عتیقه

بها : ۸۰ ریال